



6017

Süleymaniye U. kütüphanesi

Kısmi | *Qosaf ef.*

Yeni kayıt no

Eski kayıt no

3159



# کتاب تأثیر

بسم الله الرحمن الرحيم

طغرای غزالی ثانی که از طریقه دلاری او عرصه خالت شمیم کل و عنبر کبر و عنوان  
بدیع بیان ستایشی که از فروغ جواهر و صیقل کبریا و کوش فلک زینت دیگر کبر  
بنام نامی پادشاهی موشح و مزین است که با مقتضای حکمت بالغه در کارخانه منع  
لا ریب از مثنی خالت بیگانه که افرید و بلیس از چهل صباح تخمیر و تشرف  
ید اللہی و شایب رحمت بران تربیت لبلائی روح را که جوهر بست مجرد از تفرق  
حوادث و سوانح در کمال جویلابی او رخصت جلو فرمای و جهان اراپی  
و چون اعظم ملوکش در ملک بدن از فرمان روابی داد و ان قصر ملکوتی هر را  
بوجودده خادم ذوالمفاخر که قوای باطن و ظاهرش خوانند معبود ساخت که بغلبه  
معرفت و تمیز حق از باطل عقود اسرار کشاید و طایر فهمش بسال تجرد بکنگره ایوان  
روحانیان براید و تازیان آینه و عماد تحفة استان خواجه کلانات و افسر موجودات  
و تار بارگاه شاه اولیا و فخر اوصیا و اولاد او باد که غیو شندی و لپوٹ دعا  
و بد و رما و شعور سنا و باعث ایجاد انجم و افلاک و سر بر ارای تختگاه لب و خاکند  
تا باد صبا هر سحری غالبه سا و بلبیل از عشق کل در نواست لتابعه امروز جواهر  
مجردات در مباحات و ذوات جمیع امکان در نشاط و ذرات عوالم اکنون در اندام  
سراسر بیل تکبیل میبندد و بالتببع و تهلیل میگویند موجود نفوس و عقول و صانع  
ابداع و تکوین عرصه زمین را بفر و جود سلطان الاطین قهرمان الماء و الطین  
ارایش و تزین داده است بشر رحمت و منش رافت ابواب بهش و راحت

راحت و درهای سرور و امنیت بر چهره اعمال جهانیان کشاده جهان بخانست  
و زمین بخت بر پشته افشاء اعظم مالک و قاب ام خسر و ترک و هجم خرمای فرمای  
بنی آدم بر تخت پادشاهی خسر و پست در ویش دلانتی است استان نخل هر ش  
جلالت کرسی اقبال آفتاب جمال ماهتاب کمال صبر و زوال بایه غلظت سایه  
حمت مایه شوکت زینت دولت و زرم و انصرت بزم راجت دولت و اشکوه  
روعت و سلطنت و آرام و سلوت طبع راجت زینت و انصاحت بیان و اراحت  
حب و اشرف نسب و ادب سپهر و ابلندی و قدر و زمان و اراحتی و صدر  
انجم و انصاف مردم و ابقا جوهر در او فاعل و الینه صفا دشمن و اوصول اجل دوست و ا  
حسن امل گناه کار و احسن عمل جسم خسته و اروح کار بسته و اقوق انجام که دست  
همت بر اراحت جهان تا جهان غرق ناز و نعم است انجام که بای سطر و فشار در گران  
تا گران شعله ناز جهیم بر تخت مرتفع نگر عمر شرم معظم در ایوان سلطنت بین عالم جان  
و جان عالم علت غایبی افرینش گوهر در بای دانش و پیشتر حضرت قحط علی شه  
کز وجودش از ازل بقدر روح قدس و ارواح مطهر ساختند لا زال نلال  
قباله علی مغارق الانام الی یوم القیام سبحان الله این چه بیخود پست و خیال خام و باختردی  
اوصافش چگونگی در بیان اید و تعداد عماد اخلاقش بر زبان از جمله نشر رحمت  
و بشر عطوفت انصرت کس که بر اهل اذر با بجان منتی نموده و در دلتی کشاده  
و صلائی نعتی داده ملک زاده جهان داور عدل که تر و پادشاه زاده مطلق داد  
او را احاطی اسلام و ملجاء امام و مایه امید خامن و عام کرده جسد سلطنت خود رشید  
است و بانی معادلت نوران خود رشید مهر فرشته سیماد ریاست داور مهر طینت  
کوهبران در یا سلطان سلاطین کلن رافت و احسانت نایب السالطه لعل رخشان  
ان کان شاهنا جهم نکهین بر ازنده بخت است شاه زاده با تهر کسین طرا ازنده تخت



روزگار از دولت آن در اهتزاز است و قه از سیاست این در گذر سواد ر استان  
انحضرت زمین سیاست و دلها بار اداست این در او و راه پیا ملکت ملک را سیاست ملکی  
است مملکتزاده از اده را نزهت نفس ملکی \* حضرت عباس شاه آنکه در ایوان \*  
دست چو دریای او ذخیره کلن برد \* امید که نادران را بقا و ماه و آنچه را سیاست  
این دولت را رفت زوال مباد و کمال این شوکت را عین الکمال مر ساد بمحمد و اله  
الاجاد \* عرصه جهان بدین نسق و کار جهان بدین رونق \* که فرمان از ایوان  
سلطنت برین بندگی بضاعت حاوی او راق این بمقتلی عبد الرزاق رسید که  
با عدم فصاحت و استطاعت بنحیر بر سواد ر احوال خجسته مال پر دازد و محاسن آثار  
دولت جاوید قرا و راج اعمار اخبار سلف سازد و این نده بمقاد المامور معذور  
بجلی از مانر عهد همایون و صادرات احوال و اوضاع دولت روز افزون و نوابی انفرق  
منشانه و سخن پردازی و التاب منل و ایجاز منحل برشته تحریر و تقریر کشید  
و سواد ر احوال و اوضاع اعلی حضرت شافندگی و کیفیت مجاهدات و معاربات  
نواب خلافت بناهی را بر صفحه بیان معاوت بنان در قلم آورد و این کتاب را موسوم  
بماز سلطانیه گردانید و در افتتاح سخن نظام کلام است شرح احوال طایفه جلایه قاجار  
است و سلسله نظم سخن مر بو بداند تن حسب و نسب انطایفه شہامت شعاریل  
جلیل خسر و نبیل از لغز و اجله انزلک جلایر و جلایر از نبرون و سا با نوبان از جلایر  
است و سرتاق بسر سبابا و قاجار بسر سرتاق نوبانست و در میان طوایف ترک قاجار  
سه طایفه بوده است یکی از سلدوس و یکی از تنگقوت و یکی از جلایرانکه  
از سلدوس است بایران نبامده است و لکنه از تنگقوتست طایفه جزوی بقدر بینی  
چهل خانه بسایر طوایف مغرب پیوسته در میان لغابی نام و نشان شده و آنکه از جلایر  
است صاحب دولت و شوکت شده اند و از کنار رود جیحون تا حد دوری در زیر

کتاب

زیر حکم و فرمان سرتاق بوده و او بفرمان ایاقا خان با نایکی از غون خان مغرز  
چنانکه عنقریب بیاید و از غون تربیت یافتند است و مملکت سرتاق که شخصی او  
بوده از قزل اغاج مغلی تا حد و دینشاپور است و او در جرجان می نشست و تلس  
در جرجان و ما ز ندران زیاد شد و در عهد غازان خان و سابق بران از هزاره  
خامس از نومان تاجپور بوده بعد از آنکه غازان خان بسر تاجپور ایسا سار ساند نومان  
تاجپور ابتیاجار مقومتر کرد و محایت عزت و اعتبار پیدا کرد و ولایات بدرش  
در دست او بود و در قدیم فرزندان جلایر را کویان نامی گفته اند و بلغت  
ختایان عبارت از خان بزرگ و پادشاه باشد و طرف دست چاکر کویانست  
از طرف آن بسر چنگیز خان را ایشان داشته اند در قلعه کشای و دشمن شکنی و شپرا و  
رقی و خصم لنگینی مشهور و معروف بوده اند و در عهد چنگیز خان بزرگ ایشان  
موقلی کویانک و در زمان او کتای قان بسرا و بوغول کویانک بر جای بدر بود و آثار  
شہامت ظاهر می نمود و در مدت دولت قبلا قان هتون نوبان از ایشان امیر بزرگ  
بوده و ایلو که بسر بزرگ قدان از قوم جلایر یا اسکر بیکران که در غل رایت او بود  
غریبان چنگیز خان بر تبه انایکی او کتای قان بسر بلند و ار چند کشته و انایک یعنی  
لمه باشد و امیر از غون را که از امرای بزرگ بود بر او توکری و خدمت بایلو که داد که  
تابع امر و فی او و کوش بر فرمان او باشد چون امیر از غون مردی ضعیف و غافل  
و دلاور بود کار او بالا گرفت و از مرتبه اقران و اکفایکدشت و در عهد منکوقان  
منکسار نوبان از جلایر بزرگ یار غوجان که بمعنی امیر دیوان و گناهکارانرا سخن  
برس و سیاست رسان باشد و حکم با ساد در فرین او میگذشته و اروق و بوقا  
بسران کلای باهلا کو خان بایران آمد و ملازم بندگی ایاقا خان بودند و بتربیت آن  
پادشاه و الاجاء امیر بزرگ شدند و سرتاق نوبان بسر سبابا نوبان که در زمان طغولیت



از غوغ خان در خراسان و ما زنده ران امیر الامرا بود پس بداشت تا جارج نام نسل قاجار  
از دست و ابتدای تولد و تناسل این سلسله علیه در ما زنده ران و استرآباد و خراسان  
از فرزندان قاجار شد و وقتی که مرگت فرصت یافت و خانه چنگیز خان را غارت کرد  
خانوق چنگیز خان را که بجوچی استن بود پیش او نك خان فرستاد و چون او نك خان  
بایست و کجاها در بدر چنگیز خان را بطه دوستی و محبت از قدیم الایام داشت او را  
فرزند میخواندند خانوق چون عروس سنان بسرخیز پیش بنظر مهربانی نکرگت احترام  
او را منظور داشته در باره او شفقت و عطوفت میدول نمود امر او را گفتند که  
خانوق را میایدستد جواب داد که عروس من است نشاید که چشم خجانت بروی  
نکرگت چنگیز خان چون این مردمی و ادبست از و دید و ملاحظه حقوق درین  
و بزرگ منشی از او نك خان مشاهده کرد سا بانویان بدر سران که جدا قاجار و عمر  
لسرار و منظور نظر اعتبار باد شاه جهان نکر قهار بود نرد او نك خان بطلب خانوق  
فرستاد او نك خان سا بانویان را بنظر احترام و جلالت دیده مقدمش را اگر ای شمر د  
و خانوق چنگیز خان را بوی سپرد و او عازم هند کی شد از اتفاقات خانوق نرد راه  
در و زادن گرفت و جوچی خان بوجود آمد چون را مخوف بود بمجال توقف و در نك  
و ترتیب کپوره و لباس نیاستد قدری اردخبر کرده طفل نورسیده را بچهار گرفت  
و در بغل او رده با احتیاط تمام نرد بر بردند تا اعضای او بدر دنیا بد و متالم شود  
و نام او را بدان سبب جوچی نهادند یعنی ناکاه در وجود آمده چون دولت چنگیز خان  
و شوکت مغول بسرامد شیخ حسن نویان و پسرش سلطان او پس از قوم جلایر که  
نسبت خویشی با سلطان غار ان و سلطان محمد خانبند داشتند متنی در ایران  
سلطنت کردند و ما تر ایشان در کتب تواریخ مذکور و منظور است القصة لطیفه  
قاجار مشهور بشهامت و سرامت و در ایام سلطنت شاه اسمعيل مغولی و شاه

شاه طهماسب بجلایل امور سه سالاری و سرحد داری سپه بلند و در عرصه جهان  
به بلندی هفت و روهت و شوکت سر اتر از و ار چند بودند چون نوبت سلطنت بشاه  
عباس ماضی مغوی رسید از کثرت و عدت ان جماعت اندیشه مند کشته جمعیت  
ایشان را متفرق ساخت جمعی را بمر و کوچانیده در برابر او زبکبه باز داشت و جمعی را  
بکنجه و ایروان مامور و جمعی را در استرآباد که موطن اصلی آنها بودند در مقابل ترکمانان  
و حفظ ثغور امانام زد فرمود \* بیان حالات جدا اعلائی خاقان کشور کشا قحعلی خان  
\* جدا اعلائی خاقان سایمان مکان جمعی از طایفه بیوت را بر داشته بر سر قلعه مبارک  
باد رفت و از در و از راه اصلس بک قاجار بر ناک سر کشگی با شکی که با قحعلی خان  
اشنا بی تمام داشت داخل قلعه مبارک آباد و بر سر محمد خان ترکمان و همزاد و زیر او  
ریخته هر دو را بعدم آباد فرستادند بعد از این حال کاران بلند اقبال بالا گرفت شهر  
استرآباد را دار الاماره خود فرمود در ان او نك شکر بک نام کرد جهان بیگلر که  
بفقد رسک و رایمان استعلا داشت و تعدی و اجماعش برون از حد و انتها  
و مرتکب اتلاف جمعی از اشراف جمعی شد سران قاجار از مشاهده این حالات بخدمت  
انحضرت شتافته استدهای قبول ایالت و امارت انجناب نمودند انحضرت ازین امر  
تخاشی کرد با لآخره فصلعلی بک شام بیانی و محمد حسین خان قراموسالو و محمد تقی  
بک سرکشک با سایر عظاما و رؤسا انحضرت را بر مسند امارت نشاندند در رکاب  
نواب قحعلی خان بدفع شکر کرد راه سار وادی نصرت و اقتدار او را بعد از چهار به  
و مقاتله بسیار که بکامش شربت شهبین گوار حیوة را انهمترا احتفل کرده بودند  
بخریب نمش و بر ابلد زهر ممت چشاندند و از تک جانش رهانیدند و بعد از این  
حالات فصلعلی بک و محمد تقی بک در حق نواب قحعلی خان بداند بشده سزای خود  
دیدند و رخت به پیغوله عدم کشیدند نواب قحعلی خان بعد از دفع خصام و استیصال



بدخواستار روی بساختن مهمات استرآباد و حوالی و حواشی آن خطه ارم بنیاد نهاد  
\* رفتن قمعلی خان سردار برای دفع آقاخان باصفهان بمرد شاه سلطان حسین صفوی  
\* نظر باخلاص و ارادی که بدو در میان صفویه داشت هزار کس از بردلان فاجاز  
و خصم افکنان جلالت انا برای دفع آقاخان مقدمه که محاصره اصفهان مشغول بودند  
شافت شاه سلطان حسین را بصورت آقاخان یافت هر روز بمحاربات مردان  
و حملات دایره می نمود سر و اختیره بسیار در اصفهان بنظر باد شاه پیرسانید باد شاه  
سلیم القلب را امرای بی عقل و رای بود این کار را ایستی که از نایبالت الهی دانند  
و در حضرت شاه شجاعتی او را اجل و ظهور و بروز بخشند و او را با تعامات و افر  
و خلع ناخره قوی دل و نایب قدم سازند و خود نیز از اندرون آماده حرب آقاخان  
بوده بدفع دشمنان دین و دولت بردازند از سوختن پیر شاه چنین نمودند که طایفه  
فاجار جمعی جلالت شعارند و شهبان پیشه یک کار و قمعلی خان نیز یاد عای سروری  
در میدان دلاوری بانهاد و رایت استعلا در میدان کشور گیری کشاد مهرگاه  
در از این خدمات و دلیریها مورد تمجین و احسانی شود ضبط خان او بدشواری  
دست دهد شاه سلطان حسین را که روز دولت تیر بود و بر بخشش انا ذلت  
و نکبت چیره آقا و پیلان بی شعوران را پسندیده اعتاد اعتباری در کار ایشان  
نفرمود نواب قمعلی خان از اقوال و افعال آن ناقبولان از رده شده بدلا آمد و ارش  
ریش و از مال کار اقاما بپوش شده راه دیار خویش پیش گرفت آقاخان باصفهان  
استیلا یافتند رسید بانجا که رسید فوج کثیر با اشاره اشرف افغان بپهران رفته  
ملک ریر از ظلم و بیحسابی نمونه شهر ری ساختند نواب قمعلی خان در ابراهیم آباد  
و رامین بالشکر نظر قرین آقاخان را استقبال و از ظهر تا شام که برود در میان  
واقع بود شام دولت لشکر بار امکام خود شافتند و همان شب نواب قمعلی خان خبر

خبر رسید که شاه طهماسب را که پیش از تسخیر اصفهان برای چاره کار بیرون  
فرستاده اند با زندان رفته در سنه هزار و صد و سی و هفت در بلده اشرف جوای  
هر و شرف است نواب قمعلی خان بسبب ارادت که با خاندان صفویه داشت از  
ابراهیم آباد لوای ایضا را در حرکت آورد و در راه بمقدمش هر شده داشتند که  
امرای شاه طهماسب از مراجعت نواب قمعلی خان که بطرح و صواب واقع شد  
بسعایت و بد گوئی دل شاه طهماسب را در نجانبه اند نواب قمعلی خان از شنبه  
این مقام فتح عزیمت کرده راه استرآباد گرفت و امر اچندان و سوره شاه طهماسب  
کردند که با سر دارد در اشرف ما زندان صف جلال و قتل برار است و جنگ  
سلطانی روی داده قتل بد نیابت تقدیم افتاد امرای بی عقل و رای هر یک بکوشه  
متفرق شدند و شاه طهماسب بدست سردار اسپر و دستگیر کردید قمعلی خان  
باز ترک نیاز مندی و ارادت نگردید رسم تعظیم و تکریم تقدیم رسانید و شاه والا  
جاه را با استرآباد برده لشکر عظیم احتشاد کرد و در رکاب شاه طهماسب عازم خراسان  
گشته ارض اقدس را بجهت تسخیر در آوردند در آن اوقات مادر شاه نوزده شاه  
طهماسب امده نواب قمعلی خان را بخل امر خود دانست و در کپن دفع و سعایت  
انجباب نشست و با جمعی از امرای شوریده رای میدهد گشته در چهاردهم شهر صفر  
سه هزار و صد و سی و نه قمعلی خان را از میان برداشت و بنجی که در نظر داشت  
در اندک وقتی ترقبات عظیمه کرده افعانرا از اصفهان و شهر از و رومیه را از غارتند  
و از در بایمان و روسیه را از کبلان بیرون کرده بتسخیر خند و ستان لشکر کشید  
بی اندیشه از لرزانان عدو شاه طهماسب را خواسته در وادی عدم قمعلی خان  
رسانید \* در میان حالات کفایت خاقان خلدی کان \* حسن خان \* نواب  
قمعلی خان دو سر و الا که هر دو استند یکی خاقان خلدی اشان محمد حسن خان



و دیگر می محمد حسن خان که در مطلق جهان با پایدار و ابد و در فرموده محمد حسن  
خان که خلف همین و فیروزه چرخش زیر نیکین بعضی اوقات در استرآباد و برخی  
از ازمه در میان طایفه ترکمانه نشو و نما میکرد و روزی در ایام جوار و آغاز طراوت  
کلزار زندقانی با محمد زمان یک ولد محمد حسن خان قرام و سالور سراب دوانی  
منازه و گفتگو کرده از رده و دل گران روی با حاشام ترکمانه نهاد و جمعی از اترک  
و ترکمان فراهم آورد و بر سر استرآباد رفت و شهر را بگرفت و محمد زمان یک  
که بنیابت بدرد شهر منصوب بود بگریخت و خورد را به بیودخان رسانید  
و در آن اوقات بمبودخان از جانب زاده شاه افشار سردار و سرحد دار استرآباد  
و مازندران بود و با شش هفت هزار کس در کنار آنک تمکن داشت سردار تیغ  
سبز را نیز نموده روی با استرآباد نهاد و در ساحل رود کرکان میدان قتال و جدال  
اراست و از نزاع طرفی بسته شکست خورد و بگریخت و این خبر در موصل بنادر  
شاه رسید و محمد حسن خان قاجار را تعیین نمود محمد حسن خان با سپاه ابواب  
جمعی بمبودخان و مردم استرآباد بشهر رفته استرآباد را خراب و از سر مردم شهر کله  
منار ترتیب نمود و جمعی از طایفه قاجار را بقتل رسانید محمد حسن خان بجای تلافی  
و تلافی نیافته باز بدشت برگشت تا زمانی که قصر وجود نادر شاه از تیغ اترک هتاک  
زیر و زبر گشت جناب محمد حسن خان از دشت ترکمانه با استرآباد برگشت  
و استرآباد را مقرد و لت ساخته مازندران و کابلان را بمحیطه تصرف آورد و قریب به  
پست هزار لشکر مستلم گردانید مشهور است که نادر شاه بجنگلی خان معین الممالک  
میگفته که با قوت چهارده منقالی دیده گفته بوده است که ندیده ام میگفته است که  
با قوت چهارده منقالی محمد حسن خان است که از دست ما بیرون رفته خلاصه  
رو زبر و ز دولت و قبل محمد حسن خان در از دیاد بود تا اینکه کریم خان زند با جهل

شهر آریساده و سواد از الوار و بختباری جمع آورده روی با استرآباد نهاد هر روز  
نواب محمد حسن خان لشکر بیرون فرستاده کله کله از سپاه الوار گرفته می آوردند  
در عرض چهل روز با نژده هزار نفر از آن جماعت در دست تا جدار قاجار ناچار  
شد سوی اینک دمد و نژده هزار نفر گرفتار و اسیر کنند تقدیر بودند و شجاع الدین  
خان زند بشهر شجاعان ظفر بند مقبول و کریم خان بنه و اغرو و ق و تو بخانه و زنبورک  
خانه و اسباب سلطنت را گذاشته رخت از کنار استرآباد برداشت و بجانب اصفهان  
نکار و آنکه رگت کسب بمحساب نصیب خسرو بلند جناب گشته اراده سفر  
عراق فرمود و از استرآباد با شرف مازندران توجه فرمود و در آن اوقات که کریم خان  
زند بر سر استرآباد بود جماعت لاریجانی با آنها خدمت گذاری بشکر الوار پیوسته  
بودند بعد از مراجعت کریم خان سر از لطاعت بمحمد بلبل یا خبجکی کوشتند حضرت  
سلطان محمد و لیخان را بمقیم خان سار و پی حاکم مازندران که بزرگی بالک دلمن  
و مردی با غیرت و بلند همت بود بدفع لاریجانی نامزد فرمود لشکر بر سر اهل مازندران  
رفته پیش از آنکه بالاریجانی حربه واقع شود محمد و لیخان از سر بد نفسی و شرارت  
در ولایت اهل بنای بدسلوکی نهاد و دست بناموس و عیال و اطفال مردم اهل کشاد  
اهل مازندران بمحرکات محمد ولی خان ناب بناورده او را گرفته محبوس کردند  
و جمعیتی فراهم آورده نزد مقیم خان رفتند و او را بر خود امین نمودند و بلبل یا خبجکی  
بلند و اساختند و در ساری اقامت نموده بخود نمایی برداختند حضرت سلطان از  
اشرف بی نه و اغرو و ق حرکت فرموده بر سر مقیم خان و اهل مازندران تاخت مقیم  
خان از زخم زنبورک از باد رانده دستگیر شد و اهل مازندران متفرق گشته  
بجنگال فرار کردند و مقیم خان با امر سلطان در آتش سوخته گشت و چند نفر از  
معارف مازندران مصادره و مو خذ فرمود پست هزار تومان ضرب مصالان



شد بداده خلاص شدند و بعضی بقتل رسیدند \* آمدن شاه بسندخان افغان بعزم  
تسخیر استرآباد و شکست او در دست حسین خان قاجار و دلبران مغربین  
و تسخیر کیلان و قزوین و قتل باکر یحیی زنده و تسخیر اصفهان \* احمد شاه ابدالی  
مدهار اقتدار بسیار یافته بتسخیر خراسان پرداخت بعد از تسخیر اصفهان با نژده  
هزار از افغانه بشاه بسندخان افغان داده بعزم استرآباد بسوزان آمدند ابراهیم خان  
بغابری و صدیقی خان کرد و علی خان قلیچی و چندین دیگر از خوانین خراسان باهل  
و هفت برت خود کوچیدند بامغان آمدند نواب سلطان محمد حسین خان دولوی قاجار را  
که از اعظم امر بود باخوانین خراسان و چهارده هزار کس از دلبران بدفع شاه  
بندخان بسرداری مامور و بعد از تلافی فریبین شکست بر لشکر افغان افتاده شاه  
بندخان تا نزد احمد شاه ضبط عنان خود نتوانست نمود بعد ازین فتح نمایان نواب محمد  
حسن خان باجوش ببحر خروشر ازمازندران حرکت فرمود و باکریم خان مصاف  
داد محمدخان بی کله زند را که مقدار کف دستش کله او را شمشیر آینه بود و مشهور  
به بی کله شد از شجاعان روزگار و بعد از کریم خان از و پرورد لا و ترکسی نبود  
با هفتاد تن از امرای زندگرفته بشهرساری فرستاد و اصفهان را تصرف آورده  
در کلون آباد باکریم خان زند اتفاق مصافح افتاد و او را شکست داد مصاف کلون  
اماندا اکنون بر زبان اهالی اصفهان شایع و دایر است \* بحار به نواب محمد حسن خان  
بازادخان افغان و شکست دادن او \* ازادخان افغان از دایمان رابست  
آورده در شهر ارومیه مقرب ماوی داشت سلطان روی بتسخیر از دایمان نهاد  
و ازادخان بایست هزار کس از افغانه روی بعزمه کارزار و بای هم که کبر و دار  
فاد چون کوچ افغانه در ارومیه بود در سرناموس اظهار جلالت و لجاج می نمودند  
لشکر سلطان از برابر ایشان بسرت خست سلطان از مشاهده این حال بر اشفته گشته

گشته لشکر را میدان راند و بای جرمت و جلالت در میدان دلبری خشرده افغانه را  
شکست فاش داد ازادخان به کوچ و معدودی از خواص بصوب قتلخس فرار نمود  
سلطان و الاشان بجمع اوری افغانه برداخته هزار خانوار از افغان و او زبک کوچانیده  
از راه کیلان بهمازندران فرستاد و باحشی انبوه و لشکری کوه شکوه از عراق بغارس  
شاقه کریم خان زند را در شهر ازمعصره کرده در آن حالت جمعی از امرای قاجار سر  
بمخالفت بر آورده شیوه خلاف و نفاق ظاهر ساختند و در بی بدان عظمت متفرق  
و پراشان شدند نواب محمد حسن خان از شهر ازمعصره در آن غلظت دریافت در سینه هزار  
وسد و هفتاد و دو در دست دوسه تن از طایفه قاجار شربت شهادت چشید  
حکیم خان را وقوع این واقعه مایه سروری آمد و حدوث این حادثه سبب برتری  
\* یکقوم از تارک برداشند تاج \* یکقوم اجواهر بستند بر چین \* کشور عراقش  
مسلم شدند نظا اول بهمازندران و طبرستان راند کشور استرآباد را که دارالاماره  
ان سلسله جلیله بود بر ایشان ساخت و در شته ان عقد رابست جارت از هم  
کسخت و لالی بیعه تمیمه بازوی شهر یاری رابست دشمنی و حدوان از هم  
ریخت بعضی از ان دراری ملک خلافت را در دارالسلطه قزوین معکن و برخی را  
در دارالعلم شهر ازمحل استقرار داد و جناب قهرمان جهان ابوالنصر محمد شاه و ابو  
الفتح و الظفر حبیبقلی خان را که هر دو در یک صدف و ارشاد اولاد محمد حسین خان  
بودند یکی اعلی حضرت سپهر مریت را عم اکرم و یکی بدر شهادت توام است نزد  
خود نگاه داشته در جلایا امور جهاننداری استعانت و یاری از رای زمین ایشان  
می جست در سر بر سلطنت جاپس بودند و در حریم مشورت انیس نواب حبیبقلی  
خان باذن کریم خان روانه استرآباد گشته دو سال بعد استعلا پس سبک عنان  
و تبع انتقامش ایشان بود مخالفین بدر رابقامت طعمه شمشیر ابلاد و باکریم خان



مخالفت اشکان ساخت ملک مدنی محمد خان سواد کوه را یک تاختن از والی روح  
پرداخت چون حضرت حق جل و علا را امش بلاد عباد داد و عالم کون و فساد متوا  
بوجود این عالم بنام داشته بود و رایت دین داری و عدل و داد این خسرو جهان داد  
را در مقارقت با دست حفظ مقدسان ارض و معاشراشته اعلی حضرت جشد  
شوکت دار ارایت اسکندر رایت در شب پنجشنبه هجدهم شهر شوال سنه هزار  
و صد و هشتاد و پنج هجری عربی جهان را از بر تو وجود سعادت نمود منور و مزین  
فرمود دایه دولت پستان کامکاری به کامش خاد و مری قدرت تمیبه سلطنت  
بر یازوی مبارکش بست عزایم خوانان عالم قدس بر حال با کمالش برای دفع عین  
الکمال ایه و ان یکا خواندند و کار گذاران کارگاه تصاد و قدر بر فرق همایون  
و تارک معیوش در هم و دینار مهر و مایه برای تشار افتادند ان سر و بوستان  
دولت و تازمه حال کلزار سلطنت و خلافت با هم مبارک جدا بحد خود قمع علی خان  
طایفه مسمی گردید چون سالی چند برین بگذشت زمان حیات نواب حسینقلی  
خان از مواضع چند تن از نوکتابه بیعت بر آمد **بیان قووات و مقامات خاقان**  
**مغفور محمد شاه بعد از فوت کریمخان زند بر سبیل اجمال از قرار سابق این کتاب**  
تا زمان شهادت آنجناب **کریمخان زند در روز سه شنبه پنجم شهر صفر هزار**  
**و صد و نود و سه هجری زهرمات از دست ساقی اجل کشیده در گذشت خاقان**  
**مغفور محمد شاه عم داوود دین پناه از حسن حصین شهباز بسوی الکامی دار المرز**  
**و استرآباد عنان کشاد خرم و شاد کام پای بوسری بر مختاری و کامکاری نهاد اهادیرا**  
**بر انبخت و ولایات را آباد و معبود ساخت شمه از زمان مراد مهر و کام فر و غ**  
**و شپوه خرم و بیداری و عزیمت برق اناران سلطنت شعاع اینست که خاقان مغفور**  
**بعد از فوت کریمخان بابرادران و الاشان جعفرقلی خان و مهدقلی خان و بعضی**

بعضی از خویشان و اخلاص کیشان در عرض سه روز از شهر از باصفهان نکاو و  
آنکیز و از انجا بجانب مازندران سبک عنان و جلوه بریز کردید در طهران ابدل خان  
کرد جهان یکلو و روسای سایر اگر ادر که با ابل و او بیاق در بحال ری و اصفهان  
ساکن بودند بر کاب ظفر ماب او ردو برادران دیگر انجناب مصطفی قلی خان و مرتضی  
قلی خان در استرآباد از خبر فوت کریم خان با جمعی مازندران آمده در بلده بار  
فروش قرار گرفتند اول از مرده استخلاف خاقان مغفور شادمان گشته اخرا از افساد  
بعضی حساد بنفاق و عناد استاده در راه برادر بلند اختر سنجک ترتیب دادند  
و جمعی را به بیعت و رود خاقان مغفور بسواد کوه تعیین و درین بین برادر دیگر  
انجناب رضاقلی خان از رکاب آنحضرت جدا شده مازندران فرار کرد و شپوه  
پیوفای ظاهر ساخت خاقان مغفور جعفرقلی خان را نیز مرتضی قلی خان فرستاد و پیغام  
داد که با و مفدوری چندین سال اگر ایشان را خواهش ملاقات مانی باشد ما را اچار  
خار شوق دانند که راست و هنوز از جانب ما امری که باعث این به اجتناب و ملال  
و موجب این بی رغبتی و قیل و قال باشد صدور و ظهور نیافته باید که از خلاف  
و اتفاق محذور بوده و بسیار وفاق و اتفاق باشیم خلاصه مرتضی قلی خان را این  
نسیج مغفین غنم اسرار در عناد نمود و میان برادران نزاع انجامید و جنگ در  
میوست و رضاقلی خان از مرتضی قلی خان جدا شده ببلده بار فروش رفت و شکست  
بر مرتضی قلی خان افتاد خاقان مغفور بار فروش رفته علی مراد خان اراده سنجک  
مازندران نمود و باغواهی جماعت لاریجانی که بوی پیوستند لشکری جوار از الوار  
و زند با استرآباد تعیین و ایشان از خاقان مغفور شکست فاحش خورده بطهران  
برگشتند و خاقان مغفور اراده اصفهان نموده رضاقلی خان بازار سبک سری بنای  
فساد گذاشته خاقان مغفور جعفرقلی خان را بر سر او مامور رضاقلی خان لا بد



ناچار ممانی بنافته بندهم برادر و الا که پیوست و عهد کرد که پیرامون خلاف  
نکردد خانان مغفور تصور او را بشنود و اغناس مقرون فرموده متوجه تسخیر  
اصفهان شد و بحوالی ملهران آمد و جعفر قلی خان را با فوجی سپاه بقزوین مامور  
و در منزلد و لایب مهدی قلی خان برادر که تیر خود را با اسبالت جماعت لاریجان  
تعیین و رضاقلی خان بعد از رفتن او از اردوی همایون فرار کرده در قزوین گوی  
و در ماند بیجاغت لاریجانی پیوست و بنای شرارت و فساد خانان مغفور دفع  
دشمن خانگی را هم دانسته بصوب مازندران منعطف و در حین توقف خانان  
مغفور در حوالی ملهران مرتضی قلی خان و رضاقلی خان هم دیگر املاقات کرده  
سردار جعفر قلی خان که از قزوین برگشته عازم خدمت برادر بود گرفته او را شکست  
دادند و جمعی از چاکران او در میان مقتول گردیدند و خود را با برادر پیوست  
و از انجام بر سر رضاقلی خان مامور و او را در بلده کجور شکست داده دستگیر نمود  
و بندهم خانان مغفور او را در مرتضی قلی خان مصطفی قلی خان را با معدودی  
از چاکران بندهم خانان مغفور فرستاده اظهار نامت نمود خانان مغفور بسیاری  
و از انجام به بار فروشش توجه فرموده توقف نمود جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را  
بتسخیر کابلان مامور فرمود رضاقلی خان را با اسبالت اهالی لاریجان مقرر کرد  
ان جهول را با زتلون مزاج و سودای فطری مطعنان کرد بار دیگر انا عصبان ظاهر  
ساخت در شهر ذی حجه الحرام سنه هزار و صد و نود و پنج هجری غفله وارد  
بار فروش و عمارت دیوانخانه حضرت اعلی را احاطه کرد خانان مغفور را از سر  
زیاده سری دستگیر کرده به بندگی فرستاد جعفر قلی خان و مرتضی قلی خان و علی قلی  
خان و مهدی قلی خان و سایر امرا و خوانین قاجار از اسبالت این اخبار با اخبار  
جمعیت کرده بر سر رضاقلی خان را اندید بعد از دو دفعه قتال و جدال او را منهنزم

منهنزم ساخته اعوان و انصار و امرا و سبایان را بقتل رسانیدند و او فرار بر قرار  
اختیار کرده بسراق رفت و بعلی مراد خان زند پیوست و چندی نزد او ماند و با او  
بیرقابی بنا هر ساخته از وی جدا شد و در شهر از نزد صادق خان رفت و بعد از  
چندی با او بنظر بق پیوستایی مسلوک داشته از شهر از بنجر اسان گرفت و در مشهد  
مقدس وفات یافت انصه بعد از فرار رضاقلی خان خانان مغفور برادر انرا علی  
قدر مراتبهم مورد نوازش ساخت اما مرتضی قلی خان بر اسبالت اقتصاد این و ان فتن  
یاب خسرو نگردید خانان مغفور با او بیخام داد که مالمحت چنین میباشد که ما  
برادران با یکدیگر اتفاق نماییم و از روی صدق و منقادیم پشت یکدیگر باشیم  
و کرد از وجود دشمنان خاکسار بر آنکه برادر باز معنی اتفاق و اتحاد صورت پذیر نکند  
مرتضی قلی خان در نیم فرستکی علی آباد سنکری ترتیب داد و دست بتقطع طبر بق  
کشاد رضاقلی خان قاجار با مر خانان مغفور بر سر ایشان مامور و بیات جمله سنکری را  
گرفتد خانان مغفور مرتضی قلی خان را در قلعه سازی بمحاصره انداخت جعفر قلی  
خان سر از تنگابن بندهم برادر بلند اختر پیوست مرتضی قلی خان بعد از گریه دار  
بسیار و جنگ و جدال بر شمار از در عجز و در آمد بیرون آمد و برادر را املاقات کرد  
خانان مغفور از جراب او گذشت و استر اباد و مضادات را با و عنایت کرد و ملانزبان  
و کلبش را نورش نمود و بعد از تمسیت امور لاریجان و ساری با مر ولایت مهران  
بر داشت و از انجام بهت دلمغان و بسطام در حرکت آمد بزیر که ان نمود و سالک  
طریق انقباد شدند و فاد و خان عرب بندهم پیوست و مورد نوازش گردید بسطام  
را بقبل جعفر قلی خان و مهران را در و چه سپور غالب بقلی قلی خان بسد و ولد داشت  
خان محمد خان قاجار بندهم برادر است نموده بشعهد او مرتضی قلی خان با جمعی از  
امرای قاجار بندهم برادر را ملاقات شرف جست خانان مغفور مرتضی قلی خان را



امر فرمود که بیست و شش و کپلان توجه نموده انجا را بدست آورد و مرتضی قلی خان  
با سپاه کران بر سر کپلان رفته هدایت خان از در مجادله و مقاومت در آمد بعد از چهل  
و پنج روز امان طلبیده پیشکش فرستاد و متقبل خدمت شد خاقان مغفور  
مرتضی قلی خان را بر کاب احضار و از مازندران بصوب استرآباد نهضت کرد  
و در سه هزار و صد و نود و هفت هجری هدایت خان تاب مقاومت نیاورد و  
بشروان گریخت خاقان مغفور بعد از وصول مالیات دیوانی از کپلان و انجام  
مشاغل قزوین و سلطانیه و زنجان کوران دشت را بمحل نزول اجلا لوار انجا بسطاطیه  
توجه فرمود در فصل خریف عطف عنان بجازندران نمود در بهار سال دیگر بر سر  
قلعه طهران توجه فرموده انجا را محاصره کرد علی مراد خان زند در همدان بود مراد  
خان زند را با زندران تعیین نمود خاقان مغفور جعفر قلی خان را تعیین تا او را منتهزم  
ساخته لشکرش را متفرق و پراشان کرد تا بدلی مراد خان در خلال این احوال  
از صفهان بشراز رفته قلعه شبراز را بعد از نه ماه محاصره بگرفت صادق خان زند را  
با اولاد و اعوان و انصارش در مشرف مستاصل کرده ابو الفتح خان و لاکریم خان را از حلقه  
پینایی عامل و بعد از انجام مهمان نمود و با صفهان مراجعت نمود کارش رونق تمام  
یافت و با احتشاد و احتشام تمام بقصد سخنر مازندران و استرآباد در حرکت آمد  
خود در طهران آمد از هر طرف لشکری تعیین شد شیخ و پسر خان ولد خود را با جمعی  
از امرای سپاه بتسخیر استرآباد مامور کرد مازندران از نطا و لشکر زندیه و الوار  
خراب شد شیخ و پسر خان خود در ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با فوجی  
کران بر سر استرآباد تعیین کردان بین مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان با خاقان  
مغفور مخالفت کرده بشیخ و پسر خان پیوستند و با اتفاق محمد ظاهر خان بر سر استرآباد  
رفتند و مدت یکماه در استرآباد را محاصره خاقان مغفور دسته دسته از دلاوران

ران استرآباد و قاجار بسطریق و شوارح تعیین فرمود راه آمد و شد و از وقت بشیخ  
و پسر خان و لشکر بی پایان او بستند قحلی و کرانی عظیم در میان اردوی ایشان  
بهم رسیده اردوی همدان عظمت منفرقی گشته محمد ظاهر خان دستگیر و متول گردید  
شیخ و پسر خان با امرای لشکر بیان که در ساری متوقف بود تاب نیاورد و فرار کرد  
و در طهران بعد از مراد خان پیوست مرتضی قلی خان نیز برگشته عازم نزد علی مراد خان  
شد و در بلده قم خیز و فات علی مراد خانرا شنیده از انجا از راه قزوین بر پشت شناخت  
و در آن مکان چندی توقف کرده بجوای ترخان رفت و پیاد شاه روس بیکه ترینه  
متوسل شد و در آن حد و در پیوست تا جبهان تانی را و ذاع کرد و نعلش را با بران  
اوردند الحاصل بعد از شکست شیخ و پسر خان و قتل محمد ظاهر خان علی مراد خان  
که از مرض استغیاب حال بد از وقوع این حالات بد حالتی از ما بران بجانب اصفهان  
رو سپرد و در حوالی اصفهان کالبد بدن را از جزا هر دو روح خالی گذاشت جعفر خان زند  
مراد ز مادری از که ولد صادق خان زند و مامور بسرد کمر دستان و خسته بود  
از زنجان با صفهان آمد رایت استعلا و استبداد بر تو را شست و بر جای برادر بر مسند  
بزرگی نیکه زد خاقان مغفور در چهاردهم ربیع الاول سنه هشتاد و صد و نود و نه  
از استرآباد بیست عراق فضاقت فرمود اول شهر قم را گرفتند و از انجا بکاشان  
و از کاشان با صفهان توجه نمود خواران و حکام عراق بخند مشرف جستاند جعفر  
خان زند در اصفهان تاب مقاومت نیاورد و بشراز رفت خاقان مغفور بر سر کوه  
شبنان بتساری و فراهان و کرا از فضاقت نمود و در عمل که پسر لشکر ایشان را متفرق  
ساخته جمعی کپران ایشان طبعه شمشیر غازیان گردید و در سال سنه هزار و دو بیست  
و یک بکپلان لشکر کشید و انجا را تصرف آورد هدایت خان را در چپ فرار از آنزلی  
سیا گویه یکی از غلامان هدف کلرانه تنگ ساخته سرش را بخدمت خاقان مغفور



آورده و در سنه هزار و دو و پست و دو علی خان حجه را بسبب خبانت در اصفهان  
گور کرد و لشکر میچاول طایفه بختیاری مامور فرمود و جعفر خان زند از شهر از  
بر سر یزد رفته از پسر محمد خان بلبسی شکست فاحش یافته بشیراز برگشت مابعد محمد خان  
مغفور شده باصفهان آمد خاتان مغفور جعفر قلی خان را بگوشه امان مامور و در بلوک  
رودشت اصفهان مهر که قتال وجدال فیما بین گرم شد بعد از تقدیم محاربات عظیمه  
پسر محمد خان شکست یافته به بلبسی گرفت خاتان مغفور عزم فارس کرده تا مشهد  
مادر سلیمان رفت و از آنجا باصفهان برگشته و از اصفهان بطهران معاودت فرمود  
و در سنه هزار و دو و پست و سه جعفر خان زند در دست بنی اعرام خود گشته شد  
چنین بود بر وی قصای نوشته پسش لطفعلی خان مامور بتسخیر ممالکت لار بود  
از انجام مراجعت کرده قانلقین بدر را بدست آورده بقتل رسانید خاتان مغفور  
بتسخیر فارس توجه فرمود و در حوالی شهر از لطفعلی خان بایست هزار کس  
از الوار و فارسی لشکر ارابی کرده مقابلت و مقاتلت را کار بست خاتان مغفور  
در حوالی مسجد بردی شهر از تسویه صفوف و تعبیه الوف کرده بعد از ساعتی کوفه  
لشکر فارس به نبردی جلادت جعفر قلی خان شکست یافته نالان و پیرانشان بچناب  
قلعه شهر از فرار کردند هیچکس از پیاده و جمعی از امرای لطفعلی خان بدستگیر و گرفتار  
گشت و درین سال تسخیر شهر از پسر یافته خاتان مغفور بدار الملک عشرت  
وسرور توجه فرمود در سنه هزار و دو و پست و چهار عزم تسخیر از در بایجان نمود  
آخر سال بود که صادق خان شقاقی را عزم مقابلت با خاتان بلند جناب بختیاری نقش  
بست خاتان مغفور در یک شب بیست و چهار فرسنگ ایستاد کرده بیست تا ختن  
سراب را خراب و آتش غارت و تاراج در آنجا دید و بر آفر و خت و خانهای آنجا را  
بسخت و صادق خان شقاقی گرفته بقراباغ رفت مصطفی قلی خان حاکم قراباغ داغ

داغ و حسب نقلی خان دنبلی حاکم خوی در تبریز بزرگاب میوستند و از هر یک خانه و کوچ  
و کوچه گرفته که با کاتب محکومت ولایات خودشان منصوب و به لاری و حسب نقلی خان  
دنبلی را حاکم تبریز کرد محمد نلی خان افشار حاکم ارومیه خانی گشته بچهار اشو  
گرفت محمد خان عزالدین لوباسه هزار کس بار و می مامور شده کوچ  
و در لشکر و اجل و نقل اردوی هاپون ساخت و محمد نلی خان افشار بعد از اتمام پنهان  
باردوی هاپون پیوست و در اثنای این خلا خبر شود شرف لطفعلی خان رسید خاتان  
مغفور از آذربایجان به عراق توجه فرمود و کیفیت این اخبار بر سیدل اجل آنکه لطفعلی  
خان بایست هزار سواره و پیاده از شهر از بیرون آمده تا حوالی قشهر رسید و اعلی  
حضرت کیوان رتبت خاتانی و بعد خاتان مغفور سلطان محمد علی شاه بامر خاتان  
مغفور در چمن گدمان متوقف بود لطفعلی خان در سپهرم اهنک جنگ اعلی حضرت  
و بعد بعد نمود شب عبدالرحیم خان شیرازی با اشاره و استصواب برادرش حاجی  
ابراهیم خان حقوق لطفعلی خان را بعقوب و عصبان بدل کرده و اردوی لطفعلی  
خان شورش کردند و لطفعلی خان اردوی خود را آگاه گشته با دو پست نفر بشیراز  
گرفت و حاجی ابراهیم خان در راهی نلعه را بسته او را از دخول بشیراز مانع شد  
و لطفعلی خان عزم و نالان در بلوک اطراف شهر از سرگردان بود و حاجی ابراهیم  
خان کیفیت را بدربار خاتان مغفور عرض و استدعای سرداری نمود مصطفی خان  
دولوی قاجار را با پیروز از صفائی منشی نوایی و سه هزار کس بشیراز تعیین فرمود  
پیروز از صفائی بعد از ورود بشیراز جوهر سواره و پیاده بسیار و ذخایر و دقاین  
بشمار ضبط کرده باصفهان فرستاد لطفعلی خان روی به سمت بندر ریگ  
نمود و در آنجا خود سازی کرده معاودت بصوب شهر از نمود حاجی ابراهیم خان  
مصطفی خان از این حال آگاه و اخبار کرد و او با مقصد سوار بر سر او ایستاد و او را



و لشعلی خان در مقابل پای دولت انشده نزدیک بود که مصطفی خان را در کوه نزدیک  
بالآخر بسجی و تازش و لاری از آن سر که خلاصی یافت بعد از مرگ حاجی ابراهیم  
خان جان محمد خان دولوی با گروهی از کابیش از ما بود کرد و لطفعلی خان  
در آن او ان با جعبت خود که بد و هزاره رسید در مسجد بروی با جان محمد خان  
مقاله کرده نظر یافت و بعضی از خوابین در آن منزل گرفتار آمدند و در سنه هزار  
و دو و پست و شش خانان مغفور از طهران عزم تسخیرش را کردند و منزل ایرج  
لطفعلی خان بار دوی همپون شب بیزین او رده کاری ساخت و رده نو در بار فرار  
کردید و حاجی ابراهیم خان شرازی با اصحاب و اشراف نارس باستقبال پرداخته  
خانان مغفور داخل قلعه شراز و اولاد کریم خان و علی ابدخان و لطفعلی خان  
و سایر اکابر امرای زندیه را که چنانچه بجانب استرآباد و ماندند در آن فرستاد  
و در سنه هزار و دو و پست و هفت بلشکر کشی نواب فتحعلی شاه و بجهد خویش  
تمامی کرمان و بم و نرماشیر را مسخر ساخت و بتخریب قلعه شراز که از ابدیه  
کریم خان زند بود امر فرمود و به تنبیه و کوشش بیعت و کوه کلان توجه فرمود و چندی  
کثیر از ایشان قتل و اسیر و دستگیر ساخت و از سرهای انجماعت کله نزارها  
و مطابق سنه هزار و دو و پست و هشت عزم تسخیر خراسان داشت که قصه شورش  
اهالی کرمان و تسخیر و قتل عام آن خلعه از م بنیان بنظهور پیوست تفصیل این اجمال  
آنکه لطفعلی خان بعد از سرگردانی بسیار از بلخ بقاین گریخت و در آنجا سر محیب  
کم نامی کشید اهالی کرمان و مرتضی قلی خان کرمانی حاکم و ملا عبداللہ پستخوار  
لطفعلی خان را با معدودی از اصحاب و بنی اعیان و چند تن از زندیه بی سرانجام بکرمان  
برده سرشورش و یاغگری بر او کردند از قاضیه بم و بدستان پنجگی کثیر از ایشان  
هداستان شد خانان مغفور عزم دفع این فساد از مهران بالمشکر بکرمان بعزم

بعزم تسخیر کرمان در ناخت بعد از نزول بالمراف قلعه کرمان و محصور  
ساختن انجا حفر خندق عمیق برد و در شهر نمود در المراف قلعه بروج بیک کرمان  
در مقابل بروج شهر ساخت شب و روز مرفین بتدا بهر حربه اشتغال داشتند  
تعب از بیرون و اندرون زدند مدت عاصره به بنجماه کشید قحط و غلاد در میان قلعه  
دید کردید تا اینکه نه هزار کس از شهر اخراج شد باز برای از ماندگان نفی نه بنجشد  
حکم قدر قدر قضا توان شرف نفاذ یافت که امر او سپاه پورش برده قلعه را بقهر و غلبه  
مسخر سازند و اهالی انجا را بقتل و شکاف مقرر در روز جمعه پست و نهم شهر  
ربیع الاول سال هزار و دو و پست و نه هجری پورش برده بروج عمر و بروج کرده شهر را  
تصرف نمودند و دست بقتل و غارت کشودند چنان بنداشتند که لطفعلی خان در میان  
مقتول شده و لطفعلی خان در قلعه کرمان شکام شام با چند تن از خدم و حشم پاناله  
زیر راه بگرفت پستانبان در آن مکان اسبش را بی کرده بجا کش در انداختند  
و او را مقدم ساختند بخدمت خانان مغفور او رده بند بعد از گوری بطهران فرستاد  
بقتلش برداختند و از اهالی کرمان خلقی بی غایت قتل کرد و جوی خون از کرمانیان  
روان کردید و از جواهر پد ری خانان مغفور دو قطعه مسی بناج ماه و دریای نور  
که نزد لطفعلی خان بود با سایر جواهر آلات باز بخانان مغفور منتقل شد و در سال  
هزار و دو و پست و نه بسفر از ری ایمان پرداخته تسخیر قریباغ و گرفتن ابراهیم خابل خان  
جوانشیر را و جهت همت ساخت درین سال تسخیر قریباغ بناه آباد مشهور بشوشی  
دست نداد از انجا بعزم تسخیر کرخستان رایت امر از یکا ر شرفی القود از کلی خان  
والی کرخستان را شکست داده داخل قلعه تفلیس گشته اموال پنهانیت و دختران  
ماه بیکر و بلسران سم پر و زنان کلر خسار قریب میانزده هزار نفر بدست  
لشکریان اسیر شد از کلی خلی راه کاخت و کار تیل سترد خانان مغفور نه روز



در قتلش توقف کرده بکنجه توجه فرمود ولایت شکر و شهر و از اطاع و عقاد ساخته  
مصطفی خان شهبروانی بگرفت کریمت خانان مغفور بداد الخلاقه مله ان مراجعت  
فرمود در سال هزار و بیست و دو و هجری جلوس کرده تاج بر سر نهاد و بعزم تنخبر  
خراسان بالشکر کران علم نصرت نشان افراشت نادر میرزا انبیره نادر شاه افشار  
بسر شاه رخ میرزا بقتله ها کریمت و با ولادت تیمور شاه افغان او بخت خانان مغفور  
بعد از ورود بمحالی مشهد مقدس رضوی باسانی قلعه مشهد را استخبر و شاه رخ  
میرزا را گرفته خزاین نادری را که در تصرف او بود از او خواسته و او بعد از آنکه  
جواهر و خزاین بسیار داد مرخص شد روی بی نام اخبرت قلعه در سال هزار و بیست  
و یازده با ذریعان لشکر کشید نواب شاهزاده عباس میرزا و محمد علی میرزا  
و حبیبقلی خان و سلیمان خان در خدمتش بودند بعزم تنخبر قلعه شوشی عازم  
شد حبیبقلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان شیرازی و جمعی از امرارا  
در آینه باز از آنکه قریب قلعه بود بر سر بنه و اغروق امری توقف فرمود خورد با جمعی  
از لشکریان و صادق خان شقایق که سال قبل از آن مطهر کشته بنعمت آمد بود و شرف  
قریب و منزلت یافته چون باد از آب آرس بگذشتند ابراهیم خلیل خان از بنبرخصت  
اوسرا سیه و برپاشان کشته قلعه محکم بنیاد را بگذاشت و بیعت دانستان را مقرر  
بود داشت خانان مغفور بی ممانعت خارج و داخل داخل قلعه شوشی شد اسباب  
مرفور و خزاین نامحور از آرمه و مسلمان بتصرف او و چون همرا قبالی را زوالی  
در بی است و هر بار برادر عقب دی شب شبیه بیست و یکم شهر ذی حجه الحرام  
قریب ببلوچ صبح صادق دوسه تر از خدمت گذاران و غلامان در کانه که او ان استقبال  
که شجره خبیثه عدوت نمیشان از اریل صبی و بیابان بلخی در جویمار دولت  
سلطانی نشو و نمایانته بود بواسطه بطش و خونی و مصلحت او از ترس جان خویش

خوش که فردای آن شب در معرض تلف بودند عزم قتلش کرده بر سر بالینش  
شناخته او را خفته باقتد بزخم خنجر بر روی او که هر دو شهید و جامه خواب خسر و بر  
بمخون کرده ند چون این کار متروک و جسارت بزرگ که عقل عقلا احاطه ان نمیکرد  
از ان جهالی اقبال سرزد تاج و دییم شاهی را با سایر اسباب و امانت سلطنت چون  
باز و بندهای جواهر و شمشیر عدد و تدبیر مرصع و صند و قبه جواهر و غیره که هر  
بار از ان پیروی برود و ش جهانداران دوران و هر قطعه از ان سرمایه بجز  
و کان بود بر گرفته بنهایی سر گرفته نزد صادق خان شقایق بردند و واقعه هولناکین  
نادید بر را بوی تقریر کردند وی در اول باور نداشت چون اسباب شاهی را در  
برایش نهادند بنقش بر وقوع این مقدمه عجبیه کرده تمامت اسباب را بر گرفته مقارن  
انحال اقبال طالع شد امر او لشکریان که در قلعه حاضر بودند بر ان حادثه جان کرا  
اطلاع یافته غریب بر نظر اب کشته سامان توقف یافتند و هر کس که می بصحر او کوهی  
شناختند محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا رضاقلی منشی الممالک بعد  
از آگاهی از اینچه بنحو اب کاه دارای داد گرامد یکسر شرفشرا که زبور تحت بود کشتی اسما  
در دریای خون شناور دیدند و مجال بردن بدن شریف را بحال دیده آنچه از لالی  
و جواهر همین که بعلت دهشت بر جامانده بود برداشتند و با جمعی از سران سپاه سوار  
کشته از راه نمجوان و مراغه عازم تختگاه گشتند و اردوی بزرگ از لشکریان خبر  
متفرق گشته حبیبقلی خان و سلیمان خان و جمعی از امر او خوانین که در کتاب  
شاه زادگان بودند بنه و اغروق را در بیته سرخویش و راه تختگاه در پیش گرفتند  
حاجی ابراهیم خان شیرازی با توجی از زعماء و رسا و تنگبینان مازندران از ملازمت  
شاهزادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان بجانب مله ان روان گشت و در حوالی  
اردبیل حبیبقلی خان شاهسون با سواره و ایل خود بدو پیوست باجمعه شاه زادگان



و حین نقلی خان و سلیمان خان و آنچه از سپاه همسرا بودند از راه رشت و دیگران  
از راههای دیگر بی کوه و دشت با مشقت بسیار و صعوبت بی حد و شاه از خود را  
بدان سلطنت طهران رسانیدند و در حوالی قلعه آمدند و وزیر اصغر نظیر میرزا  
محمد شفیع کدوران او را از عمل معزول و حاجی ابراهیم خان شیرازی بجای او  
منصوب شد بود مستحقین قلعه را که اکثر از اهالی مازندران و بامروغی و شور  
و صلاح او اذعان داشتند بر وفق صلاح حال و وصیت خاقان خلد اشکان ایشان را  
با میرزا محمد خان یکلر یکی طهران همداستان و امرا و سپاهیان را با تکلیف از دخول  
ب طهران مانع آمدند تا چاره تمامی امرا و سپاه در خارج حصار اطراف خجام باوند اقامت  
استوار کرده از بیرون و درون چشم انتظار بر او و در خاقان کامکار خاندان  
علیقلی خان نیز که در ایرون بود بعد از شنیدن واقعه غم آنکیز برادر با فوجی که با او  
بودند از راه خوی و مراغه و تبریز به عراق آمدند و قریب علی شاه عوض که از بلایک  
شهر یاز و در پنج فرسخی طهران واقعت شهباز شهریاری خود را بلند بر و از  
تصور کرده به خیال بالافشانی در صیدگاه اقبال خود بنموده گرفت و در همان مکان  
رحل اقامت ننکند بعد از چند روز از مرده حرکت رایت نصرت سلطان شاهنشاه  
رلسان نواز از دارالعلم شیراز دلهای مرده امرا و لشکر یان را از ندکی تازه باز آمد  
ذکر شده صادق خان شقانی \* چون قتلین پادشاه خلد مسکن اسباب شاهی را  
صادق خان سزدند و صادق خان در هنگام بیرون آمدن از قلعه شوشی روی  
باردوی بزرگ خادوان ابلهان خجانت پیشه و سفیهان کج اندیشه را نزد خود نگاه  
داشت با جمعی از اکراد شقانی که نزد او حاضر بودند از ارمس عبور نموده قشون  
متفرقه اردوی شاهی از اهالی اندر با پیمان از بیم چنان نزد او مجتمع و بعقب اردوی  
بزرگ افتاده بسراپ خراب رسید و بنهجه اسباب کار برداخته ظاهر به پناه استخلاص

من زن و غیر زند خویش از قلعه قزوین و باطناب هوس خام مقام بلند تاج و تکیه  
عصایه عجبان شهریار ایران بر چنین بست و مطابقه شقانی را که از ناچست سلدوز  
و مراغه و تبریز تا حد و دار دیل و سفان بر آئنده بودند جمع کرد و یکی از برادران  
خود را بیکر مت تبریز و دیگر بر اباالت قراجه داغ روان ساخت و خود بجانب عراق  
رایت اقراخت بدون بقزوین رسید اهالی و روسای انسر زمین درهای قلعه را  
بر روی ایشان بسته دست باز داشتن قنک کشادند بر سر بروج و باره برای اظهار  
نام و ننگ داد مردی و مردانگی دادند و صادق خان با کرم و شقانی در خارج قلعه  
قزوین خجام قیام افراشت در آن هنگام از روسای نکبت فرجام او بیرون با هم  
سپو سات بقرای قزوین اسرار و شوب سر مست را هشدار و مساکن ماکین و مولان  
متوطنین را خراب کردند و در اندک مهلتی حوالی و حواشی قزوین را بچاروب  
نیم و غارت رفتند بخرسود و تا ختد و آتش خود کامی و بی پروایی بخر کوشه  
بر افروختند و در کلبه بخر بنوایی از به از توشه و خوشه یافتند بسوختند القصه  
در اوقات اقامت دوسه گرت بوردش بقلعه برده از ملر فین جمعی قتل و دستگیر  
که شدند صادق خان در گرفتن حصار امراری داشت و روسای قزوین حصول  
این مطلب را منوط بدفع امرای تاجار و غلبه بر سلطان فریدون ناز میداشتند  
و بنسویف و تمهیل متفان کشته انتظار و رود موکب خاقان مؤید کامکار  
میکشیدند و در حد و داند ر با پیمان نیز از خود برادرش جعفر خان دلا اهل قراجه داغ  
لاله و ش خونین و دافزار بود و مسافر کام مردم تبریز از دردد و تعدی و تعدی  
برادر دیگرش محمد علی سلطان لبریز اجامره و او با ش تبریز دور خانه برادرش را  
کرتیه از اموال مسلوبه و غنایم منهب و سپاه شاه فردوس را امکاه نصب میبردند  
و رسا و از باب غلظت و ذکا بدارا من عزالت کشید و حصول فرج و انتظار فرج میبردند



و در اوقات اقامت قزوین شهر دو برادر را از تبریز و قراجه داغ بخریب قلعه خوی  
که در آنجا از روی ساسی پاشا عالی بود نامزد نمود و ایشان نیز جمعی بسیار از رجاها  
و چریک و ترک و تاجیک و ارباب حرفت و صنایع تبریز و قراجه داغ جمع آورده روی  
بجوی نهادند \* ذکر وصول خبر شهادت سلطان سعید به جامع علیه خسر و اتفاق  
و توجه موکبها باین از فارس بفران \* چون واقعه غم انگیز هم به پهلاد در دارالعلم  
شیراز معروف شد عاقلان سده سینه جلال کردید خاطر مبارک خاقان بلند اقبال  
قرین اندوه و ممالک شد و چون در آن حال هنگام ارتقا بدو و تخت کردن فریاد  
بود مراعات تقدیم مراسم عزت نموده پید رنگ عقاب را بر روی چنگ از آن دیار  
خلد انار بعزم دارالسلطنه طهران در طهران امداد عزیمت شاه نوبر کاه نمودهای  
ر میبده آرام یافت حسب نقلی خان را اگر چه در ضمیر خیال فساد جایگزین دید اما بظاهر  
دستش از کار و قوت رفتارش از برای رفت و بی اختیار بناه بظل رحمت سلطان  
که وحلم در یاد برد و در خارج طهران شرف بسایه بوسی حاصل کرد و عیقلی خان را  
نیز بجز دور و در خاقان مسعود از مشاهده دور باش با سر و سطوت خانانی دست  
از کار باز مانده با اینکه خورد در اعلم کز می بنداشت زمین کبرگشت و بفرمان خود شد  
چون اغلام دو نفر غلام هم تمام او را بسایه سر بر عرشش نظر او کردند و بعد از  
چند روز از تبریز و زخانت بمکرم شاهنشاه خطابش دیدند از دیدن بر لبه میبده  
بار فروش در گوشه خانه خویش خاموش نشست چون مستدس روی و او رنگ  
داوری از برای کردند و فرمای خاقان روزگار در استعلا و افتخار با مستد  
خود شد دعوی برابری کرد \* خوش بجای خویشش بود این نشست خسروی \*  
ناشند هر کسی اکنون بجای خویشش \* از جرئت کرو و بی شکوه شقایق غضبناک  
کشته تخت حسین خان قاجار قولار افامی را با نوجوی دریا موج بجهت اطمینان

المستلن اهالی قزوین نامزد آنسر زمین فرمود در خلال این احوال محمد و انجان قاجار  
که از جانب خاقان مغفور باینج شش هزار کس مامور بمسئله قلعه شده مقدس  
رضوی بود خبر واقعه وحشت انگیز را شنیده از آنجا حرکت و شرفیاب تقیل رکاب  
افتس خسروی کردید خاقان کشور کشاوری و در جزو مظفر نمود را از جمله مؤیدات  
اقبال بی زوال دانسته نیک بقال کفر قدیس سران سپاه و مقربان در کاه کپوان  
بایکاه راجع فرمود ابواب خزان بر کشود لشکری جنگجوی بر خاشجوی برادر است  
بعزم در زم خیم کم خزم خزم نموده بفرمود تا خیمه بیرون و سر بر دیده بر طرف  
دامون زدند و علم ازدهای بکری بعزم تیسره مقصدین بسخت قزوین در حرکت آمد  
و در حوالی قزوین همیشه و همیشه و قناب و جناح و مسافه و کپن کاه را برادر است  
و صادق خان نیز از سر شقایق و نفاق در برابر سلطان اتفاق از جای برخاسته ابطال  
رجال از طرفین بای جرئت در مضمار جلالت نهادند نوایر حرب و ضرب بدراشتعل  
امد در اول و هله سپاه کردا کبر چه بای جلالت افشرد و لوازم جان فشانی بتقدیم  
رسانیدند و لیکن تبع فولادیکر دلداران عدو و شکر و ایتمک ترا از سد اسکندر یافتند  
و با جوج اسب از تبریز بران دغای یکبارگی روی بر یافتند صادق خان شکست برداشته  
بگریخت و خاک خذلان بر سر نام و ننگ ریخت لشکر سامانی بر سر ایشان ناخند  
خار و خاشاک صحرا می قتال را از خون ایشان رنگین ساختند باینکه برادرانش  
از روی جزم و دانش حصن خوی را بدست آورده و حصار تبریز را نیز استوار  
کرده اند تا در مقام ضرورت بناه بران بر بند بسراب رسد تا قبل از این واقعه  
برادران که بر حسبین خان دنبلی از عزیمت برادران صادق خان آگاهی یافته چون  
در آن روز حسین خان در قزوین و جعفر قلی خان ملایم رکاب مظفر قزوین بود  
و فریق دنبلی در زمان تقریب جمع اردوی شاهی از یکدیگر جدا و چون کشتی



بی ناخوابی و نرسیدن به جمع گشتند و در مرند بباران صادق خان و سپاه آنها مقابله کردند  
و از همین سختی و زشافت شاه مؤیدی آنکه به ترتیب بین و بسیار حاجت اقتدیات  
حمله آنها را شکست فاحش داده برادران صادق خان بجمله در ننگ بنایه بشتاب تمام  
بجانب قلعه تازیان گریزان شدند و در دو ساعت مسافت چهارده فرسخ را به سرعت  
تمام مساحت نمود و بتین رسیدند از اتفاقات عجیب آنکه در همان روز که صادق خان  
از لشکر فیر و زغان نایقه بود برادرانش نیز شکست یافته دو سه روز در میان  
حصار تیرزدلی از اضطراب ماتند سیاه این زهره و برادر با نهایت برهانشانی در سراب  
بصادق خان پیوستند چون سلك جمعیت اگر ادب در ادشقای بر آنگاه گشت  
و خاقان کشور کشار شاهد فتح چهره نمود غلامان پادشاهی قاتلان خاقان خلد  
اشبار است بسته بخدمت خاقان کشور کشار و زدند و بفرمان شهریاری ایشان را  
بسیاست رسانیدند و بنمیشود هر که خداوندش بران بنده کان شد خداوندکش  
چون از غلبه بخشهای سپهردون و بوالعجبهای چرخ و آرون آناه و اسباب سلطنت  
از دست قاتلین خاقان خلد ایشان بدست صادق خان افتاده بود منشور قصایین  
از دیوان خاقان سلیمان نکیس مصحوب ابراهیم خان عزالدین لوی قاجار در استناد لای  
نمین اصدار و مساحت خلدایت زنجان از مقدم خاقان جشدشان منبع چشمه  
جوان و منبت کل و ریجان شد و صادق خان عذر شفاعت و پوزش گناه را  
عریضه شراعت امیز بدر کاه عدالت بنا و ترقیم و آناه و اسباب سلطنت را با ابراهیم  
خان تسلیم و بعد از ورود ابراهیم خان بر کاب مستطاب از دربار جزان ملا رد اور  
جرم بخش خطابوش نامزد حکومت گمرود و سراب شد و در همین توقف موکب  
نقیر نشان در زنجان عریض جبودیت تو امان از امر او حکام از در با بجان رسید  
و عواطف بدین شاهنشاهی قرین حال همگی ایشان گردید محمد خان ایروانی که

که در رکاب اقدس بود بمگومت چغور سعد مستعد و امیر علی خان قاجار  
در مراقبت او بگونی الی قلعه ایروان سرانجام از شد جعفر قلی خان دینی که در پیشگاه  
حضور باهر التور پیش از همکنان آثار جان فشانی بظهور میسر رسانید بمگومت دار  
السلطنه تیریز و خوی سر بلند گمرود و هم از امکان حسب نقلی خان عزالدین لوی  
قاجار برای آوردن نعش خاقان معفور بامشور و تضاد ستور نزد ابراهیم خان حاکم  
قراباغ مامور گشت و اوای نظیر نکار از زنجان بدار السلطنه طهران در حرکت آمد  
و نظام الدوله سلیمان خان قاجار بجهت انتظام امور کابلان پشت دار المر و پشت  
روان و بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و دویست و دو و آنزده سیر سلطنت  
از فرقدوم خاقان کشور کشار شاک نه طارم بنا گردید چند روز بعد از استقرار  
در مرکز دولت نعش سلطان علی بن اشپان را با خاندان قران و قراد او و الحان  
از در با بجان و جمعی از اکابر و اعیان بدار الخلافه رسانیدند خاقان کشور کشار با تمامی  
امر اولش کریان محفه مغفرت عفو و استقبال نمود از تیریز و دید سلطان و امرا  
و لشکریان سیلاب سر شاک در فوران آمد چنانکه راه و عمارتی زرد کار نماده  
محمد علی خان قاجار را با ابراهیم زاموسی منجه پاشی و ملا مصطفی قمشه و ابراهیم خان  
عزالدین لوی و قرا و حفاظ همشده مقدس نجف علی ساکنه امر التجهه الاف العفر روانه  
فرمودند سلیمان پاشای والی بغداد با استقبال استجماله نموده لوازم تعظیم و تکریم را  
کما و پشت و از آنجا بانه عشر مظهر نجف اشرف نقل افتاده مانند کعبه در آن خالت بالک  
دفن گردید و ذکر جلوس مینت مانوس خاقان کشور کشار بر سر سلطنت و زهور  
یا فتن افسر خلافت از فرق فرقندسای خسرو فرید و بن منزلت و در چهار نوبت بمثل  
سنه هزار و دویست و دو و آنزده هجری خسرو جم جاه که عهواره ابلق شکر کام سپهرش  
زیر آن باد و مراد و جهان در رکاب نظیر انتسابش دو اسبه دو آن قسر مرصع را



از فرق قدسای زیب داد و بساعتی که ساعات معدره بین او بود و معبود  
قرائت قرین او خدیو بی همال پای کرد و فرسای بر دست سلطنت و گاه ابلال  
خاد و بر نیکه گاه اقبال نیکه فرمود سر و شس سرور بخش مرده امن و امان بگوش پیر  
و جوان رساند کردن کشتان المراف و سرور دن افاق از جامه خانه انعام شاهی بر  
و دوش خود را بجلاخ اقباب شعاع مزین و عملی دیدند ملوق بندگی و قلابه اطاعت  
بر کردن خادند و غاشبه خدمتگذاری و جان ساری بر دوش کشیدند غبار پیشگاه  
جلال را بر کمان ادب رفتند و از روی حسن اخلاص و صفای عقیدت جلوس  
مانوس را مبارک باد و معیون باد گفتند و خرمن خرمن در هم و دینار از دامن کجور  
خس و جهاندار بنداری بر کت شکوفه و اوراق از هار بود از تحریک نسیم هار بهر  
سور یخته و شاقان خود شید رخسار از اینار زور و کوه در امان بجز و کان فی  
و جب و کریسان بار یافته کان حضور شاهنشاهی را بر ساختند و زمین بوسان  
در گاه از زمین الطاف و شفاق خاقان عالم بناه سر مباحات با و چ سعادات فراختند

\* رسیدن شاهزاده محمود و ولد تیمور شاه افغان بشرف حضور خاقان کبکیستان  
\* و در همان اوان شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان شرف حضور و فسخ کجور  
خاقان کشور کساد ریافته از جانب سلطان افاق مراسم دجوبی و اشفاق که مهمانی  
چنین را سزا بود تقدیم اقدار توضیح این ایهام و تصریح این ایهام است که تیمور شاه  
افغان برای استحکام بنای سلطنت خود شاهزاده همایون را که ابرو ارشد اولاد  
او بود و بعهد نموده در دارالقرار قدس محل استقلال و استقرارش داد و شاه  
زاده محمود را ایالت هرات و نواحی آن مباحات بخشید و خود بیلاق و قشلاق را  
در دار السلطنه کابل و پیشاور بسرمیبرد و برادران خود را در بالا حصار  
کابل که بهنات و روزانت اینی بود باز داشته در بقاع آن حصار متین بنیاد خاظران

از افساد ایشان اسوده میداشت چون خلع خلعت سلطنت کرده بی سپرد راه  
انگرفت شد شاهزاده زمان که از شاهزاده همایون و شاهزاده محمود که بر بود نزد  
بدر حضور داشت افسر پرور همایون استعلا بر افر است برادران مهتر سر  
بر اطاعت او در بنا و درده قیامین لشکرها آنکجه شد و خوفا و یخه اخرا الامور  
شاهزاده همایون بعد از شکست بدست او افتاده دیده اش را از نور بینایی عامل  
کرد شاهزاده محمود و شاهزاده فیروز برادر که نزد شاهزاده کامران ولد خود را  
با چند کس از اعیان افغان برداشته روی التماس استن را نشان تو از خاقان  
سراقره از او برد و بعد از ورود ایشان بناد العباده نزد کبک خاقان ایشان در ریای  
سر بر اسفان جا به عرض عا کغان در گاه جلال رسید خاقان کشور کسا المصل امانی  
مکزی بر بهمان داری و اعزاز ایشان تعیین و فرامین نامی بحکام و ولایات صادر کردید  
که در هر جا مقدم ایشان اگر امی داشته مراسم مهمانداری مریجی دارند بعد از  
ورود بیزم ارم نظم خاقانی و در یافت حضور لایع النور قانی بصقل مرحمت و  
عطوفت و شفقت زنگ زدای اینته خاطر او کردیدند و چراغ علیخان نوابی را  
حکم رفت که به ولایت مصاحبت و ملاقات مناومت محفل افرو و بیزم تسلط و فروغ  
بخش ایوان تسلط ایشان کردند \* ایراد فسه محمد خان ولد زکی خان بودند در اصفهان  
\* چون تسلط دولت زندیه بدست قهر و قهرمان خلد ایشان ملی و بیمار و دلشان  
دی شد از گریختگان ناطقه محمد خان ولد زکیان باده کردی این بی سر و سامانی  
و مرحله بیای وادی پریشانی \* مصرع \* هر روز به زلی و هر شب جایی \* از خوف  
جان قسای جهان بروی تنگتر از زندان گاه در بصره و کاه در بغداد بگری می بود  
ز در سر به قز خیال خامی می سخت مدد نماید تشریفش و زوی بلجی شبی بروزی  
میرساند بعد از واقعه تا که ز خاقان مغرور در چنین خجانت صادق خان مغرور



محمد خان از نواحی بصره بامعدودی از خویشان و اقارب بامداینکه شاید در  
بیدرمانش روی بیهری او روی بهجهان آورد و انبار از یاد و دستگیر همی دید  
با دل نوید نواحی کازران رفت مطابقه مسنی که از طوائف فارس میباشد بر سر او  
جمع آمدند و جمعی از لشکر قیامت از خان شکر سلطانی که مستحفظان محمد بودند  
بالبر و از او را شکسته با کمال پریشانی بحوالی خبیص کریمت و در آن حد و نیز  
طمع اعانت و حایتی از افغانه محمد و داشت از یاری ان جماعت ما پوس گشته  
با افغان و فسوس بجانب اسفهان بخت نشان شافت از اتفاقات حکام و اعیان  
اسفهان بعزم استان بوسی خاقان کشور کشاد رطهران بودند یکی از برادران  
حاج محمد حسین خان که در اسفهان بودی آنکه جوای خال انجماعت کردی با کانه  
بر ایشان تاختن آورد و دستگیر شد محمد خان از سوج ایز و قعه قوی در امر خود  
تصور کرده از انجالیغ سعادت آباد نزول نموده جمعی از الوار که در اسفهان ممکن  
بودند بر سر او جمعیت کردند و عایای اسفهان مانند ریه بی شبان بدست ان که کان  
مست افتاد در مدت دو سه شبانه روز اسباب ظاهری ایشان از اجناس و افراس  
و دینار و در هم فراهم آمد محمد خان حکومت اسفهان را بپیرزا عبدالوهاب مستوفی  
مغرض داشته دست باخذ مال تجارت و معاصره توانگران ان شهر خلد اشتهار کشاد  
چون این خیر بعرض او رود کردید علی حضرت نخل اللهم حسینقلی خان قاجار  
دولت و مهر علی خان داشو والله وردی خان عزالدینلو و حسین خان قولاراقاسی را  
بامعدودی بدفع ایشان مامور فرمود در حوالی جز تلاق فریقین روی داده انطابقه  
جز کر بزحاره نیاقتد حسین خان ایشان را تعاقب کرده روی بعبارت سعادت آباد  
که نشین ان قوم نموست بنیاد بود محمد خان و همراهان فرار نمودند و خلال  
این احوال بوسف خان بختیاری بنف خان زند را که در حقیقت مهج نایره این فتنه

منه او بر دیباغون و انصارش گرفته روانه در کاهجهان مدار نمود خاندان کشور  
کشایدان او را از چشمه سار تبه ابد و شربت هلالک و بو ارجن نهاده و او را  
که همواره در هوای ریاست و دستخوت و غرور در کاه دماغ بپسند داشت  
بدم خیاره از در دهان بست و دستم خان برادر زاده او از اسقاع فتنه نجف  
خان خورد و اهل سیلا خور که محل اقامت باجلان و پیرانه و ند بود کشیدند و با انطابقه  
بنیاد بستند ان جماعت بی عاقبت مطیع ان زمره بد فساد شدند در ان اولن نظر بدلی  
خان باجلان بنامه که منزل محمد خان بود ریخته او را دستگیر نمود و خواست که روانه  
در کاه عالم بنامه نماید هدی نام باجلان باجمعی محمد گشته محمد خان را از چنک ایشان  
رها بند و بایاران خورد باعانت او برخواست مخالفت ان دو فرقه بیشتر باعث شود  
و شه محمد خان گردید و نیران فتنه و مظبان بار دیگر سر بابون کپوان کشید محمد  
اورد بار محمد و جلال محمد خان قاجار حاکم کز از و ملایر و حسن خان قلی و تقی  
خان حاکم بروجرود بدفع آنکه و متعین شد در حوالی سیلا خور جنگ در پیوست  
در میان کپور در تفرخان بروجرودی زخمی برداشت و روی بعالم آخرت گذاشت  
لاجرم کاری از پیش نرفت هر دو کمر و مخالف راه کپور که برای تکر و نامین  
خویش گزید بود ندیش گرفته بدو بی اجانب از هر جانب بد و ایشان جمع آمده  
شعافتنه بالا گرفت تا چنانچه بعد ازین مرقوم خامه بیان میشود بیاب شمشیر لشکر  
عدو شکر بر سر کرده کی محمد و لیخان قاجار فرو نشست و وقایع سنه هزار  
و دو و بیست و سه زده هجری که سال دوم جلوس میمنت مانوس است و ذکر فضت  
موکب جهان کتبا بجانب اذربایجان بعزم تنبیه سرکسان و خاندان کشور کشاید  
از انقضا جشن نور و زفر و ز روی کتی افر و ز بساحت مهمات ملک آورد  
چون زلال مغوش کرد جراب صادق خان شقانی باک بیست و او بمکرم تو جمع و قیغ



خاقانی بر مسند حکومت سراب و گرم و دشت در آن اوقات که جعفر قلی خان  
دنبلی از تربیت بافتگان دولت جاوید بطراز بیابالت تبریز و خوی سرافراز بود  
اعلی حضرت خاقانی او را از رکاب مرخص فرموده از راه مرافقه تبریز آمد صادق  
خان به ملت خانت باطن و سابقه علاوتی که با جعفر قلی خان داشت با او بنای معادات  
نهاده وی نیز جعتی فراهم آورد مطالعه شغاقی را تا ختم سراب را خراب ساخت  
صادق خان تاب نیاورده ترک وطن مالوف کفته عنان بر امعان تانت و از انجا  
بجانب پروان عازم گشت و چندی در آن حد و سرگردان و پریشان حالی پیوسته  
درین خجل بود که جعفر قلی خان را بار تکاب خانتی از درگاه خاقانی محروم دارد  
چون جعفر قلی خان از خون عوارف حضرت اعلی زیاده بر قابلیت بهره یاب بود  
از تک نظری سر از بندگی که چنان آزادی بود کسب صادق خان این معنی را در یافت  
راه آمد و شد بر و کشاد و از شپرون بسراب شتافته بنای وسوسه با جعفر قلی خان  
نهاد و محمد قلی خان اشارت بر از محرومی عقل و هدم تمیز و فتور رای و ضعف نفس  
با تملقات ابلهانه و اطوار سفیهانه بی ایشان گرفت و خیر فساد محمد خان زندا پاشا را  
جری ساخته نوهای مخالف بگوش موافق و مخالف رسانیدند شکران سلطان را  
جواب گفته هر یک بالشکری که حکم فوج غراب و نمونه سراب داشتند در چینه های  
تبریز و ارومی و سراب عیش پیراکشته کار را ساخته انگاشتند و دل از غم برداخته  
لوای عصبان بر افراشتند جعفر قلی خان برادر زاده محمد قلی خان انشا چون عم  
خود را در عبادید غم خویش خورده را در گاه حضرت اعلی پیش گرفت و بعد  
از اجازت تلثم حبه طلبه در بایه سریر همانون حقیقت حلا را عرضه داشت خاقان  
کشور کشا و را بنواخت و عزم تنبیه سرکشان را جزم ساخت نواب محمود پیرزای  
انغان را که از جور زمانه و جحای برادرش زمان مبرز با افغان آمده بنامش در وان

وان خسروی دسیت اتجاوا از خضرش در استخلام ملک مورد و چشم و بجای بجا  
داشت و هنوز رای عقد کشای برای نتیجه مدعایش مقدمت ترتیب ننداده اگر چه  
او بالانزام رکاب مستطاب مشتاق بود لیکن تحمل مشتاق سفرش از روی مهربان  
نوازی بر طبع اقدار مشتاق آمد و مع هذاهوای تنگنایان کرم تر از دل عشاق  
بود او را با تحمل تمام بهماننداری یکی از خدام که بان مقام ماموریت و تصرف کشان  
داشتند که با حکام تالش خود شبانه نقره از مغرب سفر در مشرق عزت روزها  
در صحرائی اندیاری بشکار کبک در می بندم از دل کشاید و شهادت کاشانه آن شهر  
بمقتل محبت نظر فای نظمهای در می زند از دای کربت غربت را اینست خاطر کرد  
و محمد ولی خان تاجار را با توجی از سپاه بسرداری قلعه و علی شکر و دفع شر  
شرارت محمد خان بسرداری خان زندان آمد فرمود و جعفر قلی خان انشا را مقرر  
فرمود که از دربار کتی مدار رخصت انصراف یافته هواداران خویش را از مطایفه  
انشا فراهم آورده حصار او و عیبه را بنیبر و عم خویش را بفرز تو می که داند و تواند  
دستگیر نماید و نظام لدوله سلیمان خان تاجار را منقلای سپاه نظیر بنا فرموده  
رایت منصور از عقب او در حرکت آمد چون بعد از چند روز چمن سلطانیه  
مضرب خیم لشکر نظر انرشدالتش مخرم قرار سرکشان از در بیجان افتاد از آن سبب  
نهاد خوان صادق خان که بارها از رقب خود را در دار الضرب کارزار بر محاکم  
امتحان از نموده بود چون مقصودش ظاهر و خانت جعفر قلی خان بود که بصدور  
پیوست از یاری یاران خود روی بر تافت و تاجار با اولیای دولت متوسل شده  
سلیمان خان را شفیع گناهان خود ساخت وی دست رد بر سپنه اش نکند داشت  
و از حضرت اعلی بشکارش عرضه شراعت امین و امان او را در خواست  
و از درگاه شاهنشاه نویدم اسرا مید \* نظم \* این در که مادر که نویدی نیست



مدد با اکتوبر شکستی با زانی بصادق خان رسید و در منزلت شاه جهان است آن  
معدلت بنیان را خاکبرس کرد بدش ازم جمعیت جمعیت قلی خان و محمد علی خان  
انهم ریخته زورق فرارشان در کرداب چهرت فرورفته بادل ریش دست اندوه  
برویش و الغریبی یقینت بکل حبش سرخوش گرفته یکی بدیار کردن رومی  
ویکی بحصار ارمی بنا بردیم به نقلی خان تشار که قبل از حضرت مرکب مسعود  
بارومی رفته بود با ملاد محمد علی بیات عربی و لارا قاسمی و مراقت طایفه باباس  
عم خویش را دستگیر و قلعه را تسخیر نمود و کبخت واقعه را ایامه سر بر اعلی  
عرفه داشت بحکم شاهنشاهی مشیر الملک بهر از صالحی به ضبط اموال و منسوب  
و اثر فغان در مازندانی بمر است براج و بانه حضار ما بود کشت مرکب منصور  
از راه طراغ و سلطه و زشتم ماه محرم در خارج شهر از قیام جهان افرو شد  
و سران و بزرگان آن بوم و بر از تلیم استان سدره نشان سعادت تد و زغال  
و لاسب و اجناس و ائانه حکومت محمد علی خان بچطه قیام آمده نصیب جنود  
نظر خند کشت سیم و زو شاسب و استی که سالها تحصیل کرده بود در بکر و ز  
بتاراج حوادث رفت بعد از انجام مهمام او و همه در هفدهم ماه محرم الحرام رایت  
نظرات از راه سلامت بجانب خوی روان و در چمن از زمین خوی قیامه سر پرده  
کلاگون با قیامه کردن بیلو فری در مقام همسری جلوه گر آمد ذکر وصول خبر  
ملعبان حبس نقلی خان به سماع علیه مقربان در کاه خند بوافاق و مراجعت مرکب  
همایون برای دفع آن از ادبایان عراق هر چند مکتون نهار الیام پذیر خانان  
کشور کبران بود که به بسیاری تیغ ستم سوز بوستان بلاد از دیر بایمان را از حسن  
و خار فته و اشوب و وجود فته از کپران خانه رو بپایند رایت عزیمت را  
بجانب کلاش تختکار حضرت انصاف فریاد مادری نوبت خبر ملعبان حبس نقلی خان

خان برادر جهالت بهر سماع علیه رسیدن از هند جهان پیامت عراق به نیت  
دفع اهل نفاق منعطف گردید تبیین این مقال آنکه خاندان کشورستان بعد از انجام کار  
صادق خان و مراجعت به دار الملک مله ان تارک حبس نقلی خان را بهمنشور ایالت  
مملکت فارس پیاز است و کم و کجاست مهمات انجام برای تار است او مقوم  
و مسلم فرمود بعد از ورود او بیشتر از در او ایل امر بلوق اطاعت در کردن داشت  
و رایت بندگی در مضمار خدمت می افراشت بعدها کفی الجمله مکت و استعداد  
یافت بجهت نسبت برادری حضرت اعلی خیل استبدادش در دل و سودای بی حاصل  
بر سر افتاده بعلت قلت تجربت و حلاقت من کردن از دشته فرمانبری یافت و تحریک  
جمعی از نزدیکان خدمت وقت به جوانان مملکت اضافه علت شده بهر از انصاف  
را که حسب الحکم شاهنشاهی موی بدو را انجام بود با جمعی از رؤسای فارس که غل این  
کار و در عمل انکار میدید به تنگنای بند و زندان آفکنده میل بر دیدگان کشید  
و فوجی سوار بگرفتند جان محمد خان قاجار که در قلعه لار بود فرستاده جان محمد خان  
روی از لار بر یافت و از حرکت او دلگرا و سبکشان بجانب عراق شتافت حسین  
قلنجان بعد از شنیدن این خبر از شهر از بتعاقب او در ننگ و تا زامه بگردش رسید  
و خورد با کاشان رسانید عودش بر از راه بر خود نه پسندید ناچار عزیمت عراق را  
اماده و روانه آباده کشت بنه و اغروق معصوب بهر زاعلی کر ایلی به یزدخواست  
فرستاد و رستم پیک نام بیات غلام خود را بجاظلت شهر و محبوسین تعیین نمود  
خود با جمعیتی تمام در او اسطفا محرم الحرام وارد دار السلطنة اصفهان شد و علی  
الظاهر مردم را باین سخنان که مقصد اصلی از این حرکت لسان بومی خرباست  
قریب میداد و لب باظهار مافی القصر نمیکشاد تا بعدی که اگر احدی از باوه گویان  
بعبارت ناشایست نام خسر و انام را بزیان ساور و دبتغه و ش زبانش از قیام کشید



محمد علی خان تاجدار که از جانب شهریار پسر کردار بمرست امفهان نامزد  
بود چون از او مجامعتی خلافتی ظاهر نبود از کار گذاران دولت نیز اشارتی برودع  
و منع او نرفته بود مقابله و مقاتله او در اختلاف رویه کار دانی دیده با اتفاق حاجی  
محمد حسین خان پیکر پیکر امفهان و عمال دیوان از شهر بیرون رفته در نواحی شهر  
نشسته دیده بر راه و وصول حکم الشرف بر کاشانند و در وجه منتقلی خان را با امفهان  
اگر چه پیشتر اهالی شهر از عرضه داشت بودند مجدداً نیز بیایه سر بر اعلی عرض  
و در خوی این خبر صریح بمساع علیه رسید خاقان کشور کاشان سلیمان خان را  
با حکام و مسر کردگان اذربایجان بتوقفه مامور و خود را قیامه اتان با جمعی از بابا بر راه  
عراق روان گشت و در محال رونق تبیین محمد خان زند را دیده بستمیایه سر بر  
اوردند و در مبد محال گرفتاری او بنک بغال آمد که گذارش حال او بر وجه اجتناب  
آنکه محمد خان با جمعی از ملایقه باجلان بنحوی که سابقاً رفته که کاشان کردید  
در سیلاخور بمحصاری نشسته و راه تردد بر مردم بسته بود محمد ولی خان که بدفع  
او مامور بود سیلاخور رسیده جنگ در گرفت بعد از کبر و دار بسیار محمد خان  
با اعوان و انصار از معرکه کارزار فرار و در نواحی دز قول و شوش بن دست خیل  
فلی گرفتار و با اشاره حسن خان ولی از حله پنداری عاری و باز نیچر و غل خواری  
بدر کابخر وی آوردند بمحکم محمد داورد و در آن اورا سلیمان خان سپردند  
و در منزل میانجی که مرود ابو الفتح خان پسر که را بر ابراهیم خلیل خان جوان شهید که حکم  
با حصار آن رفته بود سعادت ملازمت روی نمود و در مساحت زمین کوشید  
و اتفاقاً حضور خاقان کشور کاشان گشت که بعد از نقصت خسر و اتفاق از خوی  
بهرق سیان خان را دیوان دور خرگاه گردانده از قبیل علی همت خان مهتر بیایه  
کلبانی و خان بابا خان سر کرده طایفه ناکلی بکلی از راه برده اند و باینکه مکرر

مکرر میگفت که شغل خطای سر بر اربی مع بود کار من دل شده سودا پی مولد  
سودای ریاست بجاری عروقش جاری و برای مصلحت این مقصدت انجمنی راسته  
و خلاف از میان برخوایسته همگی بیان با میان بسته که در هر حال سلیمان خان را  
بر خود سرور و مهتر دانند و نام خیر او را در بزرگی بر زبان نرانند و چشم از حقوق  
ولی نعمت پوشند و در عصبان و حقوق کوشند خاقان بلند جناب آن غوغا را کمتر  
از ناله چنگ و خروش رباب انگاشتنند و هماندم عازم مقصد گردیدند و چمن  
سلطانیه با سران لشکر و عظمای عسکر انجمن مشورت راست بعد از مکالمه رای  
بمضامین خاقانی بران قرار گرفت که از راه همدان و در جزین تیغ مقابله اخته  
و کار مجادلت و یکار ساخته و صفحه عراق از خس و خا را شراب برداخته اید حکم  
رفع بسراقرازی محمد ولی خان شرف حد و ریافت که بالشرک از قلمرو علی شکر  
و بر و جرد وارد کلبایکان گشته اند و در ورموکب موید و حکم مجدد باشد  
پس از سلطانیه رایت نصرت ایت در حرکت آمد حکم قضائیه بتفریق لشکری  
که ایوا جمع سلیمان خان بود صد و ریافت و در یکی از منازل اینجبر بارکان  
دولت رسید که ولیمان بعد از آمدن از بر و جرد بر حسب فرمان شرف بنو احمی کلبایکان  
خبر حرکت حسین قلی خان را از امفهان شنیده با آنکه از التفات خاقان کشور کاشان  
خود را که بر از دیکاران نمیدانست نزد حسین قلی خان رفت چون نوای مخالفت  
حسین قلی خان بگوش بزرگ و کوچک عراق رسید و این از ازمه در امفهان منتشر  
گردید بلکه اتفاق و عاقله روز کار را مهتر مادی از دل بیوشر و از غم در خروش  
آمد چند کربت نامهای نصیح امیز و پیغامهای مهتر آنکه بن حسین قلی خان فرستاده و او را  
بخدمت و اطاعت دلالت کرد و او از طریق جهالت بر نکشت لاجرم خالمه پاکش  
هدم ملالت گشت و چون اقبالی در حجاب صحاب بر هماری نشست و در منزل



حاله بسیار با کمال او را ملاقات نمود و بصیحت کوه بروی سوید مندیقتاد بلکه  
 ملک و ملت از صلاح و فلاح او نومید شده روی توجیه باره وی شهریار بنکو کردار  
 نهاد تا مگر از جانب آنحضرت رحیم بروی آمده بودند مهر پالی بفتح منافرت و مناقشت  
 بریده که در دچم طبع آنحضرت را که بر وی و عفو شواصیم و قلبش را سلیم و در ایش را  
 مستقیم مبدلت خلوت گزین برده عفت در منزل ساروق فرامان دیده بدیدار  
 قره العین با جدار روشن کرد و از کار بد آغاز زشت انجام حبسقلی خان حکایت  
 برد از شد و باین عذر مشک گشت که چون وجود ملک خاروس بخرج پیوجه او کفاف  
 نمیکند جرات بدین خلاف و اقدام برین حرکت کرده اگر خاقان ملک بخشا که دلش فریج  
 و ملکش وسیع است در از این نیست بزرگ ملک کرمان را نیز بر اطلاع او مضاف  
 فرماید و از بزرگ همتی دل کوچکی را بدست آورد از منتهای بی منتهای کرمانه  
 دور نخواهد بود و او نیز سر بر خط اناعت نهاد و ترک سازی و ترک و بازی  
 خواهد نمود حضرت اعلی در جواب فرمودند که از جانب مادر انصافت ملک کرمان  
 مضایقتی نیست و اگر از وی امری مخالف رای اشرف و صلاح دولت سرزند بقیشت  
 ملک ما و او یکپست با جمله حبسقلی خان بکرمان گفتان کرده امفغان را نیز مطالب  
 گشت و چون حضرت خاقانی برای اینکه بجا و سوء مزاج او بر مدها با خصوصاً  
 و وجوه اطراف عموم ما موجه گردد راه بنانه او را سد کرد و او از بجا بمانه دیگر  
 سر کرد و بر همه کس روشش شد که مراد او شکامه ار استن است نه زیادتى معیشت  
 خواستى روز دیگر لشکر را اشارت فرمود تا به نصیبه صغوف و تسویه الوف بردارند  
 و کار تقسیم ملک بزبان تیغ سراقشان و ضرب عمود گران سازند بعرض ها کفان سده  
 جلال رسید که حبسقلی خان با اتباع کمره ادر کمره کمره همت بمقابلهت بسته خدیو  
 کشور کبرر التئ غیرت مشعل گشته به واغرو قرار در همان منزل گذاشت

گذاشت و مهد بقلی خان قاجار و حاجی ابراهیم خان شپرازی را بجز است اردو  
 تعیین فرمود بسیار اشارت رفت که جریده و بی اسباب روانه شوند شهریار آگاه  
 باد لبران سپاه دود و فرسنگی اردوی حبسقلی خان خیمه جلالت به مسافر شدند  
 روز شنبه بیست و هشتم شهر مغرب الظفر مغفوق جانشین ار استند حضرت اعلی  
 بار دیگر با قامت حجت میرزا موسی منجم باشی را نیز در حبسقلی خان فرستادند تا او را  
 برفق و ملائمت باطاعت دعوت نماید حبسقلی خان از بند بپسند نامع وان شدند  
 از خواب بیداریدار و از سر غر و در هشار گشته دریافت که سهاد و مقابل بیضا  
 بی نور و عصفور در بنجه شاهین یز و ولست از کار بیکار روی بجانب خسر و گردون  
 و قار او رد و عفره آنی را بر هفت و زلات خود شفیع کرد بی اختیار پیش دوید  
 و در کلب حضرت اعلی را بسوسید خاقان مانی شهر بدستی در کردش کرده دستش  
 بگرفت و از میدان رزم با یوان برنش او رد و لیجان را که از کفران نعت حصان  
 و طغیان ظاهر کرده بود بحضور شهریار آوردند اگر چه بیست اولی بود هم از جانب  
 خسر وی حکم بتادیش رفت در آن شب هر دو سپاه بر جا بودند تا صبح روز دیگر  
 لشکر معسکر حسین قلیخان یکجا از جابر خواست به معسکرها برون پیوستند بروفق حکم  
 خاقان کشور کشانه و اغروق باردوی کپهان بوی رسید و از انجا الوای ظفر پیرا  
 بگمره در حرکت آمده خوانین و رؤساء عراق و فارس که با حبسقلی خان موافقت  
 داشتند از خوان احسان خاقانی بمواید بر فواید عفو و انعامن شاپین کام شده  
 با جازت خسر و جوز اغلام بر ایدیل خویشن کام گذاشتند \* بیت \* شهان بر خوردند  
 از جوانی و بخت \* کبریز درستان نکهیند سخت \* چون خبر این وحشت باطراف  
 رسید عظه بود که شورشی ظاهر شود لاجرم چند کس از امر اینظم مهبات ولایات  
 نامزد گشت از جمله محمد علی خان قاجار که هم در آن اوقات از امفغان بر کباب



پیوسته بود بعد و دفارس و حینقلی خان بگرومان و نوروز خان عزالدین لور بگروه  
کباویه و بجهان روان شدند و موکب منصور از کمر بهار ایمان قم رسیده بعد  
از زیارت بضعة طیبه موسویه در او اسطماه ربيع الاخر در الخلاقه طهران از مقدم  
خسرو دوران فرق بلغات بر اوج آمده ان سود: صادرات ایام توقف در الخلاقه  
طهران: چون نریمان تصانسان بسایمان خان صادر شده بود که اگر علی همت کلیایی  
و بپوش حسین و خان بابای نانکلی را که در کهن مخالفت جای گرفته و مردم نادان  
از سوسه ایشان فریفته شده اند دست بسته بدرگاه اربوبکلی غبار خطا و ذلل  
از منجمه عملش محو گشته از ذلال عفو جرحه نوش خواهد بود بعد از تمکن حضرت  
اعلی در مرکز سلطنت سلیمان خان ایشان را دست بسته بطهران آورد و خود بر سر کند  
به تدبیر شاهنشاهی نشست و عرصه داشت: بیت: کاین دو چیزم بر گاه انگیزد  
بخت نافرجام و عقل ناتمام: کر که رفتارم کنی مستوجیم: و در بخشی عفو بهر انتقام  
از گرمی عرق خجلتس عرق رحمت شهر بار جرم پوش بپوش آمده کنرا نشن را  
بغفران عیازات فرمود و علی همت و بپوش را بعد از نایبناورد دم خونبار و دوزخ  
شرار اجزا و اخصار هوامتلاشی گشت و خان بابای نانکلی را نیز با عباد الله خان حاکم  
زنجان که چندین خیانت از وی ظاهر گشته بود که یکی از آنها کور کردن توکل خان بود  
از خلیه پینا پاری عاری ساختند ایالت مغان را به حسین قلی خان ارزانی داشته و لیمان  
قاجار را پاداش ناسپاسی از شرف خور و در و محبوب و گذاشت در آن روزها  
نواب محمود میرزای افغان از قراری که سابقا مرقوم بیان گشت بر حسب حکم خدیو  
دوران مقیم کاشانه کاشان بود عریضه بنامه تمنانکاشت و استخلاص ملک  
موروث در توجه بصوب مقصود را از اولیای دولت مسئلت نمود حضرت اعلی مامول  
او را قبول و اجازت انصافش بخشید و احکام مطاعه بسرا فراری حکام خراسان

خراسان صادر گردید که در اعانت و املا د شاهزاده قدم جدم و کد بر اهت خاد ملک  
موروث او را بدست آرند و بدستش بر بند و از روی مهمان نوازی مهمان نوازی تعیین  
رفت تا او را بسزیت بهار العباد بزد برد و کیفیت احوال او بعد از این مرقوم خواهد شد  
در خلال این احوال واقفان عسبه جلال در پایه سر بر سپهر تمثال عرصه داشتند که  
جعفر قلی خان دنبلی از پرتو افتاب اقبال در هنگام توقف از ربابیمان ختاش و ش  
کریزان و از بیم جان در نطلمت گده خجاییای کوه ما که بنه ان و در بنه ان اگر اد بزیادی  
و شکاک باحالی تبا به سر میبرد از استماع طغیان حبسقلی خان جرمت یافته نوبی اگر اد  
بزیادی را از ملک مشهور و بایزید با خود یار و یار و در رخته جو بی قلعه خوی را محصور  
ساخته حسین خان حاکم خوی را که برادر به ترش بود در تنگای محاصره انداخت  
حسین خان کبخت ماجری را بدو گاه پادشاهی عرصه داشت و استادهای املا نموده  
حکم رفت که ابراهیم خان قاجار و ولو با سپاهی جرار و وانه اند یار و عا اگر از ربابیمان را  
هم فراهم آورد خود را بجوی رساند و حسین خان را از محصنه عتار هاندا ابراهیم خان  
از موقف خلافت باز و ربابیمان شتاقه با اتفاق سواره و پیاده ان سر زمین از کوه  
غازان خوی مندر و حسین خان نیز از قلعه او ملحق شد جعفر قلیخان خبردار شد  
بمقابله و آمد و در مسانه محاربتی عظیم و مجاداتی جسم از ظاهر باشام روی داده  
در یکدم از مطایفه بزیادی و شکاکت تها بر خالک قاطب و جوی خون در خارج شهر  
خوی روان گردید جعفر قلیخان بایا و ران از معرکه چون بخت خوبتر روی بر نماند  
و سپاه مظفر تعاقب ایشان کرده هر کرا یافتند کشتند خنابم فراوان و لبان کوه تزان  
کسبب غازیان مظفره پب شد جعفر قلیخان بعادت ما و ف خود را نیز از حیات  
برنگاه اگر اد رسانید که رفتار ان آنچه از طایفه دنبلی بود بشقاعت حسین خان از درگاه  
خانان کشورستان امان یافته اجباد اگر اد از دم تبع شر بار بهار البواد شتافتند سران



سپاه از جامه خانه انعام شاهنشاهی بجای نخل و نخل و ابراهیم خان را بعلا و خلعت  
سر و بر خنجر می سرسبز ز بود که شده حکم لشرف بنفاد پیوست که برای رفاه و عبت  
و سپاه لشکر یار اوله و خود در بنیز متوقف و با نجه از موقوفه سلطنت حکم و در  
عمل نماید \* ذکر تعمیر و تذهیب طاهره سید الشهدا و نصب در زوین بصریح  
سین حضرت معصومه علی ابائهما الاف التحیات \* چون خسر و معدلات کیش  
بالاعتقاد خیر اندیش را ابواب قوت حلت متوالی بمقابل دنیا یات حضرت لایزال  
بر چهره اقبال کشاده کشتت بران بست که در از این عوارف و مواهب استمداد  
از بوالطن موالین سپدر سل و سر و در ان سبل و خسر و ان جز و کل علیهم السلام  
نماید که قبض و بسط امور دینی ادم بدست ایشان است و حکم سلطنت و جهاننداری  
بسته بران پس حکم تعمیر و تذهیب طاهره جناب سید الشهدا جاری شد  
و چون بنای طاهره انحضرت که با امر سلطان مقفور صورت تمام یافته بود بنا بر تعجیل  
سرکاران نالستوار از هم شکافته روی خشت زرش و نلک قرص قمر یافته بود  
بیاشری امین از دیوان قضا این تعیین شد که مطابق مرش و واق را برداشته بجه  
متین که بهر و ر شهور و سنین رخنه پذیرد بنا نماید و زری کامل چهار که از تصاریف  
لبل و غار خیار تعیین نگردد بر خشته افزاید و امر و ز مجدداً سبانه از معماری  
رای رزمین خسر و پالک دین بنیان ان روغه پالک حکمک تراز چرخ حقیقین و خشت  
ز ریش تا بنده تراز اقبال مین است و بنزد در ان لو ان سعادت نشان حکم همایون  
بتذهیب قبض توامان ذره طاهره نبوی بوقعه طیبه بضعه موسوی یعنی معصومه  
قم صادر فرمود و اشارت دفت که قبل از تمام تذهیب در ززمین بران استانه گروبی  
اشبانه نصب کرده اید بمحکم خسر و دین بر و چرخ علیخان نوای در خورد شید میگردد  
بدار الایمان تم برده در جای خوبتر نصب کرد تذهیب قبضه هم نیمه مقرر که با هو

موقوفه بعدل آمده نقود کثیره و وجوه خطیه و صرف این کار فرخنده شد و این اثر خیر  
در روزگار بنام نامی خدیو بچشم اقتدار مانده این معنی باعث مزید امید واری اهل اسلام  
گشته خاص و عام بدعای دولت قیام نمودند \* ذکر بعضی حالات و بنای قصر  
فاجار \* رای جهان ارای پادشاهی اقتضای آن کرد که قطعه زمینی غیر اکبر را  
که در نیم فرسخی شهر پلهران واقع بود باغی چون باغ خلد برین مشحون بانواع اشجار  
و ریاحین ساخته و بر ذروه نلی چون توده غیر بسیار که در انجا واقع بود سایر دلگشا  
سازند حکم قضا انصافانند کشت تا بنایان و باغبانان انظار هنر کنند و بر حسب  
امر همایون در ساعتی چون روز نیک بختان میمون بنای باغی چنان که فرغ  
کلهای ان اش بیان جان زده و لطافت آب روانش ابروی چشمه حیوان برده  
بر درازند چون سطوح بعضی از قطعات مستوی نبود پیش محله بنامه آبکش و بلندش  
چندانکه با قریبه مسای شود بر داشته و انواع اشجار و اکو و نار و الوان نمال و ریاحین  
و ازهار موسم خزان و بهار در هر قطعه کاشته و بر بالای ان عبارتی دلگشا و سرای  
بشت اسما شقل بر بروج استوار و شرف و دلگشا باید از ساخته شود و در برابر ایوان  
در ریاحه وسیع که چون چشمه خورد شید از میان ان چشمه ابی در فوران بود و آبش  
روشن تر از اینده اسمان است احداث گردید در بین میان بگوش محومان خلوت  
و خاصان حضرت رسد که با بر جان حسین خان دنبلی در سرای جاودان اشپان  
بست و جعفر قلی خان بدعوت اجامره خوی که با وی خوی گرفته بودند لشتاب  
تمام داخل قلعه خوی کشته بجای برادر نشست و بقایله چند روز از وی عمر بقیه  
فراغت اما بزید درگاه خانان فرود رسد که اگر اقبال داشت خسر و می ذره پرور  
اید مرای روی برادر مهتر در نظر است و هو سر خدمت کناری و جان بسیاری بر سر  
اکر چه دغا و دخل او مکرر مشاهده خسر و کرد و در عمل شده بود و صورت گفتار



و کردارش که سواره مخالف هم می نمود در این همه بر خور شد نظر عکس نما کرد دیده  
لیکن برای تمام حجت حکم قضایت صادر شد که اگر در اظهار اطاعت صادق است  
و بندگی حضرت را سابق پس خویش دار و اله در گاه فلک بایکاه و از ظهور حسن  
خدمت رفع خایله اشتباه نماید از حضرت اعلی باندازه صفای ارادت مورد عنایت  
شود و هم در آن روزها با از حب بن قلی خان از سبب افعال خویش هر اسان  
و در خفه اراده عزیمت خراسان کرده تاباعش او را ممنوع داشتند و از بیم پروز  
انحال با رساله عرضه از بار یافتگان خرم جلال در خوراست نمود که و جو مال دیون  
ممان اخراجات مرگانی نیست و اگر ولایت دیگر نمیده ان کرد جمع با خرج موافق  
ایدا از صحت گریماند و در نخواهد بود استدعای ان بدرجه قبول پیوست فروغ  
حکومت کاشان و مضافات ان بر کاشانه امالش یافت و چون از یغز زندی اندوه  
مند بود شاهزاده ارجند محمد تقی میرزا راهبر او روانه کاشان نمود فرمود تا همواره  
باعم پس برده دلش بفرزند شاهزاده خورسند کرد و از بند این غم نیز رهایی  
یابد و ولایت ممان را بشاهزاده کامران محمد ولی میرزا انقوش فرمود و ولایت  
قره قروین را بشاهزاده ازاد محمد علی میرزا عنایت کرد و قایم سنه هزار و دو و بیست  
و چهارده هجری عکرت موکب جهات کاشان از مله ان بیعت خراسان و سخن پندش ابور  
ونکارش حالات انسامان چون خورشید عالم آفر و ز روی بادج شرف خاد  
و لشکرش از طلبه سیاه ریح بست بزمیت داد همای همت همایون خرم و جهان  
ار ابعاد از انقضای جشن نور و ز بزم تنظم ملک خراسان بالکاشان چون در  
زمانی که خانان علی بن لسان ظلم عقده دولت شاه رخ شاه را چون رشته عمرش از  
هم ریختند در میرزا بشاه رخ از اسنان سلطان سپهر رضا علیه التحیه و التایه و یون  
رفته بطل خطوت انان هرات مستطال کردید تا اینکه خبر قصبه نامر ضبه خانان

خانان مغفور در خراسان گوشه نزدیک و دور و مملکت خراسان از لشکر منصور  
خالی و خانان کشور کاشان غول انقای نابره فساد صادق خان شفاقی و نظم امور  
از ریایمان بودند نادرمین افرجت غنیمت دانسته خود را بمشهد مقدس رسانید  
و در آن ارض اقدس اسود اگر چه بعد از ورود در عرض ضراعت امود مشعر بر اظهار  
عبودیت و بندگی بیایه سر بر اعلی فرستاد لکن از حرکات اولیم صدق و انخالص  
بمقام امنای دولت گردون مناس نمایرسید و چون خوانین خراسان بجز امیر کوبه  
خان حاکم خوشان و اللهیار خان حاکم سبزوار همگی در رکاب مستطاب حاضر  
بودند بر حسب فرمان قضا جریان انشان نیز شرف تقییل استان سپهر پنهان در یافتند  
و پیش از حرکت رایت نظیر نشان بصوب خراسان تخت تازه خال کار از دولت  
و اقبال و معاف نوی سپهر شوکت و اجلال عباس میرزا را که از اختران فرزندان اسمان  
سلطنت و ستارگان تابان فلک خلافت بجمودت طبع وجود دست و داب ادب  
و شرافت حسب و زانت کاستار بود افسر هلال بیکر ولایت عهدش بر سر نهاده  
و انکتر مشتری اسای نیابت سلطنت بر انکشت کرده بایان زده هزار سوار جواز  
۴۰۰ همه را بار ماح خطی شغل ۴۰ همه را با مسوف بندی کار ۴۰ بیعت از ریایمان  
و تنبیه سرکشان انسامان مامور فرمودند چون شاهزاده کامکار را اول در بیان  
بچار عمر و اعزاز لشکر کشی و دشمن کشی بود نظام لدوله سلیمان خان قاجار بفرمان  
خانان سپهر و قار در رکاب نصرت شعار شاهزاده پی سپهر کردید و ابراهیم خان  
قاجار نیز که بفرمان همایون در تبار نیز متوقف بود حکم رفت که از مله زمان رکاب  
شاهزاده کامیاب باشد و سلاک السادات و الاشراف میرزا عیسی که مناقب بیروزا  
بزرگ و اسلاف او غالب اوقات بود ازت فرمان روایان سلف اختصار داشته اند  
بوزارت انجناب منصور گشت و نیز در ان هنگام ابراهیم خان که عم زاده شهریار



ازاده است بتنام امور عراق و فارس بالشکر آمد و در تعیین و پیمان خورد و این قروان  
 چمن کندمان گردید و نیز درین حال محمد قاپسردیوان اقتدی از جانب سلیمان  
 پاشای والی بغداد بایشکهای لایق و اسبان نازی نژاد وارد در کاسه سپهر بنیاد  
 گردید و قرین التفات خانانی کشته رخت مراجعت یافت پس موکب مظفر فرجام  
 با احتشام تمام بیعت خراسان در حرکت آمد در منزل دولا بلسر جعفر بنی خان  
 دنلی که با خوار او فرمان رفته بود به تقبل سد سپه شرفیاب و حبنتلی خان نیز  
 از دارالمؤمنین کاشان وارد در کاسه سپهر لشکر گردید و جان محمد خان تاجار  
 و عباس خان و حبنتلی خان دولوی با هفت هزار سوار نیز گذار اهن پوش و عد  
 خروش بر سیم منقلای روانه ارض اقدس و چند روز منزل فیروز کوکب مضرب  
 خپام مظفر فرجام گردید و در آن منزل حبنتلی خان رابعات عارضه سوداوی که  
 بجمع اجزای اعضایش حاوی بود حکم رفت که در بیلاق آنکس خلد نشان بر اسوده  
 عارضه اش روی به بپوشید و حامل سر بریده همسایون از راه باجرم و اسفراین  
 خپام احتشام در منزل بام زد و در آن منزل صادق خان شقانی و حبین خان تولار  
 افاسی با پنجهزار سوار بهرام غنیمتین رزم پیناران نامزد گردید و از غزین خاطر  
 خانان روزگار این لالی ابدار او نیزه گوش فرمان نبوش ایشان شد که هرگاه  
 مشن خان کرد با شفاق شهر یاری مستطهر کرد و راه درگاه کعبه منال بود چون  
 عمرمان نزم اخلاص بنوید اختصاص سراق از شد درجه رفعت و برتری بر امثال  
 جوید و اگر خندان ابدی کریان کوش شده خفاش و از دیدن آفتاب سلطنت  
 دیدن فرو پوشد قلعه او را محصور نموده راه خروج و دخول برسد و دو کیفیت  
 احوال را بدرد کاسه سپهر مثال عرضه دارند لولای فالت خراسان از ان بوم و بر ایهت  
 نیشابور شقه کشا گردید در کنار نیشابور بلسر جعفر خان نیشابوری بار و ساسی شهر

شهر از قلعه بیرون آمد جبهه ارادت را زمین سود و خالت در کاسه سپهر اشتباه را  
 سجده اند و در گردن چون منظور نظر مهر اثر استخلاص قلعه مشهود رضاعیه النجبه  
 و التاوتیه نادر میرزا بود مقرر فرمودند که جمعی از یارده کان برق آنکه بر با سر کرده کان  
 کاروان در ارک نیشابور بمحافظت برد از ند موکب و الا از ان خطه دلکش اعازم  
 مقصد شود جعفر خان بیات که در مرحله بندگی بیات نداشت و خفته بنی اعیام  
 خویش را بیغام داد که در طریق مخالفت قدم جلالت افشرد تا تواند لشکر منصور را  
 بنقله راه ندهند و نادمست دهد پای بر جاده اطاعت ننهند از صد و داین امر نایره  
 غضب آتش لیب سلطانی سر بکمره اش بر کشید اما چون رحمتش بر غضب سبقت  
 داشت تخت حاجی ابراهیم خان شرازی و میرزا شفیق و زید را بجهه اتمام حجت  
 و دلالت اهل قلعه بنقله فرستادند حبنتلی یک نام از بنی اعیام جعفر خان را انوار  
 بصیحت نامحمان امین بظلمتکده دل نمانت و اهل قلعه را آنکسین داده بد رکاه امیدوارن  
 بنام شافت اهالی قلعه بعد از رفتن حبین قلی یکش بدد اده نور دیاد به بیاج و عناد  
 گردیدند فرمان قدر نفاذ بغارت خارج قلعه و محاصره نیشابور صد و دریافت  
 لشکر در باموج سالیانی چون بالای ابعالی به پیرامن شهر تا ختد و قلعه را آنکسین اس  
 اعلا منجوده آتش بداد در اطراف شهر افروختند و درایت تاراج افروختند جعفر خان  
 از مشا هره آتش غضب خانانی خاکستر را افشرد کشته بجهه استمالت اهالی قلعه  
 استدعای مرخصی نمود خانان کشور کشا بسراور ابا حبنتلی یک در رکاب بتوقف  
 امر فرموده او را مرخص ساختند وی داخل قلعه شد از خجاست دلت در پس دیوار  
 مخالفت سر زد دید دست با استعمال الات حرب کشاد اعلا محضرت ظل اللهی و ابجر  
 قهر میجوش آمده موج باوج رسانید بس فرمان تهران سپهر مهابت طلسم جسم  
 ولد جعفر خان را بضر ب تیغ اهن خای در هم شکستند و اعضای او را باره باره



کرد بر ساغر زین آنگدند و اجار و ملین را از خویش رنگین ساختند  
و دست و پای او را که در حقیقت بریده دست جهالت جعفر خان بود که بر جان  
و جوانی فرزند جوان خود بخشود نزدیک بر بد کهر فرستادند و حسین قلی بیگ هم  
زاده او را بلقب خان معزز و برود و شش را بخلاص آفتاب شعاع مزین و مطرز  
ساخت لشکر منصور را بنسب قلعه بنشایور مامور فرمود هر صبح که مهر از گوشه  
بام سپهر نور افشان میگردید عرصه قلعه بنشایور از آتش توب و تفنگ پر شرار  
بود و ساکنان آن مکان را شور و زور ستیختن بود و قنات بهاریه را بدست قهر  
انباشند و اشجار منزه را بضر بپوشیدند و دره ستم از پای آنگدند چهل روز  
اهالی قلعه در شکنج شکنجه و عقبات عقاب آید و ندیدند الا خور از طول زمین بامان  
آمد ناه و افغان با همان رسانیدند و بتدارک آن زبان که از تاج اعیان جعفر خان  
بود گریان و نالان حاجی روح الامین را که از جمله فضلا و معارف آن سرزمین بود  
بایکی از بنی اعیان جعفر خان برای استیذان بد رکاء معدلت بنیان شهر مان دوران  
فرستاده مفتی عفو و اغماض و مستدعی مرحمت شاهانه شدند ملتس اهل شهر  
مبذول افتاد ملا علی اصغر معلم باقیات اهل بنشایور مامور گشت بعد از ورود  
او جعفر خان بنشایوری روی نیاز بد رکاء افتاد بجاک استان کپوان با بیان  
چین سای و بعلا و حقوق تصبر است برود و شش بخلاص آفتاب شعاع ارسته آمد  
و بنشور حکومت بنشایور مقهر و مباهی و رخصت انصاف از در بار معدلت مدار  
شاهی یافت و تراب خان بر و جردی با جمعی از تفکیکچیان پیر است بنشایور از رکاب  
هیارین مامور گردیدند صادق خان شقاقی با آنکه شقاق ذاتی و خیانت اوبار هابروای  
جهان را معلوم شده بود اما نظر بعدم تقاضای وقت از زشتی افعال او قطع نظر کرد  
بمعرض مواخذه و باز خواستش در بنیاد و درند مامور شد که قشون ابواب جمعی

جمعی خود را برداشته بجای محمد خان قاجار ملحق شود و بمرافقت او بمحاصره قلعه مشید  
مقدم مشغول گردد و حسین قلی خان بیات به نیابت جعفر خان در بنشایور متوقف  
گردید جعفر خان خود ملاتزم رکاب نصرت انساب و موکب گردون به نیابت  
بجانب مشود مقدم در حرکت آمد بعد از ورود و بدین نظر نمودند بر مبرز اقلعه  
مستحصن گردید و لشکر قبالت اثر حصار را دایره و از احاطه کرده قرا و مزارع را  
عرضه غیب و غارت نمودند و نظری غلو ص اعتقاد خسر و پاکدین با همه معصومین  
صلوات اله علیه اجمعین برای پاس حرمت بقعه رضویه بتصور انصار اهالی آن روضه  
عشر استان اشارت بنسب حصار نظر نمودند نادرم روز او در غراب بجز انظار  
افتاد و مسایل بر آن گشت و جوای ساجل نجات شده برداشتن عجز آنکسار او بخت  
و عرضه داشت که اگر خسر و بی همل این حصار را با این بنده عقیدت مکال باز  
گذارند از شفقت بکران و عنایت بی پایان خدیو جهان دور نخواهد بود و بیجهت  
استحکام قواعد خدمت و اخلاص یکی از برده نشینان هفت را بقصد از دواج یکی  
از شاهزادگان که شهر یار نیکو کار صلاح دانند مخصوص خواهم نمود چون دلجویی  
خستگان و دستگیری افتادهگان شیوه از او گمان است مقبالتش بپایه انجام  
و بر چهیره امینش ابواب فلاح افشاح یافت و در باز نهم شهر ربیع الاول بر تو ما هیج  
لوی ظفر طراز بهمت دار السلطنه ملهم آن تافت در منزل چنار آن امیر کونه خان را  
مخام و مرخص و مبر را محمد شفیع وزیر ابا و درون صیده مرضیه او بستان شاهزاده  
حسینعلی میرزا بمرافقت امیر کونه خان روانه ساختند و در منزل جهان ارغوان  
جعفر خان بیات بمقام بنشایور رخصت انصاف یافت و از انجام موکب انجم خپول  
در چهار فرسخی آن قلعه نزول نمود صادق خان بالله با رخا نیر در اوله صادقت  
در صادقت باخته بساط حله را در محفل مشاورت از دفا بازی گسز و استرخا ص



اور از حضرت نعلی الهمی استده کرد که پیش تر از ورود موکب سلطانی بقاعه خود  
 رفته متوجه ساختن مهمات و سرانجام پیشکش و سپورسات کرده و در وقتیکه کام  
 ورود کوکبه جلال او را نامی امور باعث خجالت و انفعال نشود خلفان کشور کشا  
 او را بخلعت شاهی سرفراز فرموده بر زبان الهام بیان گذرانند که این رفتن را  
 بازگشت نیست اللهم ارخان بقاعه خود رفته نبل و قاحت بر روی کشد و از قلعه  
 سپاهی ننوده و سپاهی نمود چون خاطر خطیر مایل رجعت به بیت الشرف دولت  
 بود با تمام کار و التقات فرموده از آن قلعه رایت عزیمت بتمتکاه دولت انراشت  
 و ابراهیم خان شاه و لو حاکم اسفراین را با سعادت قلی خان بغایری شرفیات لایقه  
 داده هزینت را بجهل خود در خست انصراف از زانی داشت اصف الدوله میرزا  
 محمد شخبخ نیز نندره عصمت را در انجام آوردی که همان روی رسانند در منزل کلاته  
 بگر و زبیمه اسایش سپاه نصرت بناه توقف روی داد و روز دیگر اعلام تلفر فرجام  
 بر حرم نصرت بکشود و خارج بسطام نصرت خپام کردند و احتشام کردید حبیب قلی  
 خان که در فیر و زکوه عیش اندوز بود بتقیل رکاب مستطاب تقرب فرود از آن  
 منزل بدماغان نزول اجلال و بینه و اغروق را از آن مکان مرخص و بعزم صد اندازی  
 و تفرج صحرای کوه از راه چشمه علی حرکت فرمودند بآنزدهم شهر ریح الاخر چون  
 روح به تن و فیض و ارعالم اراد رچمن تمکاه سلطنت را رونق و نصارت بخشید  
 \* ذکر فوجه رایات نایب السلطنت و الخلاقه شاهزاده عباس میرزا بهمت  
 اذربایجان و سنجیر قلعه هودر و انزام جعفر قلی خان \* قبل از حرکت اعلیحضرت  
 نعلی الهمی بصوب خراسان بنحویکه سبق ذکر یافت نایب السلطنت و الخلاقه عباس  
 میرزا بجهت تنبیه سرکشان ممالک اذربایجان مامور فرمودند بعد از ورود اعلی  
 حضرت خاقانی بدار السلطنت ملهران منبهران کاه به سامع عاکفان در کاه جهان بنه

بناه رسانند که شاهزاده اعظم بعد از ورود بدار السلطنت تبریز و روزی چند به  
 اسایش سپاه ارام گرفته از آنجا بچمن بام نخصت فرمود چون جعفر قلی خان بعد  
 از رحلت برادرش حبیب خان ورود و بقاعه خوی بسر خود را بد رکاه امهان  
 جاه فرستاده متعهد خدمت و مقبل عبودیت شد برونایب السلطنت بنا بر تعهدات  
 او یکی از ملازمان حضرت را برای امتحان اقوال ان مدهوش باده غفلت نزد وی  
 فرستاد و او را با اشارت استدر الک سعادت خود بشارت داد لیکن او امرار  
 بر عناد و تقناق کرد لاجرم گوشمالی و لازم گشته بعزم مقابلهت و بدادت از چمن  
 بام اعلام نصرت فرجام بهمت سلیمان شقه کشا کردید جعفر قلی خان چون از نخصت  
 شاهزاده و الاکهر بان بوم و بر با خبر شد یکی از برادران خود را در قلعه خوی  
 گذاشته باستعانت و استعداد جمع لشکر ضالالت بنیاد همیان اگر ابدنتر آورفته  
 و از لشکر اهالی ایروان و طایفه یزیدی و شکاک و سیکلی بانزده هزار کس در هم  
 کشید و حقوق ولی نعمت را بعقوق ببند کرده عازم بیکار کردید چون ایلات  
 و احشام نواحی خوی و سلیمان از بیم اسبب لشکر قیامت از هراس برداشته با ماکن  
 مستحکم به بناه برده بودند از انجمله قلعه هودر که از قلاع ان سرزمین دور زانت  
 و منات بایانی سپهر برین تبار بود انباشته بنفایس اموال و مشحون بوجود ابطال  
 رجال و تان زمان گنبدان داشته همیچک از سلاطین ذوالاقتدار برکنار بام او  
 نرسیده بود لشکر فولاد بکر از اطراف و جوانب روی همت بتسخیر ان قلعه محکم بنیاد  
 نهادند و قلعه کبان بدلاکت و ترغیب ابداال افکار و سیکلی که از جانب جعفر قلی خان  
 مستحفظان حسن حصین و سقماق متین بود بای در دایره تمرده فاده به پشت گرمی  
 اسحکام مکان دست باستعمال سیف و سنان کشاد لشکر بر قشایب یکبار حمله  
 او در کردیدند و ان حصار استوار را در یک نخله سخنوار اب معصام اشبار خالک



بوجود خاکساران و ایادی پدید داده اکثر ایشان اجزیه هلاک و بوار چنانند اموالی  
که اهالی اندیاز در عرض چند سال با نجا برده بر روی هم ریخته بودند و یکدم  
عزیه غلب و سفیه غارت و تاراج شد چون کار قلعه هود ساخته شد لشکر نظریات  
روی بکوشه مل سرکشان آوردند جعفر قلی خان پادشاه هزار مرد و توپخانه سرکاری که  
از قلعه خوی آورده بود با خود داشت از غایت قهور و خجالت بی باکی یکمتر پیشتر  
رانده در برابر شاهزاده پیمبال قتل و جلال را معمم شد و بر حسب اشاره او چند  
روز متوالی اهالی آن حوالی اب بصرای سالماس بسته بودند که قوام اسبان سپاه  
رزم خواه شاهزاده در کل ولای فرورفته از انور مله هایله نجات نیابند بالاخره  
نایب ان مکر و حيله بر سپاه او عاید و قوام مراکب هر یک که در آن او حاضر و رفت  
فی الحال طعمه شمشیر را بداد گردید با جمله نایب السلطنه روز هفتم ریح الاخره و حوالی  
دیلمقان سلساس مینه و مبدسه و قلب و جناح و مسافه و کهن گاه را با نظام الدوله  
سایمان خان ناجار و ابراهیم خان قاجار و احمد خان مقدم یکلری یکی تبریز و مراغه  
بر راست و فوج فوج لشکر راسته مبارزان طرفین بای جلالت پیش نهادند  
زیره حرب و جلال در التهاب امداتش بلا بالا گرفت و از صدمات و زلازل سپاه  
عشره هفت صورت قیامت در جهان هویدا شد از شراره ویزی توب و زنبورک  
و نشتاب زهره در بر مرغ اب و پیکر زحل کباب گشت اخرا الامر لشکر نایب السلطنه  
بر مخالفان نظریات جعفر قلی خان از نیز شکست که بدستی بروی رسید بقلعه ماکو  
که از قلاع مرتفعه چخور سعادت بناه جست و بنه و غروق و توپخانه و کباب  
بسیار بدست امدد ایران بتعاقب پرداخته هر گز ایدند به تیغ پدید رنج گذرانند  
و سر و زنده بسیار گرفته بنظر شاهزاده کاه کار رساندند امرای سپاه امیران  
در گاه ازین خدمت انعام و احسان یا اقتدا از ظهور این فتح نامدار ابواب امن و قلاج

نلاج بر روی روزگار از در با یحیی کشته شاهزاده ناجوی وارد بلده خوی  
شده پیر قایمان ناچار شام بیانی داد و انجا بتوقف مامور و موکب منصور از خوی  
حرکت کرده وارد نیز بزرگ دیدر عایا و اهالی انامان که از ذهاب و ایاب بیغایه  
جعفر قلی خان بعضی از بلدان خویش جدا و برخی بفاقه و فقر مبتلا شد بودند  
از شاعت عدل و داد نایب السلطنه باشاهد امن و راحت هم اغوش و با ما کن  
و مساکن خود عود نموده با سالیس و فرانت دوش بردوش آمدند و از بستان پیرانی  
باغبان معدلت شاهزاده ابی بزوی کار قره و مزارع باز آمد مرده این فتح نامدار را  
عمر قصبه در بار کتی مدار خاقان روزگار فرستادند و از خزانه انعام خسر و  
کوان غلام خلعتهای زر تار پوشیدند و از خمری خمار مصطبه احسان کاسهای  
خوشگوار التفات و اعتبار نوشیدند ذکر آمدن محمود پیر زابار در یک پرده گاه  
اعظم بنامه و وقایع ایام توقف در دار السلطنه طهران محمود پیر زابار و وصول  
بدار العباده یزدی و زبیر زابار که هر دو در انجا گذشته خود روانه ولایت خراسان  
و بعد از ورود بانحد و دامیر حسیان بلندی و امیر علی خان عرب خزیه حاکم فاین  
حسب الحکم اعلی حضرت خاقانی باعانت او ره بسیار طریق جان فشانی چپوش  
خویش را منعقد و از راه قانیات متوجه خراسان و خراسان خواه ایشان بود که در سنجین  
قدشمار و استیصال شاهزاده زمان زمانی در هیچ مکان توقف جایز نداشتند چون  
قصر پیر زابار شاهزاده زمان که والی ولایت هرات بود از قصد ایشان خبردار  
گشت زمان خان درانی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرابی را بدفع ایشان  
مامور کرده با اشاره قصری روی بدیشان نهادند بعد از تقابل قتلین چون شبر  
شزه و غضبان بانک بدفع یکدیگر افشک جنگ و از استیصال سبب و سنان  
جهان را بر جهان بین یکدیگر تنگ کردند چون استظهار محمود پیر زابار از طالع قوی



بنیاد خانان با عدل و داد قوی بود در حوالی فرات شکست بر پندار نصیر بهجت خیر  
افتاده وارد هرات گردیدند جمعی کپروچی خفیه از افغانه بطل رایت محمود میرزا  
پیوسته کارش بالا گرفت و از زمین قبلی بیرون خاقان پسر خیر از بیعتش  
امده شاد کام و کامران شد کامران میرزا اولد خود را در فرات به نیابت تعیین و خود  
با امیر علی خان و لشکر خنک جوی اسب عزیزیت را ازین تزیین بر نهاد بمرات راند  
و در خارج آن شهر خنک بخرچام اقامت نصب نمود بیست روز در محاصره شهر  
اهتمام بعمل امده شاهد نما از و رای پرده قضایا از چهره نگشود افغانه اردوی  
محمود میرزا از سوسه و اغوی اعوان تبصر اردوی او را تاراج کرده منتشر گشتند  
محمود میرزا چون شاهد سیوفای روزگار را با اعدای دولت خود یار دید از گردش  
چرخ و آرون دیگرگون و رایت لیبالش نکون و چهره اش از اشک کلگون پر خون  
سرخویش و راه فرار در پیش گرفت امیر علی خان قایمی نیز بیعت خود را بر داشته  
روانه قاین شد کامران میرزا تا کلام از فرات به یزد آمد و قایم را بد رکاه سپهر استیفاء  
عرضه داشت چون در سال قبل که رایت قعیب بصبوب خراسان شقه کشا بود  
جهانگیر خان کلبار کالی حسب الامر اعلی ما و در بدار العیاده یزد شد که فیروز  
و کامران را بر داشته روانه سمت هرات شد تا در هنگام ورود خاقان کشور کشا  
با نحمد و حکام خراسان بحکم قضایا و ایشان را در مسند کامرانی نشاند چون موکب  
مسعود را بجهت تسخیر نیشابور و محاصره ارض قدس توقف روی نمود عروس مراد  
ایشان از حجاب خفا پیر تقوی دهند بعد از ورود موکب شاهی بدار السلطنه مله مران  
هر دو شاهزاده با اتفاق جهانگیر خان وارد رکاه امیدواران بنا گردیدند حضرت  
نخل الهمی ایشان را از ش و چند روز بعد از اسایش از رنج راه و وله دار السلطنه  
اصغیان فرمودند که چند روزی برای رفع کربت غربت در منزلت هات انطه دلکش

دلکش بسر برند تا رای جهان ارای هنگام اقتضای وقت مؤسس اساس دولت  
و کامرانی ایشان گردید محمود میرزا بعد از شکست از خارج بمرات راه فرار پیش  
گرفته عنان اختیار بدست راض قضا داد و مانند کرد باد در کوه و صحیر اهر سو  
غان یکشاد بعد از چند روز و زوار دمر و شاهیمان و از انجار و اینه بنجار با سطرار  
اتحاد مذهب و ملت و امید افتتاح ابواب دولت دست ایجاد امن شاه مراد از بک  
معروف به یک جان زد بعد از چندی چون از اطوار او در ریافت که صورت  
دستگیری در اینه همت بست او عکس نمائست از انجام بهانه زیارت بیت الله  
الحرام وارد خوارزم و والی انجار در حضرت خاقان کشور کسار ابطه اخلاص و بندگی  
بود مقدم او را مکرر داشته بتدارک سامان روانه در کاه عمرش اشتباهش نمود  
داو در داد کربت ترازی بیشتر مراعت جانب او را منظور فرمود و حسب الاشاره  
بمزل اصف الحضرة میرزا احمد شمع و زیر بار نزل و فرود او نیز بحکم  
شاهنشاهی نظرد را کرام و احترامش شرایط استقام بند داشت و همه روز  
از خزانه انعام شهر یار دوست نواز دشمن روز با انواع احسان بهره مند و فیروز  
گردید و نسبت بنو این لغزان نیز که در نشیب و فراز و شدت و رخای انجناب  
مطریق و قایم بوده و رسم موافقت و حقوق چاکری ادا نموده بودند علی قدر مراتبهم  
انواع الطاف و اشفاق خسروانی بظهور رسید: بطایا انشا و سور و سرور  
شاهزاده حسینعلی میرزا: چون حریف خریف خرف پای در کلستان قباد خزان  
از او راق رزان دست بافتان دن سیایک زو بر کشاد رای جهان ار اقتضای  
انگردد که مغدوره خدر هفت را که شرح آوردن او بزبان خلمه مشکین ختامه گذشت  
یشرف همخوانیکی و سعادت همخوانکی هلال جلی الظهور اسمان مجد و جلال و صبح  
باهر التور اتقی عظمت و اقبال شاهزاده حسینعلی میرزا سرفرازی بنشد بشارت



نشاء و مرزده سرور و انبساط در جهان افتاد و خازن جهان ابواب ناز و نعیم  
 بر روی جهانیان کشاد حکام و اعیان ممالک از اطراف روی بدر کاه خاقان کشور  
 کشا آوردند و در واسط شهر جمادی الاخر بفرمان خاقان اعظم اهل سور  
 و سرور بزیست اسواق و این ابوان و وفاق برخواستند و شادرون حیرات را  
 بتصاویر و تماثیل جمیع برار استند و اشکران عاقل خلدن شاگل را بنواکرم کردند  
 و آتش بازان آتش دست از شعلهای برق افشان هفت شتر زه شپری و یکریل مست  
 می انگینتند و لغتگران جاد و فن چون حقه باز کردند و یکدمت هزار بازی  
 می آوردند چون یکشتن کار و فخته اقامی و ادانی را بنشاط و کامرانی زندگانی  
 بسر رفت \* شعر \* شبی فرخنده تر از صبح دیدار \* هوا خیز نشان چون طره یار  
 آن پرده نشین غمت را که قابله دوران و معاشه چهره ارای جهان در و راه انقباب  
 حجاب و حریم حرمت پرورده بود و درون خیمه راد چمن از رشک پرده داری  
 او خون کرده با بوان چون لعل و شبستان چون بوستان شادمانه و الیاد آوردند  
 و بلقهای زرین و سیمین آنگه از جواهر شین و در هم و دینار زاده کان و داده  
 عمان بر سر زینده انفسشان تبار کردند امر او اعیان بعد از انقضای جشن و سرور  
 پیشکشهای نمایان و تحف و هدایای بی پایان از پیشگاه ابوان شهریار کشورستان  
 گذر آید بمخارج فاخره و انعامات و افره مقنن و سرافراز گشتند \* ذکر وصول  
 میرزا مهد علی خان فرستاده فرمانفرمای ممالک هندوستان بدر کاه خسر  
 هوشناک فرهنگ و ورود بلیچان تیبو سلطان فرمانفرمای دکن \* چون متلونه  
 سلطنت و کشور کبابی اعلی حضرت نخل اللمی زین سامعه صومعه داران عالم ماکورت  
 کردید خرد پروردان دولت علیه لنگریز فرهنگ که در انتظام امور مملکت داری  
 و استخراج صنایع و بدایع نقش هوش و فرهنگ بینکارند و از بوالعجبهای ذهن

ذهن و قیاد و خاطر نقاد مراسم اعجاز عیسوی تازه دارند در اینینه فکر و زین و اندیشه  
 دور بین ایشان عکس اینند عاجلوه نمود که چون پادشاه ذوالجلال زمام مهام اهالی  
 ایران را در قبضه اقتدار شهر بار بلند مقام نموده و ابواب حسن سلوک و شوکت  
 و جلالت او را بر چهره پیر و جوان کشاده و در خساره شاهد اقبالش را بخت خلود  
 ارسته و گلستان بختش را از خس و خار نقص و عیب پر استه تجدید دهد و دیرینه  
 التیام میان دولتین علیین لازم خواهد بود لاجرم از جانب پادشاه ذوالجلال انگریز  
 بفرمانفرمای ممالک هندوستان که بحکم او در آن کشور لوای استقلال فرشته بود  
 اشاره رفت که یکی از معتقدان خود را با امر ایض تحف هندوستان و نظایف هدایای  
 مملکت انگلیس بسفارت در کاه کرد و در انثناء تعیین نماید و نامه مشتمل بر اظهار  
 همت سلطنت و محتوی بر مضامین مودت مرقوم دارد حسب اشاره پادشاه و الا  
 جاه میرزا مهد علی خان ملقب به جاد رحمت جنک که اصلش از مملکت خراسان  
 و از جمله خردمندان بود در او آخر شهر ربیع الاول وارد کردید نامه و هدایا  
 از نظر اشرف گذر آید مورد الطاف و اشفاق خاطر پضا اشراق نخل اللمی کردید  
 و مقارن این حال بلیچان سهندان از جانب تیبو سلطان پادشاه دار المملکت دکن با تحف  
 منسوبات پیشمار که از جمله هدایا سه زنجیر نخل کرد و در توان بود رسید بلیچان مورد  
 اشفاق و الطاف بی منتها گشته در همان اولن خبر نقل تیبو سلطان و اتغال ممالک  
 او بدولت انگریز مقرر مع جمع او لای دولت فلسفه گشته هریک از فرستادگان  
 او بموطن اصلی معاودت کردند و در او آخر همین سال اللیبار خان حاکم سبزوار  
 دست توصل بذیل عفو و اغماض خسر و کشورستان زد و از گذشته خویش عذر  
 خواه گشته از در التجار آمد و یکی از معتقدان خود را روانه در بار امان مدار نمود  
 و استدعا کرده بود که یکی از جاگران در کاه باوردن پرورده بود که عفتش که سابقا



متعهد فرستادنش شد بود مقرر گردید تا او را به برده سراسر عزت رساند حسب  
 القنای او میرزا اسدالله مستوفی دیوان عالی باین خدمت مأمور گردید و تقاضای  
 داد اپی ملک فارس و خطه مازندران بشاهزاده حسینعلی میرزا و شاهزاده محمد  
 قلی میرزا و وقایع دیگر \* علوهست و معروفست خانان فریدون معدلت مقتضی  
 آن بود که هر یک از اشبال غاب سلطنت و تقار افلاک جلالت و خلافت که در سایه  
 چترهای لاسی برورش یافته اند و بر توتی پست خانانی بروجات احوالشان یافته  
 هر یک در ملکی جدا کشور خدا و هر کدام در حدی علیحد حکمروایی باشند علی هذا  
 نظم مملکت فتح الاجاری فارس را در نظر هست شاهزاده خورشید افقا حسینعلی  
 میرزا گذاشت و امارت خطه مازندران بهشت نشان را نامزد جناب شاهزاده  
 جشید افقا محمد قلی میرزا فرمود و مقرب حضرت چراغ علی خان نوایی بمنصب انالیکی  
 شاهزاده و وزارت مملکت فارس مرفراز گشت و میرزا نصرالله بوزارت  
 مازندران قرین اعزاز و در رکاب مستطاب هر یک چند تن از امرای قاجاری  
 بسیار و در مشاورت امور ملکی و خدمات اتفاقیه خدمتگذار و جان نثار آمد  
 و لوائی ملک فرسا از دار السلطنه طهران بسخت دارالامین قم بعزم زیادت مضمح  
 مطهر کوه رود چ نبوت و رسالت عالمیه بنت موسی بن جعفر علیه صلوات الله الملك  
 الاکبر جهان را گردید بعد از ورود و در بانگ کن قبض بنیان شرایط زیارت و خشوع  
 و لوازم استکانت و خضوع بجای آورده از حضرت ایشان استقامت و طلب  
 شفاعت کردند و چند شب متوالی در آن بقعه مبارکه بتلاوت آیات و حفظ مواجبت  
 صلوات عزت دارین و دستکاری نشاپین مسلت و دامن عجزه و مساکین را  
 از سیم و زور شک دامرکان و طلب اسادات انکان را بر و اتب مقرر و انعامات  
 متکانه و احسان بی پایان مسرور و شادمان فرمودند و معماران هنر پیشه

پیشه و مهندسان اقلیدس اندیشه را تبعه و بقاع و مساجدی که بر و در شهر  
 و اعوام صفت اندر اسر و انهدام یافته بود اشارت رفت و حکم قضا این به بنای مدرسه  
 جدیده معروف بقبضه و تذهیب قبه میوه حضرت معصومه و تعدیه بر مسجد امام  
 حسن هکرمی علیه السلام و تجدید دار الشفا و کاروانسرای و قریه سنانه مقدسه  
 و حمام و بازار بجهت زوار مجاورین استان ملایک ایشان شرف نفاذ یافت که نکاشتن  
 شرح آن اینهمه سپهر بنیان بر صفحه بیان امکان نخواهد داشت خانان کشور کشای بعد  
 از ادای مراسم زیارت از دار المؤمنین قم بمستقر سلطنت رجوع فرمود و نور خدیجه  
 اجلال شاهزاده کان بخشور در بانوال نواب نایب السلطنه عباس میرزا از سفر خیر  
 اثر از در بایمان منظر و منصور معاودت فرموده شرف حضور موفور السرور اشراف  
 دریافت \* و وقایع سال فرخنده فال هزار و دویست و هفتاد و هشت موکک همایون  
 بخراسان و صادرات احوال اسامان \* اعلیحضرت پادشاهی بعد از انقضای جشن  
 نور و زقرینش طالع معین و یارش بخت روز افزون در بزم مشورت خاص  
 کتفکری کشورن نوره برچم همایون بجانب مملکت خراسان قبض نمود در میان  
 داشت که در آن میان طره باز خان افغان پادشاه زمان از جانب وفادار خان  
 وزیر اعظم نزد اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان وارد گردید خلاصه بیغام و تقاوه  
 فکر خامش این بود که نه شاه زمان بای از جاده لطاعت کشیده دارد و نه خانان  
 کشور کشای عزم سفر خراسان بکیران عجزه عنان و لشکر بکیران در جنبش ارد  
 از استدعای ایشان خاطر خورشیده اثر سلطانی عبارتی گرفت و روی همایون  
 از قبول ماقس او بر تافته عزیمت توجیه بجانب خراسان صورت تحقیق یافت از قرار یک  
 در ضمن حکایات گذشته امدان زیاد اشفاق در باره صادق خان پرتغالی پیشتر باعث  
 خیانت و روز بروز خیانت او بر و زبافته در مقام جلت سازی و با خون خورش



در بازی بود از جمله مش خان کرد را خوا کرد و او را بعلت عدم اقتضای وقت  
از جانب خسر و کوه تحمل در مواخذت و صادر نش تا مل رفته بود چند روز پیش  
از حضرت باخذ و جبر او اشارت رفت و در بسا بیماری بخواری دیده اثر از دیدن  
جهان چون چشم قته درین دوران بخت و زندگانی را وداع گفت و سار و خان  
برادرش بر پیش سفیدی طابعه شقای سرخ رو و برادر دیگرش محمد علی سلطان  
بلقب خانی و سرکردگی سواران شقای نامجو آمد نگاه طره باز خان را رخصت انصراف  
ارزانی داشته در جواب نوشتند که رشته عقد شهر یاری به بند خنجر باز بسته  
و عقده کار جهان داری با نامل تیر و شمشیر کشاده نواب همایون ما را از مطالبت ملک  
موروث و سخن خراسان تا کز تراست و اگر ایشان را نیز ادعایی هست در ملک  
خراسان قطع و فصل آن نیز بیان تیغ چون خوراسان است و مجایبه بر رسالت تیغ و سنان  
\* فرستادن فرمانفرمای هند و ستان جنرال ملک هماد در ابشارت بخدمت  
اعلی حضرت خاقانی \* چون از زمان قدیم الی الان رابطه اتحاد فیما بین دولت انگلیس  
و ایران مستحکم بود و پیوسته سفر اوایل چنان ترود می نمود اند بنابرین درین سال  
فرمانفرمای سابق هند و ستان مارکوئیس لارد و یلزلی که بمرتب و وزارت رسیده  
باشارت بادشاه ذیجاء انگلیس بریکه دیر جان جنرال ملک هماد در ابشارت ایران  
تعیین نمود اصل مارکوئیس لارد و یلزلی از مملکت ایرلانده و از نجیبای آن ملک  
و خاندان قدیم و اول از جمله مشیران دیوانخانه جمهور انگلیس بود و بسبب کاردانی  
و رشادت اصلی و جوهر ذاتی و شجاعت جلی و فراست و علوهست بفرمان فرمایی  
مملکت هند و ستان سرافراز و بعد از چندی بوزارت دولت انگلیس اختصاص  
یافت خلاصه چون جنرال ملک هماد در بندر بوشهر رسید اعلی حضرت خاقانی  
فتحعلی خان نوری نایب الشیخ اقلسی را که مردی کار دان و هوشمند بود

بوده بمیاندا بی او تعیین فرمود تا از حد و دفا رس در هر ولایتی شرط محبت  
و مهربانی بعمل آرد فتحعلی خان در شهر از مصادف سفر خوش تقریر شد با او  
موافق وارد در اخلاقه طهر آن شد در روزی فرخنده تر از صبح نوروز اعلی حضرت  
نخل المهی بر تخت سلطنت قرار یافت سفر با فرزندک در بایه سریر اعلی شرفیاب  
خسور آمد بعد از چند روز چند قطعه الماس و اینه های روشن تر از برای خواست  
و مروحه عود و صندل و نفایس برین و پرنده از دیار شرنک و هند برسم هدیه از نظر  
اشرف گذرانید شرف تحسین دریافت و بر حسب اشاره شهر یاز یکانه امنای دولت  
و اولیای حضرت مقدم سفر فرزانه از اقمتم شمرده او را احترام دلشد و بزم  
صیافت برای او چیده و خوان نعم گوینا کون کشیدند و عهدنامه که بنامه فرمانده  
هند و ستان مبنی بر ضوابط اتحاد و شرایط و داده است تحریر یافته بود بملاحظه مقربان  
حضرت رسید بر وفق تمنای سفر و اما ذی بقیه مقید بهمان بود و مقصود همان عهد بود  
از جانب خسر و کشور کباب کلک دیران عطار در روم در قلم آمد و بهر سلیمان خان  
فاجار محترم کشته بدست فرستاده سپرده شد خلاصه معه و آنکه دولتین علیتین  
در حکم واحد بود بیاد دولت یکدیگر دوست و بلادش هم دشمن باشند و اگر دولتی  
دیگر در مقام دشمنی و محاربت یکی ازین دو دولت بر آید این دو دولت بشرابط  
موانعت و معاضدت بردارند و در دفع معاند خارجی برک و سازند ممانعت و دشمنی  
سازند و بعد از فراغت از ادای مراسم سفارت قامت قابلیت و دامن لیاقت فرستادگان  
علی قدر مراتبهم بخلاصه فاخره و احسانات و اقره پیرایه و مایه یافت و حاجی خلیل خان  
ملک التجار از حضرت کردون رتبت نخل المهی باندارک و سامانی کدر خورد بود  
و سفارت دولت مزبوره را الاق پر رسالت دیار هند و ستان و ابلاغ جواب نامه  
حکمران اندبار ترخت تو امان نامزد و بهر اوقت سفار و انه مقصد گشت و هتقریب



کفیت حال او رفته کلت میان خواهد شد انشاء الله تعالی \* ذکر تعیین  
نایب السلطنه شاهزاده عباس میرزا اسپاه خاره فرسایت اذربایجان و تحریک  
لوی فالت فرسای شاهی سمت خراسان و سنجبر قلعه مرزبان و کوشه اللهیار  
خان حاکم سبزوار \* نایب السلطنه عباس میرزا ابالشکری جهان سوز و فتح  
اندوز و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضاقلی خان قاجار با نظام مهمات صفحه  
اذربایجان نامزد فرمود و درین سفر امور پنجوان و برخی مهمات اذربایجان انتظام  
یافته کار ابروان هم اندک نظامی هم رسانید در عزیمت خراسان ابراهیم خان عم  
زاده ربابه هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار پیش از تحریک لوی نظیر شعار  
روز دوشنبه دویم ماه ذی حجه الحرام در مقدمه لشکر کران روان و مهد بقلی خان  
دولو و حسین خان سردار در رکابش شتابان کشته امیر کونه خان زعفرانلو حاکم  
جوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که با جوش جوشان  
بمسکرتو اب ابراهیم خان پیوسته آن قلعه را محصور و تا ورود موکب منصور  
در سنجبر قلعه بجاهد تا محصور بظهور رسانند و از ضرب توپ قلعه کوب در مسامح  
متحصنین شود و نشور ظاهر سازند و در روز بیازدهم شهر ذی حجه الحرام  
شاد روان شوکت برچین دلفروز و زکوه سایه انداخت پنج روز در مرغزار  
نمک بجهت عرض نقیجیان ماندند و استراحت با انجام عزیمت ممکن نیست معاکه زمین  
کوفته شد حسین قلی خان را پیشتر بمحاصره سبزوار مقرر فرمود اهالی مرزبان که  
از مستعدت اللهیار خان و در روزانت و معانت با قلاع خیبری و سد اسکندری  
دم پیرایی میرزا با ستمکام مکان آمد و ارکشته از اطاعت و بندگی خیرت استکار  
ورزیدند خیرت اعلی لشکر بک انک را سنجبر آن قلعه اشارت کردند بنکچیان  
شاه نشان بدو در قلعه محیط کشتند از فیب توای دو رخ ایوب و خارهای

های مورد صدا و تنگ صاعقه بار و زور و شراد در نظر اهالی قلعه تیره و تار کردند  
در اندک مهلتی اهل قلعه مرزبان را دست ازین وان گویا کشته به پشت بار ایمان  
سپاه بردند حصار استوار منجر کردید و بطبع و عامی آنچه از رحمت و رحمت  
ورفت و غفلت در خورد بود رسید اموال و اسباب اندوخته ایشان بغارت لشکریان  
رفت تا خان قاجار با توجیح از سپاه بمراسم حصار و توقف قلعه مامور گشت و رایت  
نصرت بجانب سبزوار در حرکت آمد بعد از نزول بان دیار حبس بقلی خان که در محاصره  
انجام اهدت میوزید بتسخیر بنشایب و مامور گشت اللهیار خان صورت مرگ را  
در اینه خاطر خود معاینه دید دختر خود را که مهر زالسده الله مستوفی دیوان اعلی  
باوردن آن رفته بود و اللهیار خان تا آنروز شاهد حصول طلب را بعباب تاخیر  
خفته در نقاب عمارتی به پرده سری شهریاری فرستاد و عذار عرضه را بخطه عذر  
خطا چون روی خویش سپاه کرده مستدعی شد که چون شعار عذر از استین گذشته  
و بار روز جوانی دست فرسود خرب خرافت کشته اگر خسر و مرحت این از احضار  
این بنده که بن در گذرد و با اجازت پادشاهی در گوشه انزواد و روز مهمات  
زندگی و اطاعت بسر برد از مروت جلیت کریم و رویت قلب رحیم دور نیست  
\* نظم \* از گریست دور نیست گریه بیری \* عذر کنایه که عذر خوانندارند \*  
چون صورت این افسانه معنی عذر و بمانه بود مقبول طبع شهریار فرزانه بنفقاد  
لشکر بار ایا قامت در خوالی حصار سبزوار و پرسوم قارت و تخریب بقاع اندیوار  
و محاصره انجام امور فرمود و چون اللهیار خان و جعفر خان بیات قبل از وصول موکب  
شاهی بان مهمات کسان معقد خود را نزد شاهزاده زمان افغان برای استشفاع  
بدو کار نظیر پناه خدیو زمان فرستاد چشم انتظار بر راه و در شفق اهلاده در قلعه  
داری نباتی و وزیدند تا در آن زمان که کار بر محصورین سبزوار و بنشایب



تنگ و نزدیک بان بود که بای شکیب و درنگشان بسنگ ایماز نظره باز خان باشاره  
شاه زمان از جانب وفادار خان با تحف و پیشکش شایان بدر بار کبول مدار  
رسید و در خاک سبز و ارسبزه و ارسپای او رنگ کارنگ خسروی گذاشت  
و طره از روی شاهد را از باز کرده بزبان نیاز عرضه داشت که هر چند \* نظم \*  
ملک خراسان تراست در کف اخبار غصب \* موسی ملکوتی گوی که شایان غم \*  
غبن بود کج عرش خازن او اهرمن \* ظلم بود صدر شرع حاکم او بران حکم \* ولیکن  
مشتی فرومایگان و مختی بی پایگان را که از بیم جان و مجازات خجانت خراسان  
و در پشت دیوارهای خراسان بنهان نندنه لبانت سبزه شهریار کرده و ن توان است  
و نه ساق و توان در پیش دریای لشکر یکران اگر خد بود مرتحت کبش شفاعت این  
خبر اندیش را قبول فرماید و بلامل عفو کرده از کاران تباہ کاران بکشاید این نیکخواه  
بعد از انعطاف عنان ظفر بجانب تحکام ایشان را با لطف شاهانه دل سادگی شایه  
اکراه روانه در کاه کرده و ن اشتباه خواهد ساخت و اگر نه باز بمجد الله طره پرچم  
رایت خیر و زباز است و دست لشکر بکشور کشاپی در از چون در مبادی فتح باب  
دوستی و پیمان از جانب شاهزاده زمان رد مسؤل و مدد ابواب قبول مامول او  
خلاف این سلطنت و منافی رویه وفاق بود اعلی حضرت خاقانی لشکر در اخصت  
انصراف از محاصره نیشابور دادند و از همانجا شاهزاده محمود که در آن زمان ملایم رکاب  
معهود بود بصوب مقصود مایل و رخصت انصراف حاصل کرده احکام فایده بایه  
رقام سابقه بحکام خراسان نافذ گشت که در امداد او اهلال جایز نندارند رایت نصرت  
و روی همت از سبزه و ارسبزه بجانب تحکام پرتوانکن امدد حسب نقلی خان  
در اسفراین و ابراهیم خان در اوق قلعه شرف بساط موسی در یافتند و امیر کونه خان  
زعفرانی و ابراهیم خان شادلو از دربار شاهی منصرف و بولایات عمل اختیار خویش

خویش شناختند تا خان نیز که درینکی قلعه بود بر همه این مراجعت کرده بار دو  
سیوست و بجای او ابراهیم خان عرب بسطامی بافتگیچیان عرب و عجم مامور شد  
و حضرت اعلی از راه چشمه علی بروم شکار ساحت معانرا از تابش نور افسر هلال  
بیکر ووشتر از قضای سپهر برین ساخت و سرای دلکش از بسطام انشا برای  
سوربان انسا شاهزاده محمود و ولید از شاکار خان چینی گشت از نوای رود  
و سرود و نغمه چنگ و هود کوبی هر یک از خانهای آن سرزمین بزم اعیان بود بعد  
از انقضای ایام عشرت اعلام حضرت در حرکت آمد چهاردهم شهر ربیع الآخر  
دار السلطنه طهران از قدوم پادشاه جم نشان رونق ربیع یافت و روزی چند از عمال  
و حکام عراق و فارس که با حصار ایشان برای تحقق حال رحبت حکم رفته بود  
بروشی جدا فرموده از کمال عدل جبر کسر شکسته دلان کرده و از انجا برای نظم مهمات  
کابلان و راستن بزم هفت شاهزاده محمود علی خان دارالملک غزوین از مقدم  
شهریار باداد و دین رشک روضه خلد برین گشت عمال کابلان در انجا بیایه سرپر  
اعلی حاضر آمد مهمات آنها بر وجهی که مقتضای رای جهان او بود کفایت رفت  
و تهیه سو و سرور و روزی چند اسباب عشرت بطریقی دلکش آماده و ابواب  
شادی پر روی مردم کشاده گشت و چون کار هفت ساخته و خاطر اشراف از انجام  
ان مهم پر داخته امدت ابواب ابراهیم خان برای استقلال کار کابلان با استقرار عمل  
در امور و در آن مامور خطه رشت و لوای مظفر بار دیگر بجانب تحکام مایل گشت  
و ولیعهد شاه ایران شاهزاده کامران عباس میرزا نیز در آن اوقات بمکه پادشاهی  
ارازد بر ایمان مراجعت کرده باستان موسی حضرت اعلی مباهی و کامباب از عنایات  
ذاتشاهی شده \* تذهیب قبه مبارکه معصومه و بنای عمارت اسفهان و سایر  
عمارات بشت نشان \* در چهاردهمین سال حجه مال تذهیب قبه مبارکه بضعه طبع



علت غالی آفرینش اب و خاک حضرت معصومه صلوات الله علیها و بنای مدرسه  
شروع رفت معماران دانا و بنایان صنعت نماطی قدیم را برداشتند و قبه استوای  
از نو بر نه روان بلند ساختند و سدی محکم بر رودخانه تم که از سمت غربی  
ان روان است بسته و ساخت دو صحن کهن را یکدیگر پیوسته مدرسه و روح خرا  
از اشکال هندسه با عمر سه خلد معادل جنت مشاگل مشغل بر حجرات و حیاض  
و جدا و لبرداخته اند هر حجره از آن غرنه از بهشت و انوار قدسش پیدا از کل  
و خشت مینی بر چهار ایوان غربی آن که از یک طرف مشرف بر قسای مدرسه است  
و از یکجهت برودخانه بالاخانه مخصوصه برای تمکن شهریار یکانه ساخته گشت  
و در یک سمت صحن بالا که متصل بر قبه عرش است حجراتی در نکل و بر سمت  
دیگر بانیاری که معک بر روی ان استاده و عقلائی دور بین از خوش دوران  
سربز انوی فکرت خفاده ترتیب یافت و قبه منوره باینی از خشتهای ز راندود  
زیبت گرفت که اسمان را خشت زرین مهر از طاق دل افتاد و در صبح و مسایح  
خنده پشت با عینک مهر و ماه دیده بنظاره ان کشاد و بر حسب حکم اشرف ممالیه علوم  
دین و عارفان معالیم یقین که قوانین ملت از ایشان برجاست و لعه شرایع از مصباح  
یا نشان بر راست از هر دریچه چون ملک بر در میجهای فلک در تسبیح خرنی و بر هر  
منظره چون مدکران کروی بر منظره روحانی در حل اشراق معانی با یکدیگر در مناظره  
و سخن رانی است و دیاب ان بالعمیر و الاشراق عابد روزگار فرخنده اما نزال حضرت  
سجانی که با دتا ابدش بار لطف یزدانی و هم دوران سال حاجی محمد حسین خان حاکم  
اسفهان را حکم رفت که در قسای مابین همارت چهل ستون و بهشت این که از اینبه  
سلامین صفوی است خرم سرای باین بهشت صورت تمام دهد و نیز با مثال امر  
قد مثال بنایان پینا و نشان هنر و بخاران نوح حرفت فراهم آورده و عمارتی محتوی

محتوی بر ایادین نو این و تصور بقصور و ناز نجان و حیاض دنجوی بدنو و خلوت  
سرا و کر مایه با انجام رسیده و همچنین بر حسب حکم قسای این بر کنار اب رودخانه  
باجر و دکه معابر قوافل مازندران و در هنگام زمستان منزل گاهی برای کار و پیمان  
نبود در بامی محکم بنیاد بنا نهادند مشغل بر حجرات بسیار و خلوت و کر مایه و بیوتات  
لانعه امر و زان سردگان صولت ز مهر بر در مقام مقام کرده انرا است و بر قبه که کرد  
نیز که بنیاد ان عراق و فارس را از فقدان منزل و خوابگاه در موسم زمستان بردامن  
دل کرد بود در بامی از حجاب و اجزای با تمام معماران چابک دست با خرد رسیده و اجر  
دستی و اخروی ان نیز عابد روزگار فرخنده انرا همانون کردید ذکر  
و قایع سال پنجم جلوس همانون که مطابق سن هزار و دو و بیست و شانزده هجری بود  
و کفر قاری حاجی ابراهیم خان شهبازی بی ثبات اعمال خود حضرت عالی بعد  
از فراغ از جشن عید بنظم مهمات سلطنت برداخت چون غنیمت رایت نظراتار  
نزدیک رسیده و از جانب اللهار خان تلخی و جعفر خان بیات در انجام و عده عهد  
بر وفق تعهد شامزاده زمان بنوی یکم سبق ذکر یافت اثری بظهور در رسیدن نواب ابراهیم  
خان را بیست هزار پیاده و سوار صاعقه باز نیزه گذار بزار روان فرمود و از امراء  
کاروان ابراهیم خان و محمد خان دولو و پیر قلی خان شام بیاتی و از غلامان  
حسین خان و از حکام خراسان ابرو کونه خان زعفران لو و ابراهیم خان شاد لودرا  
مقرر شد که دست فب و عادت و بای اضرار و خسارت دوران دیار از استین  
نظاره بیرون آرند و در کشتن و بستن و شکستن و خستن و ویران کردن قلاع  
و خانقا و سوختن خرمن جاغافا و بردن دانهات تعاون یکدیگر جایز ندارند چند  
اللهار خان بنفهم مستوجب است بود و لکن بشا مت ان بد عاقبت جمع کثیر  
از رعایای سبزوار سبزه و ارباب مال الهانت گشتند و حاجی ابراهیم خان شهبازی



که بایست دولت زندیه بدایت چندی بکشد خدای عمل و چندی بکشد انوری  
شهر از بایه و عمل یافته تا زمانی که جعفر خان را زمام حکومت فارس بدست افتاد  
کو کب عزت روی بدو و ترقی نهاد روزگار جعفر خان سپری شد و توبت  
سرو روی به برش لطفعلی خان رسید و کارش استقلال یافت حاجی ابراهیم  
خان در از امحقوق چندین ساله بداعیه خود سری به مومن برتری سلسله فساد را  
بدست گرفت تحریک و جمعی از الوار را بنویسدیم و زرد در مخالفت لطفعلی خان  
با خود شریک کرد که در هنگام فرست جامه مهتری را از وی خلع و ریشه دولت را  
به تیشه حق ناشناسی قلع نمایند یکی بجهت کرمی پرورید و چوپرورده شد  
خواجهد در هم درید تا در آن اوقات که سلطان سعیدانار اقبه برهانه لوی نظیر  
بناخبر مملکت از دریا بجان قراخته داشت و خاقان کشور کشار در دار السلطنه  
اصفهان گذاشت لطفعلی خان که از کار قضا غافل بود بجهت استمال من عراق از شهر از  
بیرون آمد از وفور و ثوق برای حاجی ابراهیم خان ملک را با کلبه حصار بدست  
او تسلیم کرد خاقان کشورستان از اصفهان حرکت و در قش کاویانی در قشعه  
قراخت هنوز کار بره و مقابله نموده عبد الرحیم خان و محمد حلیمان برادران  
حاجی ابراهیم خان که بمواقعه او اندیشه بر هم زدند حکامه لطفعلی خان داشتند  
در منزل معبرم باسی از شب گذشته اساس اشوب گذاشت یار مخالف های هوی  
ایشان کشتی معسکر لطفعلی خان در کرد اب پریشانی مولفانی و برادران حاجی ابراهیم  
خان که ناخدا بایان زور و قیودند رخت از آن در مطه سلامت بیرون کشیده راه  
شهر از پیش گرفتند و به برادر بد کبش خورشید پیوستند لطفعلی خان غرقه ببحر  
سرگردانی شده حاجی ابراهیم خان در ممالک فارس حکمران کلبه مخازن دولت  
زندیه بردست و خود سر بر مسند حکومت فارس نشست چون مردم را ملو ها

ملو ها و کرها برد و خود دید بسا اثر و ت چند روز در چند بالآخره تا چار بای  
در دامن اطاعت خاقان مغفور کشید و ظاهر بقلب مسلم قلعه شهر از را تسلیم کرد  
اما باز در بامان بانظر رسیدن بیایه خود سری سودای ریاست داشت و خود را شایسته  
این کار بزرگ می پنداشت هر چند بر رای جهان ارای بادشاهی ناباکی او ظاهر بود  
اما چون در نظر ظاهر بینان خدمتی که بحقیقت جان خانت بود از وی بظهور پیوسته  
و برای صلاح کار خویش پشت خصم چیره دست را بزور فکر درست شکست بود  
برای بستن زبان نیک و بد و جالب قلوب دور و نزدیک در اقا و ابقای جزای او  
هنوز جری ظاهر از وی صادر نگشته تا خبر و او دیده و در بادی امر امارت فارس را  
با و تفویض فرموده او نیز از شدت عمل در طول امل کوتاهی نفوذ و چندی در شهر از  
شهر تعدی افر و خت دیهای جوانان یکجا به طایفه زند را با سوزن میل هم  
دوخت و خرمن خاندهای قدیم فارس را کسر سوخت و بعد ما که در پایه سر بر  
خلافت بای بیایه بلند وزارت گذاشت بی مروی بایندکان خدا کرد و پندویان را  
از زن و فرزند و خویش و پیوند جدا پیشتر از پیشتر در اقرار مردم اصرار داشت  
و تخم خار برای اینکه دامنش کپرد می کاشت در موقع سلطنت بایه بلندی یافت  
تا اینکه سلطان سعید روی از دار قبا ملک بقا نافت تحت سپهر مثال بفر خدیو  
بیهملک زینت گرفت کل شوکت حاجی ابراهیم خان در زمان دولت خاقان کشور  
ستان بپیرایی بشکفت و از عنایت خیر روی هر یک از برادران و فرزندانش  
بم حکومت ولایتی سرافراز و دست و زبان ظلم و آزارشان بر مردم در از کردید  
چون زمان مکافات که لازم طبیعت دهر است نزدیک رسیدناله و فریاد مظلومان  
بسماع مقیدان عبه جلال رسید خدیو رعیت پرور را کفر چم طبع خور از آن  
متغیر گشت لیکن باز از روی رافت و رقت به نصیحت او پرداخت شاید که متاثر



شده خود را از ظلم باز دارد و روی بندش مغفبتنا و همان راه ناصواب پیش  
 گرفت عاقبت کار بجای رسید که در هر روز در حضور بواجبه و متانیه تعدی  
 او تجدید می یافت و در آن حالات از موقف سیاست سلطانی او را وعید و تهدید  
 باز مطلقا سودی نداد و بر مال کار خویش چشم هیرت نکشاد و باین حرکات  
 ناشایسته متقاعد نکشتمزد این و آن بعضی هر زود در اینها نمود که سزاوار کمال  
 سیاست شدت قلب و تصرف او بمال دیوان از حد و بایان در گذشت بالاخره بعد  
 از موج شدن خیانت بلا نهایت سواد مردمکش بکار در برداشته شد و زبانش  
 از کام بگزگت تدبیر بدسیم و زر و اموال پنهان که سرمایه غرورش بود گرفته شد  
 احکام مطاعه صدور یافت تا بران و برادران و اعوان او را در اطراف ممالک  
 محروسه بجزای بیانات اعمال رسانند و مظلومان و ضعیفان را از سیاست ایشان  
 رها کنند و بحکم قدر مثال بعضی از ایام تیغ مدهوش و برخی را چراغ دیده خاموش  
 گشته آنچه با مردم در حیات خود کرده بودند بجهان حالت گرفتار آمدند در مدت  
 چهارده روز بایه عز و جاهی که البرمک ندیده بودند چنان بدل و خواری بدل  
 شد که تا دامن محشر در زمانه بمرشد و مایه دولتی که بسیر نیجه زور چندین سال  
 فراهم آورده بودند و ستوران توانا از جل ان بستوه آمدندی چنان بر آکنده گشت  
 که موران شتابند و دانه از آن در یک جا جمع توانستند نمود حاجی بازن و  
 فرزندان کور بحکم سلطانی در قزوین بود تا بکورد رفت خلعت وزارت بر وضع  
 سابق بر قامت امیر الخضره مهرزاد محمد شفیع لایق آمد و مندرم نظام الدوله  
 سلیمان خان قاجار با پانزده هزار سوار با مر شهریار سپهر در بار در میدان تخریب  
 دیار قرار جعفر خان بیات سابق و الله هو الموفق \* ذکر پیداری قسه حبیبقلی  
 خان بار دیو کور و خفتن آن بدست خسر و عادل \* حبیبقلی خان را بنحویکه سابقا

سابقا نکاشته کمالک بیان گشت باغوی دیو مردم یوساوس جهل و بددلی داعیه  
 سروری بر سر افتاده خواست با خیر است خداست نزد و سها با افتاب رحمت خدا  
 در او یزد سایه و ش بر خاک افتاد و کردن به بند بندگی خدا چون هنوز حقیقت حالش  
 بر مردم محقق نبود حکمت خدا و ندی اقتضای مهلت او نمود تا بعضی نفاق کیشان  
 نا املی او عیان و بر کرده و خواسته اش خلق را برهان ابد لاجرم قلب بالک شهریار  
 جهان ابواب عطف و عفوی و اغماص بر روی روز کارش باز و بحکومت کاشانش  
 سرافراز فرمود و دست جورش بر ضعیفان آن دیار دراز کردید و از بوالعجبهای  
 الموار و کردارش مایه و بایه او بر همه مردم اشکار آمد و چون چندی خانه و کاشانه  
 بیمار کانیانش پیدا بسوخت و سرمایه استعدادی پیدند و خت باز کر کس بال  
 و بر ریخته فکورش در هوای چغه خواری به پرواز و سودای اندیشه دور و دراز  
 قدیم بر سرش باز آمد پنهانی بجمع اسباب بگوشید و اشکارا با اظهار بندگی و حسن  
 خدمت برده بر چهره مافی القهر میوشد گاهی قبل بزرگ دنیا بگرد تا جهات پائش  
 تارک دنیا و پشت بازده بر تاج و تخت دانند و گاهی در لباس سالوسی از جوانی  
 اجتاب و سجاده عبادت در مسجد و محراب کتورده داشت تا این و آتش دلا از رده  
 از دولت و بخت شناسند و هر روز عریضه شراعت امیر مشعر بر بندگی حضرت  
 اعلی و اقتانیدن استین همت بر دنیا بیا به سر بر سپهر اسام فرستاد و خاقان بلند  
 همت او را بنیاش و مندر از سطح سلطانی و پیشتر از بند سودمند را حذر از سوساوس  
 نفسانی سراقه از میداشت تا شاید از غفلت بهوش آید و دیگ سودا پاش از جوش  
 اقتد چندی برین حالت بگذشت شخصی مجهول الحال سر تا با قلب محمد قاسم نام که  
 با طایفه پیرانیندیونند داشت و هر چند روز در شهری از ادعای علم صنعت  
 و ساختن که بر گرفتار بند بود و در جایی خود را املا بارانی لقب نموده و کرمیخته



در کشوری بنام ملامحمد پسر زبانه افتاده و زنجیر گسیخته در مکانی خود را با اسم محمد  
قاسم شهرت داده معروف او گشت حبیبقلی خان و رود او را از برای اندوختن  
مایه باد شاهی نیک بقال دانسته مقدمش را مقتم شهر داور با محلولت خاص بجای  
داده در احترامش مبالغه از حد گذرانید و در خلال این حال سیدی پسر زرق  
و شید که با محمد قاسم سابقه الفتی داشت بکاشان آمد به موافقه بکدیگر چنین بنا  
گذاشتند که سید کوشه عزت گزیند و دامن صحبت از معاشرت اهل روزگار  
در چند و خود را از نشانیان بیکانه و نشانیان دیگر بیکانه بکلمه داده گاهی از امور  
مخفی خبر دهد و گاهی بر موز غیبیه اشارت بخشد تا اهل کاشان او را از اقطاب  
و او تا در زمانه تصور کرده بملاقات او راجع شوند و این حکایت بگوش حبیقلی  
خان رسیده او را مطالب شود با جمله سید از انظار غایب و شوق دیدن بر طابع  
غالب آمده که امانت بر آسنه و اقواء دایر شد چند کس از محرمین خلوت بعمریاک  
محمد قاسم مراتب عرفان او را بر زمین حبیقلی خان ظاهر ساخته حبیقلی خان بطبع  
استعداد از باطن نایابش به حضور او مایل و از انکار او آتش شوقش بیشتر مشتعل  
شد عاقبت بانواع کلفت الفتی پیسر و با او در خلوت خاصی شبنی بسر برده سید  
شعبه باز پرینک رنگهای غریب چون خیالات بنک در نظرش جاوه داده و گفت  
من صاحب عصر دانایم و از التفات بامور دنیوی تائب ولیکن سخن محمد قاسم  
در کفایت این کار سندا است و او در فتح ابواب سعادت بمسوط البد و ارتقا به مدارج  
علیا و سلطنت بدستبازی او پیسر آید تا توانی سراز بقیه اما عشق منیع دیگر هیچ  
حبیبقلی خان را این مرز مدلا رکف و صبر از دل ر بود و او را دتش بمحمد قاسم افزوده  
کار بجای رسیده که شها چون بندکان دست بسته پیشش می ایستاد و سر عجز و لابه  
پیاپس مینهاد و حبیقلی خان چون نقش دیوار یکبار نشست و همان اختیار

اختیار بالکلیه بدست آن نایبکار داد نعمت بمحکم او محرمین قدیم را که از مخالفت  
شاهی انکار داشتند و در بندش امر را بر یکسر به بند کشیده بعضی را به نشتر  
بی انصافی از دیدن جهان روشن ما پوس و برخی را گرفته در کتبی مجبوس کرد و از  
مخالفتش کتک زد و او را وسط شهر ریح الاول شاهرزاده کامکار محمد تقی خان را  
از تر ویز بر خود مقدم داشت و نیشی کوح و بنه خود را از کاشان به نلایز برده جمعی  
پیاده بطول و روع فراهم آورده روی باصفهان نهاد و علی الغفاله شهر درآمد  
شهرت داد که حسب الحکم خدیو جهان حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان  
معزول است و شاهرزاده محمد تقی خان والی و حکمران کرچک و بزرگ اصفهان ترانه  
این آفرانه را از است بنداشته حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان تحت باد شاهی را  
که زرگران ماهر بساختن آن مشغول بودند و آنچه اموال و اسباب داشت بجا  
گذاشته راه گریزی پیش گرفت وقتی کذب این سخن بر مردم روشن شد که کار  
از دست رفته بود و پیر از شبست عبال اصفهان ناچار هر یک بگوشه فرار و حبیقلی  
خان در باغ سعادت آباد قرار گرفته دست با خد اموال تجار و جریمه و مصادرت  
ارباب مکنت اند بارگشود و بنام خویش سکه بسیم و زر زد او با شوق و تلاش بی اسم  
و رسم اصفهان دور محمد قاسم را گرفته صاحب مایه و بایه و مالک دینار و درهم  
شدند و چون این خبر بمسامع علیه دارای فرید و ن فر رسید احکام قدرایات  
بالمرف معالک و سرحدات چون حکم قضا جاری شد که حکام و سزایان ساء هر دیار  
شوارع و معابر را بروی بسته و با جمعیت تمام بر سر تنگها و مضایق نشسته نگذارند  
بایدون گذارد و بیلا حظه باس بر اداری حضرت دست بسته بر کاب شه پونش ارند  
و جان محمد خان و حبیقلی خان دلولو را با گروهی انبوه از لشکر قیامت از بقم و کاشان  
از برای جمع لشکر نظر نشان مامور فرمود که در انجام نظر و رود موکب اقبال باشند



و در سابق آن حالات نواب ابراهیم خان و سلیمان خان از خراسان رسیدند و عباس  
میرزا برادر نادر میرزا نیز با شارت برادرش بانظهار عجز و قصور و استعدای  
عفو تقصیر به تقبیل عینه علیه امد و بجز مجددمشخص کردید که حبسقلی خان  
در اصفهان بحکم محمد قاسم از ساد دلی بر ساد و حکمران نشسته است بلع عبور  
شهریار پیش ازین تأمل و تحمل رواندیده و بعهد سلطنت شاهزاده عباس میرزا را  
که نور بصر دولت است در دار السلطنه طهران که دیده مملکت و متکاه معدت  
است حکم با استقرار و اصف الحضره میرزا محمد شفیع قدیمی را بالانترام حضور  
شاهزاده کلمه کار فرمان تصاکر در ارتقا مقرر شد که در نظم مهمات طهران  
و مازندران رعایت جانب جزم نموده و قایح حالات را در وزیر و وزیر بعرض رای  
جهان افروز رسانند و اگر چه سیاه نامعدود از ممالک قریبه و بعید در سایه  
رایت محدود و مجتمع نیامده بود و همان ملتزمان رکاب منصور برای پرهم زدن حکامه  
شروع و او کافی نمود در اوایل ربیع الاخر بعزم جزم عقاب رایت اقباب این  
از طهران در طهران و سپاهی چون سبل دمان در رکاب خسروی بجانب اصفهان  
روان گشتند و بجز طلوع ماهیچیه رایت اقباب اضاقت مهیای وجود حبسقلی خان  
از نور و بها افتاده کوچ پینه و احمال و اندل خود را در قلعه اصفهان کذاشته و تبارها را  
از جوب و غلات انباشته معتقدین خود را بجز است انجام امور و تا کبد کرد که تا از  
جانب او خبری نرسد کمره مت بقعه داری بسته ابواب قلعه را بر روی کسی  
نکشاید و حاجی جعفر نام اصفهانی برادر باقر خان خراسکاتی را بنیابت خویش  
بر اهل شهر گذاشت و روی بصحرای بی سامانی و بیابان سرگردان گذاشت و هنگامی  
که رایت فخر و شهر یاری بساحت اصفهان سایه که ترا آمد یاری از کسان  
حبسقلی خان در آن دیار نبود حاجی جعفر نیز اقلان و خیزان خود را بقعه اصفهان

۲۹  
نک رسانید حضرت اعلی بعد از یک هفته نواب ابراهیم خان را با فوجی از لشکر باستان  
قلعه اصفهانک و گرفتن حاجی جعفر مامور و سیاه منصور بتعاقب حبسقلی خان  
تا نواحی کلیایکان و کرمانشاهان رفتند که اگر از سطوت عالی بسعت بغداد رود  
او را مانع شده گرفته بدرگاه آرند در منزل کلیایکان بعرض خانان کشورستان  
رسید که حبسقلی خان را محمد قاسم با سپه داری اعانت پیرانوند و باجلان بسپلاخور  
و بر و جرد برده و اطایفه با و اطاعت نکرده اند و چند تر از ایشان بوسوسه محمد قاسم  
از جان دست شسته بوی پیوسته اند و جمعی از غلامانش نیز مال خال او را دیده  
بمسکر شهر یاری شافتند و مع ذلك اقاخان قاجار در بسپلاخور و محمد علی خان  
در بر و جرد را مسائل لشکر و پیش بسته اند و بانامداران معارفت در محل معارفتش  
نشسته لاجرم اسباب سنگین خود را ریخته بجانب کرمانشاهان و بغداد گریخت  
یر بلخ بلخ مصحوب مسرعان بسراقرزی اقاخان و محمد علیخان سمت تبلیغ یافت  
که مید رنگ بتعاقب او شاقه کار بر روی تیک کنند و نکند آرند که بمالک بغداد  
یاد بگر یلادی کذا در روی که چمن کمره ضرب خیام تلفر فرجام شد خبر رسید  
که چون محمد قاسم کار حبسقلی خان را تباہ دید بااران خود اهنک فرار و خاصان  
حبسقلی خان بسراکت سعایت برده از روی کارش بر داشته به بند و زنجیر  
ساست گرفتار و محمد قاسم بعد از یکدور و روز از پرنک و افسون خود را از بند  
رها نده روی بدیار کمنامی و وادی بی سرانجامی نهاد و حسین قلی خان از رفتن او  
سر رشته کار را کم کرده و بقیه اسباب را در دهی گذاشته راه دار الامان قم  
برداشت و هنوز محقق نبود که بناه باستانه معصومه علیها السلام خواهد برد یا راه  
دیگر خواهد سپرد خانان کشور که بر جمعی را از راه مشک آباد فراهان بقم تبیین فرمود  
که هنگام مصادفت هرگاه از روی مصادقت بناه باستانه بضعه ظاهر برود و هو



المراد والاهل كاه اراده معتديكر نمايد اورا بر گردانند و موكب هه ابون بجانب  
علاقت چون حالات موج در حرکت امد و انجا به تحقيق ميوسست كه حيدقلي خان  
بماورين بر خورده چاره كار شراد و توسل بدامن نالك بضعه طيبه خواجه لولاك  
منحصرديد و در ساية ان طاق سپهر و واق منزل كز يد و زديكر شهر يار باند  
اختر و ايت خريمت بجانب دار المؤمنين قم افرخت و در او اخر ربيع الاخر ساخت  
قم را از نصب خيام لغير نمود و در فبر و زه مارم ساخت چون بعزم بيارت سرا جود  
بخاك نهاد شاهزاده محمد تقى ميرزا از دستيوسر شهر يار مهر كس بهر و ر امد حيدقلي  
خان مشر هجر بر كردن دست بدامن عفو خسر و دشمن شكر انداخته چين معذرت  
بخاك سود بسكه چشم عذر خواهر سر شك خونين بره زار خویش و دامن شهر يار  
علا شعا را نشانده عرفت اخيرت در حرکت امد و بدست مرحمت سرش از خاك  
بر داشته با وج اولاك انرا شست چين قلى خان با استدعاى خویش و تمنای بلقيس  
مهد غزيت و مریم عهد عفت بمك خسر و علفت كيش در دار الامان قم موقوف  
و اوقات بزيارت و عبادت مصروف گشت و بعد از يك دور و ز اعلام فبروز  
بجانب تختكام مقابل شد و چند كس از ناكسان پيرانوند و غيران كه مایه اين فتنه  
بودند گرفتار كند لشكر عد و بند كشته بمك شاهنشاه از چند برخى بمثله اعضا و بعضى  
بطبعه از درهای خيابه و گروهى بسوختن اثر شمشير بر جانكدار و بعضى در بالای  
كله منار چشم حيرت بجهان باز بسزای خویش رسيد و جهازى از فتنه ارميد چون  
حيدقلي خان مدنى در قم نشست و از بيارت ان تربت بر مجاورين بست و از ايداه  
و اطوار نامناسب او جان اهل دار الامان بلب رسيد و در نظم حاصرین و زيارين  
حكم قدر اين ناندگشت تا او را بدار السلطنة لهران آورده چندی در سراى  
نواب ابراهيم خان باز داشتند و عاقبت بمقتضای راي رزين و اندلسه متين

متين شهر يار عدل اين در محلى از دهات شهران بمصاری بروج و خندش چون  
كارهای خود معكوس و معروض و از جهان بين ماوريس امد و شب و روز خوان  
نعتش از ديوان اعلى امامه بسجاده عبادت و تلاوت مصحف جيد و ذكر او را د  
واند و ختن ز ادمعاد مانوس شد و توفيق خيبر يقهر و جيز يافت در بيان و رود  
اللهيار خان بدر كاه سپهر مداره كاش و ستاره باير داشته دست خدا زير  
دستار باعت نكوتساری و كوه بلا بخود كشدن است و نافرمانى با و امر و نواهي  
نقل خداوند در هفتاب خوارى و بسره منزل تسلاكت و خدلان رسيدن است  
چنانكه اللهيار خان بعد از ان همه خود را بى و مضرت را بى كه بسزوار اويران  
و خود را بى خاتمان كرد چون نواب ابراهيم خان بكار او پرداخته بدركام خسروى  
عنان نافت اللهيار خان بهوش امد و خود را بى سر و سامان و مرد مر ابريشان بافت  
و از تصايد رهمان اوقات جمع از تركمان دشت بعزم تا ختن نواحى سبزوار تا ختن  
اوردند قلع انا كه بهر مشهور و در ر و زبى باورى زور باز و دستك پرش بود  
بعقب ايشان رفته در بين دار و كبر راه ديار تا ايش گرفت و اللهيار خان را بشت  
ملاقات شكسته و بچاره تناهى كار بناهى بجز در بارشاهى نياقت مصرع كسى  
از تو چون كز يزد كه توانس كز يزد كاهى و اگر چه عفو حضرت ر اھيم ميدانست اما  
از كثرت كناه روى باز گشت بدركام خاقان ك شورستان نداشت براى استيمان  
و اطمینان بكي از بنى اعيان خود را و ائمة استان رحمت و رضا كرده دست توسل  
بدامن شفاعت و لى نعت و خليفه حضرت خلافت شاهزاده عباس مهر زازد و چون  
در همان روز بسزای نيز كدمر نال حمايت شاهزاده بسره پيرد از تبر كى بخت رخت  
بديار كشد شاهزاده اراده را بروى رحمت امد و در حضرت سلطنت بدرخواست  
شفاعتش برخواست و خسر و علفت كس نيز بگر تمنای شاهزاده را بيز بود قبول



این شاهنشاه کامکار که بحدانته مردم ایران در مهد فراغت اسوده و هریک  
 از ایشان که اختیاری جلا و وطن کرده بود روی بدیار خویش نموده اند قریب بیست  
 سال بود که توانگران و دولتمندان همگی ولایت ایران و هندوستان از شوع قان  
 ترک و وطن کشته باستان لیمه ظاهرین بنا برده بودند تا نفوس و اموال ایشان از حرام  
 و حلال بیبرکت مجاورت از ضبط ستمکاران و رسیدن به تلف ایمن ماند و از کثرت  
 غریب در شاه مقدسه نجف و کاشان و کربلا برای متوطنین جای بود و بسبب توپان  
 و طول عدت حکم در آن اماکن نفس مساکن که محل زهد و تقوی و اعراض از زخارف  
 دنیا و توجیه بعالم آخرت است نه مقام اند و ختن حرام و عیش مدام با تقضای طبیعت  
 بشری و عادت نفس جری چنان مولع بنوردن ربا و احداث بدع شعاع و قبایح  
 افعال و فضایل افعال گشتند که اگر در سایر بلاد اسلام یکی از آن اقدام میگردند  
 مستوجب ملامت بل تعزیر و انتقام بودند رفته رفته در همه عیبات میما کربلا  
 پی بر واپی بجای رسید که محرمات شریعت محمل و کلاهانی که در زمان روانه بود از پرده  
 بر ملا افتاد نه شری از خدان و نه از روی از حجت اله که بر خفایای اسرار دانا و بیناست  
 چه جای خطایا و فحشا از اشتغال بجمع اموال سالی بزیارت استانه مطهره بنامرقتند  
 با تقصیب باطن از ترک منیبت و موالت عبادات و ذخیره حیات چه رسد  
 و بر واجب تعالی و امنای خدا واجب شد که آن خالک مقدر را که جنایت بر بندار د  
 بیست بیباکی از لودگی جنایت نفوس و ارجاس نقایس اموال پاک سازد و غفان  
 خفت بدم شمشیر تیزشور لیکر سعودی تمیز از پیش چشم و دل مردم براندازد  
 لاجرم مجزای سبئات افعال بخت مسعود روی از ایشان نامت و سعود با اشارت  
 عبد الغزیز چون بخت نصیر برنی اسرا بیل استنبلا یافت و کیفیت آن چنان بود که چون  
 عبد الغزیز را در سنجبر حصار نجف شرفتمت بر کند و دست و پای تدبیر است

سست شد بقره دست همت بر تریب کربلا و قتل اهل آن که محل کرب و بلا است  
 و حصاری استوار نداشت بست و با اشارت شمسعود و انزده هزار کس از جنود  
 عنود خود را در ماه ذیحجه همین سال برداشته از راه برآمدند و ز قادیان بجنبر بشهر  
 بند کربلا ابلاغ کردند چه یار و جوان یافتند از دم تیغ بر حنی زخمی و کشته و بی تعرض  
 تعرض و ناموس همگی زنان را برهنه و عریان کردند و ضریح مطهره و صندوق  
 منور حضرت سید شهادت علیه السلام را بسنگ سنگ مغزی و دست و قاحت  
 شکستند و عقود آن بانامل حقوق از هم گسختند خزانه استانه و قادیان بل سیم و زر  
 و فرورش و اسباب روضه مقدسه را غارت کردند خستهای زرین و ایندنیهای  
 ابوان عرش این را کردند و در و دیوار را ویران نمودند و زر و کوه و نقایس  
 متاع هر کشور که در هر خانه خزانه بود یکدم بیغبار بودند سیل خون از کوه و برزن  
 روان گشت و بار دیگر در آن خالک پاک شور و روز عاشورا و واقعه کربلا عیان شد  
 شمار کشتگان موافق تقریر ثقات قریب به پنج هزار کس بود و حساب اموال که بتاراج  
 رفت کسی بجز خندانمندانست جوانان بختی روی که افتاب از نظاره رخسار  
 ایشان در اضطراب بود و سبیل از زلف ایشان در پیچ و تاب عطار کاکلون چون  
 خضاب کرده در خالک تیره خفتند و قتلاهی حق کوی فرشته خوی که شری در خطاب  
 و عطار در ر قلم با ایشان دم بنارستی زد چینی نورانی رنگین بدم کرده رخ در نقاب  
 تراب خفتند بعد از هفت و هشت ساعت از قتل و غارت بارها بخر و ارباب بر شتران  
 بسته رویدر چه آوردند اگر عوام مردم را از ضعف بقین شبتهی ازین در دل  
 و فتوری در دین هم رسد که باستی غیرت معصوم برین حالت طاقت ندارد  
 و ایشان را نکند ارد که چندین نفس مجرم در جوارش بخواری گشته و ابدان پاکان  
 تیغ بی باکی در آن خالک بخون اغشته صندوق مطهره را بشکند و خستهای زر



از دو دیوار برکتند و آنه کربلا و شهادت انحضرت بردشت بلا شبهه ایشان را  
دافع ورشته تشکیک و ریب و اقلع است که با وجود امام مقدر من الطائفة و یقین  
مردم بر وجوب اطاعتش از خداوند جهان شرمی و نه از پیغمبر آخر الزمان از روی  
عهد ها شکسته و صفها بسته بنگها کشیدند و سرهای سروران بریدند خون پاک  
عزت مظهری ملاحظه غیرت و اندیشه عبرت بر زمین ریختند و خالک خندان  
دنیا و آخرت بر فرق خویش و عالی بختند سینه ایینه کون انجذاب را که صندوق  
سرخا بود بر شکستند و عقود صریح بر زمین بگوش را که قهری از نور قدس بود  
بدست ظلم صریح از هم گسند و علی الظاهر آن حادثه تشکیک و بخت سزاوار تو  
ازین است که در جوارش کنگار آن روز گشت کرد آن را بکشند و مال حرامی ببرند  
و صندوق چوبین و صریح افین را بکشند باینکه شهادت انحضرت مظهر شری بود  
دو باطن متعین خدین خیر و مصلحت برای انحضرت و امت بود که شمار آن توان کرد  
یا جمله بعد از سنج این ساعه خدیو هم را انتقام از عجل یک بیات غلام رار واته  
بغلام و شرحی سلیمان باشا قوم داشتند که اگر از ره گذر داخل سپاه ایران بملکت  
عقابه اولیای دولت علیه عالم بعضی اندیشه های دور از راه بخاطر نرسد اظهاری  
شود تیاری جناب باری دفع ماده فساد طایفه و هار شده تا کار امانت و استوار  
نشد است به دولت چاره افشا شود و بسبب تساهل درین باب کار اسان بدشواری  
نیجامد سلیمان باشا در جواب عرض نمود که از قرار حکم دولت عقابه اسباب  
تلع مواد فساد انطایفه بخاد از هر طرف فراهم آمد و عمایر ب اثری از امانت در صفحه  
روز کار نخواهد ماند و حاجتی بزحت سپاه ایران برای این کار جزوی نخواهد بود  
تعبیر روضه مظهر و سرانجام عرض اسباب تلف شدن آن بقعه هم در عهده این  
دولت است و انشاء الله در همین زودی از قوت بقول خواهد آمد اتفاقا در همان

همان اول سلیمان باشا از عالم فانی بمال باقی شایسته اختلالی کامل در امور بقواد  
و بصیر حاصل گشته اولیای دولت عقابه را فرست چاره کار انطایفه نشد و شراره  
شرارت افکار و زبر و زمر ازید شد \* وقایع سال ایت بل هزار و دو و بیست و هفده  
هجری \* خسرو دست نواز خیم سوز چون نبر اعظم بر کاه حمل و کل شکفته بر تخت  
زمره مثل بر او رنگ جشدی تکبیه داده و شاهزاده کنان چون بدر بظم بر زمین  
و امرای بلند قدر بر تنب اختران در پیشگاه انجمن سپهر تزیین استاده دست کنجور  
خرمن سیم و زر بر افشاند و از جامه خانه انعام شهریاری تشریفات بدوش و تبر  
آنگند و نظم مهمات قریب و بعد راتبع هلال سیکر که ابواب قمع و ظفر را کلبه  
است زیب کمر و پند دست سحاب از لشکر مظفر را از سیم و زر توانگر ساخت  
ولوای همت خورشیدایت بغرم سخن بر بقیه ملک خراسان بر افراخت تخت عم  
زاده بهمن شان ابراهیم خان در مقدمه سپاه قهر و زنی نشان روزی چند پیش  
از فضا متوکب کشورستان باده هزار سواره و پیاده بتیسه سرکشان بنشاپور  
مامور کردید روز هفدهم ماه عمرم خانان ستاره خدمت بساعتی چون صبح وصال  
مبارک دم و فرزند فال بر رکاب هلال مثل مقدم نهاد و بغرم خراسان گره از طره علم  
ظفر بر چم بکشاد استجمام مراکب و از روزی چند چمن را دکان مضرب خیم مظفر  
فرجام گردید اسحق خان قراپی و جعفر خان بیات حاکم نیشابور بتقیل استان شاهی  
مظفر و مباهی و اللهیار خان و ابراهیم خان شاد لوی حاکم اسفراین و امیر کونه خان  
حاکم خبوشان با سایر خوانین ملکت خراسان کلاب رعایت مراسم فدویت بجهت  
اجرای خدمت در نفل رایت مهربان استاده و تقدیم بندگی و آگوش بفرمان خاد  
نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قولی از اقامی بنسخه قلعه چناران مامور  
و شاهزاده کامکار محمد علی مهرزاد اسحق خان قراپی سردار و فوجی از دایران عروه



کارزار بصوب ارض مقدس تعیین و موکب کشور کشان نیز با جانی از شهران  
 خون ریز و فتنگان بجزیرت بر سر مشهد مقدس حرکت فرمود و در روز دوشنبه  
 نهم شهر ربیع الاول خارج شهر مشهد علامت پناه و از غلب و غارت ترکان  
 بی بال جهان روشن در نظر باد و میرزا و معصومین حصار رنج و غنا سباه کردند  
 از ملول زمان محاصره نایره قحط و غلاد در اشتعال آمد و خلق از تنگی زندگی و عدم  
 قوت و قوت قهرین ملال خلق را کار بجان و کار در با سخوان رسید علامت التمام  
 و نحریر الحکماء و الفقهاء میرزا محمد مهدی مشهدی که سیدی فاضل و عالی عامل  
 بود برای استشفاع فقر و ضعفای مشهد مقدس روی باستان معدلت بنیان نهاد  
 و در عقله گشت مسائل خسروی ملقن خلاصی اهل قلعه مشهد مقدس شده  
 بر طبق عرض نهاد که فقرای حصار را خطایی که مستوجب سخط سلطانی و باعث غضب  
 پادشاهی باشد نیست تسلیم حصار و اخراج نادر میرزای کفران شعاب بر حجز  
 و مسکینان متعذر و معانج ابواب شهر و زمام اختیار اهل حصار در رکف ان غادر  
 جایز شود که خسرو کشور کشا سخنان قلعه را چند ماهی مهمل گذارد و تندی نادر  
 میرزای خذلان مال را موقوف بمل دیگر تا اهل شهر در کار او جابه اندیشند  
 و ضمان اختیار و اقتدار از قبضه قدرت او بیرون کرده شهر را بتهیدی که داند  
 و تواند تصرف اولیای دولت دوران عدت دهند و از اندیشه سخط و عذاب  
 رهند امرای خراسان نیز تصدیق قول انجام کرده این عهد را در عهد کفر قد  
 و بر تهمین بنیر خاقانی ظاهر بود که اگر حصار از مشرف مقدس بغلبه و قهر سخا کرد و رجال  
 و نسوان آن سرزمین که در نمل حیات مولای مشتقین آسوده اند مطعمه شمش بود لبران  
 سفالت و دست خوش اترالت بیبال خواهد شد بالضروره شفاعت فاضل کامل را  
 از روی کمال مرحمت قبول فرموده سخنان قلعه را به تعهدی که رفت در عهد

عهد خوانین خراسان مقرر فرمودند و حسین خان قولار اقامتی قاجار را علاوه  
 بر حکومت نیشابور بسرداری ولایات خراسان مامور و ریایات منصور بصوب  
 دارالخلافه طهران در حرکت آمد در منزل چشمه علی که مرغزار ارم بار بود  
 چند روز تفریح صید و شکار مشغول و از آنجا کرد سیاه نظیر پناه سرمه دیده اهالی  
 بلده سمنان گردید و نواب شاهزاده محمد و امیرزادگانهای دلگش و داد پیشکشهای  
 لایق کشید و در مطاوی این مجاری محمود میرزای افغان بنحوی که سبق ذکر یافت  
 با ستمها و استغداد خاقان کشور کشا از حضرت گردون رتبت روی بولایت قاین  
 آورده جمعیتی قابل منعقد و بنهروی قبلی زوال خسرویه مال عازم قندهار  
 و در روز و روز و دیانتشار این خبر که با محمود میرزا افروچی از دلبران قاجار بی سارند  
 سرداری که از جانب شاه زمان در قندهار استقرار داشت در خود یاری قرار  
 ندیده روی بوادی فرار نهاد و زمانه شهید ساز شاهزاده محمود را بر کف زمام  
 اختیار قندهار داد و بسر خود کامران رادران دیار گذاشته خود بچنان کابل  
 سکه نمان آمد و شاه زمان برادر خویش کامران را که روزی دو دیده بر شاهد  
 دلاری سلطنت دوخته بود از حلبه بصره عاری ساخت و خود لوی سلطنت  
 بندوبست اسباب بر افرخت و شاهزاده قیصر پسر شاه زمان که بحکم پدر و الی دار السلطنه  
 عزت بود باندیشه در دم خویش با فیر و ز میرزا برادر شاهزاده محمود از خوف  
 جان مسکت بجبل المنین اعانت خسروی گردیده عازم دربار کوان مدار شهر بار  
 تاجدار شد و پادشاه اسلام پناه نیز رعایت جانبش را فر و نکذاشت با نظار لطف  
 شاهانه فرقی اعتبارش با وج فرقدان امر استند و پس از تفریح صید و شکار سایه  
 عدلت بر مفارق مستطالان دارالخلافه انداختند و اهالی آن مکان فیض بنیان را  
 از ورود موکب مسعود مشرف بر سب زینتی دیگر ساختند ذکر و سرور



نایب السلطنة و الخليفة شاهزاده عباس میرزا دام الله تعالى ایام سلطنة و ولایت  
عہدہ \* رای قدر قدر قضا قضای خانان کشورستان اقتضای فرمود کہ ابوان خود بشد  
مشرق سلطنت و تاجداری نایب السلطنة و الخليفة شاهزاده عباس میرزا از طلعت  
مشرقی سعادت ناپدید متظر بود منازل قصر و بسط خاک را بین این جشن معروف  
از بروج افلاک دلگشا تر نماید رقم این موهبت را بنام نامی میرزا محمد خان دولوی  
تاجار کہ از عظمای این ایل جلیل الشان و رکنی از ارکان این دولت جاوید بنیان  
است زده صیبه عقیقه او را کہ در صدق عزت و عجب کباب نجابت و مرہم حریم  
عفت و عصمت و باقیس تحت عظمت بود بجهت شاهزاده جوان بخت خطبه فرمود  
حکم جهان طاع بترتیب جشن شاهانہ و تہ اسباب سور و سرور خسروانہ و اجتماع  
اکابر و اہل مالک محروسہ بہرگز خلعت شرف صدوری یافت کار گذاران دولت  
دوران عدت با انجام اسباب جشن و سورہ برخواستند و اسواق و خانات را مانند  
عرصہ جنات راستند شبہا از آفر و ختن مشاعل و شعوع لمعات نور ملور پیدا بود  
و روزها از قو و انواع ناز و نعیم موابد خواہشہای نفسانی و حظونہ جسمانی بر خوان  
اہل جهان آمادہ و مہیا و از بوالعجبہای استادان آتش باز در شبہای سورہ مطرب  
خیز بیکریل مشعلہ ریز باہر کل از افشان شہر فرین در ستیز ہر گوشہ مجلس  
سوری بود و در ہر صفا محفل سروری عرصہ جہان نشاط خیز بود و باوای مطربان  
و صدای روح افزای چنگ و نای ساغر روزگار از بادہ مطرب بہرین قصہ چون  
یکد و ہفتہ خلاقی را بپیش و سرور زندگانی بسر رفت \* نظم \* شبی خوشتر  
ز صبح زندگانی \* نشاط افزا جوایم جوانی \* ہر چہرکان شہستان کردون نقاب  
از چہرہ کشادہ بردند و ناہای مشک نانا بر باد دادہ تمامت امر او اعیان و احدت  
خدم و حشم و بزرگان استان اعیان بنیان با مشاعل زرین و سبیل و اوای

اوای کرد کہ و نای مہد نوشاہی عہد را بدان زیب و این کہ دیدہ و روشن این  
خبر و زہ مہندیدہ بود داخل ابوان از مہنگل شاہزادہ اسکندر خصال کردند  
صیحا کہ خسرو سبارہ کان خلعت زر افشان و بر کرد و بر پارہ خوشترام چرخ  
نیل نام بر آمد و زرا و امرا و اعیان برای تہنیت جشن ہماہون پیشکشہای رنگین  
از پیشکام نظر مہر اثر شاہنشاہ جشد این گذرانیدند و مورد اشفاق سلطان گشتہ  
برودوش افتخارشان بجلعہای کرانماہ را ایش یافت بر توالتفات خانانی بروجنات  
احوالشان یافت \* تہ حکایت قصہ میرزا ای افغان \* چون قصہ میرزا استان  
جلال حضرت اعلی را از حوادث زمانہ کعبہ نجات دید و در کما خسروی را قبلہ  
حاجات بادشاہ اکاہ نیز جانب او را بتفقدات خسروانہ و تالقات شاہانہ بنواخت  
و انجناب را ہر روز بہر متی ناز و عنایتی بی اندازہ منصوص ساخت بتحقیق پیوست  
کہ محمود میرزا مکانات شکر نعمت خداوند کار را بکفران بدل کردہ باس اعانت  
و لیسعت را مقابلہ بطلغان نمودہ شب برخی از اکابر خوانین افغان ہم بہلاحظہ این  
حال وارد دربار سپہر مدار کردیدہ بعضی رسانیدند کہ اکون قصہ میرزا اسالی است  
کہ مقیم استان است و ہوا خواہانش را دیدہ امید بر شاہراہ مرحمت شاہانہ  
نگران ہر گاہ از نیروی قبیل خسروی بر خصم خویش چہرہ اید و از دست برداو  
دیدہ عیش کہ ہم بسیار از وی در دل دار و خوار کردد و بر خلاف محمود جز راہ  
خدمت ننوید و کاری جز وسیلہ تقرب بد رکاب بود چون صورت عقیدت  
قصہ میرزا در اینہ خاطر حضرت اعلی عکس نماید ملامت خوانین افغانہ مقبول  
خاطر اشراف بود برودوش استان را بشرفقات خامہ سلطانی مزین فرمود و جناب  
قصہ میرزا را بعلای مشہر مرصع و خیمہ و اونی سیم و زر و خیمہ و خرقہ شاہانہ  
و اسب و اسباب ملوکانہ رخصت انصاف بصوب کابل و قندھار از زانی داشت



وخوانین و سپهسالاران سامان یکان یکان بطلب خسروی سرفراز شده حکم  
رفت که جناب قیصر بهر زار استعدای خوانین افغان روانه نمود و در فرمودیم  
و ابواب اعانت بر چهره احوال ترک شودیم امتثال خاقان را واجب شمرده با اجتماع  
کتاب مواظب ایندویه اعانت انجناب بدارالقراردت هارستاند و او را در ملک  
خود مستقل نمایند و قلع سال خجسته فال هزار و دو پست هجده هجری و تیسه  
طایفه کولان و بیوت در کنار کمرکان بعد از انقضای جشن نوروزی  
حضرت نایب السلطنه العلیه و خلیفه الخلاقه البیضاء شاهزاده عباس میرزا زینت  
ملوی داده عرض پیشکش بیای آورد و از جمله مراسمات که از نظر کیهان حضرت  
پادشاه گذرانده هزار قطعه سنگ آفتاب رنگ از بکر گوشکان بحر و کان و پرورش  
یا تمکان مهر تابان بود که بعضی از آنها در حضرت چون خطد بجموی بتان و بعضی  
در حرمت مانند لعل ابدار ماه و شان و پاره در حضرت چون جوهری ناب از بیانه  
در خشان و قطعه چند در سقیدی و صفا چون ستاره سمیری تابان و در اسب  
نولادسم باریک میان هلال نعل قهر پیکر چرخ رفتار صهر نشان و چند قطار چون  
سرخ رنگ انجم رنگ کوه کوهان و غمیمة ان هزاره هپان زو و حریب مصری و دیبای  
چینی و اطلس شاهی و سایر نقاشی و نقشه بقدری عرض داده شد که بحساب و هم را  
قبطان در حوصله حساب نکند و وزن آن در میزان و وزن سنجده امان در عرض  
ان مراسمات بحسرت نکران بود و آفتاب و آبر چهره رخشان از حد پروردگان  
خود خوی خجسته روان شاهزاده یکانه را عاقلست خسروانه نیک پناخت و التفات  
شاهانه نازک مبارکش را بر قیمة فرقدان و قبه امان بر افراخت حرکت ریایات نظیر  
نشان به تیسه طایفه بیوت و کولان در کنار رود کمرکان طایفه بیوت و کولان  
در کنار آب کمرکان ساکن و در ان سامان در حکم املات حاکم استرآباد و صاحب

صاحب اماکن و مساکن میباشند دولت علیه قاجار به خراج گذار و در او امر و تواری  
فرمان بردار و در این اوان از کار گذار ولایت استرآباد در پیکاه ایوان کپوان  
رفت شکایتی از سوار رفتار انطاغیة شقاوت بنیاد روی داد موکب نظیر نشان  
بعزم تفرج ولایت مازندران و تیسه و مادیت مسه جوین از دار الخلاقه طهران  
بدولت و اقبال در حرکت آمد و از انجا بر حرم اعلام بصرب استرآباد مشک بین و شوق  
مجادله خاطر دایران را کینه انگیز کرد و از انجا در منزل قراش که ترکمانه را محل  
اقامت بود بحکم خاقان کلمران سپاه منصور بدفع ان گرو و معکرو و پویان شدند  
و مانند شهران در ان دشت نخبه جوین الاچوقشان از آتش بغض شعله و روزنان  
و دختران و پسران اسیر و دستگیر در دست دلاوران نظیر پرورد و بقیه السیف  
از بیم جان طالب امان و خراج گذار و جمع از معارف ایشان با کوچ در دار السلطنه  
طهران خالک نشین استان سپهر بنیان آمدند و باقی تقدیم خدمات دیوانی را متقبل  
و موکب نظیر قرین از انجا پیش کلبوش روی عزیمت نهاد و بعد از اشتغال بصید  
و شکار بچشمه علی بلاغی وارد و در انجا چهل روز از صید و تفریح بهره یاب  
و نواب نایب السلطنه و الخلاقه شاهزاده عباس میرزا از نقض حضور خاقانی شرف  
از روز و از انجا بخت خیر و زوار و دار الخلاقه طهران گردید و سخن قلعه مشهد  
مقدم و کمر قناری ناد و میرزا باقر زندان و برادران حسین خان قاجار  
سردار خراسان که سخن قلعه مشهد مقدم و گرفتن ناد و میرزا امام نور بود و قدم  
نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را با سپاه عد و فرساز خاقان کشور کشاد و خواسته  
شاهنشاهی چند شرکت شاهزاده فریدون حشمت را با تکریمی فلک صوت بلند  
جوهری است خراسان و سخن قلعه مشهد مقدم و مقر فرمودند و شاهزاده  
در نیشاب و توقفا کرد حسین خان سردار که بر جد و اجتهاد به سخن قلعه است



چون مدت محاصره بطول انجامید و کار قلعه کبان با خطر ارکشدید و او آخر ماه مبارک  
رمضان همین سال با آمد که از ظهور و تباشیر صبح سپاه هندوی نالام در میدان  
سپهر منزیمت کرد کردان مرد افکن و مردان دشمن سکن بنترم قلعه کبری شهر کاب  
و هعنان با حسین خان سردار از سکرهای خود در حرکت آمدند و از هر طرف  
لسان سپل و مان و بحر خروشان بر سر برج و باره هجوم آوردند و خدمه روضه  
منوره از مشاهده این حالت بجهت محافظت از مکان فیض نشان درهای استانه  
مقدس را بستند و در میان خود را در کام خنک بلاد بد ما اند ما در شبکه  
لنظر اب قتاده همین مواد این فتنه از جناب حقایق ماب بخیر کامل و مدقق فاضل  
میرزا محمد مهدی شهدی دانست و روی بمصار امام عرش جناب خاد و از غایت  
ضالکت و کمراهی در استانه مقدسه را با عبود و تبر زین بشکست و با جمعی بحرم  
عظمی که زلف عنبر آفتاب حوران بسته بر چاروب ان حرم بود بیای بی ادبی قدم  
گذاشت و از غایت قلت از رم و چهارم یک سو کرده جناب میرزا در حالتی  
که مشغول او را نماز بود بانبع کشید و دریافت و زبان بدشنام و وقاحت گشاده  
چند زخم منکر بر روی زد و فی القود بر نکاو و در کیز سوار و بجانب چناران فرار کرد  
و در بنز حال لشکر منصور بیبرج و باره شهر صعود نمودند و قلعه را متصرف و دست  
به شب و تاز اچ بر او زدند حسین خان سردار سپاه مورد عدت ما عادت را زناخت  
و ظارت منع فرمود و ناد و میرزا با کمال اختلال حال بعد از فرار در چهار فرسنگی  
مشهد مقدس بنجیه یکی از احشام احمد و دفر و دامنه بود و اراده داشت که خود را  
بچناران رساند و از انجام گشتی وجود را با ساحل نجات اندازد که درین حلقه جمعی  
از صحرائش بنان ان بر کشته بخت را گرفته نزد حسین خان آوردند و او ناد و میرزا  
را روانه بخدمت شاهزاده و الا تبار نمود از غایت جهرت اشک از دیده اش

دیده اش ریزان بود و از آتش دل در بوته حسرت که از ان مقارن بمخالص روح  
قدسی اش بان علامه جهان از ان زخمهای گران بفراد پس چنان پرواز کرد پس  
بجهت پروتگفتش برداختند و در جوار حضرت امام علیه السلام مدفون ساختند  
و عمر شریفش قریب به هفتاد بود که از وحشت آباد جهان روی بروخه رضوان  
خاد پس شاهزاده منوچهر لغاتاد در میرزا را برادران و فرزندان مقید و مقلول  
داشتند و کاه خاقان بیبال فرستاد اعلی حضرت خاقانی او را در معرض عذاب  
و نکال باز داشته بنفس شریف از و سخن پرسیدند و از قیام افعال و تضایق اقوال او  
بازخواست فرمود او در قتل علامه روز کار انکاری داشت و میگفت که در میان  
مغلوبه و غوغا زخم برداشت بعد از انبات ایر که که سر آمد کتلهان او بود اول بفرمان  
شاهنشاه عادل دستش را که بشمشه فاضل قانع حیات جناب سپید فاضل شده بود  
باز بانش کرد و فرمائش نبود مقلوع و با ساره که لک قهر جهان بینش بهره  
و تار و بعد از ان با برادرانش روانه دارالبوار کردند و فرزندان او از حلب به بصره  
عاری و زاویه نشین گیم ذلت و خواری ساختند در بیان وقایع سالها این  
فال هزار و دوایست و نوزده هجری که سال هفتم جلوس میمنت مانوس است  
خسرو خورشید تاج گردون تحت بانفت خرم برای جشن نور و زفیروز برای گردون  
سای بر تخت مرصع خاد و دست گوهر پاش بافشاندن دینار و درم پر کشاد امرا  
و سپاه را مورد انعام و احسان فرمود و بعد از انقضای جشن نور و زفیروز اهتمام  
در ساختن ملک و ملت نمود چون محمد خان تاجار یکبار یکی ایران کاه کاهی  
از طرق اطاعت و ربقه فرمان گردنی میجد و معنی ارادت و صدقتی که خاطر خواه  
اولسای دولت گردون عدت بود از وی ظهور بهر سپید و لبیب و حشتی بیجا که  
کریبا ننگین بهر ش بودی را ان قریب سلطانی نمیکردید و منانت قلعه نیز مزید علت



و بتوسط این اسباب راضی بنزد اقتدار و وسبه که در آن او ان بکنجه و تغلبس راه  
 یافته بودند و یکبارگی حرمه را از دشمنان خالی نمخواست رای ملک ار ای پادشاهی  
 اقتضای و بتخلیه قلعه ایروان از انصار و بروج و باره انبار اشعورن ساختن برچود  
 مردان کار و پس از آن بغرضی درست و رای ثابت بدفع دشمنان برداختن پس  
 بجهت نظام سلطنت از ربا بجان و تخلیه صفحه ایروان از وجود انبار و اصلاح مفاسد  
 شاهزاده ازاده نواب نایب السلطنه و الخلافه شاهزاده عباس میرزا را باسی هزار  
 پیاده و سواره مامور بایروان و چون وزیر نواب نایب السلطنه به نحو یکسان ذکر  
 شد سلاکه الاطلب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگه قائم مقام صدر دولت مامور  
 بساختن مهمات دار الخلافه مایران و انتظام امور نواب حسنعلی میرزا که حکمران  
 انصوب بخت نشان است بود بنا بران وزیر سابقه پراصفه رای ملک ار ای میرزا  
 محمد شفیع صدر را ملتمس رکاب نصرت انتساب کرد و جمعی از امرای قاجار مانند  
 سلیمان خان قوئلو و مهد بقلی خان قوئلو و مهد بقلی خان دولو و رضاقلی خان  
 و میرقلی خان و علی خان و نجف خان و اللهوردی خان قاجار و خوانین از ربا بجان  
 و اسباب سلطنت از خیمه و خرگاه و سرا پرده و بارگاه و زینور کهای قلعه کسا  
 و نقاره خانه عشرت نوا و گرای رعدا و ادور کابش روان فرمود و چون در خارج  
 قلعه طهران قباب بارگاه شاهزاده فریدون نشان زینت قباب سببه آمد خاقان  
 نظرمندان برای تودیع فرزند دیند و ملاحظه اردوی نصرت پر و مشاهده نصب  
 خیمه و خرگاه و انتظام امر او سبب بخشیم رکاب کرد و فی سالی منزل شاهزاده را  
 از فر شوکت سلیمانی و رشک نظام امعانی فرمودند و از کمال نوازش و مکرمت قامت  
 باستقامتش را بزرگ حلقه داودی که سلسلههای عزیزیش مانند سلاسل  
 زلف دلبران در هم افتاده بود زیب و ارایش داد و ان نیکو زره چو کبوی ترکان

ترکان کره برگرد از تولی خان بن چنگیز خان یاد کار ماند بود پس در او اخر شهر  
 ذیحجه الحرام موکب همایون بطالع سعد و فال میمون بهمت از ربا بجان در حرکت آمد  
 و در روز و زود بساحت قزوین شاهزاده باغز و تمکین محمد علی میرزا امیر اسم  
 استقبال استعجال نموده لوازم مهر بازی و مهماندار می تقدیم رسانید لوی نصرت پیرا  
 بطرف از ربا بجان شقه کشا کردید چون ساحات انحد و د از قدم بهمت لزوم نور  
 و نیاید برفت یکلری یکبان و سایر حکام از ربا بجان بایت کتبهای لایق بخدمت  
 مبادرت نمودند و از الطاف و اشفاق کونا کون بر مراتب آمد و آری اثر و دند چون  
 نایب السلطنه بخت بر فاء حال رحمت و زبردستان به کماشت و وزیر نظام سوز  
 عدل اند و ز شوه رحمت نوازی پیشهاد خاطر داشت با اینکه در منازل و مراحل  
 کذ رسا تا ولایت ایروان همه جا بر مزارع و مویشی بود از باس و سطوت ملوکانه  
 زراعات و اموال هر ولایت از لشکر قیامت اثر مصون ماند و از هیبت و سیاست  
 که بر ایاری ان نبود که پیشی از در و پیشی بردیابی ترجیح خوشه کندمی در زیر سم  
 ستوری تلف کند صدر دولت بحکم نواب نایب السلطنه از دار السلطنه به بریز مراسلات  
 فصیح امیز مشغل بر و عدد و عهد و محتوی بر ترغیب و تهدید و تحریص بر سبقت  
 در خدمت و وصول بمشول بارگاه شاهنشاه جشد شوکت و اظهار شمول عوالم  
 خسروانه و مکارم پادشاهانه مصحوب رسولان فصیح زبان نزد محمدخان قاجار  
 یکلری یکی چخور سعدایروان فرستاد و او را وحشت جلی مانع از ادراک فیض  
 حضور سعادت دستور گردید و از استماع خیر نصحت شاهزاده رعایا و احشام قرا  
 و مضامین ایروان را کوچانید بعضی را بقلعه و برخی را بطرف بایزید و وان روان  
 کردند و لایق چنین را که در آبادی از مصر جامع خیر میداد بدست خود خراب  
 و ویران و اهالی انبار انهر مرز و بوم ولایت روم متفرق و بر لسان ساختند و ابواب



قلعه را بر روی خود بسته در پسر حصار و دیوار نشینند و معتقدی از خود روانه  
نمایند ساخته روسیه را بجا و نت و استقامت خواسته ترقیب بحار بنایب السلطنه  
و وعده سپردن نایب ایروان بعد از غلبه بر لشکر ایران نمود **بیان مجملی از کیفیت**  
**اوضاع ممالک روسیه و کنارشن حال ایشان و بیان مداخلت از کور و بجهله**  
و تدویر پدیدار کرجستان \* طایفه روسیه که مشهور به بنی الامصر و مملکت  
ایشان ارضی است عربی و دولتی است وسیع و از باب تواریخ روسیه بنیاد  
حکومت و سلطنت روس را در دولت و شصت و هشت هجری نوشته اند لقب  
بادشاهان روس زار است مثل لقب بادشاهان ترک خاقان و لقب بادشاهان  
چین فقور و الخال بادشاه متخص قرالات فرنگ را امیرالمور نامند و هر کس  
از آنها که متلاشی شخص است سعی میکند که او را امیرالمور اعظم نویسند و گویند  
و پیش از این تاریخ کسی را مذکور نکرده اند که حکمران باشد و در تاریخ مذکور  
بزرگ روسیه را در یک نام بوده و از آن تاریخ تا یکصد و بیست و یکسال نیز اهالی  
انجا اربت پرست نوشته اند در سصد و هشتاد و نه هجری ولید میر نام بزرگ روسیه  
از ولایت قریق که انجا را یونان گویند برخی ادب دین عیسوی و کتابی چند آورد  
و انجا اربت شایسته کرده از اربت پرستی بدین عیسوی نقل کرد و منت عظیمی بر کردن  
اهالی انجا نهاد و ولید میر را این سبب در تعظیم تالی بطور بزرگ میگویند و در سینه  
شصد و بیست و پنج هجری جورجی خان بن چنگیز خان با جمع تانار ولایت روس را  
مسخر کرد و قدری از لشکر خود انجا گذاشت و برگشت و در سینه هفتاد و هفتاد  
و چهار هجری و بیست و پنج نام در مسکو خروج کرد تانار را از آن ولایت اخراج  
نمود و خود مستقل شد و سی سال بعد از آن امیر تیمور کورکان مسکو را مسخر و تانار را  
کرد و جمعی از سپاه در انجا گذاشت و در سینه هفتاد و دو و آنزده هجری ایران

ایوان و سلوچ نام سلطنت روسیه یافته بالکله لشکر امپریه و در از مسکو پیرون  
کرد و برخی از ولایات قریب و جوار مثل مرداق و جایهای دیگر بر مملکت روس  
افزود و در سینه هزار و پانزده هجری دو قرال فرنگ که بول و سوید باشند با هفتاد  
هزار سوار و سپاه و جمعی از تانار مسکو را گرفته بعد از تانار اراج اشر زدند و یکصد  
و بیست هزار نفر بقتل آوردند و بعلت عدم تدارک و از وقت برگشتند و از آن پس  
قبضه و زمام حکومت روس رسید و اولادی از او باقی نماند و سلسله ایشان منقطع  
شد از اول حکومت روسیه تا این زمان هفتصد سال و چیزی بوده بعد از آن برادر  
زن قبضه و بر بوریس که دوازده بادشاه شد و در زمان او سیصد و سی و دو سال قتل روی داد  
و از مسکو و توابع آن زیاده از بیاض صد هزار نفر و لاک شد پس از فوت بوریس  
دولت روس بی بادشاه ماند و در سینه هزار و سی و سه هجری بادشاهی روس  
مستقل باین سلسله شد که الخال الکندر با ولج از آن سلسله است میکایل فرود و روسی  
که یکی از مندیوان بادشاه قدیم بود و بزرگ جمیع کلیسای روسیه بود و روزی  
بمردم خطاب کرد که مراد ب الارباب الهام نموده که یکی از طایفه فرود و روسی را بادشاه  
کنند و روز دیگر مردم مرا گفت که حقتعالی حکم فرمود که میکایل را بادشاه خود  
کنند مردم بر سر میکایل هجوم عظیمی کرده او را با القاس آورده بر تخت نشاندند  
و او در زمان خود انتشار علوم نمود البتینان بیعت فرنگستان فرستاد و در شصت  
الف و موافقت با قرال فرنگ محکم کرد و بیکز مدت سلطنتش طولی نکشید و وفات  
یافت و در تاریخ یک هزار و شصت هجری بر سر میکایل مسی بالکسبه بر جای پدر  
بر تخت نشست و با طایفه قزاق عهدی تازه کرد که هر وقت او را لشکری ضرور باشد  
آماده باشند و قانونی گذاشت که هر کس ملکی و رعیتی داشته باشد بارعت خود  
سخن نگوید و حکمی نبوید دعوی پیش شرع عیسوی برد تا او چه حکم کند یعنی



مالک خود بر همت بسیار دو سخن از کم و بیش بنیاد احکام قدیم و بار چه کاغذها  
که در دست مردم بوده را گرفته در شهر مسکود و اطاقی نهاد شب عبد الشی  
بکاغذها زده بسوخت روز دیگر مردم را خطاب نمود که دلش جمع کاغذها را برای  
مردم آتش گرفته پس کسی را حکم بر همت من نیست بادشاه بد در رعیت است  
و بد در احکام بر فرزند است که او را هدایت کند و براه او در الحال حکم حکم کتاب  
من است که احکام شریعی و عرفی و مملکت داری کلا در آن مندرج است باید تمامی  
مردم از احکام آن کتاب بیرون نروند و لکن بنای تجارت و آمد و رفت بچین  
کساد و تجارت و ارباب معاملات چین ابریشم و در پند و چوب چینی و سایر اجناس  
از آن زمین آورده از مملکت روس پوست خز و ممو و رو و باد و سنجاب و سایر  
اجناس بچین میبردند و شوق بسیار بساختن کشتی جنگ داشته اما چون با همه دول  
فرنگ دوستی نداشت و با بعضی همیشه در جنگ بود فرصت بساختن کشتی نبود  
و سلطنت الکبشش سل بود در سنه هزار و صد و یک هجری تحت سلطنت را  
و دلع کرد و وصیت او این بود که مملکت روس در میان دو پسر و یک دختر او  
منقسم گردد و فرود و او ابوان از زن اول او بود و پسر از زن ثانی او فرود و در  
اگر چه بر جای پدر نشاندند اما با وجود پسر کار او و برادرانش روئی نیافت و اتفاقا  
ضعیف البدن بودند و نجیب الجثه سلطنت بی استقلال فرود و در شش سال بود  
و برادرانش در جیس پلر بودند و پلر اول در سنه هزار و نود و هشت هجری متولد  
شد و چون بیادشلی رسید قاعده ها نهاد و با مقررین مانند سایر قزاقان فرنگ  
مشق قاعده و نظام جنگ و اداب میدان حرب و تحصیل نام و شک میفرود و خود  
در میان سالها تازه مشق بلالی نمودی هموس بسیار در ساختن کشتی جنگ  
در روی در یاد داشت بلجی بلند و همتی از چند و سعی در کار و تلاش و در کردار

کردار داشته در وقتی که ایلیجی بطرف هالند که یکی از قزاقان فرنگ است میفرستاد  
خود را داخل توکران ایلیجی شده در راه او را خدمت میفرود چون بیای تحت هالند  
رسیدند از پیش ایلیجی چست خود را بکشتی جنگی انداخت و داخل بخاران شد  
و مدتی با آنها کار کرد و چون می شنید که در آنکلیس بخاران قابل و کشتی سازان  
ماهر هستند با آنکلیس رفت دو سال در آنجا روزها بخاری میکرد و شبها برای  
استحضار بقوانین و رسوم کار و رفتار مردم بکوچه و معاملات آنها در گذرش بود  
و علمی بر علم خود می افزود بعد از مراجعت بولایت خود مردم را حکم بسپاحت  
نمود و جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهایم و سباع داشتند بدایره  
ادبیت آورد و خود در انتظام نظام مملکت میکوشید و در اندک زمانی سی هزار  
سپاه بنظام آورد و بتدریج از باب صنایع از هر جا روی به مملکت روس آوردند  
و انتشار صنعتهای خوب کردند و صنایع آنجا نیز مثل سایر قزاقان فرنگ شهرت کرد  
و در سنه هزار و صد و هفده هجری شهر پلر بوزع را بنیاد نهاد چهار ماه در طرح  
ریزی و وضع آن فکر کرد و جماعت سوید در بنای آن شهر بوی حسد بردند بارها  
با او جنگ کردند و او اول مغلوب و آخر منصور و منظر شد و در آن اثناء او را  
بادولت عثمانی بنای جنگ اتفاق افتاد در کنار رود پروت تقابل کردند زن او  
که تر این که هوشمند و باتدبیر بوده در لشکر روس مظنه شکست از عثمانی کرده  
حقنی تمغه بسیار بصد اعظم عثمانی فرستاد و او جنگ را بصلح و متار که بدل کرد  
و نقل کرده اند که دولت عثمانی صد اعظم بصد و در این خیانت کشتند چه درین  
دفعه جماعت روس را قوتی و استعدادی چندان نبوده اگر دولت عثمانی با آنها جنگ  
میکرده اندازی از جماعت روس در زمین باتی نمی ماند خلاصه که در این در معنی  
با این تدبیر زندگانی مانده روس و دولت شوهر را نیز خرید و پلر بار دو پسر باز



بصورت تبدیل بطرف نما و فرالات دیگر بساحت رفت و از انجا یار پس بر گشت  
و از بار پس بولایت خود معارفت نمود و لشکری عظیم راسته لشکرگاه ها و کشتیهای  
جنگی در بنادر روسیه بنا کرده و قلعه ها ساخت و در آبادانی ولایت افزود و اهالی  
روسیه را از اعتقادات فاسد باز داشته بدین عیسوی آورد و قواعدی که بکار  
دولت ایندک داشت و شهرها و عمارت ها ساخت و چشمه ها جاری کرد و رودخانها  
بجهت گذشتن کشتیهاست کرد کربم الطبع و در اجرای سیاست تدخوی بوده  
و زخمهای او را زلش کنایه مرهمهای لطف و خوش خوپی مینهاد در جوانی  
شراب میخورد و در آخر ترک کرد پسری الکس نام داشته اوقات بلمو واجب و شور  
غریب جوانی مصروف داشته بخلاف اخلاق پدر چون باز مانده از ایش خاک تر  
همیشه از احکام و انکار پدر تخلف مینمود و بچنگ مملکت داری و پادشاهی نبود  
هر حکمی که از پدر بوی میرسد در اجرای آن تعالی و تسویف و بی اعتباری و تمارض  
میکرد پدرش هر چند او را از حرکت ناملازم میدید و تخویف میکرد سودمند  
نبود بطرد و دفعه آخر که بلباس تبدیل بفرانسه رفته بود او را بر جای خود نایب نمود  
چون پدر خود را دور دید ترک ولایت خود کرده زیاده از یکسال در ولایت ایتالیا  
مانده جای او را کسی مطلع نبود چون پدرش از بساحت برگشت آدمی فرستاده او را  
پیدا کرد و همگوار آورد و در حضور اهالی شرع عیسوی و بزرگان ولایت روس  
او را از پسری خود خلع نمود و حکام شرع بفتوی عقل فتوی قتل او نوشتند پس  
زهری بجانگرای در طعامش سرشند و فریش همراهِ او را در نوشتند و بطرد بزرگ  
کنایه این زن خود را بجای خود نشانید راه آخرت گرفت و او زنی مردانه و هوشیار  
و کارگذار و خردمند و ضعیف نواز و مزایای فقر و رعیت و با انصاف و مروت  
بود از رعایا و ضعفا کسانی که بقادر بادی خراج دهنی نبودند معاف فرمود و در آن

ان مدت او را کنگ از وطن را که بطرد باعث شده بود مطمین و معتقد نموده بویان  
باز آورد و موجب چند ساله لشکر که مانده بود از خزانه داد و ابواب رحمت و رفت  
بر روی روزگار خلافت بکشاد با پادشاه نمد دوستی و معاشرت داشته هر وقت  
هدیه بگوشکری میفرستاد و بوی یکدیگر میدادند و ملائمت فریق را که از بطرد ناراضی  
بودند معتقد ساخت و در مجوی و عطوفت نمود از مملکت تاناریه و مردان مملکت روس  
افزود و همیش چندان و عاقبتی نگردد و وقت مردن الکس بطرد نانی را که پسر زاده  
بطرد اول بود بر تخت نشاند و خود تحت بر تخت بنده کرد و الکس در روز و آنزده سالگی  
پادشاهی رسید و پس از سه سال بمرض ایله در گذشت و در سنه هزار و صد و  
پنجاه هجری کوبین آن دختر ایوان که پسر نانی بطرد اول بود بای بر تخت سلطنت سود  
و در آن او آن محمود افغان بر سر اصغیان آمد و شاه سلطان حسین را بمحاصره آنکند  
و او مطماسب مهر زاپس خود را بیرون فرستاد که بکار چاره نماید از دولت عثمانیه  
نیز داخل و تقاول بملکتین عراق و آذربایجان روی داد و چون مملکت ایران را  
در آن وقت پادشاهی بر تخت نبود و عرصه آن مملکت مباحی نداشت جماعت  
روسیه نیز نقص عهد کرده خود بر طرف رشت آمدند و بار کشای متاع داخل  
و فساد شدند و مطماسب مهر زاپس برای چاره کار خود با فقامتوسل شد و اتفاقه  
شاه سلطان حسین را شهید کردند و نادر شاه افشار از خراسان مللوع کرد و افغان  
و عقیان را از عراق و آذربایجان بدو اتید و بساحت ایران را از وجود لشکر بیگانه  
پیرداخت هندوستان و ترکستان را مستخر ساخت و برای اتمام حجت نامه و رسولی  
بدولت روس فرستاد چون کار گذاران آن مملکت از کین خواهی و سطوت او  
اطلاعی کامل حاصل داشتند اساسی که در چیده بودند بر چندند و باری که در رشت  
و در بند کشته بودند بر بسته روانه دیار خود شدند کوبین آن نیز بر او خود روان



شد ایوان نام طفل دو ساله را که خواهرزاده کورین ان بود اسم سلطنت نهادند بعد  
از ان ایوانیت دختر بطرا اول اهلوس سلطنت کرد و طفل مزبور را مسموم نمود بعد  
از چندی او نیز پادشاهی را بطریالت سپرد و در سنه هزار و صد و هفتاد و هفت  
هجری بطریالت پادشاه شد سخیف الرای و بدخوی و اهل مملکت از و راضی نبودند  
چون سخیف را از سلطنت او بکنشت در دست اهالی روس بقتل رسید و زن  
او را که همی بکنز این تالی و دختر پادشاه نامسا بود بر تخت نشاندند و او زنی صاحب  
عزم و رزم و عقل و هوش و رای و تدبیر بوده بیست و پنج سال سلطنت کرده  
عظمت و شوکتی تمام داشت و راضی با مورخین بود و سعادت در انتظام دولت روسیه  
کرد مذهب عیسوی را تبدیل داد یعنی امری که مخالف شرع و مملکت داری  
روسیه بود بر هم زد و بجای او طریقه و آداب نیکو گذاشت که بکار مردمی آید  
بنای عبادله بادولت عثمانی گذاشت ایل کریمیه را که علی و سبع داشتند مطیع دولت  
روم بودند با جزیره یونان شهر کیوان بمملکت روس افزود و پس از ان ملو و اکرها  
دولت روم را راضی کرد که مستحقان بنادر را حاضر احکام کشتیهای اهالی روس  
نشوند و گذارند که کشتیهای مردان جنگی و تجار فرنگ از انجام داخل دریا شوند  
و ولایت روس را بچند حد تقسیم کرد و هر جدی را بحاکمی سپرد و از لشکار مسکو  
بنافاد و چشمه خوشکوار بیرون آورد و صورت بطرا اول را در بالای کوهی نصب  
کرد و در سنه هزار و صد و نود و هشت هجری ارکلی خان و الی کرچستان اظهار  
ارادت و خدمتگذاری با و ظاهر کرد و در بطری بوزع مدرسه برای اطفال بزرگان  
و مدرسه دیگر برای تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم ساخته اخراجات  
انرا از سر کار خود مبداء در هر شهر مکتب خانها بنا نهاد هر طفلی که در هر صنعتی  
ماهر میشد مورد انعام و احسان او میگردد و مدرسه دیگر در بطری بوزع بجهت

بجهت ساختن کشتی و علم چنانچه دریا ساخته و راه مسکو الی بطری بوزع را بطری بقی  
ساخته که با سانی نرد در پیش و چهار کرد و را شرفی از خزانه خود مصرف آن راه نمود  
و پنجاه هزار را شرفی در وجه اخراجات مدارس مسکو زیاد کرد و در سنه هزار و صد و بیست  
و ده هجری سپاهی از روسیه بدست اندازی ممالک ایران فرستاد و از روسها  
مداخلت بکرچستان می بود و نقص عهد و پیمان کرد چه در اوایل دولت خانان  
مغفور محمد شاه قاجار مرتضی قلی خان که انجناب را برادر هم و از ان حضرت روی  
کرد ان شده و از استرا با دیپرون رفت پادشاه روس پیوست و او جوانی خوش  
سید و مناسب الاضبا بود پادشاه روس را از جوانی و جمال او خوش آمد و در او دل  
ورود مقدم او را مقتم شمرد و بانواع اعزاز و اکرامش بتواخت و بخشش تاج  
و کمر و بد و رهای سیم و زر قرین هزار گونه کلام رانش ساخت و در ان حدود  
مرتضی قلی خان را بتوقف امر فرمود و هر چند گاهی اسباب عیشش را آماده داشت  
و بلطاف الجبل همت در حصول مقصود اصلی میگماشت در سالی که خانان مغفور  
محمد شاه شریف قلی را مسخر کرد ارکلی خان را یامینی فراوان از خانان خلد  
اشان بفرستد حکام داقستان و قریباغ و شبر و نانات را از با من شدید خانان  
سعد خاگرها را زلزله کردید پادشاه روس فرصت غنیمت شمرد و سرداری جنگ  
او را که در حرب گاهی یکبای او را کلوله توب برده در عرض پای از زور ساخته  
مشهور بقتل ایاغ باچهل هزار پیاده آتش دست دوزخ شرار و بیست هزار سوار  
و توپخانه رعد او ای شر را از طرف در بند ما مورد کرد و رحین و صول بخارج  
در بند میخواست که دیوارهای قلعه را بضر بکلوله توب خراب سازد چون اساس  
دیوارهای قلعه مانند بنای عهد و ستان یکدله شکم بود و بسنگهای ملویل و هر نفس  
و صخره های غنیمت و سخت ساخته شده از ضرب چندین هزار کالیه آتش بار در خن



بناقت بعد از چند ماه محاصره که اهالی در بند و شیخی خان حاکم از جماعت روسیه  
 سرها بریدند و تها در خالک و خون کشیدند خضر پیکشنامی از نوکرهای قدیم شیخی  
 خان که خدمت میاید را و کرده بود از نان و نمک و حقوق دیرینه و پندعت چشم  
 پوشید بخت کوشید با فوجی فرمایگان همدستان و علی الغله شهر در بند را  
 بتصرف قتل ایام داد و او از انجام عبور کرده عازم صحرائی معان شد و خندان مقفور  
 عهدشاه قاجار بالکریکران عازم دفع لشکر روس چون حوالی اردبیل مضرب  
 خیم نظردلیل شد قتل ایام از اسقاع خبر حضرت سلطانی غریق بحر اضطراب  
 و جبرانی گشته اراده برگشتن داشت بوی خبر رسانیدند که در بان روان پادشاه  
 روس بر بام این دیو پرفوس ناقوس رحلت بنواخت این خبر بان خبر موافق افتاد  
 و قتل ایام با استعمال رایت مراجعت بمملکت روس کشاد مدت سلطنت که در این  
 نانی بیست و پنج سال بود و او پسری داشت پالنام اگر چه مادرش در وقت وفات  
 وصیت کرده بود که بواسطه عدم قابلیت سلطنت او را بر تخت نشانند و لیکن بنا  
 بقاعده روس بعد از پنج سال و چیزی از پادشاهی او چند نفر از بزرگان روسیه  
 او را در منزلش رخنه کردند و در سال هزار و دویست و شانزده هجری الکندر با ولیج  
 خلق پال را که در فوت پدر بیست و چهار ساله بود و از حسن اخلاق و قابلیت ذاتی  
 تمامی خلق با و رغب و مایل بودند او را با عظمت و شوکت تمام سوار کرده بچانه  
 پادشاه بردند و بر تخت نشاند مبارکباد گفتند و او الحال پادشاه بالاستقلال ممالک  
 روس است و بجای وزیرای پدرش که مردم از اتحاد خوش نبودند و وزیرای پیک  
 خضر و مردمان خوب میباشند و تا آن زمان طوائف روسیه هر یک لباسی مخصوص  
 داشتند آن قاعده را بر هم زد و حکم کرد که هر کس هر لباسی خواهد پوشید و بعضی  
 از کبه و معولین که قادر بر پوشیدن لباس فاخر بودند و نمیتوانستند با استعمال هر

هر نوع لباس خرم و مسرور گشتند و از بجهه اکثری از اهالی روس او را ازین راه  
 خوالهان و شکر گذار شدند و دیگر چند کپتان مقرب کرد که با نادرک سه ساله  
 بساحت سفرد ریاد روند و از احوال عالم هر چه بیفتد باز گویند و مدت مسافرت  
 آنها یک سال کشید و دیگر در شهر کرکاف مدرسه بنا کرد و مدرسین کامل تعیین  
 نمود و اخراجات انجامش از ده هزار اشرفی از سرکار پادشاهی بود و علم می تبار والایجی  
 که عبارت از دانشن اختلافات هواست در هر ماه از منجهین بای تخت دولت  
 خویش متداول و معمول داشت و مبلغی وافر خرج این علم نمود و او را عبارات عظیمه  
 بانالبیون و سایر دول و قمرالات فرزت روی داده که تحریر آن حالات باعث تطویل  
 کلام و مناسب بسباق این مقام نیست و کتابی عظیمه درین باب و سایر وقایع او  
 اهالی روس نوشته اند و دیگر ملاحظه نمود که ساکن ممالک روس بودند و بقرار  
 قاعده هر مملکت بی عزت و محذول الکندر با ولیج ایشان را پیش کشیده تربیت  
 کرد و در قبهها داد که در هر ولایت که باشند چیزی بقیمت خانه نهند و هر که در  
 هر جا خانه سازد متعلق بانها و اولاد آنها باشد و کتابس و مکتب خانها برای خود  
 سازند و انحال خود را بدین گذارند مثل روسیه از اد باشند و کد خلد و حاکم  
 از خود ایشان بر میورد تعیین نمود و روسیه ایشان را الهانت و خواری نرساند  
 و سرزنش نکنند هر که از اولاد آنها داخل نظام شود بشوید روسیه با آنها رفتار شود  
 هر جا که خواهند روند و آیند و هر کس از یهود داخل ملت هسوی شود تا مدت  
 بیست سال معاف باشد و چیزی بدیوان ندهد بعد از بیست سال بقاعده روسیه  
 با آنها رفتار شود بنابر نتایج این مقدمات در سال دویست و سی و سه هجری می  
 هزار نفر از یهود بملت هسوی نقل و تحویل نمود و امور آنها را بحول بصدراعظم روسیه  
 کرد با جملة الکندر با ولیج مانند که در این نانی بفکر شکستن عهد دیرینه بادولت



ایران افتاد و در آن او ان ارکلی خان روی بر او اخرت فاد نفاقی در میان کرکین  
خان و لدا کبر او با سایر اولاد او روی داد و پسرش السکندر مبرزابد دولت علیه  
ایران شتافته نوازش و احسان یافت و السکندر با ولیج پادشاه روس در صدد  
نوازش کرکین خان بر آمد یکی از وزرای خود را که موسوم بسپانلو و در ایران  
مشهور باشیندر بود و او سرداری صاحب عزم و حضور و معرفت و ولادت و پیش  
معروف و بجلالت و بی پروایی موصوف با جمعی از سادات و سواره فزاق و چند  
عزاده توب بقلیس فرستاد و کرکین خان هم از سر بخردی از ملاحظه عواقب  
امور چشم پوشید و طوق اطاعت آن جماعت بر گردن نهاد و شهر هشت مثل نقلی سرا  
تصرف اولیای دولت روس داد و در حقیقت بدست خود آتشی بر آفر و خت  
و خانمان خود و جمعی را بسوختن مقارن این حال کرکین را اگر که اجل در ر بود بعد  
از آکسب اینگونه بدنامی از کام خود حسابی بر نگرفته ازین دار احتساب در گذشت  
وزو ماندافسانه و سرگذشت اشیندر سپهسالار روس بعد از وفات کرکین  
خان دمه فال زن آن بدمه کال را با چندین از اولاد و اقوام او با کمال اختلال حال  
اسپروار بتمتگاه پادشاه روس بفرستاد هنگام فرستادن او نیارالار از جانب  
اشیندر نزد او رفته گفته بود که الحال باید بدون امهال و اهمال روانه شوی و بنا  
بر تعال دمه فال نیارالیش رفته معصم شده بود که دست او را گرفته عنقار وانه  
سازد اتفاقا دمه فال خجری که انرا فقه گویند در زیر نمند داشته و در آن حالت همه را  
کشیده نیارالار از زده او را بقتل رسانید بود و طهمورث شهرزاد پسر او  
از کرکستان کریمه روی نیازیدر گاه شاهنشاه مظلوم نواز او را آوردند و خانمان  
چندین ساله والی زادگان قتلش را از بیخ بر انداخته همه را کوچانید به بطربوزع  
بردند و از سلسله ایشان نشانی نماند البته ارکلی خان و کرکین از جمله خوانین

خوانین اطرف اب در اطاعت بشکر یکانه در پایکام دولت عبوسوی پایه السابقون  
السابقون اولئک المشریون داشتند بیادش بقت خدمت از آنها و اولاد آنها در  
کرکستان از نماند افتادن قلعه کجه بدست روسیه از مخالفت ارمانه کجه \*  
چون فرقه روس در کرکستان با اقامت کشودند وسعت انجام اعتدالاب و هوای  
انمکان دلکشادهای انطافه را صد کرد و من رخنه در ولایات قریب و جوار  
بارها با عاقل منعه جاور و نلک شکرها بر آنکستند و در آن حد و خون بیکنهان  
بر خاک مذلت و هوان ریختند پس در ماه مبارک رمضان سه هزار و دو پست  
و هیجده پست قلعه کجه را بت افراخته جواد خان قاجار حاکم انجا این مقدمه را  
بدیدار خدیو حرم اقتدار عرض داشت اگر چه فوج سپاه برسم ایلغار از استان پادشاهی  
بامداد او ماه و روز و آینه شدند اما بسبب دوری راه هنوز سوی سعیدیک غلام  
که بر سبیل چاباری خود را بقلعه رسانید دیگری وارد نگردیده اشیندر با سپاه  
خود وارد شده و قلعه را محصور کرده حاکم و اهالی کجه را در دام شکنجه رنج  
ساختند جواد خان در اول وهله یکد و بار از غایت بی پروایی در خارج قلعه خود را  
پروانه وار بر شعله و شرارت توپهای از افشان ایشان زده کوشش مروانه کرد بالاخره  
بسبب مخالفت نصیب یک شمس الدینلو و ارمانه کجه که میان بختانش بستند  
و در حربه قتال و میدان جلال از وی جدا گشته بجماعت روس پیوستند در صبح  
غره شوال بدلالت ارمانه از هر جانب پورش او رده مستحقان قلعه در صدد  
منع ورود آن گروه بر آمدند و دست بالاتر و ضرب کشادند و بر برج که مستحقان  
از محافظت آن غافل مانده بودند معبود و قضای قلعه را از شرارت فکهای ایشان  
برود کردند پس علی التعاقب بقلعه ریختند و تا سه ساعت دست بتل و غارت  
را و در فرنگ با خاک بر آیدند و جواد خان را با یک پسر و گروهی انبوه شربت



شهادت چنانندند و از ملوفان تیغ خون بار موج خون باوج گردون رسانندند  
 بعد از سینه بر قلعه و قتل شیع بقیه السیف را از شریف و وضع بیرون رانده ان  
 حصار را که بسلمانان انحصار داشت از وجود انعالی خالی کردند و خود بر مراد  
 و معابر انجا جای گرفتند بعد از وقوع این مقدمه جبریت افزا بشجدر را بر کبر و نخوت  
 افزا و نزد حکام قریباغ و ایروان رسولان روان کرد و ایشانرا باطاعت خواند  
 و طالب تسلیم قلاع و رانغ بتبوض امکنه مستحکمه ان بقاع و رباع کردید حکام  
 قریباغ و ایروان اگر چه ظاهر ادب مطربق بندگی و عبودیت اعلی حضرت شاهی پویان  
 بودند اما در باطن بواسطه احوال و رخا و زور اجرای خدمات سلطانی و تعطل و نکاح  
 در تقدیم مهمات حیوانی اینگونه وسایل را باطالع جویامی شدند در خلال این احوال  
 شاهنشاهی هممال مشغول سینه بر خراسان بود که کیفیت این اخبار را بعرض استادگان  
 بایسر بر عرش نظار افکار کردند و وصول این خبر بامراده سینه بر مشهد مقدس رضوی  
 توام بود و این نوش و پیش بله پس بنحوی که نکارش یافت در ان اوان نواب نایب  
 السلطنه بلساء کران باذربایمان شایسته اطراف قلعه ایروان را احاطه فرمود که  
 گذارش انقصه صقرب بمعاونت افلام نکاشته بیان و کیفیت ان بر وجه اجال  
 عیان بیکرد بعون الله الملك المنان \* مامور شدن مهد بقلی خان بکرو چنانبدن  
 ایلات ایروان و رسیدن انکرو و بخدمت شاهزاده فریدون شکوه \*  
 نواب نایب السلطنه در چهاردهم شهر صفر بالشکر از دار السلطنه تبریز بخدمت  
 ایروان روان شد چون نیم فرسخی قلعه ایروان مضرب سر اوقات جلال گردید در کنار  
 رودخانه زنگی بی درنگ محکم سنگری بنا کردند و در روز و روز و باقلعه کبان  
 اشک جنگ و از صدای توب و تفتک تصای کشید پیروزه رنگ را بر او چون  
 همواره مکنون خیمه نواب نایب السلطنه معموری بلاد و اسایش عباد بود و رای

رای و زمین و فکرمشش اقتضای فرمود که رها یا واجام ایروان را بنویسد مراحم  
 بیکران خسروی استقامت و اطمنان داده باماکن اصلی ساکن و از تعرض ساختن  
 بناه فارغ و امن سازد بنا علی حدک مناشیر و احکام از دربار شاهزاده بحکام انغور  
 و پاشایان نزدیک و دور و ولایات عشائی مبنی بر رعایت صلاح دولتین علیتین  
 و استقرار مراسم بکاکری و وداد و استحکام قواعد التیام و اتحاد و طلب ایل و احشام  
 ولایت ایروان از ایشان اصدای یافت و مهد بقلی خان دولوی قاجار را باشش  
 هزار سوار بجهت فارص مقرر فرمودند که اولانیت بمعارف و احشام  
 ملائمت مرعی دارد و انقاد باالطاف و اشفاق سلطان افاق امیدوار ساختن بمقام  
 اصلی رساند و هرگاه رفتی و مدارا سودمند نباید و در کوچ کردن امتناع نمایند  
 با ایشان بدم نمیشاید با معامله کند و اناث و ذکور ایشان را سپرد دستگیر  
 و اموال ایشانرا بصرف غارت و تاراج دهد بعد از وصول مهد بقلی خان بان سامان  
 پاشایان انحدود بقدیم صدق و اخلاص پیش آمده خدمات شایان بطهور رسانیدند  
 و ایل کنکرو و قاجار را اگر چنانچه با اموال و دواب و اغنام تصرف مهد بقلی خان  
 دادند وی ایشانرا رانده عازم ایروان بود که بشجدر بایست هزار پیاده اتیار  
 و پنج و شش هزار سوار و سی عمده توبید و زرخ شرار و بحال بنیک ایروان بمهد بقلی  
 خان و لشکریان او دچار شدند \* شعر \* سپاهی بیست چو امواج دریا همگروهی  
 بکثرت چو اعلا داخل شد چون لشکر خون اشام فوج فوج مامور بر آمدن دواب  
 و اغنام احشام بود مهد بقلی خان باهتصا سوار که در خدمتش حاضر بودند سد  
 یا جوج بلا شدند و سه اشک جنگ نمود و در برابر سپل هایل حایل گردیده تا باقی  
 لشکر طوائف و قبایل را بمقام اردو و قرای قریب و جوار رسانندند و خود نیز  
 مراجعت کرده بار دو پیوست \* آمدن بشجدر با ملاد محمد خان ایروان و معاربت



لوبالشکر خاقانی \* ایشیدر چند روز در حال بیک ایروان توقف نمود و از اینجا  
 باز در حاتم تمام و کثرت حال کلام در او آخر شهر ربیع الاول روز یکشنبه هنگام  
 عصر با سری پر شو و شور بار کثای سماع ثنوت و غرور گردید و جمعی از لشکر روس  
 در حین ورود بدان حد و حصار کلبسار اخالی تصور کرده نزدیک آمده بودند  
 قلبی از پیادگان نظیر پناه که اینجا بودند در آن حالت تشکیه بر سر دست خاموش ایستادند  
 و در حوالی دیوار حصار عقدهای تشکیه بر دل ایشان کشادند و چند نفر از خروج  
 و چیدن را بیرون کردند و اولان لشکر نظیر از این خبر این نواب نایب السلطنه  
 رسانیدند در آن هنگام نزدیک بغروب آفتاب بدین نواب نایب السلطنه علیقلی خان  
 شاهسون را که مردی دلیر و آگاه و از فدویان در کابجهان پناه بود مقرر فرمود که  
 باجمعی از ابطال رجال در حوالی اوج کلبسار را که این بوده مراقب حال روسیه  
 باشند و آنکروزه را تا طلوع صبح از آنکین فلغله و او او افکندن و لوله و غوغا رسیده  
 نکذارند صبح روز دوشنبه پیاده و سواره اردوی کبهان بوی از جای برخاستند  
 برودش خود را با انواع سلاح را استند چون در چنین روز و دستکر از لشکر  
 خالی شد منظره آن بهرقت که ساکنان قلعه ایروان فرصتی کرده تا کبان چشم زخمی  
 بینه و اغروق رسانند نواب نایب السلطنه بملاحظه حرم و احتیاطات المغالضه  
 میرزا محمد شفیع وزیر قدیمی و احمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه باجمعی از پیاده  
 و سواره بمحافظت سنکر مقرر و لشکر اسلام فوج فوج از مقام خود در حرکت آمدند  
 و در حال لوای فلک نرسای نواب نایب السلطنه بجمع و از زمین بسیار بعرصه کارزار  
 شتابان شدند از خروش کوس حربی و اوای نای و لوله بچرخ برین و زلزله  
 در اجزای زمین افتاد ایشیدر سردار روس در حوالی اوج کلبسار از ملاحظه  
 نقصت و رکعت شاهزاده بتعبیه مغروف و تسویه الوف خود پدید آید توپهای ثعبان

ثعبان مهابت و بیادگان بلنک سولت خود را بر شکل سه قلعه تقسیم کرد که هر قلعه  
 دو پست قدم از هم فاصله داشت و خورد مانند شعله در میان توپهای دو زخ شرار  
 نشست چون دو لشکر در برابر یکدیگر رسیدند روسیه در اول مصاف دست  
 بصرادشای توپ جهان اشوب برده شروع بانداختن کلویهای البرز شکاف کردند  
 از رعد و برق تشکیهای از نشان شعله و شرار بسقف آسمان رسید لشکر اسلام  
 از مشاهده این حالت بفرمان بآب السلطنه و الخلافة از مغروف خود در حرکت  
 آمدند سواران طایفه شاهسون و خواجه وند و عبدالملکی از میان مغروف جدا شده  
 بر سر قلعه از آن سه قلعه انبساط نمودند هر سه در حال توان اب رفتار بر آنکینستند  
 و سپاه روس از سه طرف کلویهای توپ و تشکیه مانند تکرار تکرار و تکرار ایشان  
 ریختند سواران معرکه همیاد در میان شعلهای آتش بزور اندند و باد شمشیر خون  
 بالاقطرات خون از نارک اعدا باوج سپهر و الا نشانند پیادگان روس که مانند  
 بلنک خشم الودخیره و قضای معرکه از برق و دود توپ و تشکیه ایشان روشن  
 و تیره بود پای نبات و قرارشان از جای رفته از آن قلعه بقلعه دیگر قرار و لشکر  
 نظیر شعاردست بغارت و تاراج خیمه و اسباب آن گروه بر آورده جمعی را اسیر  
 و دستگیر کردند ایشیدر از فرج صعوبت تشکیه و دستبرد ابطال رجا به پهلوانان  
 هر لحظه بدست اشارتی میگردید دکان را بکشش و کوشش توغیب میشود  
 و چون خسرو نیم روز بخلوتخانه مغرب مقابل شد و برده نلالام در پیش دیده  
 الوالایصار حایل لشکر اسلام بفرمان نواب شاهزاده دست از جنگ کشیدند  
 و از میدان نزاع و جلال برکشته در مکان خویش آمدند و در میان از طرفین  
 جمعی کپر بروج و بیروج و از روسیه و سوار مفرق نیز جمعی اسیر و دستگیر گشت  
 و سه روز متوالی از طرفین بچنگ و مقاله مشغول بودند چون شاه قتل رخ نمود



هر يك از سپاه باز دوی خود برای تهیه و تدارك آرام گرفتند اشبندر که از وفور  
غزو و خود را سرد فر شجاعان روزگار میدانست و در مبادی این سفر با جمعی  
از دایران که در جستان بیاد شاه روم خط داده بود و تعهد نموده که با هم از سپاه ولایت  
ایروان را سخنبر نمایند از مشاهده اینکه دستبرد شکست خورده از معرکه جنگ  
پس نشست و بدندان ناامیدی پشت دست خویش خست دایران لشکر اسلام  
فوج فوج در مکمل کین و مراد معاندت کین کرده ابواب کاوش بر روی ایشان  
کشادند \* اطاعت محمد خان فاجار بیگلری یکی ایروان با سقالات اصف  
الحضرة میرزا محمد شفیع وزیر \* محمد خان فاجار بیگلری یکی ایروان که از کثرت  
و حشد بسیاری تدا حشرات و وفاحت این چنین آتشی افروخته بود چون  
نیک نگر است خود را طلب ان شرارد و در زخایب یافته انگشت ندامت بدندان  
حیرت گردیدن گرفت و از مستی غفلت هشبار و از خواب نادانی بیدار گشته و بسیار  
منهج صدق و صفای قدم پیمای ملحق عبودیت و وفاشد و از مقیمان بر کاه مستدعی  
قدوم و زیری نظیر بقلعه شد که اثر و حشد بیاد پیمایی او بر لال مواعظ و دل ساسی  
اصف دوران انقلب پذیرد و ذیل عفو و اغماض بر روی تبلیغ اعمال واقعاتش  
پوشیده شود بعد از عفو جرایم با الطینت کامل خدمت کپوان رفعت شتابد و فیض  
خورد در یاد حسب القنای اوصاف الحضرة میرزا محمد شفیع وزیر در قلعه بیری  
پیوست و او را بر احم میگردانند شاه کامران و اشفاق بی پایان نواب نایب السلطنه  
امیدوار ساخته بار دو مراجعت فرمود و بعد از ورود اصف الحضرة بار دو محمد  
خان بسر خود را با پیشکشی نمایان بخدمت نایب السلطنه ارسال و متعهد خدمات  
و جازفتان بهاشد \* بیان آمدن سپاه روس بر سر قلعه ایروان و کیفیت محاربات  
ایشان به اهالی قلعه \* نواب نایب السلطنه از عمل سنکر کوچ فرموده بمنزل فرخ بلاغ

بلاغ نزول روزی چند در آن محل بجهت استیقام مرکب اقامت گزیدند و در این چند روز  
از استماع انقباض محمد خان اولیای دولت مسعود و المانع از کیفیت اطاعت او  
بنظام لسان سپهر بنیاد در کار خود سامانی ندید متعجب و مضطرب گردید و بنار  
بجمله و تزویر گذاشت و صبی علی الغضله از راه دره که ذالسه میان ایشان وارد دوی  
نواب نایب السلطنه بود بر آمد شاهزاده از مشاهده این حالت بر باره هیون هر کس کل  
هامون نورد سوار گشت و از اتفاقات در آن روز امرای لشکر غافل از اندیشه کار  
در خجاست راحت بفراموشی گشته و اعلی اردو دواب خود را در حوالی بجهارها  
گرفته بودند با استیصال تمام از پیاده و سواره آنچه دست رس بود جمع آورده در برابر  
دره و زرف حصار ای گردید و در کنار اردو و آغاز جنگ و شروع بانداختن توب و تفنگ  
گردیدند بالاخره لشکر روس چهره دستی کرده لشکر اسلام بنیالبنه و اغروق خویش  
اقتاده و بعلاوه گروهی مختلف از طوائف قزاق و شمس الدینا و که از حمل تفلیس  
متفرق گردیده التیجاید رگانه نواب نایب السلطنه آورده بودند در آن حال فیهتی یافته  
دست بتاراج اردوی معلی بر آوردند افراد لشکر و احاد عسکر منزل گشته بار دو  
بر گشته و در فکر یاد کردن بنه و اغروق افتادند و بطرف شرقی ایروان روان شدند  
نواب نایب السلطنه با نوز چند تن را بمرح و چون دست اضطراب گریبان کپور  
جمعی از بددلان سپاه شده بود زجر و عسف مضطرب شد سپاه روس از عقب بیعت  
شهر ایروان حازم و در مسجد رفیع البنیان آن مکان که خالی از اهالی بود ریختند  
و در هر طرف سنکرها ترتیب داده از خروش توب و تفنگ غوغای رستخیز در جهان  
انگیزند اهالی قلعه نیز بر سر برج و باره بر آمده آماده جنگ نشاندند و توبهای ار در  
مهابت در میان آن گروه بستند نواب نایب السلطنه در منزل حدود ک ایروان فرود  
آمد با استیلام اهل اردو برداختند و کیفیت اخبار را بدربار پادشاهی عرضه



داشت و در فکر تدارک کار و اندیشه کارزار و استمداد اهل قلعه راحت و اسایش را  
 بر خود حرام فرموده بود \* توجه را بابت نصرت ایت شایسته ای بر سر ابرو و آن و محاربات  
 لشکر اسلام با سپاه روسیه \* کیفیت این اخبار در چین سلطانیه بعرض عالیخان  
 در کاه سپهر مقدار رسیده همان لشکر که در رکاب نصرت ابر حاضر بود بفرمان جنگ  
 روسیه اعلام تیر و زنی فرجام را در حرکت آورد و مقرب حضرت اسمعیل پیک  
 دامغان را در مقدمه با جمعی از دلبران خراسانی روان فرمود و در عرض چند روز  
 از اسب عبور فرموده در سه فرسخی ابرو و آن اردوی نایب السلطنه را از فرودوم  
 میمون مانند ساخت گردون بر تو فرمود بعد از دو روز توقف در آن مکان نواب  
 نایب السلطنه در خدمت خاقان جبهه شان را و طلب جنگ روس و دارای  
 فریدون فرجی از دلبران لشکر و شجاعان جنگ او برگزیده و تیبی باین و زیب  
 ترتیب داد و بانایب السلطنه در مقدمه روان ساخت و در عقب انجناب را بابت  
 فتح ایت سلطان کامیاب بر امان تراخت و سپاه روس را یکجا از لشکرهای  
 خویش رانده آن گروه مسجد رفیع البیان را حصار خود کرده بالا اجتماع تحصن نموده  
 دست بانداختن تفنگ کشوندند و تصه پیاده و سوار لشکر سلطانی در آن روز  
 غایت سوزگوشی پنهانیت کرده تا شام جنگ در میان نایم بود و خلقی فرادان  
 از طرفین مقتول و مجروح گردید و جمعی نیز بکند از در بند غازیان نظرمند گرفتار  
 شد چون را بابت غلام شب بود ارشد لشکر فرخنده فال خاقان سیهال از قتال دست  
 کشیده بمعسکرها برون معاودت کردند \* بیان رواه ساختن فوجی از سپاه  
 بتلعه ابرو و آن \* چون مستحقین برج و باره قلعه ابرو و آن آذری از ارامه نمودند  
 و بواسطه نسبت هم کبشی ایلستانی بقلعه داری ایشان نبود و محمدخان نیز از قلعه  
 همین مطلب را بیا به سربا اعلی عرضه داشته بود خاقان دشمن شکن فوجی از پیاده

پیاده رزم سازگرمانی بمناظرت برج و باره ما مورخ فرمودند و سپاه روس در لشکرهای  
 خویش ناظر بودند که لشکر پیروز از یک سمت قلعه در میان روز داخل آن حصن  
 حصین و از اهل نصرت سلطانی بنوازش و افرین و تحسین سزاوار گردید و اهالی  
 قلعه غلبه نشاء و ولوله انبساط بجزخ برین رسانیدند \* شب بخون آوردن سپاه  
 روس بر سر اردوی گردون شکوه \* نیم شبی که از تپا اول سپاه رنگ بر روی  
 او رنگ شبه رنگ عقده بر روی کسبته بود سپاه روس با چند خراده توب بفرمان  
 شب بخون از اردوی خود در حرکت آمدند خاقان کیون مقام در ان شب توب فام  
 حسن خان پوزباشی غلام را با جمعی بر سر قراولی بحوالی لشکرهای روس تعیین  
 فرموده بود حسن خان که در کبالت و کار دانی مشهور بود در ان شب از حرکت  
 ایشان آگاه و چون روسه عمل نزول اردوی نظیر پناه را بلند نمودند و آغاز  
 اقدام بر اتمام راه را غلط کرده گاهی بسمت یمن و گاهی بسوی شمال بویان و حسن  
 خان با جمعی از غلامان و سواران شورانگه از عقب آن گروه مراقب و عزم ایشان را  
 طالب بود چنین صبح صادق پیدی نورانی بر بام چرخ دخیانی بر افراشت لشکر روس  
 بسمت اردو روان شدند حسن خان از آن مکان سوار بر انشتاب در ناخت و از  
 کجیت قصد زارده ایشان خاقان افراسیاب شان را آگاه ساخت خسرو اسلام  
 بنا بخرد مسعود را بر کوب با مفرود در آن حالت سپاه روس برشته گد و کنار اردوی  
 شبخون بیدر آمده ساعتی بر روی همان بسته آمدند بعد از آن دست بانداختن  
 کلوهای توب بردند و بای نبات و قرار در میدان کارزار افشردند و در این  
 کردا بر تلخ عبور سلطانی ناگوار آمد از این طرف هم لشکر نظیر بر و در متهاجم گشته  
 صد مات دلبران بر افرازدند بسیاری از لشکر روس بمحلات مردانه سپاه نصرت  
 همراهمجروح و بیروح شدند پس لشکر روس را آمد و ما بوس از میدان قتال روی



بر نامه است که های خود رفتند شکر اسلام هم در بی افتاده بازوی جلادت  
 در خیم افکنی کشادند پس خند بوجم نیکین لشکر جلادت این را از زیاده و سوار  
 با استعجاب انگریز فرمان داد لشکر قیامت از اعراف لشکرهای ایشان را حمله و انواع  
 ماء اولات از انظار بانه باز داشتند و هر که را در ذهاب و ایاب یا استدار تیغ پیدریغ  
 گذرانیدند بر حسب فرمان قضا نشان شهباز و زها از راحت و اسایش نفور  
 و جاسوس خواب را از حریم دیده و در داشتند و بر اسم بی نقطه و اکله بر مراد  
 و معابر مهابی جنگ و قتل داشتند و راه آمد و شد بر انگریز بستند و در خلال  
 این احوال جمعی کپرا از کر جستان و ارباب معاملات و تجار بلده تظلمس با فوجی  
 از روس و نقود و اجناس بسیار کرا تبار روانه دیار خود بودند و حوالی سنکر  
 بقرا و لان لشکر جنگ او را که سر کرده ایشان علیخان قاجار و عاقل خان شاهسون  
 بود چهار کشته بنای بدک گذاشتند مهربه تفنگ از طرف مهربه پشت دلاوران  
 سخت و نیزه خلی بمجاهره پیغام اجل بگوش مجاهدان گفت و چون چند تن از طرفین  
 برخالک اتمام علیخان و عاقل خان از زمین و بسار باد لاوران تفر شعار هجوم  
 آورده تمامت ایشان را گرفتار کنند اسار و اموال و دواب و نقود و اجناس ایشان را  
 غارت کردند و گرفتاران را دست و کردن بچم کنند بسته بد رکاه او زدند و عرصه  
 اردو از فرغ چهره بر بچه رکان کرج و روس رشک روضه میشود و خسرو  
 کامران جمعی از قالیه مویان نازک میان از میان ایشان برگزید و در سالت غلامان  
 خاص اختصاص داد و چون جمعی از ان ملائفه در محال بنیک ایروان بمکمه سخت  
 رخت کشیده بودند و از کر جستان از وقت بانجا و از انجا باز دوی ایشان نقل می شد  
 حضرت اعلی پیر قلی خان را با فوجی از دلبران دشمنش کار بر سر ایشان تعیین فرمودند  
 پیر قلیخان با خود مسعود چون بالای ناکهانی بر ایشان هابله و نازل و روسه انجا

انجا استبداد و از کیفیت ماجرا اخبار و از وی استقامت کردند از اسقاع این خبر  
 مانند سبند بر انجگر آغاز پینایی نمود و سران سپاه را الحصار و از میان ایشان جمعی  
 یاده آتش بار کوب جگر مشهور بسالوات یکدیگر کردند میان ایشان بملاذمت مشهورند  
 برگزید و چند عراده توپ مصحوب ایشان کرده با و درین سپورست و استقامت  
 ساکنین بنیک روانه نمود و اعلیحضرت خاقانی علی قلیخان شاهسون را نیز از طرف  
 دیگر مامور فرمود علی قلی خان از راه سواری بشتاب نزد پیر قلی خان در ناخت  
 و او را از حرکت روسه کام ساخت و قرار داد نمود که پیر قلیخان هم از طرف  
 رایت امر از حرب و بیگار کردد القصه علی قلی خان و پیر قلیخان از پیش و پس  
 شتافتند و روسه بر میان بنیک و ایروان در یافتند و همه را لشکار وارد میان  
 گرفته از دو سو شعله همیجا بالا گرفت و باندک کوششی سلت جمعیت ایشان را  
 در یکدم از هم ریختند تن از انظار بانه خبر سر جان بد و نیز بعضی سپه و برخی  
 دستگیر شد لشکر اسلام مظفر و منصور با ردوی که همان بوی مراجعت کردند  
 از سرهای سپاه و بزرگان روس در برابر سر پرده همایون بر سر هم تل ساختند  
 بعد از آنکه قریب بمجاهر هزار کس از لشکار او در دست شهبان عدو شکار قتل  
 و دستگیر و تلف گردیده بودند و ابل شهر ریح البانی ارکان قلعه ایروان کوچ کرده  
 بتظلمس روان شد و قراولان سپاه مظفر بنام در بی او افتاد سر و اختاره بسیار گرفتند  
 و در حقیقت نواب اعلیحضرت شاهنشاهی زحمتی کرد و بین سفر کشیدند و لشکار  
 سایه و تداویر نیکو که بکار بردند مقدور احدی از سلاطین سابقه نبود خاقان  
 روز کار دیدند و انستند و بتداویر ملوکانه افرینها خواندند و نمسبها نمودند و معلوم  
 است که از تشوین بی نظام قحی که از دلی کشاید و کاری که از و خاطر می بر اساید پسر  
 نمیشود و در آن وقت مدتی بود که لشکر ایران و اهل اسلام بی نظام بودند و درین دفعه



این شهر بر وجه سادات و دلاوران شجاع و با نظام و غیرت لشکر روس را انتخاب  
 کرده خود بنزد در شادت بیمل و نظیر و در میان فرنگستان نواز و رشیدتر  
 و با جوهر ترکی نبوی با وجود این حالات لشکر بی نظام ایران قریب بد و ما در برابر  
 انصاف ارای قتال شدند و خانان بلند قبل چهل روز بود که کمر باز نکرده بودند  
 و بهایو بر زمین استراحت تنهاده و بجز شکست و قلع و قمع و استیصال آن جماعت  
 که پیش نهاد خلط فرموده بودند هیچ چیز و هیچ کار التفات نفرمودند و شب و روز  
 انصاف خسر و آناه آرام و قرار بر خود حرام فرموده بودند شک نیست که حضرت  
 احدیت در از ام صبری چنین قحی چنان آیان که مگر از قووات و مایه افتخار  
 جهانداران هوشیار است از و را برده غیب بمنصه ظهور خواهد رسانید چنانکه  
 نصب روزگار اسلام و اسلامیان کرد با جمله محمد خان و با جار حاکم ایران  
 و کلعلی خان کنکری و سایر اهالی قلعه ایران که در تنگنای محاصره روسیه گرفتار  
 بودند بواسطه امضای عزیمت ملوکانه و اجرای سلطنت قهر شاهانه از مضیق خاطر  
 و شراره توب و خیاره ایشان خلاصی یافتند و روی بنار بدرگاه خانان سرفراز  
 او در بنالک استان معدلت نشان جبهه ساسی شدند و خدمات و جانفشانیهای  
 ایشان منظور نظر خسر و کامران و بته و ل عواملف و نفوس و وار ف شهر یاری  
 شرف اختصاص یافتند بر محمد خان از ملتره بین رکاب مستطاب بود از در بار  
 کتبی مدار مرخص و حکومت ایران را که آکان محمد خان مقوض و قومان  
 نمجوان را با ایل کنکری و کلعلی خان عنایت فرموده و هر دو را رخصت انصراف  
 ارزانی داشتند و چون اوقات سفر بسبب وصول خریف منقعی شده بود و زمان  
 خزان و برکت ویزان رزان رسیده خانان دوران بتختگاه سلطنت خان بر تاق  
 و مرکب جهان از راه تبریز به سمت دار السلطنه ملهران مشک میزد و چهاردهم

هم شهر رجب المرجب به مرکز خلافت پیوست \* کسبیت و فوات حاجی خلیل خان  
 در بنیابی و آمدن مسافر منستی و تعیین محمد بنی خان بسفارت هند و ستان و مراجعت  
 او بدرگاه خاقانی \* و پیشتر نکاشته افلام بیان گردیده بود که حضرت عالی حاجی  
 خلیل خان قزوینی را مصحوب ایلچی انکلیس ملکه بهادر روانه هند و ستان فرموده  
 بود بعد از ورود حاجی خلیل خان به بندر بنیابی لار و ویلزلی و وزیر انکلیس  
 از جهت تعظیم و احترام او دولت نقر سادات هندی تعیین کرد که نزد او باشند  
 اتفاقا یکی از آن دولت نقر تفنگی به موقع خارج از نظام انداخته مستوجب سیاست  
 شد بعد از آن که بزرگ ایشان بمقام سیاست بر آمدگان حاجی خلیل خان بعد از  
 و شفاعت بر آمدند چون بلغت یکدیگر را شنا بودند مقصود از میان رفقه بقبل و قال  
 و نزاع و جدال انجامید حاجی خلیل خان بر آمد تا به بیند که کار چیست تفنگی در میانه  
 آتش گرفت و به حاجی خلیل خان خورده بر جای خود سر شد و کاری چنین از قضا  
 و قدر بود که ایلچی با کمال عزت و احترام عازم مقصد شود و در راه بدو و جنبه  
 و سبب تلف کرد پس لار و ویلزلی و وزیر انکلیس مسافر منستی با او و بصره را  
 از بندر بوشهر ملیده از جهت عذر خواهی بخدمت اعلیحضرت خاقانی فرستادند  
 و در سلطنت شرف حضور سلطانی دریافتند مورد التفات شد محمد بنی خان که  
 خواهر زاده حاجی خلیل خان بود مامور بسفارت شد محمد بنی خان باندارک  
 و سامان بسیار عازم مقصد گشته در روز و در به بنیابی همه اهالی انجام از سپاه  
 و در هایا و اعزّه و اعیان قریب بد دولت هزار نفر باستقبال او پرداخته با عزت  
 و احترام تمام داخل کردند و شرایط سفارت را با این شایسته بجا آورده از کنگدوستی  
 و محبت روزی او را بقاشای لشکر تکلیف کردند و روز دیگر بقاشای توبخانه  
 برده تکلیف از ابنتاشای جنگ چهار رفت و برای اینکه تفریح ایقنی نماید و معلوم



گتند که کلوه توب چگونه عمارت چوبی و غراب را می سوزاند محمد نبی خان  
خافل از اینکه مبالغه خطی بر ضرر و خسارت بهر سد قبوله خود پس غراب را که در باران  
قلعه انکار انداخته بود و قریب بدست فرزند تو مان قیمت داشت تو بچیان کلوه را در انیم  
گرم کرده تو بهار ابر کردند و بغراب مزبور انداختند تا یکجا آتش گرفته و خسته گشت  
و مدت پنجماد در بنیابی بود و در کمال عزت و اعتبار در آن دیار مانده و یکسال  
نیز بعد از آن در بنکاله توقف کرده در چندین مراجعت باندارک بسیار و سامان و شمار  
از اسباب و غیره مصحوب او کرده بد رکاه خاقان کشور کشایوست \* ذکر  
ورود فرستادگان ناصرالدین توره شاهزاده ترکستان بدار الخ لانه طهران  
و تمسک او باین دولت ابد بنیان \* ناصرالدین توره برادر که توره بهر چند در پسر  
شاهزاده ملقب به بیکی جان و او پسر دانیال انا بلیق بن حکیم انا بلیق بدوران او که  
در حضرت خانان چنگیزی رتبه از ایکی داشته و بدین جهت بانالیق ملقب گشته اند  
و توره در لغت ترکی بمعنی قاعده و طرز و روش است و یا سانامه چنگیزی را نیز  
گویند و الخالد در السنه و اقوام اهل ماوراءالنهر از اسقاع توره شاهزاده مقصود  
است و چون این ناصرالدین و امیرچندر از جانب مادر نییره ابوالفیض خاتند  
و وی از احقاد چنگیزی است لهذا توره معروفند و باین وصف موصوف و اصل  
ایشان از اوزبک خان نییره جوچی خان است بعد از آنکه بهر معصوم ملقب به بیگ  
جان و معروف بولساعت و مشهور بشاهزاده بعد از بد حکمران ماوراءالنهر  
شد انواع خرابی در مرو و خراسان ظاهر ساخت و بهرامعلی خان تاجار چندین  
دفعه لشکر فرستاده و چندبار خود بر سر مرو آمد با اخره بهرامعلی خان مقول و شهر  
مرو بدست آمده اهالی انجار ابا کلبه اسپ کرده به بخارا بردند و بدست انواع زحمت  
و مشقت سپردند و بند مرو را شکست شهر را از بی ابی خراب کردند و حاجی محمد

محمد حسین خان که ارشدا و لادیه را به علی خان بود بد رکاه خاقانی شناخته مورد  
انواع عنایت گردید و نظر بقفل و کمال رتبه بنامت در خدمت خاقان به مال  
یافتد و در خلال این احوال بیکی جان بسفر آخرت تحویل کرده بهر چند در پسر و گذارش  
بجای بد و ظلم سپردن مانع ما شد و نوبت امارتش در بلاد ماوراءالنهر بلند او  
با اقتضای فطرت بسفک دعاء و شکست خاطر ها چون بد رکاه کبریا بل بود در اتقای  
نفوس و خرابی خانها عاجل و باین سبب طباع اعیان بخارا از سپاستش متفر  
و مترازل و قابله رعایا اختلال دلش را از در رکاه این در متعال سایل و بجهت انتظام  
امر خود ناصرالدین توره را از دارالملک مرو به بخارا احضار و از راه جله و تزویر  
قرون مواعظ و نصایح بروی اظهار و سستیهای بیخیزان قبی مغز در گوش ناصرالدین  
بی اثر از طین ذباب نمود ازین روی گوش باسقاع کلامش تهاد و فرستاده اشرا  
با خطابی سرشته بشرنک مخالفت رخصت مراجعت داد چاره کار خویش را توسل  
بد رکاه خاقانی دید هر بقصه فراغت امیر بد رکاه فرستاده حسب المسؤل او فرمان  
تصانفام جاری شد که ناصرالدین توره از آنجا که طلب نصرت و یاری از حضرت ما  
نموده است و دیده بشاهزاده التفات شاهانه کشوده نواب همیون مارا بمنزله فرزند  
است و عنقریب یاری یاری از وصال شاهد دولت بهره مند و پر بلخ بلخ از مصدر  
جلال با افتخار تمیبه باز وی اقبال محمد و لیا و زافرمانفرمای ممالک خراسان شرف  
صدور بدیرفت که چون شاهزاده ترکستان از برادر خود بهر چند توره رو کردن  
شده است و بدست نه از حلقه کوب ابواب اسطناع بی پایان ان فرزند سعادت مند را  
در هر حال رعایت جانب شاهزاده و الا تبار لازم است و ساختن انتظام مهمام  
و حصول مرام در ذمت همت متحم شمارد و در استخلاف مرو و معاونت او را بت  
عزیمت کشاید فرستادگان او را با انعامات متکانه و خلاع فاخره سپر بلند فرموده



رخصت اصراف ازانی داشت \* بیان وقایع سال هزار و دویست و بیست هجری  
 که سال هشتم جلوس است و کیفیت ملقبان محمد خان افغان \* چون سلطان  
 زین العابدین مرغزار حبل را مطرح اشعه انوار ساخت بادشاه اعظم وجهانند و  
 مکرر بفرخی و بحر و زی تخت فیروز بخت را از برای جشن نوروزی رشک مناظر  
 سهر و محسود منازل ماه و مهر نمود و از لب در افغان و دست زرافشان در دست  
 سلطنت جمع و زرا و امرا و عظمای لشکر و زعمای هر کشور و انوازش فرمود  
 و سخن پیشگاه بار از وفور در هم و دینار ملعنه بر شاخ شکوفه زرتار میزد چون  
 جشن نوروز فیروز انتضایافت بر توالتفات سلطانی بساختن مهمات ملک و ملت  
 یافت در خلال این حال خبر استیصال محمد خان افغان در بایه سیر اعلی بعرض رسید  
 کیفیت این اجلا آنکه محمد خان بسرا اعظم خان افغان غلیب است و پیوسته این  
 سلسله با اقتضای کفران نعمت در بدر و هر جای بوده اند بدو شراعظم خان در و آخر  
 دولت احداث افغان بدالی بجهه خلافتی که فیما بین غلیبایی و ابدالی واقع شد  
 اقتدار و روگردان و با فوجی از ملائجه خویش بکریمخان زند پیوست و کریم خان  
 ایشان را در نرماشیر کرمان مسکون داد این ملائجه را در آن نواحی استقلال روی نمود  
 و بتدریج بنای خلافت حکم نهادند و درین دولت طلبه کد ارالامان کرمان و اقطاع  
 آن سامان بجناب اعتضاد الدوله ابراهیم خان عم زاده مغفور و مرجوع آمد محمد  
 خان اگر چه مخالف نفاق و خیانت را نمر بود بحال الوقت ملائجه در کاه و مشهول عوالم  
 خاقان علالت بنا آمد و تفویض ولایت نرماشیر کماکان بروی عنایت رفت وی  
 بعد از ورود بدان حدود سر از فرمان شهر یاری بتانت و مقارن آن قحط و غلابی  
 بی پایان در آن حدود شروع یافت بموجب حکم هبابون از شهر از و اسفهان و یزد  
 و کاشان حیوانات و غله بر پشت اشتران توانا بد آنجا کشیدند و بر کاهی یافتنی شد

شد لاجرم تعیین سپاه نمود و باین وسیله محمد خان قلعه بهم را بنزاع  
 در صد آن نزع بود نواب ابراهیم خان اولاحر است قلعه بهم را الهی دانسته آمد جبل  
 خان عرب حاکم خندق را که از صوفی نادان این دولت بخت رونق بود باجمعی  
 بمخالفت انجار و ان نمود تا بنیاد حضرت اعلی بند کرد مخالفت محمد خان با ارسال عراقی  
 زبان کشود از مستقر دولت نوروز خان خاجار عزالدین لولو که در کاه امان جاء و  
 حاجب بزرگ و پیر بار است با فوجی از دیوان عرصه کارزار در پیر سرکشان را  
 بسان تقضای امانی سبک عنان آمد محمد خان چون او از رخصت نوروز خان  
 شنید بقلعه نرماشیر رخت کشید و سپاه قلعه که در ای خورشید سر بر عکبه او را  
 احاطه کرده روزی چند در میانه محاربات هولناک رفت بالاخره از هر طرف هجوم  
 آورده قلعه را سنجید و جمعی کثیر عرصه شمشیر ایران شکر بر شد و محمد خان  
 در میان مغلوبه دو زخم منگبر داشت با چند تن از افاقه راه که یزید داشت و نیم  
 جانی با هزار ناتوانی بد برد و خود را بسمت بلوچستان کشید و سایر همراهان او  
 از افاقه و سبستانی در هر جا که چارک شکر مرغ صولت سلطان شد هر نفس  
 تیغ پیدر تیغ گردید و نوروز خان و لشکر فیروز مظفر و منصور و دیگر کجا که جوان  
 یا یکا مراجعت کردند \* مامور شدن نواب نایب السلطنه و الخلافه بمراجعت  
 از بایجان برای جنک رحمن \* در سال قبل خاقان کشورستان را بعد از مراجعت  
 از سفر ایروان منظور نظر مهر لیران بود که نواب نایب السلطنه را در مستقر سلطنت  
 و مقر خلافت گذاشته در سال اینده بنفس بنفس متوجه جلال روسه شوند  
 در زمان تدارک سفر از بایجان شامزاد چون بخت را از مشاهده این حالت انار  
 ملائجه مهران مهران ظاهر کشته چشم از کوه رشک مالامال در خدمت خاقان  
 منصور مکرر در مقام نیاز عرصه داشته است دعای و دند که خدمت مجادله روسه



و تلامی مافات سفر ابروان باید که بعهده اتمام این کهترین بنده عبودیت بنیان  
 مقوس شود خد بوکشدستان بتصور اینکه نایب السلطنه را بمقتضای هوس جوانی  
 و هوای کامرانی نشاء سفر در سراسر است از کمال مرحمت رخصت دادند که در هنگام  
 تحریک لوای جهانکشا و ایام توقف شاهزاده در دار السلطنه ملهران هر وقت که میل  
 سفر داشته باشد عازم حد و دارستان و در آنجا خود بتفریح و شکار مشغول گردد  
 نایب السلطنه بمقتضای همت بلند استدعای خیم عزیمت موکب نظریانوس  
 و ائمه ارباب و طلبی سفر از ربایجان و مقابله باروس نمودند خاقان کشورستان بنا  
 بر استیضای خاطر نایب السلطنه ملقن انتخاب را مبدول داشته ایشان را بسفر  
 از ربایجان مامور و بعد از حرکت موکب نایب السلطنه و نزول اجال در خارج  
 قلعه دار السلطنه ملهران خاقان مرحمت نشان باردوی فرزند دلیند شرف قدوم  
 از آن داشتند و زندیکر نواب نایب السلطنه باجمعی از امر او خوانین که در رکاب  
 نجات مامور سفر از ربایجان بودند رایت عزیمت بصوب آنحد و در آنجا شدند با  
 عیسی ملقب پیر زبیر که وزیر کرد در سال گذشته بنظم امور دار السلطنه ملهران  
 مامور و چون هلال از نور آفتاب حضور دور بود درین سفر فرمان صاحب تاج  
 را فرستاد رکاب شاهزاده و الا که هر شد با اینکه انجام این خدمت محول برای  
 وزیر شاهزاده با عز و تمکین بود باز اعلیحضرت خاقان ربایجان خوبی خاطر و المپسان  
 و استظهار شاهزاده را منظور فرموده پیمانه تفریح و شکار بهمت از ربایجان  
 در بیست و چهارم شهر سفر المظفر چنین سلطانیه را مضرب مرادقات عز و شان  
 ساخت و بعد از چند روز توقف سلطانیه رایت نصرت ایت بصوب از ربایجان  
 برافراخت و در چنین حرکت رایات جهانکشا از چنین سلطانیه مقرب الخضره امهیل  
 خلیف دامتانی که از خواص غلامان درگاه جهان بنا و نیز بدجلالیت موصوف و وفور

و وفور که است مصرف بود باجمعی از پیشتر از آنکه منظر و جانباران عربیه مردی  
 و شمار مامور کرد و فرمود که بنواب نایب السلطنه پیوند و نایب رای ملک ارای مقتضا  
 اقتضا کرد و معارف حرکت موکب جهانکشا از سراب شاهزاده علی خان برادر او چند  
 نایب السلطنه کامران را در زنجان بتوقف امر فرمود نواب نایب السلطنه و الخلاله  
 در منزل میانجی از قرار دستور العمل خاقانی مهد قلینجان قاجار و ربایجان از سپاه  
 نصرت نشان روانه ابروان و معرود شدند که اگر محمدخان طاعت سابقه را که ارتباط  
 باروسه و جعفر قلینجان است موقوف و اوقات را بخدمت و ارادت مصروف  
 دارد بتقویت و استقلال او پردازد و الا و از ایالت ولایت پیدخل و معزول  
 سازد و خود بایالت انجام مشغول و امور ولایت را منظم و مضبوط نماید معجل  
 خان قاجار حاکم خوی نیز که در خوی توقف داشت مامور بموافت او شد  
 بیان بعضی از مامور نواب نایب السلطنه العلیه که انتخاب را بتوفیق بزدانی در دین  
 و دولت و ملک و ملت مبرک گشته سایه نشینان طاق مقربس و نظاره کبان  
 سپهر مقوس بدیده پنا و دل دادند و دانستند که پادشاه جهان و فرمان فرمای  
 کپهان شعر فرود عقل بحر و قوج روح ملهمه فیوض نفس مقدس جمال  
 قدرت بیزدان یعنی سایه اخضر و نور منحصرت پروردگار سلطان قحطلی  
 شاه قاجار ادام الله تعالی نلال اقبانه و اثار افضاله علی مقارن الانام الی یوم القیام  
 شاهزاده ازاده حضرت عباس میرزا را که در سرب کماکار بها خدایش کرده بار بها  
 بمقاد اعط القوس باز بها بنیابت سلطنت که جای پیداد در همه جهان میان جهانداران  
 معزز و مکرم فرود و بعلاوه از پادشاه کبخی از اخضر و جهانکشا سلطان مغفور  
 محمد شاه قاجار اثار الله برهانه در بدایت عهد صبی و صباح نشو و نما باین خطاب  
 سر بلند و ار چند بود و درینوقت شاهنشاه اعظم مملکت از ربایجان را که در ممالک



مخروسته چون جسم را حرارت غریزی جان و جان را غریزی دل و دل را نور ایمان  
و بدن را پیره و چهره را روشنائی دیده بیناست برای نشین اقبالش بر کزید  
و مرکب انجم شکرش را در آن بوم و بر رخصت توقف داد و دست ناپیدش را  
درین بلاد کشاد باغبان و باغبان از یکانه و بومی عنان کشاده و نقد فراغت را  
یادفته و تاراج داده نه سپاه را نظامی و نه رعیت را انتظامی و نه کار را اقوامی  
و نه ملتزمان را کباب را مقامی و نه قلعه و حصاری که در هجوم نابکاری بکار آید  
و نه از یساده و سوار نامداری و کارگذاری که در میدان بیکار و هنگام کارزار  
در شمار آید نظم امور رعیت و سپاهی از هم ریخته و شپرازه کتاب ملک و ملت  
از هم گسسته حکام ملامع در جلب منافع هواپرستان در تاراج مال زبردستان  
آتش پیدا دانه سوافر و خسته بود و برای اندوختن خزاین خانه هلسوخته حضرت  
نایب السلطنه که در حسن صورت و معنی ایت رحمتی است نازل شده و ملکی است  
در صورت احسن التقویم بر سر پر دولت ایمان تمکین بادست باذل آمده ملکرزاده البت  
متاسب الاضام صاحب دولتی است بلند نظریت و فرشته سیما نور چشم سلطنت  
است و روح جسم شوکت و دیده باریک بینش بانور شرم خور و شبهه حلم  
و جفا و از بدلیت عمر کرانمایه تا اکنون که سن شریفش از سی و چهار افر و نلت  
عامی بمعامی بوده با وجود قدرت پادشاهی معزز از مناهی و ملامی نشر عماد کار  
اوست و بی مکارم کردار او رحمتش بر غضب سبقت دارد و تصور خدمت  
بندگان جان تار بنظر نیارد و قدرت دینش سلیمان و ارنکین از اهرمن کفرته  
و در هجوم حوادث و نزول نواب از وفور توکل چهره اش چین و عبوس نیافته  
دستش در عطا بر مایه داراست دلش در وسعت بحر زخار بزرگ منش و کوچک  
دل و در ایوان و میدان پر دل و باذل اگر اوقات در غزوات بنفس بنفس متوجه

متوجه حرب و قتال و ملائمت حالات و منکسر آیات شده باز بردستان و رعایا  
در نهایت عطوفت و رافت است و اگر در غزوات و جهاد سفر انجناب اندکی ملول بکشید  
و مظنة تشویشی و اضطرابی بود صغیر و کبیر این ولایت نذورات باو می پیوستند حتی  
عجایز و بیرونان مایه چرخ رپسی خود را یا از ابر برده میفر و خند و به نیت سلامتی  
ذات کامل الصفاتش در راه خدا اینار منبوه نذرا کلیل دولت بفرق فرقدان سایش  
مزین و ایوان شوکت بفرقه و منش رشک کلش راحت شیوه عدلش بعدی که مدتها  
لشکر نظر از در کنار ذراعت و بافادات مردم نزول می داشتند ادبی از سر نامردمی  
خوشه گندمی نی چید و بی پروایی از بی نظامی السی بسبی نمپرسانید از بیم شخته  
احتسابش کسی از نشا شراب بهره یاب نکرده و از تقار دیناری در کف نیارد زردان  
و راه زنان سر بگریبان گشای کشیده اند و از خوف سب است در گوشه بیغوله ها  
خرزیده نوبتی در حوالی اردو جمع از ایالات مقام داشتند زالی ماده کلو خود را کم کرده  
خود از ضعف بیماری در اردو افتاده بود و کاشی بی انصار سر مجاد رهای اردو  
بازار نماده در میان اردو میگردید و کسی را بارای آن نبود که او را رانده از چشم  
مردم پوشد یا او را گرفته شپرش را برای خودد و شد تا مجوز از ناتوانی و ارست  
و کوا خود را گرفته بمنزل خود پیوست حکام ولایات با وجود اختیار معزولند  
و از تمامی ستم ملوک هر خردی که قابل پذیرفتن دیوانی است از سر کار قبول فرموده اند  
مستوفیان و کتاب درهای حساب جبری بنیادند حکام اگر چه چکال اخذند است  
امادندان طمع از سر که ابروی عابان کند است حاکی در ولایتی بجز از مقاطعه  
دیوانی دیناری نیارد گرفت و در جمع ولایات سفکاری قوی بره ظلومی ضعیف  
جفایی نتواند که همت ملوکا مصر و ف رونق دین و دولت است و دست که هر  
باش رهبن انتظام ملک و ملت در اول بنای مجادله و محاربه بار و سرد و انتظام هر



جزوی از مهمان که مربوط و ملزوم کار غزای جهاد بود خزان کجسروی پیرداخت  
با اینکه مایه فرمانروایی بجز چند ولایت از با بایجان در میان نبود و در مدت دو سال  
برای نظام دولت جاوید اتصاله قبا این دو قبا نومی مصر و فساخت تبار پشت معند  
کردون خرام بر نشست کمر مقاسات جنگ روسیه بست سالهای خزاوان چه  
در تالستان و چه در زمستان با از رکاب و دست از عنان نمی کشیدند و محظوظ  
بفراتحت نمی اسودند در روزهای گرم و هواهای سرد مشغول جنگ و نبرد بودند  
و در شور رزم و کین شربت تلخ مرکز خوشتر از آنکین بنداشته مضائقه از جان  
شیرین نمیخوردند لذت دنیوی و عزت خسروی را یکسو فاده با سپاه گران گاهی  
در امان و گاهی در کجه و شایروان در میان دو دوتوب و دخان تنگت و گردنا و ردگام  
در عین حرارت و زکمه هوا گرم تر از قلب شتا و سینه کانون بود بجز ملاحظه  
مصلحت اسلام عنان اشهب امان خرام بصحرای گرم موهان که نمونه ساحت نهران  
است منطف مباحث و در کمال سورت سرها که از سریدی ماهی از لب خود را  
چون معند برادر میزد موکب نظردایل در کنار اریل که نمودار کرده زمهریر است  
متوقف میبود و از کمال غیرت و جهت و ملاحظه حایت و رعایت عجز و مله و ذوق  
این ولایت از مسکن و معاوی دیرین و سعادت تقیل استان امان تمکین خسرو  
جم نکیه قطع نظر فرموده سر پوشیدگان این ولایت را باسان خواهر و مادر سر پوش  
و پرستار گشت و در کف حایت و سایه رافت خود او در عمل قرار برده گمان حرم را  
از عراق باز در بایجان تعیین فرمود که در سر اضرا بالسون مسلمانان شریک و سهیم  
باشند اگر چه پیاده و سوار از لشکر چراسر جهاندار هر ساله از عراق و فارس  
و کرمان و مازندران و خراسان بمر است این سامان تعیین می شد و لازمه جنات  
و جدال تقدیم مبرفت و خزان پادشاهی تباهی میکردت لکن چون در جنگ و جهاد

جهاد این پیشین اسلامیان مری و معبر بود کجا جنگ بر وجه و نحو او ساخته  
نمی شد و نواب نایب السلطنه بنظر وقت ملاحظه فرمودند که جنگ فرنگ عثمان نظام  
است که خداوند عظیم در قرآن جهاد شاره بان فرموده و سپاه ایران نظام قدیم را  
از دست دادند و همان قاعده را مخالفان بدست گرفتند بنای نظام جدید  
و کیفیت این مقدمه چنانست که چون ماه بطحا از مکه مکرمه هجرت کرد و ساخت  
مدینه منوره را از انوار رخسار خود اسمانی دیگر ساخت علم پیغمبری و رایت  
دین پروری در جهان افراخت از کسبای صحابه و احد بعد و احد بنده متش  
می پیوستند و کمر اجتهاد در کار غزای جهاد می بستند نظام جنگ اسلام که کریمه  
الذین بقائلون فی سبیله صفا کافهم بنیان مرموص منصوص است پر و شمی فاده  
شد بود که دامن غیرت میگردید و خند و با شعاعه شمشر خرم و عد و مینوختند  
وصف جدال را باین و طراز صف نماز مباحث از نبات و درنگ ایشان در میدان  
جنگ کوه خار لسانت حسرت بر دل منهاد و از نظام و دوام ایشان اتحاد و پیگر  
و نظم پر و بین از نظریه بینندگان می افتاد بر عایت این نظام در اندک مدتی لشکر اسلام  
با دشاها ان اطراف را منکوب و ممالک ایشان را بصد مات جهان اشوب لکد کوب  
کرده زلال سنن دین از چشمه سار حق و یقین روان گردید و بر تو نور مستلانی  
در دلهای دور و نزدیک ترک و تا جیک لمعان یافت چون آفتاب رسل و هادی  
سبل سر در حجاب مغرب کشید مدتی نیز این شیوه مضبوط بود و صحابه لشکرها  
بمفرستادند و قلاع و دیار میکشادند از ان پس باین نظام سستی و فتور راه یافته  
نظر بعدم اهتمام این قاعده از دست ایرانیان رفت در میان او و با معبول گشت  
و در میان اهل فرنگ دایر شد و این قاعده را پیشینان نیز در بعضی ادوار مهده داشته  
و در تصنیفات خود نگاشته اند و ضوابط اخا بقاعده قدیم شاهدهی عدلست بار قاعده



کار از دست رفت تا زمان سلطان حسین میرزای باقر املا حسین کاشفی و اعظ  
م طرح نقشه را که در قمرالخرنیکدایر بود بایران نمونه آورده بتدریج بساختند و در  
از اوقات نظر بتعبش و راحت طلبی سلطان مزبور قور در قواعد جنگ بهم رسید  
شاه اسمعیل صفوی طلوع کرد بنای کار او بر اخلاص و ارادت مریدان بود و درین  
زمان بقاعده کمال شیخی بر جمع الی اصله حضرت نایب السلطنه قاعده قدیمه راقه می  
ارادت جمعیه اهل ایران ساخت و بنده را بر کبوان مدار بادشاهی عرضه داشت کرده  
بر حسب اشارت شاهنشاهی احکام رفیع حکام ولایات از دیباچان و پس از چندی  
بسیار ممالک تصرف و سه در اجرای نظام جدید صادر گردید و در از دیباچان جوانان  
دلاور شایسته برگزیدند و مواجب و جیره و ملبوس و سایر تدارکات از سرکار  
تسلیم فرمودند و معلبان قاعده دان از فرانسه و انگلیس تعیین و در تعلیم احوال  
حرب و بیکار به ایشان برکما شدند و در رکاب منصور در مدت دو ساله و آنزده  
هزار سرباز قدر اندازد در نظر مبارک جلوه استخوان بندیرت و بعلاوه چابکی  
و تیراندازی و نشانه زنی و قاعده خصم انگلی و سربازی که بی در پی نقشه را بر کرده  
خالی میگردند و در از هم نمی گسندند و ریادگی مشق را بجای رسانیدند که اگر  
بعضی مامور میشدند اتفاق می افتاد که در آنزده فرسج منزل ملی میگردند و اتفاقا  
در آنجا اگر خصم مصادف میشدند بی بهانه خستکی بدشمن می او میخستند نظری یافتند  
چنانکه چندین دفعه در سفر بلباس و اگراد و جای دیگر اتفاق افتاد و در هنگام  
مشق و تیراندازی و انشراقشانی و قاعده شناسی و نظام کاهی بنفس نفس بهره  
تعلیم ایشان توبه فرموده خود نیز مشق میفرمودند و معروف ایشان را بیستی و زینبی  
که باید ترتیب میدادند و اطوار هر کدام که بقاعده نظام در نظر جلوه میگردید  
بنوازش و انعام سرفرازی می یافت و در آن اوان مساوی شش هزار قبضه تفنگ

تفنگ که کلواۃ ایشان همه از یک قالب و تمامت یک ساخت و اندام بود از عمالک  
انگلیس رسیده مقرر فرمودند که استادان تفنگ ساز ایران در جبهه خانه سرکار بنای  
ساختن تفنگ بهمان ساخت و ترکیب نمایند و در اندک وقتی مساوی بیست  
هزار قبضه تفنگ قضا شدند از رفشان بعضی استادان ایران موجود گردید و از آن  
زمان تا حال مشغول کارند و سواى آن جنس تفنگ تفنگهای جوهر دار بطرز حسن  
جزایری و عومسی و طرح فرم و نمونه سایر کارخانهای روم که از هفتصد قدم و هزار  
قدم نشانه میزنند برای چاکران سرکار و غلام تفنگچیان بجرار میسازند و تکلف  
و تصنع آنها کم از تفنگهای جوهر دار روم نیست و سایر اسباب ایشان نیز بدین شی  
صورت اتمام می یابد ببار و طخانه بوضع بار و طخانه فرنگ ساخته و پرداخته گردید  
که روزی قریب بسه خروار بار و طدر انجام بعمل می آید و باین تصنیفات جماعت  
تقریباً استادان از ایران بانگلیس فرستادند و مبالغی خطی هر ساله در وجه  
مواجب انجماعت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند اکنون در ایران  
چندان و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنگ که از دستگاه استادان ایرانی بعمل  
می آید تکلف و برکاردی آنها از کار انگلیس بیشتر است \* در بیکر از جمله رکن  
اعظم نظام جدید ساختن توپ و مشق توپ اندازی اهالی ایران است \* حضرت نایب  
السلطنه تویچیان چابک دست و درخ شرار از انگلیس و فرانسه چون مستر لژی  
و غیر او تعیین و مقرر فرمود و جوانان شومند بلباس با غیرت قاعده دان تویچی گرفتند  
و بنای مشق کردن نهادند و کوره توپ ریزی و چرخ سوراخ کردن توپ بوضع فرنگ  
ساخته گردید و از اول تابا کتون قریب صد قبضه توپ صخره کوب جهان آشوب  
از کوره بیرون آمده و بعضی استادان ایران صورت اتمام یافته است توپها را بعرادها  
سوار کرده مانند توپ و آگنداد شاه بیان اقتدار بر سر دره خار و در این برای جنگ



افغان بی تمکین با صد نفر می برد و بایست و سی نفر پر کرده خالی میفودند الحال  
باینج و شش نفر توپچی و چهار سراسب کوه پیکریل تن در میدان دشمن میگرد و بجز  
طرف که می خواهند بگردانند توپچیان بجد و جهد تمام مشق توپ اندازی کرده  
از چابکدستی و مهارت در یک دقیقه هفت بار توپ را پر کرده خالی می نمایند و آنا  
فاناد و بدو متصل کرده خرمن خرمن آتش بر هوا می افشانند و سوای توپچی باشی  
و نیاب و خدمه اسبان توپخانه قریب هزار نفر جمله توپخانه می باشد که در کار توپخانه  
از سر کار شوکت مدار مواجب و علوفه دارند بفر از اسبان توپخانه که آثار انبیر  
بقیعت خطای خریداری میفرمایند و در میان مرادهای گردون شکوه می اندازند  
هر یک ازینها که مذکور کردید باسانی میسر نمی شود بلکه خزاین باید بر یاد داد تا این  
کارهای شکر صورت تمام و اختتام کرد اکنون در تمامت ایران بلکه در دیار  
فرنگستان اهتمامی چنین و نلاری با قاعده و این بدین سان دست نمیدهد و در سنه  
هزار و دویست و سی و دو که بر ملوف سردار کرخستان از دولت روس برای  
انجام صلح میان دولت ایران و روس با هلا با و تمهید رکاء جهان بنا آمد بود  
در تبریز در خدمت نایب السلطنه بر سر توپخانه بملاحظه و تماشا شرف اندوز بود  
توچیان چابک دست آتش فشان مشق توپ میگردند سردار مزبور ملاحظه کرده  
خود اذعان و اقرار نمود و عرض کرد که در فرنگستان توچیان ایشانرا توپ اندازی  
باین قاعده و چابکی و جلد دستی میسر نیست و عرض کرد که ادب ادانی و چابکی  
و جوانی ایشان بمراتب بر فرنگیان ترجیح دارد و در کار بنای نظام جدید سلطان سلیم  
پادشاه روم سعیها کرد بان عدت و شوکت و کثرت پینهایت که ممالک روم را  
میسراست این قاعده را جاری و برد و ام نتوانست بود اجاق بنگیری بروی شورید  
خضرتش از سلطنت مغزول و سلطان مصطفی فرزند سلطان عبدالحمید خان را

و السلطنت برداشتند و حاجی ابراهیم نامی را که مؤسس اساس چندین شده بود  
یا جمعی از رجال دولت گرفته مقبول ساختند و حضرت نایب السلطنه العلیه بتوفیق  
الهی و تائید پادشاهی و غایت اهتمام در کار وجد و جهد در کار زار مؤسس  
اساس قاعده نظام جدید گشته و اهل ایران را بدلائل و نصایح از عادت سابق  
بعادت نظام و قانون جدید آوردند با سوار و پیاده و سرباز و توپچیان از رقصان  
چینک روسیه برداختند و انجماعت را در چندین جا ششکهای فاخر داده و رایت  
استیلا و استعلا در جهان افراختند چنانکه بعد ازین هر یک بجای خود مذکور  
خواهد شد کار چنین بود تا بخوانش پادشاه روس در میان دولت کار صلح انجامید  
\* دیگر تعیین مهندسان و ساختن قلعه های هرمان بنیالست \* جمع از امیرزادگان  
این دیار را که بظناب و کپاست معرفی بودند بتعلیم علم هندسه بقاعده فرنگ  
بعلاوه علم هندسه ایران باز داشتند و ان جماعت در اندک وقتی نزد موسی لامی  
فرانسه که مهندسی زیرک و فیلوفی صاحب مدرک بود مهارتی کامل نمودند  
و در علم هندسه و دانستن اداب ساخت و شناختن مکامن ملغز و ضرب و ترتیب  
مقام اردو و ضابطه کسرتون خسام نظام و ساختن قلعه ها بطرز و اسلوب فرنگ  
صاحب فرزند و چند نفر عالم بلغت فرانسه و نوشتن و خواندن خطوط و مراسلات  
فرانسه گردید \* دیگر ساختن قلعه های رفیع بناست که هر یک بطرز قلعه های  
فرنگ ساخته شده اول بنای قلعه متبینه عباس آباد است \* در سنه هزار و دویست  
و بیست پنج حسب الامر نواب نایب السلطنه در یزد آباد نمجوان قلعه منیع الارکان  
که بکست آن برودار من متصل و المرافد دیگرش صحرا و دیوارهای او محکم  
بستخره مهاختش باب رسیده و دشمن از گرفتش طبع بریده و اختراع پیروشن  
مثلت و سرب سپهر افراشته و در نوشتن با انواع غلات و حیوانات و سرب و بار و طلا



انباشته و توها در بالای بروج نصب داشته در تو صفر هین قدر کفایت میکند  
 که سر هر فرد جنس بار و نت ایلیجی دولت علیه انکلبس بعد از ملاحظه جبری  
 که از چوب بر روی رود در متصله بقلعه ساخته شده بود انکشت جهت بدندان  
 کزید با وصف غلاوت که میان انکلبس و فرانسه میباشد از آن نمود که این کار  
 انحصار بموسی لاهی دارد و در مهندسی برای او عدیلی و نظری نیست و کلا لک  
 ایلیجی مذکور از آن نمود که از عهد اهتمام چنین قلعه بر آمدن در مدت غلبه  
اختصاص بدولت قوی بنیاد ایران دارد دیگر کتب بقلعه النجفی است که از  
 دیر بار حسن حسن کردن کسان ایران و از دیباچیان که قلعه سعیدی از او خبر میدهد  
 \* قزل ارسلان قلعه سخت داشت که کردن بالونند بر مفرشت نه اندیشه  
 از کس نه حاجت بجمع چون زلف عروسان رهش بیج درین زمان بر که های  
 او چون دیده بدسکالان بی اب و راه بر بیج و تابش مانند دل دشمنان خراب بود  
 با مقام ملوکانه چون خانه دوستان بکانه اش آباد و بر که های غریبه او را بار او به  
 از اب زلال مال مال فرمودند و جمعی مستحفظ که بجماد و اکالی معرفی بودند  
 بکو توالی انقلعه شامه و قله باز خه تعیین و ساحت انجار البرب و بار و ملا و اذ و نه  
 و اب انباشته همت بر استحکام انجا کشانند دیگر کربنای فیم لاجاری قلعه  
اردبیل است ان نیز بطرح قلعه های فرنگ ساخته شده در اطراف قلعه خانهای  
 رها یا بود که باستی هموار و مسطح کرد و اصل قلعه مشرف بر صحرا شود چون در خرابی  
 ان حاضر با هالی انجام برسد تمامت انخانه ها را اقرار قیمت وقت از صاحبانش خرید  
 زرا از خزانه عامره تسلیم شد و باین حسن سلوک در وقت و وقت قلب همه رعایا  
 دعا گو و شاخان دولت جا و دیدنیان کشند دیگر ساختن قلعه سینه بلده مرغریه  
خوی میباشد ان قلعه نیز بطرح دلکش و وضعی خوش ساخته شده و خندق

خندق او نیز عسقی است و در برابر هر دروازه بقدر نیم فرسنگ خرابا با ناز ترتیب  
 نموده اند و زمین انرا از صاحبان املاک نیز خریده و عرض خرابا چهارده ذرع  
 و دو جوی اب از طرفین ساخته شده و باها روان داشته و در دو طرف زمین ها را  
 مسطح نموده تا نیم فرسنگ درختان پدید ترتیب فرسین شده چنانکه هنگام تماشا  
 صفوف درختانش چون صفوف مرغان بنظر تماشایان برسد الحق شکوه ان درختان  
 هنگام کار که همه اطراف قلعه چینه های سبز است و سایه درختان پدید چون سایه  
 نیک بختان مایه اسایش و آرامش جانست از دروازه ها تا میان شهر بازارهای  
 مسقف ساخته و منازل دلکش پرداخته گردیده و همه زمینها که متعلق باینهاست  
 لک ضرور بخیریدن بود خریده اند و ترتیب و تقریر فرموده دیگر کتب بقلعه  
مسحکة ابروالت که از جمله قلاع سینه رزیه از دیباچانست و مینی و سعادت در وی  
پیدا و نمایان و خراف ایوان کدویج سردار روس با جعبتی شایان و از دعای فراوان  
 بر سر انقلعه آمد و یکماه محاصره کرده بالاخره از ضرب دست بلان ایران و اهتمام حسین  
 خان سردار قاجار و بایداری حسن خان برادرش با وجود بیماری و ناتوانی که داشت  
 جمعی کثیر از پرولان و دلاوران نامی روسه هنگام پورشر متول و جمعی کثیر از خمدار  
 و خسته و ملول گشته نایب السلطنه از تبریز بجانب او افتاد فرمودند خود را هر بق  
 موجه اضطراب و هلاک دیده از بیرون قلعه ایروان کوچ کرده بکو چستان رفت  
 و سپاه نظری بناه تعاقب نمودند جمعی کثیر نیز از شدت سرما و یوف تا کر چستان تلف  
 شدند و سر و اختاره بسیار و عراده توپ بدست افتاده معادیت فرمودند چنانکه  
 کیفیت ان عراده عنقریب انشاء الله تعالی رقمه دکلک بیان خواهد شد دیگر  
نعمان قلعه دار السلطنه تبریز است و ساختن بیرون قلعه بطرف زفرنگ که در کز غر  
 واقبال و نشین شوکت و اجلاست برای ساختن انجا امنستان زیرک و مهندسان



صاحب مدرك كاشته شد و عمله و بنا برای اتمام آن کار بنا فرمودند و در عرض  
 دو سال تمامی این قلاع سپهر مثال به معاری همت خسرو انور پادشاه گویان کشید  
 و خندی لغا از غایت زنی عقول خردمند را باعث عبرت گردید و چون کاشکالی  
 موکب انجم شکوه خاقان جیاه سار از افتخار بساحت اذربایجان می انگذد \* طرح  
 قصری در اوچان و بنای باغی ارم نشان و قصری خلد بنیان در خارج قلعه دار السلطنه  
 تبریز \* آنکندند و در آنکه وقتی باغ تبریز منیر با انواع ناز و قصری مقصوره حضرت کاخ  
 ولدان وجود گردید و درین سالها که ریایت خورشید پیکر دارای داد گرو شایسته اذکن  
 مظفر بساحت افروز این بوم و بر میگردد از زمین مقدم هم این تصور اینده سپهرین  
 سرگردون میباشد \* و نیز بمحکم قضاوت در کنار قریه میانه که معبره و کب جهانگشای  
 سلطانست \* طرح باغی فردوس این ریخته شد و عمارتی باشکوه و تزیین برداخته  
 آمد و انواع اشجار از هر سر زمین آوردند در آن باغ کاشته گردید و مقبره فرمودند که  
 بلها و کاروانسراها که در عرض راه ها و لغت و آثار ویرانی یافته با اهتمام سعی  
 کافی آباد سازند تا مردمین هنگام عبور از سردی هوای اذربایجان و شدت  
 برف و دمه اسبی نه بینند \* از جمله ما نرد دولت روز افزون شخص خالصات  
 دیوانی و موقوفات املاک بود \* چون بسبب اختلاف از مننه و ادوار و تغییر دولت  
 و تغلب متصرفین و عدم اعتسای حکام در تمیز و تشخیص سر رشته املاک خالصات  
 و غیر خالصات از هم کجته بود کاتبان بصیر و محرران دقیق تعیین رفت که استقاری  
 کافی و استحصاری وانی بکار دارند و وجوه وقفه مصارف موقوف علیهم  
 رسانند \* و دیگر حکم رفت که بقاع خیر از تقاع مملکت اذربایجان \* که هر روز در  
 وقوع زلزله های عظیم با خالک یکسان شده بود بتازگی تعیین نمایند و قنوات  
 منظمه را صاحبان املاک آباد نموده ای بروی کار نیک نامی و خجسته فرجامی آرند

آید هر که را معونت خرج آن نبود از سرکار شوکت مدار اعانت رفت و حکم چون  
 ابجاری شد که نامدتی دیوانیان مطالبات حقوق املاک جدید النسخ را موقوف  
 دارند \* دیگر آنکه وضع روز مظالم فرمودند \* که ماهی بگر و زهر که را از قوی  
 و ضعیف عرضی باشد در پیشگاه ابوان عرضه دارد از برای دلخواهان و حاجتمندان  
 حاجبی و در بانی فرور و در کار نیست و انشای شرح دهر بلد نصیب فرمودند  
 که حافظ حد و دشرع باشند و نکند آنکه کسی بای از جاده شرع نبوی پیروز  
 گذارد \* دیگر وضع چابا رخانه است \* هر کس از مردمین از دربار  
 سلطانی و سایر دول که از ولایات عبور نمایند خرجی و تحبلی جداگانه برای عجزه  
 و رعایای ولایت نیست و اب و اسب چاباری و اخراجات عرض را و مصارف  
 از احد مترددین تا معارف از غایبین و قاسدین از ایلچیان روم و فرنگ که هر روز  
 یکی می آید و یکی میرود و هرگز راه از مردم آگاه خالی نیست تمامی اخراجات  
 و مصارف عرض راه از سرکار شوکتند راست و کسی را جرمت آن نیست که توبه  
 گاهی در راهی از رعیتی خواهد یا بشلقان منکر جان معینی را در شکنجه ظلم  
 و تعدی کاهد \* دیگر وضع مهمانخانه است \* که برای اخراجات مهمانان از صادر  
 و وارد مشغور معین گردیده و مصارف آنها از دیوان محسولست و کار دولت  
 گذران بر وجه مرغوب \* دیگر انضباط امور شرع است و تعظیم اهل علم و فقها  
 و دانشندان بر وضع شایان \* نایب السلطنه و قائم مقام و وزیر بی نظیر باقی  
 الغایه تجتهدین و علماء و ارباب عیالیم و تکریم مینمایند و نایب السلطنه العالیه  
 خود بنفس نفس در اکثر جمعات نماز جمعه در مسجد جامع حاضر میشوند و کاری  
 که هر قانون شرع است از درجه اعتبار ساقط است و قائم مقام صد و دولت  
 راه شب پنجمینه و جمعه فقها و ارباب عیالیم موه و دند و اگر دیوانی که در خارج



مباحث پیدا کرده باشد و بانجام نرسیده در شب اجلاس علمای باستانی ملی میشود  
و قائم مقام سخته در ادب جهاد و سخته در انبیا نبوت و ولایت خاصه و عامه  
و انبیا معجزه یافته نبویه مرفوع و محرر داشته اند در کمال خوبی و فطانت و ذکاوت  
و دلائل و براین افاضه بدلائل قدیمه علمای متقدمین از حکما و متکلمین آورده  
و دانایان و صاحب سوادان از جانب علمای مجتهدین هر قریه و بلاد تعیین رفته که  
عوام را رسوم جهاد و قواعد صلوات و صیام و در میان یکدیگر رسم عدالت و مروت  
آموزند و بدین شیوه ستوده نام نیک از برای دولت اندوزند و **الحال در مملکت**  
از ریایمان **سوا**ی سرباز و توپچیان نظام و نو مسلمانی و سر کدوستانه در اثن  
گویند و عمله و جاگران در بار سپهر بنیان از اهل حرفت در بلاد از ریایمان  
و کبه و راهبانه سیاب و آلات از برای تفنگ گرفته داخل بجاهدین گشته اند  
و در اوقات کاسی بکسب و کار مشغولند و در روز عرس سان هر کجا تدقیق  
و استقصی بعمل ایند قریب صد هزار کس مسلح و مکمل از جوان و پیر از نظر آفتاب  
تا بر توپ نایب السلطنه بگذرند و اعطای پیشخان تعیین گشته که در بلاد و قبایل  
مسایل جهاد آموزند و سپاه و سرباز و پیاده و سوار و مجاهدین هر دیار را بحدود  
و رسوم شرعیه آگاه سازند و نماز را در پنج وقت بجماعت گذارند و حفظ حد و شرع را  
مرعی دارند **و دیگر آنکه** بعد از تمکن و استقرار نایب السلطنه در مملکت از ریایمان  
از حسن سلوک آنحضرت بادشاه هر دولت قوی مکنش شهریار هر دیار را مذهب  
و ایل بدر بار کبوان مدار بادشاهی گشاده اند و شادمان بدوستی و صلوات  
و محبت و وفای دوستی عهد نایب السلطنه بخدمت اعلیحضرت شاهی آمد و رفت  
می نمایند و ایلیان و نامه دوستانه ایشان از هم پریده نمیشود اگر بادشاه و الاچاه  
مملکت و مرآت آنحضرت را واسطه انجام کار صلح در میان دو دولت دوران

دوران عدت کرد اگر چه مدتی گریبان اینطلب در دست کشاکش بود و حضرت  
نایب السلطنه راضی بصلح نبودند باز استرضای خاطر عظمای دولت بجهت روسیه  
و کار گذاران دولت علیه ایران را بعمل آورده اند برای فراغت اهالی دو دولت  
قوی مکنش صلح گونه بعمل آمد و اگر بادشاه انگلیس است بجدی رابطه خصوصیت  
و یکسانگی با حضرت نایب السلطنه دارد که روز بروز سفر او چا باران آن دولت  
از هم پریده نمیشود و از کلی و جزوی امور خود نایب السلطنه را بار سال مکاتب  
دوستانه و سبب محبت و مراد است بسیار دخی اینکه درین اوقات آن بادشاه  
ذبحگاه را در یک روز و فرزند نیکو مولود قدم از کتم عدم بعمره وجود نماده  
و ازین نعمت آن بادشاهرا خوشحالی تمام حاصل شده بود و مراسله دوستانه درین  
باب ارسال داشته که چون ما ازین حالت خوشوقت شدیم باید نایب السلطنه نیز  
از شنیدن این مراده خوشحال باشند و اگر بادشاه نامه و فرانس است همواره  
وسله دوستی و یکسانگی میجویند و راه اتحاد می پویند **دیگر** از جمله مانده دولت  
نامی **حسن** اهتمام توپ نایب السلطنه است در اشتها ر بدایع و صنایع و پرور  
و درین اهل صنعت و هنر در خطه بشت نشان ایران خصوصاً در مملکت از ریایمان  
**از جمله** اشتها لغات مختلفه اقالم جهان در استان اعیان بنیان **از** هر مملکت  
که خامه در بنان آرند و مکتوبی نگارند و رسولی فرستند و بیغامی گذارند  
مقربان حضرت و نزدیکان در کاه همه لغت آگاه و بهبه لسان واقف و در نوشتن  
جواب نامه ها اقصی و ابان و توانا و در کار خود دانا و بینا و ان لغت لسان فرانسه  
و انگلیس و هند و لسان اهالی له و لسان روسیه و لاتین و لسان نمه است  
**دیگر** از همه قرائت فریاد از سپاهیان و معلمان توب و تفنگ و صنایع زبرک  
و طبیب و جراح **در** سرکار نایب السلطنه مواجب خوار و پرورده احسان



واسطاع و باقران و امثال در افتخار و انحضرت بجا حضرت خدمت و ملتزمان رکاب  
 خوردند نکته جمعی از ادب بزرگان این دیار را از مهندسی و طبیب و توبیخی و اهل  
 صنعت و معلم بسیار حضرت بناه بلندند که بای تخت پادشاه انگلیس است فرستاده  
 چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم اندیاز جهد بلوغ  
 و اهتمام تمام میفرمودند و هر ساله مواجب و رسوم ایشان از اذربایجان بلندند بهرفت  
 و این طرفه که اگر پیش ازین یکی از اهل ایران یکی از اهل فرنگ را درین بلاد میدید  
 از وضع و هیات و لباس ایشان تعجب میکرد و اهل ایران نمیدانستند که فرنگ چند  
 قریب است و ممالک ایشان در چه سمت است و بای تخت هر یک کجاست درین عهد  
 هاپون و دولت روز افزون از یکساله و ششماه راه از جماعت انگلیس و فرانسه  
 و روس از طرف هندوستان و اسلابول و غیره با اشیای نفیسه و اجناس غریبه  
 بدر بار کشتی مدار ترود میفایند و تخف و هدایای خود را از نظر اشرف میگذرانند  
 و مورد عنایت و مطرح التفات و احسان شایان میشوند بزرگان و کارگذاران  
 در بار از کار و کردار جمیع طوائف ایشان استحضار حاصل کرده اند و درین سال  
 مهندسان و طبیبان و وزیرکان و اهل تعلیم از موخاتن و ریختن توب و ساختن  
 فنک و چخماق و نظهار تصنعات دیگر از اشرف کاری و سوهان و صیقل کروی و ابراز  
 و نظهار هنروری کامل کشته از لندن مراجعت نموده روی بدر گاه آوردند کسب  
 علوم و اخذ فنون ایشان در نظر مبارک جلوه استحسان بخشید و هر یک باقر و بی  
 انعام و مواجب و احسان نمود و همگنان کشتند المیاب و صنعتگران انگلیس نیز قابلیت  
 ایشان را پسندیدند و حضرت نایب السلطنه بعد از ورود ایشان باین حد و مقرر  
 فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان در گاه بطریق تعلیم و تعلم و شاگردی و تلمذ  
 نزد ایشان نشاند و با موخاتن لغات و کسب صناعات پردازند و اعظم تصنعات

تصنعات کار فرنگ با همه کاری بود که کتب متعدد و بخط نسخ و نستعلیق بیرون  
 می آوردند یکی از مشهوره مندان دار السلطنه تباریز اسباب و اقلام او را آورده چنان تبع  
 و تصرف درین کار کرده است که چون صفحه از کار بیرون می آید حسن خطش  
 رشک کردش اقلام خوش نویسان آمده و بعلاوه حسن خطش این شیوه نیز  
 در با همه کاری منظور گردیده و باعث جبریت استادان فرنگ شده و نیز  
 مدنی بود که در بلده خوی با مر نایب السلطنه بنای ماهوت سازی نموده بودند  
 در بافتن و ساختن ماهوت اقدام میکردند و استادان چندانکه تلاش کردند بقماش  
 ماهوت فرنگ کار از کار خانه بیرون نمی آمد و درین اوقات اسباب و افزار او را  
 از دیار روس آوردند در ساختن آن جنس که پوشش و لباس اکثر اهل ایران و لباس  
 اعیان و اشراف و سربازان و چاکران پیشتر از آن قماش است با اهتمام تمام مشغولند  
 و در سر و صورتی هم رسانیده منظور نظر اعیان نایب السلطنه است که در هیچ  
 کار و هیچ صنعت اهالی ایران را احتیاج با قلم دیگر نباشد هر چه اهل ایران را  
 ضرور است درین دیار بعل او روزی و بهمناع دیار دیگر ضرورت بقصد و ارباب  
 سابقه ایران و استادان صاحب ذهن از حدت ذکا با کار اقلیم دیگر نتکرند  
 با بجمله تا سنه هزار و دو و پست و سی و دو که در میان دو دولت روس و ایران  
 اتفاق صلح افتاد نواب نایب السلطنه بار و سه هفت دفعه صفه تانله برار است  
 و در همه معارک نظیر انحضرت را بود سوای واقعه اصلاندوز که نظیر بهسر نشد  
 و در تمامی آنها که بعد ازین بتفصیل یاد کرده میشود انشاء الله تعالی نایب السلطنه را  
 بود اول در سنه هزار و دو و پست و نوزده هجری معانله با الشیخ در سردار روس  
 بود که بر سر ابروان آمد به نحوی که پیش ازین رقبه کلک بیان گردید و در انشای  
 که بود در شاهنشاه جها بلسر وقت ایشان رسید درین دفعه هفت بار جنگ



بنفس نفیس گردید و آنفرقه را با کلبه منتهزم و مستاصل گردانید \* دو مدرسه  
هزار و دو بیست و بیست هجری \* که خسر و بلند لقب نایب السلطنه را بتوقف  
در مسلک اذربایجان و با تضایط امور این سامان مامور فرمود و این عمارت به معنای  
در سه فرسنگی قلعه شوش در منزل عسکران اتفاق افتاد و شش شبانه روز جنگ  
کردند و قتی بود که ابراهیم خلیل خان والی قراباغ انطاغنه را با ملاد خود آورده بود  
و سر کرده ایشان کرکین بولکونیک با کتلراوسکی بود و عقب این ذکر ابراهیم بود  
\* سیم یازدهمین سال سفر کجه اتفاق افتاد بغیرم کوچانیدن رعایای انجا که عمارت  
باجاعت شمس الدینلو و غیره در جنگها اتفاق افتاد بعد از کوچانیدن اهالی کجه  
در منزل زکم بار و سه چهار شبانه روز جنگ کردند \* چهارم معنای منزل خانین  
در سه هزار و دو بیست و بیست و یک هجری \* و قتل ابراهیم خلیل خان در دست  
رو سه دره هین سال واقع شد \* پنجم در سه هزار و دو بیست و بیست و سه هجری  
آمدن کدوچ سردار روس است \* بر سر ابروان و عمارت او با لشکر اسلام و دیوان  
ایران و حضرت رایت نایب السلطنه بمعاونت حسین خان قاجار سردار ابروان  
شکست کدوچ و عمارت انجناب در حوالی نجوان و قراباغ و غیره و مجادله حسین  
خان سردار بتلافی شکست خویش در سنگرهای حوالی حاجی قرانظر یافتن  
و مجادله سرباز و غازیان اسلام در شیح او نیز و منصور شدن در سه هزار و دو بیست  
و بیست و پنج \* ششم در سه هزار و دو بیست و بیست و هشت \* کدوچ  
قصه سلطان بود که نایب السلطنه را در مجادله روسیه فتح روی داد در حین سرداری  
مرکز سردار روس و فتح مالش و کریمخان مصطفی خان و شکست سپاه اسلام نیز  
در املاان دوز هین سال اتفاق افتاد و کذا درش اینجالات و عمارت که بمجلا  
مذکور گردید بتفصیل رقمه کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی و در سه هزار و سه

سه هزار و دو بیست و بیست و هشت نیز و در فتاوی مجتهدین عصر و رسیدن  
رساله هریک بود \* بیان فتاوی مجتهدین عصر در بین سالها در باب عمارت روسیه  
و رسیدن رساله هریک که بیان مجادله احکام جهاد جاریست و بیان نبی است اعلم حضرت  
شاهنشاهی و نواب نایب السلطنه در مقام نبی است امام عصر در قبه این جنگ و ترتیب  
رساله جهاد قائم مقام و بر القاب اعلم حضرت و نایب السلطنه القاب لفظ الغازی  
و الجاهد فی سبیل الله اثر و دن \* در این سالها که لشکر اسلام را عمارت بار و سه  
واقع بود و دلبران اسلام از غرقه را دافع جنگ و بیکار انطاغنه موقوف بوقتی و معین  
بزمانی نبود بلکه بر سبیل انصار صفوف کارزار راسته بود و علم نصرت در خرام  
و نایب السلطنه و میرزا بزرگ قائم مقام صدر دولت و امرا و بزرگان حضرت  
و لشکر بازرگانش حرام و کفایت این زحمتی نهایت بر ذمت نایب السلطنه  
و قائم مقام و حاضرین رکاب نظیر نصاب و لشکر پیروزی اثر بود و اسودگان مسالک  
دیگر در مهذراحت غنوده از غوغای قیامت خبری می شنیدند و اثری از نار و دخان  
او نمیدیدند در سرمای زمستان اذربایجان و گرمای صحرای قراباغ و موغان دایم  
در رکعت و غصت بودند جنسی که در آن پیش قیمتی نداشت نقد جانها بود و متاعی  
که بچوئی آن از زید جوهر و الفاویر چیزی که نظر التفات بهرفت سرهای مسلمان  
و روس بود افتاده در میدان هیما دایره لشکر گاه روس دریای اشی در جوش  
و جهنی پر خروش افواج موج سرباز و سوار در غمرات اثر شعله بار چون مستدر  
و سپاوش در میان این قتال و جدال مقربان حضرت را در ماههای روزه و غیره  
از صلوة و پیام و حکم اسیر و چیا اول و فروعات بان مسئله چند عارض میشد که  
تمیز و تشخیص این حروب با غزا و جهاد مشکل میفود و خار خار این اندیشه نیز  
بر دامن دلها می اوینت که با تحمل این مشقت و مصابرت درین زحمتی نهایت که



شکسته عشر از نمونه و روز غضب داور از نشانه بود و صرف اموال بیکران  
و تصدیع جاها و در باختن سرها و در افتاد بارگاه الهی و غیر سعادت و باعث ایتار  
رحمتی و مغفرتی است با بعضی ممانت ملک با مجرد دفاع یاریت سد رخنه یکگاه  
یا خصوص باهل از در بایمان با نیز او جهاد است که همه مسلمانان درین زحمت شرکت  
دارند و این همه خزاین و صلاح که در اصلاح این کار و توجیه زشکر جوار صرف میشود  
خزینها پرداخته و کارها ساخته میگردد موافق قانون شرع رسول اکرم است  
یا متعارف بقاعده عرف و دستور ملکداری خسروان معظم و شپوه کسری و جم  
بنابر تمهید این مقدمات نایب السلطنه و قائم مقام بعد از عرض داشت بدربار خاقان  
حجاء اولاه العیون حاجی ملا باقر سلیمانی و نایب صدر المله و الدین مولانا  
صدر الدین محمد بن یزید را برای استقنا و حل مسایل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر  
نجفی و میرزا ابوالقاسم جابلقی و آقا سید علی مجتهد نورالله مضاجعهم و شکر الله  
مساعدیهم بعبثت عالیات عرش و درجات روانه نمودند و نیز مکاتبات و مراسلات  
درین خصوص بتفتیش آیات و نصوص بعلمای اصفهان و یزد و کاشان مانند مرحوم  
حاجی محمد حسین امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر ایوبی و اخوند ملا احمد کاشی  
نکاشتند و در اندک مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید و شعرای  
استان امیر المؤمنین علیه السلام تصایید عربی در مدح اعلیحضرت خاقانی و نواب  
نایب السلطنه برشته نظم کشته ارسال داشتند و رساله های رانبات جهاد و غزای  
و فتوی در ملت یضا که امر و زشاهنشاه و نایب السلطنه بر استی غازی راه دین  
و محیی ملت سید المرسلین است پرداخته و در رساله شیخ جعفر و آقا سید علی که  
راس و روش مجتهدین بودند مراجه تعیین نیابت امام و وکالت قهای ذوی  
الغز و الاحترام درین مقام نکاشته و بدلائل واضح و براهین ساطعه تصریح نموده

نموده که امر و زعماریات با جماعت روسیه جهاد است و هر چه بقانون شرع شریف  
خراج حسابی از رعایا گرفته صرف این راه شود حلال است و مباشران امور جهاد بشرط  
دیانت و امانت از کاتب نامسرشته داران نظام جدید اند و زنده ثواب و ماجور  
در روز حساب و بر صغیر و کبیر و وضع و شرع بقیمالک محروسه واجب که بعضی  
جهاد و برای تقویت دین و اعلائی کلمه حق و حفظیضه اسلام بواجبی فیه حرب  
سازند با جمله بعد از ورود رسایل قائم مقام صدر دولت بمطالعه اخبار و اخته  
عمری صرف ساخت و پس از تحقیق و تدقیق فتاوی و اجتهادات فضلا را مطابق  
یافت همت بر جمع و تدوین مسایل رسایل نهاد مجالس روح پرورد در تشریف  
خود افاضل هنر و را راست و شروع در جمع اقوال مجتهدین در رساله علیمه  
نمود مسایل جهادیه که سالها متروک بود و هیچ یک از فضلا و علما در روزگارها  
اقبال و التفات بتدوین و مباحثه آن ننمود از آن روی که سالها پیش سابق و محتاج الیه  
نبود قائم مقام مجرد چند روز مطالعه و تتبع از حدت ذهن سلیم و استقامت سلیقه  
چنان در آن مسایل مهارت یافت که کسی را مقدر و نبود و مزیدی بر آن متصور  
نی گشت رساله علیمه با تمام رسید و محتاج الیه امر او سر بنیان و سرفکنان بود اندکی  
بسط یافت و مطلب در اذهان دیر تر جای میگرفت لهذا بنیاب رساله دیگر پرداخته  
و آن نسخه را در اندک روزی مضبوط و مدون ساختند و آن رساله در نهایت  
اختصار بسندید طباع مختلفه و ارا متفاوته آمد و از روی آن نسخه نسخ دیگر  
از قله آمد و در آنجن حضور اعلیحضرت شاهنشاهی بعرض رسید و مورد تحسین  
و تقریرین گردید و نیز بوسیله نام مادی از اهالی فرنگستان بود با اصفهان آمد  
و نزد علمای آنجا تحصیل کرد و مهارتی تمام در خط و علم و دین مسلماتی از تصلائی  
گرامی هم رسانید از غایت خست ملینت و فساد مطویت در رد نبوت ختم رسالت



و انکار اعجاز قرآن بپراهن و ادله سنجفه خود سخنان گفت و نوشت بعضی از فضلاء  
عراق و فارس جواب مختصری نوشتند غیر اقلی درین اثنا بادری را امر که دریافت  
و اوراق او بنظر فایده مقام رسد از غلبه غیرت هاشمی و عصیت دین مصطفوی  
و فصاحت مرتضوی دامن همت بر میان زد و دو سه تن از فیسین و رهائین آگاه  
حاضر ساخت و بتبع توراته و انجیل پرداخت و بنای مذهب نصاری و یهود چنانکه  
بود بنکد استستی مذهب خودشان را عاجز کرده از حدت ذهن دلایل دیگر  
نیز آورد و در سخنها بادری فرمود و در حقیقت از عهده بر میاید و الحال بتحریر  
ان کتاب مشغول است و دلایل و پراهن بلند که بدین اکثری از علما و فضلا فرسیده  
بدین شرفش می رسد و در هر مطلب هشت دلیل می آورد و ابواب هشت هشت  
بر روی مستقیم می کشاید آن نیز نسخه مرغوب و رساله با السلوب خواهد شد  
و توفیق اتمام خواهد یافت انشاء الله تعالی با جملة درین سال فرخنده ما لصلواته و علماء  
اذربایجان در مساجد و منابر رفته بنای و عطف خاندند و سلوک انطافه را با مسلمانان  
با و از بلند بر فراز منابر گفتند و کوه های و عظمت بطلاقت لسان و فصاحت  
بیان گفتند و معجزات آنرا و قلوب غافل را بر آن تخریب ساختند و سواى جماعت سر باز  
و نوکر موجب خوارجی گشته و غیرت اسلام دامن گیر گشته و اطلب جهاد شدند  
و با اسلحه و اسباب حرب از سان گذشته منتظر مجاریت و مجاهدت گشتند تا هر  
وقت که امر و اشارت رود بجا آید و پروازند و چهره ذاتی خود را ظاهر و باهر سازند  
و اکنون در همه بلاد اذربایجان با اوراق و اسباب در همه جا فریب صد هزار نفر  
مجاهد بپرسیده است \* بیان مخالفت ابراهیم خلیل خان و محاربه مقرب الحضرة  
امیر علی بیگ با مرئیوب نایب السلطنه با سپاه قرا باغی و حرکت رایت نایب السلطنه  
از عقب او قرا باغ \* چون حکم قد رسد و جلال الشرف تفاقیه بود

بود که شاهزاده بیهمال از رود دارس عبور فرمایند و از کردانگیزی هم چون همکلان  
هامون نور دخالت اندازد و از ایدد دهد و ابراهیم خلیل خان جوان شهید آکه بر سر سنگ  
استکبار با سطلها ر چند سنگی بر هم افتاده غراب غر و در را شبانه دماغ بیضه فحاده  
بود از میانه سطوت و قهر زهر فنا چشاند و اگر از سرب خیرتی و بجا ج روی از اولیای  
دولت قوی بنیاد نماید باز چنانکه بود بر مرکب جهل مرکب سوار گردد و استعانت  
از روسه نماید در انحد و دمه های حرب و آماده ملین و ضرب بوده شهاب کلولة  
تفتک و صاعقه تیر و شمشیر بران مثنی خاکساران باد بیچار یخته و انگیزته کرد  
شاهزاده به موجب فرمان جهان طاع الیه نغمه نکار را از دار السلطنة طهران بسخت  
اذربایجان شقه کشا و از راه اهر عازم قرا باغ شد قبل از عبور از رود دارس  
ابراهیم خلیل خان از امتاع خیر فضت موکب نظرات سر بمخالفت بر او و از غلبه  
خوف و هراس بقلعه شوشی در خرید و شخص زجرت و جبریت گریبان جانش را  
محکم گرفت جمع فرقی بیگ پسر محمد حسن خان را که پسر زاده اش بود با ولد قتلعلی  
بیگ جوان شهر برای لقتل او و محافظت بل خدا فرستاد و سپه بکنجه فرستاد ایشخدر  
نیز فوجی کثیر از سالکات برای محافظت بل خدا فرستاد و محاربه با لشکر نظیر فرستاد  
فرستاد خود نیز از غایت بیباکی علی التعاقب عازم جلال و آماده نزاع و قتال گردید  
ابراهیم خلیل خان بعد از ورودان زمره ضووجی از سواره و پیاده قرا باغ را  
مصوب پسرش محمد حسن خان کرده با اتفاق لشکر روسه بمحافظت بل و مقاتله  
با سپاه اسلام روانه نمود نایب السلطنه از قصبه اهر مقرب الحضرة امیر علی بیگ را  
باجی در مقدمه تعیین و بعد از رفتن ایشان خیر عزیمت روسه بجانب بل خدا  
فرستاد حکام عصر بنایب السلطنه رسید بمظنه تلاقی روسه با امیر علی بیگ و اندک  
چشم زخم طبع ضووجی انجناب تاب توقف بنا و رده همان ساعت حرکت و فرود ای



ان روز بعد از ظهر وارد کنار رودارس کردید در چهار فرسنگی بل خدا افرین  
 بران برکشته بختان دچار و در انجا هتک جنگ و از چار طرف آن گروه را هدف تیر  
 و توتک و جهان فراخ را بر ایشان تات کردند شکر اسلام را جگر هاد و تاب و جانها  
 در التهاب آمد و دلبران روس و قزلباغ را عار فرار از خشم و شپوه بجای و عناد  
 دامنگیر گشته مبارزان طرفین را عرصه بنویسند که کار از ملاحظه نام و تنگ  
 در گذشت اسمعيل بيك از مشاهده اين حالت و نهايت غيبت و رعایت ناموس  
 و نام لشکر و اريد تمام از جزع دیده بر چهره مبرمخت و انشختم و جبت از کانون  
 سینه می آنکینت و هر لحظه حالات مردانه و کوششهای دلبرانه می نمود نزدیک بود  
 که دلبران اسلام را چشم زخمی رسد که در آن حال موکب ظفر کوبک نایب السلطنه  
 از دور نمایان و غبار کحل انار شکر اسلام و کرد کرد و نور دلبران بانگ و نام  
 توپای دیده ایشان شد اسمعيل بيك و سایر مبارزان را دلها با استظهار شاهزاده  
 شپردل قوی و قالب بیروح ایشان روحی بنوی یافت چون روسیه و قزلباغی دیدند  
 که رایت بختان نگون و قاید قسامی انهار ابوادى زوال و قنار همون است  
 بقية البف كريان خود را از جنگ اجل رها نیدند و انمعركه جنگ فرار بر قرار  
 اختیار کرده از معا بر سخت و پیدهای پردخت افغان و خیزان خویش تن را بقلعه  
 شوشی رسانیدند و نایب السلطنه روس روس و قزلباغ را بدر کاه امان جاء  
 فرستاد و علی التعاقب عازم قلعه ماده فساد آن گروه کردید و بخار به نایب السلطنه  
 بایولکونیک سردار سپاه روس و متخص شدن آن گروه و گرفتن سکرهای ایشان  
 نواب نایب السلطنه با سپاه برقی حله کوه توان بتعاقب آن گروه سبک عنان وان  
 زمره را تا منزل اق اغلان تعاقب فرمودند و در عرض راه روسای ایلات و احشام  
 قزلباغ شرفیاب حضور شوکت دستور و از انعام و احسان شاهزاده بهره موفور

موفور و نوازش نامشور دیده و نصحت انصاف یافتند و بمقتضی خان کریمس ترا که  
 از جمله سرکردگان نامی بود بمحافظت اق اغلان که ابتدای جنگ قزلباغ بود تعیین  
 فرمود از انجا رایت عقاب بیکر از راه چناتی که اصعب مسالك و مشغون به پیشهای  
 انبوه و سختی کمر و کوه بود در بر و از آمد و در چناتی منزل بعضی از دواب  
 تقنیکیان را که لاهری پذیرفته بود بپسارها کردند و برسم سیای پیاده آتش افروز را  
 در جلو و سواره جهان سوز را در عقب انداخته تب سباه را باین ترتیب برار است  
 و باین تمکین بستیدند و باین زمینده که از پیر خنده پشت گردون او از تحسین  
 و افرین برخواست عازم قلعه بناه آباد گشتند و در روز و در بخارج قلعه اهالی  
 قلعه را از مسلمانان و نصاری و اعوان و انصار ابراهیم خلیل خان سپهرازدل  
 و دست از کار رفت سرایه و بر سامان ماندند و در آن نشای خیر و رودار دوی  
 کبدهان بوی دارای که همان بمنزل تخت طاووس که هشت فرسخی قلعه بناه آباد بود  
 سامعه افر و ز اهالی اردوی نایب السلطنه گردید و از یکطرف خیر بخت افزای  
 و رود که کین بولکونیک سر کرده سپاه روس فرج بخش خاطر شاهزاده و غازبان  
 شپرشکار شد بولکونیک کین سر کرده سپاه روس کنار او سکی و دیگر از سران  
 معتبر لشکر روسیه و فوجی انبوه و توپخانه و قورخانه و دو پست مراده مستلی  
 از اسلحه و اسباب و مشغون باذوقه و واقشه بسیار و تدارک و سامان پیشمار  
 حسب الاظهار ابراهیم خلیل خان برای مقابله و مقابله با لشکر اسلام و محافظت  
 قلعه بناه آباد از کجبه می آمدند و اردو عسکران و این خیر هنگام نزول موکب انجم  
 شکوه بخارج قلعه بناه آباد بعرض نایب السلطنه رسیده قبل از آنکه سپاه نصرت بناه  
 لجه از رنج راه برسایند و بای برای استراحت مرکب و اسود کرد و اب و انعام ساعتی  
 در خجام توقف نمایند بی تا مل و در ننگ بعزم جنگ و تلاش نام و تنگ بر مرکب



باد رفتار سوار کشته رایت خزا و جهاد بر افتراختد و بتصفیه صفوف و تسویه الوف  
پرداختند مقرب الخضره اسمعيل بيك را چرخي لشکر نظرقرين و پير قليخان قاجار  
و علی خان قوتلوی قاجار و صادق خان عزالدینلوی قاجار بسرکردگی سواران  
شجاعت نشان باز داشت و تنب بزرگ را بعهده اهتمام مهندقلی خان قاجار  
سپردند و تقنیکیان فراهانی و کزاز لسرکردگی حاجی اللهوردی خان قاجار در روی  
بسته کسپاه روس سرکوب بود بتوقف امر فرموده نایب السلطنه چون مهر رخشان  
در قلب سباطع شده ساعت بغروب مانده بود در حوالی عسکران تلاحی  
عسکرین و تقابل فتنین دست داد بشوقی تمام رایت حرب و یکار میدان کارزار  
نفراشند و از کمال اشتیاق سندروش و پروانه اسخود را بشعله و شرار توبهای  
رعداوی ایشان زده قطعا و اصلا پروانم کردند کتلراوسکی و بوکوینک پای نبات  
و قرار در مضارب دلاوری نیک محکم کرده بود لشکر نایب السلطنه در برابر صفوف  
روسه کوی دوام و قرار از کوه بای بزجای ر بوده تلف نکام شب از دو طرف بوارق  
توب و تفنگ خرمز هشی دلهران بسوخت و صدمات کلولهای کران سنگسنگ  
خارمی افروخت پیر قلیخان و محمد علی خان و علیخان و صادق خان قاجار کوششهای  
دلبرانه نمودند و رایشای کپرو دار و کومی کارزار صادق خان قاجار از کلولة  
تفنگ التبار زخی متکرر داشت الحاصل نام او را ن سبانتظر بناه از زمین و بسیار  
چون سبل طوفان باد بفرمان نایب السلطنه پیاده پورش او زدند کتلراوسکی  
و دلاوران روسه در برابر حمله لشکر عدو فرسای تاب مقاومت نیاورده کمریزان  
و خود را بقبرستان و سبکی که مشغل بر چند مکان محکم بنیان بود کشیدند و در ان مکان  
هرادهای لسان هیکل صخره شکاف را بر المراف خود چیدند و زیر هراده هارا  
خندقی کرده پشتش را بسنگ و خاک آکندند و مانند شعله در میان توبهای رعد

۲۰۰

رعد او انشمنند و هر لحظه کواهای توب بر لشکر شاهزاده بستند نواب نایب  
السلطنه از مشاهده این حال تقنیکیان فراهان و کزاز را بروی همان بسته و سایر  
لشکر را امر فرمود که بر المراف ایشان سنگرها ترتیب دادند و بروی روسه  
شرار توب و تفنگ کشادند چون خبر تخمین روسه در ان محکمات محکم بنیان  
بعضی مقتیان در بار سپهر مدار خاقانی رسید حینقلی خان قاجار و اباچهار  
هراده توب جهان اشوب و اسباب توبخانه و دسته دامغانی را بغنم امداد روانه  
معاکر نظرقرا نواب السلطنه فرمود و در چنین ورود و توبخانه شروع بانداختن  
توب و بنای تخریب سنگرهای انکروه نمودند و مدت شش روز اسباب  
حرب در کردش بود قازیان جلالت این محکم نایب السلطنه سپهر اسیر  
ساخته از سر بسته و المراف سینه های ایشان پورش او زدند پورش امداد  
خداوند بیاتند و قوت اقبال بلند خود بوار چند تمامی سنگرهای بلاغته روسه را  
مصرف و آب آتش فعل اینه کردار یعنی تیغ التبار بر ایشان راندند و جعی اسیر  
و دستگیر کردند و تمامی نقد و جنس فد و اب ایشان نصیب قازیان نصرت  
نصاب شده بوکوینک سر کرده ایشان سه زخم منکر برداشت و با چند تن از  
سالکات در نظامت لیل فرار و اقسان و خیزان خود را بقلمه ترناوت رسانید  
قازیان جلالت نشان بسرکردگی پیرقلی خان قاجار المراف قلعه را احاطه  
نموده کار را بر ایشان تنگ کردند بولک و کوبنک لاید و ناچار از در حجره و الحاج  
در امداد هر قاضه ارسال حضور شوکت دستور واستدعای سه روز مهلت  
نمود که بعد از انقضای ایام مهلت مرقدم ساخته بسایه علوفت شاهزاده پورش  
بذیرتاید و در بنام رحمت پنهانیش نعت امن و ایمان در یابند نواب نایب  
السلطنه از کمال مرحمت جبلی مایس او را مبدول داشته نظر باستدعای او



لشکر بان در امر محاصره اش مستی و تهاون نمودند و او فرصت غنیمت دانسته  
شب سیم جل الغنایه فرار و غازیان نصرت نشانی از فرار او خبر داد شد بتعاقبش  
پرداختند بعضی از همراهان او را از ضرب شمشیر ابلار و روانه دارالواری ساختند  
اما او خود را بکوه جمرق کدر شکوه و بلندی سرش از چرخ مینایی گذشت مسقان  
و ما من جعی از مقر دین از امنه قریب باغ بود در سانبند و تحت باره تن را از چادر  
موجه طوفان فانی بساحل نجات کشانید مقارن انحال خبر رسید که اشجدر بصرم  
امداد بوالکونیک با تمامی سپاه خود از کجه حرکت و در کار رود تتر متوقف  
است نواب نایب السلطنه امه جبل یک را با جعی از دلبران نصرت شمار بجبهه  
استعلام کجست و کیفیت سپاه روسه با نیکان تعیین اتفاقا در عرض راه  
امه جبل یک و دلبران نصرت قریب بجعی از سواره و پیاده کان انکر و دچار  
کشته جنگ در پیوست امه جبل یک و لشکر منصوری جعی از انکر و در اقبل  
و برخیزا سپهر و دستگیر کرده بار دوی شاهزاده مراجعت کردند و اشجدر از  
مکان خود قدم فراتر نکند و مکنون خاطر شاهزاده ان بود که او را پیشتر کشیده  
در معرکه کار زار دست بردی ظاهر سازند در چنین ظهرو این فتح نمایان همای  
دایت شاهنشاه کامران در منزل تحت طاووس بال نشان بود و چون این خبر  
مسررت اثره اردوی هم ایون رسید اعلی حضرت خاقانی نواب نایب السلطنه و سایر  
سرکرده کان سپاه قریب نوازش و انعام کردند و تارک افتخار ایشان را  
از وفود احسان و اصطلاح بمرخ برین رسانید بیان بعضی حالات که در چنین  
توقف ریات جهانگشای شاهنشاهی در منزل تحت طاووس و مس اتفاق افتاد شاهنشاه  
کامران در اوقات توقف در منزل تحت طاووس در ضمن تفریح پیش و شکار  
با تسلط امور نزدیک و دور میپرداختند مقر دین ایالات و احشام قریبا غزاکو شمالی

لی بسزاده اوقات همایون را بتقظیم امور شهبان و انخوالی مصروف میساختند  
و در منزل مزبور هر بصره مهند بقلی خان از ایروان رسیده هر چند داشته بود که  
محمد خان مجدد افوجی از روسیه و ابابیر و ان طلبیده وارد شوره کل و از انجا  
تجاو ز کرده بقریه نالین آمده بودند که در ان اثنا مهمل خان قاجار وارد ایروان  
و بمعاذت مهدی قلیخان سدر خنة ایشان نمود محمد خان نظر محمد منگداری  
و جان نزاری ایل قاجار ساکن ایروان و سایر اهالی انجا توانست که قلعه را  
بصره دشمن دهد پس بر ایشان حکم رفت که مهد بقلی خان محمد خان را نگاه  
داشته خود متوجه امور ولایت باشد و خاندان کشور کاشی شرف خان دماوند را  
یا قنکچیان دماوندی و کرمانی و طهرانی مامور بمحافظت قلعه فرمودند و چون  
مقارن انحال خبر گذشتن شفت بسمت دار المرز کچلان بمسابع مقیمان در بار  
جهان ملار رسید بود مبر زابوسف مستوفی را با جعی از جان نزاران مامور  
فرمودند که روانه با اتفاق مبر زابوسفی منجم باشی بمحافظت حدود و ثغور ان دیار  
بر دازند مامور شدن نایب السلطنه و الخلافة به تنخیر کجه و کمر جستان  
و کوچانیدن رعایای کجه را و بیان سایر حالات ان سامان شاهنشاه کشور کاش  
در منزل تحت طاووس نایب السلطنه و الخلافة شاهزاده عباس میرزا را  
بصوب کجه مامور فرمودند امه جبل یک را با فوجی سپاه پنجک اشجدر تعیین  
نمودند نواب نایب السلطنه با عا کر نصرت مانرا از منزل عسکران بسمت کجه عنان  
کرای و کرد موکب انجم شکوه کمل دیده روشن کردن گردید و از اتفاقات  
اشجدر که از کجه بار داده جنگ با تارک و سامان تمام عازم بود در کار رود تتر  
از مشاهده اعلام سپاه و آثار و علامت اردوی نظیر بنا خود را بکوه ان دره  
که اصعب مالک بود در سانبند و در بنا دره و پیشه های انجا در خیزید و چون



نواب نایب السلطنه بنوقف چند روز و محاصره او اذن نداشتند رایت عزیمت  
بصوبه مقصود افراشتند و از کمره و راه شهر کچه را سپهر و جوی از معاندین  
مقتول و بعضی را دستگیر فرمود و بدولت و اقبال در خارج شهر نزول اجلال  
و فوجی از لشکر او فان اثر را بمحاصره قلعه مامور نمودند مامورین کار را  
بر محصورین تنگ کردند و درین اثنا خبری که مانند صبح کاذب از ارستی فریغی  
نداشت در میان مسلمانین کچه انتشار یافت که اردوی ظفر شکوه بفرمان نایب  
السلطنه در جناح حرکت میباشد این خبری اصل در میان ایشان بکدی بکسر ایت  
کرده علی الغفله صغیر و کبیر و برتا و پیر ایشان از مرد و زن سراسیمه و بر ایشان  
حال از شهر بیرون آمدند و خود را بار دو رسانیدند و مامورین محاصره قلعه  
نیز از استماع این شور و غوغا به بعضی اندیشه های دور از کار افتاده به متابعت  
عامه شهر بار دو مراجعت کردند اگر چه ظاهر اینگونه امور معانی طبع غیور  
بود اما چون ازوقه غله در قلعه و فور داشت و روسیه را مایه نبات و دوام  
و باعث آنها رشر و شور در خارج قلعه علوفه لشکریان غیر مقدور بنا علیه  
شامزاده جوان بیغت در مقام مؤاخذه و بازخواست از سپاه و رعیت بر نیامده  
اهالی شهر را بر دو آب اصطبل و قاطر خانه و شتر خانه سرکار و سعت مدار  
و اسبهای سپاه سوار و احوال و انقال آنها را بار کرده در مقدمه موکب و الا  
روانه شکور که در چهار فرسخی شهر کچه واقع است نمودند نایب السلطنه  
بامعدودی از سپاه نصرت شعار در عقب توقف و آن شب در نیم فرسخی شهر  
اقامت فرمودند و سیه چون از اقامت شامزاده در آنجا و داکاهی یافتند  
بتصور محالی که شاید انجناب را با نکیختن غوغا و اثر و خن نوایر همیا از جای خود  
حرکت دهند از اول شب تا طلوع صبح صادق از شعله آفریزی توب و تقیات

تقیات عرصه جهان را در روشنی مانند روز کمر دند نایب السلطنه اما وار  
و حرکات ناصواب آنها را از قبیل ملین نایب تصور کرده روز دیگر از انجا حرکت  
و بمنزل شکور لشکر بفرود اهالی شهر کچه را که از مسکن مالوف کو چنانچه  
بودند از نوال عطا و مرحمت پدید رنج حصه و بهره رسانیدند و از آن منزل بمنزل  
ز کم نزول اجلال فرمودند و در حین ورود با خود و فوجی از روسیه که با ذوقه  
فر او ان بامداد اشجدر اعازم کچه بودند و اردو السامان نواب نایب السلطنه  
و رود آنها را افزوی عظیم دانسته غازیان را بصداغامامو رساختند آنکروه  
بی شکوه از مشاهده آن حالت مرادها و بارهای ازوقه راجع آورده برای  
محافظة خود سنگری متین و حصان حصین ساخته در میان آن متحصن شدند جنود  
مسعود از خاک و درخت در برابر ایشان برجی تعبیه کرده حالات و پورشهای  
مردانه بر ایشان آوردند میان کبیر و دورد و نفر از سرگردگان و چند نفری از  
سالدارت قبیل و سرکرده بزرگ آنها نیز باتنی چند دستگیر گردیده چون تو بخانه  
در رکاب ظفر انساب نبود که مرادهای سنگر را در هم شکند و آن جمع بر پشت ترا  
هم ان قابلیت نبود که برای اتمام کار اخبار خنی از جان نثاران در انشای تکرار  
پورش تلف شوند یا موکب نصرت کوکب با انچه از دحام رجال و نه وان و صغیر  
و کبیر شهر کچه در صحرای زکم چند روزی بایست محاصره آنها کرد و بنا بر ان  
زیاده از آنچه مرقوم گردید التفاتی بانعمال بقیه السیف نشده موکب و الاعازم  
اخته ترفیق گردید و چون محافظت پنج و شش هزار خانوار کچه و عبال و املال  
ایشان در اردوی ظفر نشان نهایت تعذر داشت لهذا از فرط مروت و مرحمت  
ذاتی تمامی آنها را مصحوب پیر قلجیان و محمد علیمان قاجار فرموده از راه حسن سو  
روانه ایروان و از انجا مامورین را نیز فرمودند از تنبیه باس و سطوت و ضابطه



ساست و حراست نایب السلطنه آنکه چون اهالی کتبه بمحوریکه مرقوم شد سرایه  
و بر ایشان مال امدال و اوقالی که بر کوفتن آن مقدور بود با خود برداشته بار دو  
پوستند نایب السلطنه در محافل اموال و مجالس و الحفال ایشان بمرتبته اتمام  
مقرر نمودند که از خوف سیاست ملوکانه احدی از احاد لشکر و امیری از امراء  
سپاه نغز پناه و قدرت و براری آن نبود که دست با سیاب و مایحتاج آنها رساند  
چه جای سیم و زر از جاه کبته مهوره که شحون بد و فزار اشرفی و از مال یکی  
از اهالی کتبه بود یکی از غلامان درگاه با عز و جاه بسته بود بدون اینکه مهر کبته  
تعبیری یافته باشد با همان مهر و نشان آورده تسلیم صاحبش نمود و بعلاوه بعد  
از ورود ایشان بتیغ خانان عدالت کتبه باغی خطرا از سیم و زر بصحابت ملا  
ماتک عهد قاضی عسکر در وجه انعام ایشان ارسال فرمودند که از قرار فرمان  
شاهی آورده در تیغ بصغیر و کبیر ایشان تقسیم نمود القصد بعد از ورود و عوگب  
مسعود بمردود اختفای قزاق چند روزی توقف برخی از اعیان ولایت کاخ  
و فرستاده قلعه نیکی تقطیس با جمعی از بزرگان قزاق وارد در کاب نصرت انتساب  
و از انجا عیان عزیمت بصوب ایروان معطوف داشتند جماعت شوریده رای  
قزاق از قبیله غزنی و جهالت بفکر این افتادند که سر راهی بران سبیل بی زحار گیرند  
و باین وسیله اجرای خدمتی بر وجه نماید خود را از اخلاص و ارادت باین  
دولت جاوید مدتی بگری الذمه ساخته اینمندی را دست او بر نجات خود از موافقت  
و باز خواست ایشان سازند پس بفرم این اراده اتفاق نموده از منزل اختفای  
ناجولکای ایروان که همیده فرسنگ و همه جایبش های انبوه و درختان تن اور  
و در هم یافته و تا آن زمان سپاهی گران از آن راه مجال عبور نیافته بود در کبیر کبیر  
نشستند و در آن پیشه جای خالی نبود بقدر آنکه اقامتی توان نمود و اگر بالفرض جای

جای چنین یافتند درختان تن اور بریده بر روی عم انداختند و راه عبور را  
بر لشکر شاهزاده بکلی مسدود ساختند نواب نایب السلطنه توکل بالطاق  
برورد کار و تکبیه موطن خیر موطن سپید ابرار و جدر کرار و ائمه اطهار نموده  
از آن راههای که عبور یک نفر از کثرت درختان انبوه مشکل بود بانه و اغروق  
عبور فرموده و گروه قزاق بر نفاق در هر جا سر راه گرفته بمباریه و مجادله پرداختند  
مغلوب و منکوب گشته فرار کردند هر چه امر او سران سپاه الحاج نمودند که در  
چنین مکانی مقبذ بینه و اغروق شدن از رویه خرم و احتیاط دور میباشد نواب  
نایب السلطنه با خواص و غلامان عزیزت فرموده خود را بامن رسانند شاهزاده  
از اطهار این طلب بر ایشان خشم فرمود و از حال بیماری از احاد لشکر که ضعیف  
و ناتوان بود غفلت نفرموده و غریب تر آنکه همگامی برای نماز در جای فرود  
آمده بودند در آن مکان جامی شربت میل مینمودند معاذن انحال در پناه درختی  
نیکی از جماعت قزاق کبیر کرده ذات قدسی صفت نواب نایب السلطنه را  
اهداف تشاک نمود چون خداوندش یار بود و باطن ائمه اطهار مدد کار کلوله تفکات  
عوزه شاهزاده را خراشیده در گذشت و مطلقا از قهقهه در بشیره همایونش ظاهر  
نشد تفکیکیان جرار از مشاهده انحال تفکات در چنگ میان جنگل متفرق  
شد آتش حرب و یکال لغز و خشتد بمر که رایانند بعله و شرارت تفکات مرگ اهنک  
ساختند و از انجا با کمال تانی و ارام و المیتان تمام وارد ایروان و بیکار یکی و اعیان  
و رعایای نجار انبوه مراحم بگریان شاهنشاه کتبی ستان امیدوار ساختند و در  
ایروان چند روزی اوقات را صرف تهیه و تدارک امور قلعه و ولایت فرمودند  
و در مقام نیاز هر چه بد درگاه اعیان بجاء با حاجی محمدخان قراکوز لو که از خواص  
بود ارسال و اسدغای توقف در آن دیار بجان ماذامیکه جنگ و سبه در میانست



بودند و ملتس شدند که اخلی حضرت شاهی بدولت و اقبال هازم بقر سلطنت  
 شدند که بعون الله تعالی و بیمن اقبال مصون از زوال کفایت کار دشمنان بعهده  
 چاکران عبودیت نشانست و تا جان در تن و رمق در بدن باقیست مراسم  
 جان نثاری را تقدیم خواهند و دبلس بنا بر عزم و استدعای نواب نایب السلطنه  
 خاقان کبکی استان دارابی مملکت اذربایجان را نایب السلطنه تقویض فرموده  
 عقاب رایت نفری را از بیست مله آن در بر و از آمد آمدن شفت سر کرده  
 روس بر سردار المرو کبلان و بحاربه او باغلی اجماع و سکس یافتن و کربن  
 اشخند در سال قبل لیب چهره دستی جنود مسعود از پادشاه روس مستنهی  
 فوجی لشکر از طرف دیگر شاه بود حسب القنای و می شفت که اشقه ترازیل  
 مست بود باد و آند فرزند کشتی مشون بوجود مردان کار و توپهای اردو شکل  
 دوزخ شراب و اشخانه و آلات کارزار از دست دریای خزر بطرف رشت مامور  
 و به کشتیها بر نشند در حوالی طالش لشکر آفکن شدند و بعد از دو روز  
 توقف از انجا روانه بارگاه انزلی و در حین ورود قتللی از تنگیان که بامر  
 حاکم ویلیان بمر است امکان مشغول بودند مرکز را بجالی کردند و روسیه  
 انزل را حمل نزل ساختند مقرب الحضرة مایر زاموسی منجم باشی که در حین حرکت  
 دارای جش نشان از دار السلطنه مله ان بنظم امور کبلان مامور شده بود از  
 استماع این خبر دفع استکبار روسیه و ایستادار حکام و روشای اند بار  
 بروایت و از کمال خبرت و اظهار خدمت در پیشگاه نظر مایر زاموسی مایر زاموسی در  
 محلی که موسوم به پیوه باز از بود لشکرهای مستحکم است و فوجی از تنگیان برفق  
 شتاب از زمین و بسا رنجابان پیوه بازار آماده کبر و دار قرار داد و جمعی را این  
 در شکر بستند کارزار ساخت و خود در کعبن کعبن نشست صبح گاهی

گاهی بایاد کان جلادت اثر و توپهای دوزخ شراب و تنگیان پیوه بازار  
 و اتمام کار رشت که اجتهاد است و تنگیان که در زمین و بسا رنجابان  
 و آماده کارزار بودند در میان جنک یکبار کرم جنک و یکبار وود و تنگ  
 بکوه نار پیوست و از دو طرف تکرک بلا بر ایشان ریختند بسا روس وقتی  
 بخود پرداختند که قریب یک هزار نفر ایشان ماند بیک رزان از باد خزان بر زمین  
 جنک ریزان بود بقیه السیف قریب خذلان و خواری اقتان و خیزان خود را  
 بیارگاه انزلی رساندند و این چنین قحی شکر فیه پیرویی بخت خدا داد  
 و سعی مقرب الحضرة مایر زاموسی منجم باشی شرف پیوسته برفت مایر زاموسی  
 و سایر خدمتگزاران از دربار کردون مدد مورد انعامات و افره و تکریمات  
 متکانه کردند **بیان تمکن نایب السلطنه و الخلافه شاهزاده عباس میرزا**  
 بر وساد دارابی اذربایجان بفرمان خاقان کبکی استان و اخبار متوجه این  
 سامان **چون** نواب نایب السلطنه بدار السلطنه نیریز نزل اجلال فرمود قابله  
 ره پایا و لشکر یا نراد رنل عطوفت و سایه مرمت جای داد ابواب رانت و رحمت  
 پروری پروری روز کارگاه انام و شرف و وضع و صفی و کپیران خطه خلد  
 مقام کشاد اگر چه بواسطه حرمان از قبض عبه بوسه خاقان کشورستان کمال اندوه  
 و ملال داشتند لیکن از رفکذرا اشتغال بخدمت سلطانی خاطر شرف خود را  
 تسلی داده با تنظیم امر مملکت می پرداختند و مقارن ورود نایب السلطنه بدار  
 السلطنه مایر زاموسی اخلاص پیوند از شیعلی خان پیکر یکی قبه و در بند  
 و سرخای خان لکری و حینقلی خان حاکم باکوبه رسد عرض و استدعا نموده  
 بودند که مظنه کلی حاصلست که شفت بعد از فرار از کبلان بای تعرض بولایت  
 باکوبه باز و دست تطاول باین حدود و از نماید باید که نذارک لشکر کشی



و قلعه داری با کویه شو. دنو اب نایب السلطنه احکام موکده به شیخ علی خان  
 و سرخای خان لکزی و حبیبقلی خان بنی برتر غیب و بحر بصر بمناظرت با کویه  
 و معانت از داخل روسیه مدد و ریافت و یکی از معتقدان را باندارک و سلمان  
 بسیار از سرب و بار و طلا و نقره و اجناس پشماره روانه قلعه با کویه فرمودند  
 اما شفت بعد از فرار از کبلان بکشتهها برشته برابر با کویه لکرانکن و بنای  
 ستیز و او نیز کساد از کلولهای توب ماعقه انکه بر اماکن و بموالم اهلای قلعه را  
 شعا ریز و حبیبقلی خان و اهلای قلعه نیز از افر و ختن نایر جنگ و انداختن  
 کلولهای توب بشرا در ریزی اماراد افغ و محاربت عظیمه فیما بین روسیه  
 و حبیبقلی خان در روی دریا ظاهر و واقع گردید و در آن اوقات چند فرزند  
 کشتی روسیه را قلعه کبان بصد مات توب شکسته جمعی از آنکه و در افر بوق  
 بجه هلاک و بواد ساختد و روسیه از طرف خشکی در آمد بلجاج و عناد سر  
 بر افر اختد و کله اهلای برق انار میان قلعه و حصار ریختد و نوایر حرب از اطراف  
 و جوانب قلعه انکه میخندمقارن انجمال شیخ علی خان بمراقت نوح پات ولد سرخای  
 خان لکزی با جمعی که بر و اسد روسیه کشت و به افواج منعقد خود و در قلعه با کویه  
 و با حبیبقلی خان معاون و معاند کشتند و از اندرون و بیرون چند روزاتش  
 حرب بالا گرفت بالاخر جمعیت روسیه بر نشان و از ظاهر قلعه خود را بمیان  
 دریا کشیدند و از انجا بادیان عزیزت افر اختند و بمیان بست ساری ملاش  
 ارمیدند\* در بیان حرکت موکب نایب السلطنه بسمت موغان و قتل اشجدر  
 سردار روس و متفرق شدن روسیه\* در چین توقف موکب و الادر دار  
 السلطنه تبریز عریضه از مصطفی خان شبر وانی متصرف بر حرکت اشجدر از کجه  
 بسمت شبروان و الحاح وی در طلب امداد و اعانت و استدعای نصرت و حمایت

حایت رسیدن نایب السلطنه پیر قلیخان تاجار را با فوجی از دلبران شهرشکار  
 با اعانت او تعیین و در کنار رود کرد و از ده فرسخی شبروان است پیر قلیخان را  
 بر وضوح پوست که مصطفی خان از راه ضعف نفس بار و سببهای سازش گذاشته  
 و با اشجدر ملاقات و بافتتاح طریق موالات برداخته ابواب صلح و صلاح بر روی  
 او باز و با وی از راه خدعه و فریب کرک اشتی ساز کرد وی نیز بکفتار او  
 مغرور و بر سر با کویه روان شده است از آن طرف نیز شفت از ساری بوی  
 پیوست و مقارن انحال عریضه حبیبقلی خان نیز که استدعای امداد کرده بود  
 رسیدن نایب السلطنه بجه دستاق این اخبار حبیبقلی خان تاجار را با فوجی  
 از دلبران جلالت انار بر سر ابلغار روانه و عسکر خان افشار را نیز با هزار سوار  
 در مقدمه بسرعت برق و باد فرستاده که داخل قلعه با کویه کشته جمعا و نت  
 حبیبقلی خان اقدام نمایند و علی التعماقب احمد خان مقدم بیچگر یکی تبریز  
 و مرافقه را پیش از حرکت موکب انجم شکوه بانو بمخانه دو زخ شرار و مبارزان  
 جوار از پیاده و سوار تعیین فرمود با اینکه هنگام سختی زمستان و اشتداد قوت  
 شتاب و دود و دود از ریجان و سبیل خوشتر می نمودن نایب السلطنه محاربه  
 فرقه روسیه را پیش فدا همت ساخت و در بیست و دوم شهر ذیقعد الحرام  
 از دار السلطنه تبریز پرچم اعلام نصرت فرجام از راه اردیل بسمت موغان  
 عیبر نیز کردید و در زمان ورود بدار الارشاد اردیل عریضه پیر قلی خان  
 رسید مشعر باینطلب که عسکر خان افشار حسب الامر نواب کامیاب و الا خود را  
 بمسارعت سبل بقا ره رسانند حبیبقلی خان تاجار بمناظرت جسر رود کرد اقدام  
 و پیر قلی خان در خارج قلعه با کویه متوقف و شیخ علی خان نیز با و ملحق گشته  
 اشجدر در انحد و دبا کمال اختلال حال قمرین اضطراب و اضطراب و دو اب



پیراده های او بتامی از شدت سرما و صبر سر مجر خز و عرضه تلف و از نقدان  
از وقه از چهار طرف سهام مشقت و بلا و خدنگ فلاکت و هزار اهداف کشته  
ابواب چاره و خلاصه بر روی خود مسدود یافته لا علاج از میان لشکر خود جدا  
گردید و بمحالی قلعه آمد که شاید حسینقلی خان را بطبع و وعده و وعده  
قریب داده راه فرار یا جای قرار برای خود بیابد و تدبیری برای رهایی خویش  
از اسب چنگال شهران پیشه دعا نماید در آن اثنا ابراهیم خان که از بنی اعیان  
حسینقلی خان با کویه بود و به رشادت ذاتی و جوهر جلی از امثال و اقربان خود  
سبقت داشت از رکاب مستطاب شاهزاده کامیاب مامور میا کویه شده بود با و  
رسید وقتی که با حسینقلی خان با کویه در یکجا بودند و تمهید مقدمات گفتگو  
می نمودند باذن حسینقلی خان او را بقریب کله مقتول و پیرقلی خان قاجار  
و شیخعلی خان و سایر مامورین دور جمعیت او را احاطه نمودند بعضی از ایشانرا  
مقتول و بر خیرامغلول و بقیه السیف گریختند اتفاق شفت در کشته بار نشسته  
روانه ساری شدند و سر پرشور او را که از نخوت و غرور با فرسود و پسرود  
از تن بریده مصحوب چاباران بتنگگاه رسانیدند اما چون نواب نایب السلطنه را  
فرمان چنان بود که مامورین در میدان کین بدفع آن خبره سر پر دازند نه نگردد  
اتحاد گفتگویش مقتول سازند اما خاطر خطیر را از این مقدمه بختی روندا و آنکه  
ضمیر منبر را گرفتگی رونمود \* مامور شدن بعضی از امر اذربایجان به ایروان  
و گذارش حالات آسامان \* رای ممالک ارای نایب السلطنه بعد از قتل اشجدر  
به تنبیه و تند بر نفسدین بحال شوره کل و پنبک و کتجه و کمر جستان قرار یافت  
چون جعفرقلی خان بانوجی از روس مدتی بود که در قلعه تالین ایروان ساکن  
بود دست تظاول و خرابی بمضافات و حوالی ایروان کشوده بنا بران مهدقلی

بقلی خان قاجار بیکلری یکی ایروان و حسینقلی خان بیکلری یکی ارومیه و امجد  
خان قاجار حاکم خوی و کلبعلی خان حاکم نجوان باجعی از سپاه افشار و ایروان  
و کنگرلو و خوی و غیرهم باستصال روس و جعفرقلی خان مقرر گردید و حاج محمد  
خان قرآقوزلو که از اعانتم انطا بقیه و از چاکران قدیمی حضور سعادت دستور و بصفت  
مهریست در خدمت بارفقت موصوف بود بانجام خدمت مقرر و تعیین شد و حکم  
فرمود که بعد از ورود دیار ایروان اول در برابر قلعه تالین که مامن جعفر قلیخان و روسیه  
انحد و دبو دقلعه متین بنا شود و مساوی هزار نفر تفنگچی در آن مکان بازداشت  
راه فرار و از وقه را بر ایشان مسدود سازند و بعد از آن به فتوای عقل و رای  
در انجام خدمات دیگر لواز می و اهتمام بعمل آورند محض انتشار این خبر قبل  
از ورود دیگر دکان و سپاه نصرت بنا بمحالی ایروان جعفرقلی خان و روسیه  
از بالان فرار و جعی از لشکر ایشان در دست قراولان مهدقلی خان قاجار  
گروا گردید و چون باشایان سرحدات روس در بین چند سال با از جاده سلوک  
قدیم بیرون گذاشته بودند و از راه فتنه جوئی گاه کاهی دست اندازی باطراف  
ایروان می نمودند و آنها از فرصتی کرده نوشته از گوشه می بردند و از آنجمله ابراهیم  
دانشا که پایزیده هم چهار هزار نفر بعزم تاخت ایلات ایروان فرستاده بود  
دست تر کشازی و تظاول کشاده لهذا کلبعلی خان حاکم نجوان بحال تالین پاد  
و سواره ابویا جمعی خود به تنبیه ایشان برداخت و بکمال استعجال بر سر آن گروه ساخته  
جعی قبل و دستگیر ساخت بعد از آن همگی باشایان از خوف استعداد و اجتماع  
سرگردگان آذربایجان سرفصول در جیب خول و بای تبه جوئی در دامن ادب  
کشیدند و عراض نیاز مندانه منعی بر عهد و خواهی و انابت و بازگشت از قبایح  
اعمال و اظهارندامت بد زکام نایب السلطنه ارسال داشتند و از دربار شوکت



مدار بمجالتهای فاخر شرف افتخار یافتند و بعد از اجتماع سرکردگان و سرداران  
قرار کار بدین متوال داده شد که مهد بقلی خان و کلبعلی خان به تنبیه روسیه شوره  
کل و نینک قیام و اقدام نمایند و حسین قلی خان و اسمعیل خان و حاج محمد خان  
حسب الحکم بکنجه رفته خدمت مقرب را معمول دارند بعد از این قرار داد  
خوانین عازمین کنجه روانه و مابین کنجه و تفلیس فرود آمدند و بنای ناخت  
و تاراج نهادند و همه روزه اطراف کنجه را احاطه و بقتل و غارت برداختند  
نواب نایب السلطنه بعد از مراجعت از جنگ روسیه قریباً باغ احکام پسر کردگان  
اصدار فرمود که سرکردگان مامور در این اوقات سعی بلیغ در محافظت سرحدات  
ایروان مبذول دارند و نیز بمامورین خبری رسید که مهدی قلی خان  
و کلبعلی خان کاری ننندید و جعفر قلی خان و روسیه نینک و شوره کل  
جارت و زبده جعبتی بقصد امانت و لایت ایروان مجتمع نمودند لهذا سرکردگان  
بغرض درست و رای متین از کنجه عازم ایروان و جعبت روسیه و جعفر قلی خان  
از اجتماع حرکت ایشان متفرق و بر ایشان کشته فرار بقلاع خود نمودند و سرکرد  
بکان بعد از انظام امر ایروان بحکم نواب نایب السلطنه معاودت کردند در  
بیان المپینان و استیضاح مصطفی خان حاکم طالش بسعی و اسقالت وزیر بی نظیر  
میرزا عیسی ملقب بمیرزا بزرگ قائم مقام مصطفی خان حاکم طالش از زمان  
دولت خاقان مغفور تا این زمان از اولیای دولت جاوید مدت مشوش و روز  
بروز بر وحشت و تشویش مپافزود و از ورود موکب مسعود بدار الارشاد  
اردبیل بصورتی که شاید تنبیه و کوشمال او متقور نظر مهران باشد پیش تر از  
بشتر خوف و هراس بروی غلبه و باشفت الفت نمود و مکنون تمپوشش ان بود که  
از مالش بمیزبده پشت ساری راه فرار بیاید و از انجامت بر رفته اسوده خاطر قرار

قرار و سکون نماید نواب نایب السلطنه از این معنی آگاه و وزیر دولت خواه  
سلالة الاشراف و الاطیاب میرزا بزرگ را با اسقالت او مامور و مقرر داشتند  
که مصطفی خان بعد از المپینان شفت و همراهمان را از جزیره ساری بر سیدیل  
قطع ممبر بدون ذوقه و مایحتاج از ساحل لنگران قرار می سازد و وزیر بی نظیر  
بعد از ملاقات مصطفی خان او را بمهر احم بیگ کران خاقان کبکی سان و اللطاف  
و اشفاق شاهزاده و فی الاحسان قوی دل و مطمئن خاطر ساخته راه از ذوقه و سایر  
مایحتاج شفت و همراهمان او را مسدود و ایشان در عین شدت زمسان راه دیار  
خود پیش گرفتند تا وصول بمطلب جمعی از آنکس و به سبب کرسنگی و شدت سرما  
تلف گشتند مصطفی خان شهر وانی بعد از ملاحظه این احوال قریب ندامت  
و انفعال گشته بغرض ملاقات احد خان یسلگری یکی بمیزبده مراغه که در ان او ان بابانه  
کینه خواه و تدارک و سامان بحکم شاهزاده کامران در کنار کر توقف داشت  
تا کنار رود و گرامده او را ملاقات و تعهد نمود که من بعد سر بر خط فرمان واجب  
الاذعان خاقان اعلی حضرت شاهی داشه از حکم و اراده شاهزاده ازاده تجاوز  
جایز ندارد و مدت العمر در شاهراه جاگری و عبودیت شعاری بابت قدم و راسخ  
دم باشد بیان و قایع سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری و بیان حرکت  
علی باشا و الی بغداد بیعت کرمانشاهان و انضمام او چون جسد خورد شد از بطارم  
حوت با یوان حل تخویا کر د خاقان مسالک عزت و فخر و زوی از برای جشن  
نوروزی به تخت مرصع فرار گرفت و بطریق عادت تمامی امر او وزیران زمین  
رای صاحب سعادت از تووال احسان بیژر و الجب و دامن امپد و اما لا مال  
کردند و بعد از انتضای ایام جشن و سرور رحمت عالی فیهت بناختن بیات  
ملکی مقصور فرمود عبد الرحمن باشا حاکم بیان که بسبب سوسلوك علی باشا



والی بغداد از مملکت خود از عجاج یافته باین علت از دولت علیه عثمانیه رو  
کردان و دست توسل و اسپهان بنذیل عاقبت این دولت جاوید بنیان زده  
بود و شاهنشاه روف بلهوف نواز و رانوازش و اعزاز فرموده ایل و اویماش  
را که قریب پنجهزار خانوار بود در سمت کردستان محل سکنا مقرر و قامت قابلت شرا  
بمخلاج فاخره و انعامات مکاره مزین گردانیده از اولیای دولت روز افزون  
انواع مکرمت و دلتوازی بروی روزگارش گشاده گشت و مواید و فواید  
عارفت و اصطناع در مصیفات امالش فاده فرمان جهان مطاع مصحوب مهر صادق  
مروی منشی و قانع نکار و معتقد دیگر در خصوص نصب و تعیین او در حکمت  
خود شرف اصدار یافت علی باشا بعد از ندادن بدیلمتک شده با سال بکشها  
اجرای فرمان شاهنشاه را در عقده تعویق می انداخت و در ظاهر چنین جلوه  
میداد که در سپردن ملک او مضایقه نیست اما باطنی و در اینکه سپاه نصرت  
ناه از طرفی بمجادله روسیه مشغول و از جانب دیگر بمحاربه افغانه قندهار  
و هرات و اوزبکان مرو و ترکستان سرگرم میباشند البه اردوی همایون  
شاهنشاهی از مردان کار خالی خواهد بود از قایت تکلیف فی اعزاز بلند پروازی  
کرده ره بسیار طریق عصبان گشت و مقدمه عهد قدیم دوستی میان دولتین  
ایران و عثمانیه پیرامون خاطرش نکندشت باسی هزار پیاده و سوار و توپخانه  
والا کارزار از سواد بغداد بیرون آمد و از راه ذهاب تا منزل طاق کرار رسیده  
در آنمکن متوقف گردید و توپخانه خود را بر سر تلال و جبال کشید و این خبر در  
چین سلطان به سلطان افان رسید خافان عدالت نشان که منظره این حرکت از وی  
نداشتند و در تدارک بر خاش باد دولت عثمانیه بنا بر عهد و سنوای مانیه نبودند  
و اساس پیام میان دولتین ایران و اند دولت را محکم می بنداشتند فوراً از وفور

و فوراً خبرت طبع خپور برای گوشه مال آن سر مست ساغر غر و در شاهزاده کامکار  
محمد علیم زار ابا فوجی از مردان کار از پیاده و سوار و چند نفر از امرای  
ابراهیم خان و محمد علی خان شام بیانی و نور و زخان ایشک افاسی باشی و امان  
الله خان والی کردستان و فرج الله خان انشار سنجی باشی از راه بندن و کرمان  
شاهان تعیین فرمود شاهزاده محمد علیم زار خود از کرمان شاهان گذشته در منزل  
گردن فرود آمد و جمعی از سپاه مظفر نامه را بر سر کردی فرج الله خان و امان الله  
خان از راه سلیمانیه تعیین نمود علی باشا والی بغداد نیز در آنزده هزار از پیاده  
و سوار بغداد را بر سر کردی سلیمان باشای که با بر سر عبدالرحمن باشا که با ایل  
واحشام و عبال و المقل خورشید در منزل دبره که سرحد کردستان است منزل داشت  
فرستاد و خود از اسراع حرکت لشکر منصور بانحد و دو تفریک لوی شاهزاده  
کامکار خوف و هراس در دل راه داده از منزل طاق کرار چند منزل کوچ کرده  
بر عقب نشست سلیمان باشای که بانه و اغروق خود را گذاشته بر سر عبدالرحمن  
باشا ابلغار آورده باین تصور که قبل از استحضار و اطلاع سرداران لشکر ایران  
باتمام کار او بردارد نیست و دو فرسنگ راه را در یک شبانه روز طی کرده  
عبدالرحمن باشا کام طلوع صبح از ابلغار او خبردار شد عبال و المقل خود را  
گذاشته اعوان و انصار برابر داشت و در برابر ایشان صفار اشد و کس  
باستجمالت فرج الله خان فرستاد و از کیفیت کید و کین خصم بدسکال ایشانرا  
اخبار کرد ایشان از اسراع این خبر با سپاه نصرت نامه ابلغار کردند هنوز دنیا  
لشکر در عقب بود وقتی رسیدند که عبدالرحمن باشا شکست یافته در کار فریبت  
و قرار بود پس فرج الله خان و سایر سردگان از مشاهده این حالت شمشیرهای  
جلالت اخته بر لشکر سلیمان باشای که با ناخند و از استعمال الات کارزار



هنگامه کبر و در ظاهر ساختن یک ساعت نیم چنگ مغلوبه در میان قایم بود از  
نیروی طالع خدیو کتی ستان لشکر بغداد شکست یافته قریب سه هزار کس مقتول  
و سلیمان پاشای که پادشاه سه هزار کس از لشکر بغداد لیسر و دستگیر کردید  
عبدالرحمن پاشا در سلیمان به مستقل و سلیمان پاشا را بخدمت شاهزاده فرستادند  
و شاهزاده کامکار نوروز خان قاجار ایشک اقامی پاشی را با مال بقیه مدانلو  
و جهان بیگلوی اگراد و قراکوزلو بر سر ذهاب تعیین و قنچ پاشا حاکم انجمنهای  
هم اغوشی شاهد فتح و پیروزی با سپاه در برابر نوروز خان صف اراپی و بعد از  
کمر و فریب و تلاش بی شمار در کار خود فتوحی بنا کرده چون موی ستان روی  
بر تافت و نوروز خان انکروه و انا منزل بعقوبه بغداد تعاقب کرده بعد از قتل  
و اسیر تعداد از ذهاب معاودت و انجمن را نیز مجاروب و غارت رفته  
و قیمت بی شمار گرفته خلی پاشا را از استماع این اخبار و شکستهای بی در پی الت  
در نهاد افتاده جمیعش به پیرشانی مبدل و یکبارگی اردوی او متفرق گردید و خود  
نیز قریب اضطراب و تشویش گشته فرار برقرار اختیار و نظر بسو اعمال از اهالی  
بغداد نیز اطمینانی نداشت تا حوالی قلعه بغداد رفت و در یک منزلی انجا قرار گرفت  
و عالیجناب قدسی القاب مجتهد العصر الزمان شیخ جعفر خزاعی را از نجف شرف  
طلبید نزد شاهزاده کامکار برای عذر از افعال ناخوار خود با عذر فرستاد  
و استدعا نمود که شاهزاده در خدمت خاقان جم افکار شیخ قباچ اعمال و عذر  
خواه کار ناسزاوار او کرده و شیخ فاضل بتوسط شاهزاده محمد علی میرزا  
در خدمت شاهنشاه به مال مملکت اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده علی پاشا  
که در میان دولتین علی بن ایران و روم غبار نقار و نقار آنکینه و در میان  
بهوجی خویشای یکناهان برخاک ذلت و هوان رسیده بود کردید خدیو جهاندار

راستدهای شاهزاده را قبول و بر حسب تمنای شیخ عالیقدر سپاه نظیر انتساب را  
از اطراف و جوانب بغداد بر کاب مستطاب طلبید و شاهزاده بموجب امرها چون  
شیرجی یعلی پاشا مرقوم و به اهلالی بغداد نیز حکمی ارسال فرمودند که از امر و قی او  
تجا و زجا نیز ندارند که جرایم او در درگاه سلطانی بعفو و اغماض مقرر و در مسلك  
انخلاص کیشان منسلک و از جمله دولتخواهان این دولت ابدینان محسوب میباشد  
و سلیمان پاشای که پادشاه را در بار شاهنشاهی ارسال فرمودند و پاشای مرزبور بمحکم  
خاقان پوزش پذیرد در خانه معتقد الوله العلیه میرزا محمد شیخ متوقف و انواع  
مهربانی در بار او بنظر میوست و در او اسط شهر ذقده الحرام حاجی یوسف  
پاشا صدر اعظم سابق که در انخلا صاحب اخبار مملکت ارزنة الروم و قرا حصار  
مشرقی و مضافات آن مرزبور و سپهدار با اقتدار پادشاه و الاجاء روم است  
فرضی عنو و اقدمی را که از جمله خواجگان دیوان مشید الارکان و تربیت  
یافته آن پاشای و الاشان بود بر منم رسالت بدر بار شوکت مدار نواب نایب  
السلطنه به تیریز از سال خواجه مرزبور بنیض حضور شوکت و معالی دستور نواب  
نایب السلطنه رسیده مکتوب دو ستانه او نیز که مشخون بعد از خواهی از معامله  
نار و او حرکات ناسزای علی پاشا و الی بغداد و اذن مرخصی سلیمان پاشا که پادشاه  
بتوسط نزدیکان حضور معروض گردید نواب نایب السلطنه در خدمت خدیو  
کامران مستدعی استخلاص سلیمان پاشا که پادشاه کشند سلطان سلیمان شان  
او را مرخص فرموده پرودوش را بملصتهای کرانمایه منلع و معضی المرام و شاد  
کام روانه دار السلام بغداد فرمودند: بیان قتل ابراهیم خلیل خان در دست  
روسه: ابراهیم خلیل خان از مشاهیر خاتمه کار اشجدر و استیصال شفت قنه  
جووند مبراشیاع و اتباع او و اسمالت مصطفی خان حاکم طالش الملبانی و امید



واری تمام بجز سائیده عرابض متعدده از عمرمان خود روانه دربار شو کفلا ر  
و نواب نایب السلطنه و اد خدمت شاهنشاه سپهر جناب شفیع کلاهان و حذر  
خواه تقصیرات بیبایان خود ساخت شاهزاده از ادمه روضه استشفاع مصحوب  
کسان او بدربار کبته مدار ارسال فرمودند فرمان شاهنشاهی عزت نفاذ  
بذیرفت که در صورت تدارک مافات تصور او مقرون بقفو و اغراض گردید  
ابراهیم خلیل خان از وصول این مرده فوق العایه شادمان و از سر خلوص نیت  
و صفای طوبت بفرموده روسیه قریباغ اقتاد و عریضه اخلاص ترجان مصحوب  
داماد خود بداد الا رشاد ردیل ارسال حضور نایب السلطنه داشته استدها  
نموده بود که موکب نظیر انتساب نواب کامیاب متوجه قریباغ و ابو الفتح خان ولد  
اورا باجمعی از دلبران کاراگاه از راه قبان و فرج الله خان شاهسون را بانوج  
دیگر از دلوران نصرت اثر از راه چانچی در مقدمه موکب انجم حشر تبیین  
فرمایند نواب نایب السلطنه مامول او را مقرون به معمول داشته ابو الفتح خان  
و فرج الله خان را در مقدمه موکب قیروزی اثر روانه و هلی التعاقب های  
رایت میون ایت بسمت قریباغ در بر و از آمد بعد از عبور از بل خدای فرین در کنار  
رود داریس ابو الفتح خان از حوالی قلعه پناه آباد مراجعت و معلوم شد که قبل از  
ورود ابو الفتح خان و فرج الله خان جعفر قلخان پسر زاده ابراهیم خلیل خان  
روسه قلعه را از حقیقت کاراگاه و در شب بیست و سیم شهر ربیع الاول  
سیصد نفر از ایشان از شب هنگام از راه خانه خود بمحارج قلعه آورده و چون  
ابراهیم خلیل خان که قبل از این مقدمه با عیال و اطفال در خارج قلعه توقف  
داشت هرگز بفرقه حرم و احتیاط مرهی نمی داشت سه چهار ساعت از شب  
گذشته بی محابا بر سر او ریخته او را با همشیره سلیم خان شکی که هم سرش بود

بود و دختر او که خواهر زاده های خان لکزی و جمعی دیگر از اناث و ذکور که  
بر وانه اسادر بر برابر شعله شمع تفک ایشان جلوه نمود در آتش قتل و پید بسوختند  
و آتش قتل رحم و بیباکی در جهان افروختند و رخت کهن سال زندگانی ابراهیم  
خلیل خان را به تپشه جور و پیداد از پای افکندند و چشمه سار نریت چندین ساله  
او را در پایان زمان شیخوخت بدست جفا و عناد با خالک ذلت و بوار بر آکندند  
نواب نایب السلطنه بدون تأمل و در نیک بعزم چنگ باروسه روانه قلعه پناه آباد  
و در عرض راه عریضه سلیم خان شکی رسید مشعر با یفقدمه که جماعت روسیه را  
که دو سال قبل ازین بلجاخت مصطفی خان شپروانی بولایت شکی برده اطاعت  
کامل ایشان می نمود محض استماع ورود موکب و الا با نحدود و شنیدن خبر  
قتل ابراهیم خلیل خان اواره کجی ساخته که اینبغی بهر اسم خدمت گذاری و اخلاص  
شعاری برداخته ام و استدهای امداد برای احتیاط کار خود نموده بود نواب  
نایب السلطنه حسب الاستدعای او فرج الله خان شاهسون را بانوجی از شپران  
بلنک افکن با امداد او مامور فرمودند \* حرکت موکب و الا بمحاربه روسیه  
قریباغ بار دیگر \* چون اکثری از ایلات قریباغ بعد از قتل ابراهیم خلیل خان  
مستدعی شدند که از قریباغ کوچند در قریباغ داع ساکن باشد لهد اعطاء الله خان  
شاهسون بگو چنان بدین انعام مود گردید جمعی از سپاه نظیر پناه را نیز قبل ازین  
مقدمت بسر کرد کی بنحقلی خان نیمه قشون ابواجمعی مهدقلی خان قاجار در  
ایروان نمودند و فوجی از قشون را در خوی و تبریز توقف مامور و حسب نقلی  
خان افشار و امهبل خان قاجار نیز بنحوی که گذشت داوطلب ایطلب شدند  
که بماتوجی پیاده و سوار از راه ایروان روانه بکجه و کر جستان و در آنحدود  
مصدر خدمات شایان شوند الکسندر میرزا والی تفلیس نیز درین باب تعهداتی



افزون آن حساب میفود جمعی را نیز با ایشان مامور فرموده بودند و ملتزمین و کباب  
نصرت آنساب نیز خدمت سرزمای رستاز و زجات صحرا بیا کویه و معان دید و کسبه  
بودند از رشکد راننداد سفر و اشتداد مشقت اندک کاتی بمرسانند و سباهی  
که بتازگی از جناب خاقان کشور کشان مامور بر کباب والا بودند هنوز وارد نکشته  
چندان جمعیتی در کباب مستطاب حاضر بود درین وقت خبر رسید که یارال  
نبالین با سپاه مامور قفلس و از انجا غریب فرابع و روسیه شکی  
و کجی و قریب با قشون فرابع و ارامنه و غیره با ملحق و در مسکران اجتماع نمودند  
نواب نایب السلطنه از اق اقلان حرکت و باین قلت سپاه احد خان مقدم را نیز با  
قوچی بمحافظت بنه مامور داشتند بیای جلادت در دایره زندگانه کشتند در منزل  
خانین که روسیه نیز وارد انجا بر بالای کوهی بلند قرار گرفته بودند بعد از ورود  
موکب سعود جنود نصرت نمود و در روز لوازم جهه دوسعی بعمل آوردند که شاید  
از کوه و از کوه بزرگ آمده اقدام بحرب نمایند پس نگرید و در آن اوقات نظر  
بعرض و استدعای ابو الفتح خان گرفتار از قریب باغی را مطلق العنان و انجماعت  
بر روسیه خبر رسانیدند که غازیان منصور از بنه دور و علف صحرا آتش گرفته  
علو قه و اب سپاه نایب و اهالی اردو ازین رشکد قریب نصرت و اضطرابند  
روسیه از شنیدن این قبالات دایر کشته اقدام بچنگ نمودند و سپاه کشته خواند درین  
دور روزان از طلوع مهر روی چهره تا حکام برده داری هندوی نلام علی الدوام  
از بی انگیزش شو بمر سوی درنگ و پوی بودند و شبها نیز از بی پاسداری و حزم  
دکار جنگ چون انجم تا سحر دو شهر و محظ برای اسایش نمی نمودند و زمانی  
که تلاقی قریبین و التقای فین واقع شد و داب در سمت روسیه بود و سپاه  
نصرت ماب در هر سوا از اب دور القصد و لشکر در برابر یکدیگر افتاد و فرمودند

نمودند از طرفی قوچی از اعراب بسطام و از جانبی قوچی تغلکیان عراق از فرادان  
و کوز از چنان از بردلی پیش رانندند که در دهان توب و تقنک رفته خون از تارک  
و ترک اعدا بر هوا افشانند در روسیه نیز جلادت تمام از میان غرا دهایی بیرون آمده  
با اعراب دست و کمر بیان میشدند خیمه الماس کون از او داج افواج دوسپاه  
بمجموعه با همون روان میگرد و سنان بلند قامت در کوه پناه کردن عمر  
یکدیگر بقصبری از خود راضی نمیکشت یارال روس از غایت اضطراب صورت  
پادشاه و شمشیر خود را برای ترغیب و تحریض روسیه در کار جنگ بر زمین  
انداخته بهیج صورت بغیدن بقناد و این کشش و کوشش مدتی بطول انجامید  
و چون از هیچ طرف شاهد نلفر روی نتواند و نایب افتاب تونزدها تباب آورد  
مطرفان دست از جنگ کشیده درنگ جستند و چون بنحوی که ذکر رفت اب  
در دست اشکریان روس بود و علف دران صحرا نایب و لشکر روس از وقته  
بسیار داشتند از بل خلافت برین تا منزل خانین برک علف و برگاهی وجودند داشت  
تا بکندم و جوچه رسید نایب السلطنه با ستار و رود سپاه مامور به جدیده از دربار  
خدا بوجم اقتدا ریانه و اغر و ق بهمان این که غریب فرموده بودند مراجعت  
و از بل عبور فرموده بر چشمه حسن و حسین توقف نمودند در آن اثنا حسین خان  
و اسمعیل بیگ و حسن خان و امامان الله خان که از دربار کیتی مدار خسر و کامکار  
با افواج بمر هیت سبل شکوه بخدمت نایب السلطنه مامور بودند و در کوه دیدند  
\* بیان آمدن موسی و بر ابلیسی دولت فرانسه \* در سال شهادت خاقان شهید  
دو نفر فرساده کاند دولت فرانسه با سواد عهدنامه که میان دولین فرانسه و ایران  
در سوابق ازمان مرقوم شده بود و در طهران گردیده بود و توضیح پیوست  
که دولت فرانسه در صلح افواج ابواب دوستی و تجدید عهد بکجهتی بر آمده اند



اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی  
مملکت باین طلب خارج نبرد اخته بدون آنکه گذارش را بعرض واقفان عینه  
اقبال رساند جوانی باها داد مدد و تفریز بود و پس فرستاد بعد از آن در هنگامی  
که اسمعیل بیگ بیات بخوبی که سابقا ذکر شد برای چاره کار مطایفه و هائی مامور  
بیغدا ذکر دید احدی نزد او آمد شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار و ادعای  
رسالت از جانب اندولت نموده بانفاق او وارد طهران و چون مقصود معلوم نبود  
اولیای دولت ایران ادعای او را محض دروغ ندانند و اتفاقا بحال او تقووند  
اما بعد از آنکه نمایان برون باروسه بنای سبز و او بزرگداشت موسی زوبونام را  
ببغایت تعیین و روانه دولت ایران ساخته اعلام و بیغام نمود که این قاعده  
مسلم است که دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست الحلال  
من باد دولت روس که دشمن دولت ایران است نهایت دشمنی دارم پس اولی  
الت که بباد دولت ایران بیانه ایران و فرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده  
است حکام بنیان مشاق دولت فرانسه بر عالمان ظاهر و فایده این دوستی  
که اخراج روسیه از کرهستان و حواشی ایران است بر جهان بان روشن و باهر کرد  
اما بعد از آنکه موسی زوبونام و او را دید کردید محمد پاشا حاکم انجا بر عایت دوستی  
دولت عثمانیه باروسه ایلی و همراهان او را گرفته مجوس ساخت و اموال  
او را ضبط نموده بقتل دو نفر از همراهان او پرداخت نوایب السلطنه برای  
استخلاص او شرحی بحاجی پوسف پاشا ارسال و انجناب از اموال بینی و عاقبت  
اندیشی ایلی را استخلص ساخته بانوازش بسیار روانه دربار شوکت مدار  
ساخت و ایلی مزبور بعد از دریافت حضور با همرا تورد را در پیل بیغام را بعرض  
نایب السلطنه رسانیده روانه درگاه خاقان جم نشان گردید و در چنین سلطانه

سلطان شرف تلمشیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد از ابلاغ نکارش و سفارش  
مورد توأزش کشته رخصت معاودت یافت مبرز محمد رضای قزوینی را هم که از  
نجیب و معارف قزوین و وزیر نوایب شاهزاده محمد علی میرزا بود بمراقبت افاز راه  
اسلامبول برسالت فرانسه مامور فرمودند اما خدیو بجم رتبت را سوای ذاتجالت  
خدا نهی کس چشم باری نبود و مقصود از فرستادن سفیر رعایت قانون تعارف  
روزگار بود \* بحاربه روسیه و قرا باغی در سر کوچ ایلات با ابو الفتح خان \*  
هنگام توقف در چشمه حسن و حسین عطاء الله خان شاهسون که بکوچانیدن  
ایلات قرا باغ رفته بود وارد و بعرض رسانید که بعد از مراجعت موکب و الا  
برخی از ایلات در کوچ کردن تعطل جایز داشته این بنده با احتیاط اینکه مباد الاموال  
ایشان در میان لشکریان تلف گردد با ایشان بمعارضه اقدام نمودم پس از قرا عرض  
و استدعای ابو الفتح خان قوچی تفنگچی با عطاء الله خان بمراقبت ابو الفتح خان باین  
خدمت مامور گشتند و ایشان ایل را کوچانید می آوردند که مطایفه جبرئیللو  
بنهان کس نزدینارال روانه و قوچی از روسیه و جعفر قلی اقا قرا باغی را با طاعت  
خود آوردند و ایل مزبور تا حوالی محال قیان که مشغول بر معابر سخت و جبال عظیمه  
و پیشهای برد رختت رسیده بودند که جماعت روسیه و جعفر قلی اقا رسیده  
ایل جبرئیللو نیز بمراقبت ایشان دست از استن جرات بر آورده با تفنگچیان  
بنای جنال گذاشتند از دو ساعت روزالی زوال بازار قتل گرم بود بالاخره سرب  
و بار و تفنگچیان با خرد سپید بعضی دستگیر و بسیاری از آنها کشته شدند بچنگ کریز  
خود را بمان رسانیدند و چون اینجانب نایب السلطنه رسید خاطر خطیر انقباض  
یاقه مقرب الحضرة اسمعیل بیگ و حسن خان قاجار را با قوچی ازها که جراد  
بمدافعه روسیه در مقدمه مامور و موکب منصور بنزهلی التعاقب از راه



اصلا ندوز کلبیب و فور حلف انب لم یفود حرکت فرمود و وصول این  
 خبر و عب افکن قلوب بنار ال گردید معدودی از روسیه را بقلعه بناه آباد  
 آیین و خود سایر روسیه را که در خارج قلعه بودند بدو داشته بسرعت و تسجیل  
 تمام بجانب کجه فرار و پی سپردادی ابدار گشتند و این خبر بعد از عبور موکب  
 منصور از رودارس بعرض مقیمان حضور رسید توجه را بارت جلال بعنت  
 شبروان اگر چه اولاده خاطر اشرف ان بود که با عرضم جزم توجه بجانب کجه فرماید  
 اکثر بنار انبالبین بمقابله اقدام نماید در باره او مستورات خبی نقاب حجاب  
 از چهره کشاید والا که امر بمحاصره انجامد حصار انجا را محصور و تمامی همت را  
 بقلع قلعه و قلع قلعه کبان مقصود فرماید اما در هفت کام عزیمت موکب نبروز  
 از راه اصلان دوز و عبور از رودارس عریضه شیخعلی خان و حبسقلی خان  
 مشعر بر موافقت اهالی در بندبار روسیه و رواندن آنکروه بداند و در نفور  
 رسد و چون قیل انبیر قلی خان تاجار با فوجی با عانت انما امور گردیده بود  
 درین وقت عرضه داشت که مصطفی خان شبروانی که باطن او با ظاهر موافقت نداشت  
 اسمعیل بیک برادر خود را با سوار و پیاده بسیار بکنار رود کرد فرستاد مانع عبور  
 ملاوران منصور است و تنبیه و تادیب مصطفی خان شبروانی و اخراج روسیه  
 در بند هم از محاصره حصار کجه که هر وقت از اوقات ممکن و مقدور بود اهرم و الزم  
 بمقودله تا نوبت نایب السلطنه استیصال و انحصار مصطفی خان را و جبهه همت  
 فرموده جین تاجار سردار خراسان را با فوجی از پیشه زن سپاه با تسجیل و ایلتار  
 روانه و مقدمه عساکر نقره مانور فرموده و در عقب ان را بارت نصرت ایات را  
 شقه کشانوهی در رکعت و نصت استیصال فرمودند که در هفتکامی که حسین  
 خان تاجار و مامورین از اب گره عبور نمودند شاهزاده بیک خصال هم بکنار کرد

کر نزول اجلال و بعد از ورود دیباده شبروان که در انطرف رود بودند متفرق  
 و پرتشان گشتند و حسین خان چون باد از اب گذشته آتش فب و قارت بنشک  
 و تراندیار نزد و غالب ایل و نواحی بنار اچ رفت چون برخی اموال تاجار شکی  
 و تیریز در ان میان میخارفته بود عوض ان از سرکار و سمعت مدد عنایت و مکرمت  
 گشت چون مصطفی خان شبروانی دید که چنین حادثه روی نمود فرین  
 دخت و جبرانی گشته از در هجر و الحاح در آمد و کس روانه در بار شوکت مدار  
 و بتوسط کارگذاران سرکار استدعای امینان نمود و در خواست کرد که بعد  
 از حصول امن و استیمناس ره بسیار طریقی بندگی و مرحله پیمای مسلتک چاکری  
 و سرانگندگی کرد پس با صرار و استدعای چاکران در کاه حسب الامر نایب  
 السلطنه بنفقلی خان کروم و عطا الله خان شاهسون مامور بقلعه رفت که مدتی  
 قبل ازین مقدمه مصطفی خان با هالی شهر شبروان کوچ کرده رخت بانجا کشیده  
 بودند گشته بعد از ملاقات مر احم خاطر خطیر عطفوت تخمیر شاهزاده فریدون  
 نظار را با و انظار نمودند مصطفی خان نظر بتلون مزاج هر محظه تشکیکی میکرد  
 و مرغ اساهرم از شاخی بشاخی می نشست در عزیمت بمحضور شوکت دستور  
 تسویف و تعلی میفرمود و دریافت قبح ایفندی نکرد که با اینکه سابقا در کنار رود کرد  
 و اردنزد احد خان بیکلری یکی تیریز و مراغه شده بود صورتی نداشت که در بنوقت  
 که موکب اقبال در اندیار نزول اجلال فرموده مخشاش و از اشعه انوار  
 حضور مهرانا رود کردی اختیار نماید پس لاهن شعور محمد علی بیک خاله  
 زاده خود را روانه رکاب نصرت شعار کرد تا بجای او ادراک حضور باهر التور  
 نماید نواب نایب السلطنه بعد از اطلاع از ایفندی از رود کرد عبور فرموده روانه  
 ان سوشدند و در هفتکام ورود موکب معود مقرب بحضرت اسمعیل بیک را



با فوجی از غازیان نظرنشان بتسخیر و تصرف محکمه متین شریان که اطراف او زمین  
مراب و کل و یک طرف محکمه او محکم بنیاد بود ما و در او طرف دیگر حبس نقلی  
خان قاجار را هم بتسخیر انجامت فرمود پس اسمعیل بیگ و حبس نقلی خان از  
دو طرف پریش آورده محکمه را بمحیطه تصرف در آورده و قتل و اسیر پنهانیت  
تقدیم افتاد و حسب الامر نایب السلطنه اسرا و بسیار از اموال اغار ارد نمودند  
اهالی انجار با اهالی مرادخانی که در حین ورود حبس نقلی خان قاجار با آمد و در  
بمحیطه تصرف در آورده بود و قریب بیست هزار خانوار میشد حسب الامر کوچه چایبده  
روانه مغان کردند مصطفی خان شبروانی از مشاهده این حالت جمعیت خالمش  
پیرشانی مبدل گشته سلیم خان حاکم شکی را واسطه حقوق خود ساخت  
در ظاهر قرار داد عزیمت بخسور نمود و در باطن بقکر چاره دیگر بود و هر روز  
بنای تازه گذاشت و بنعلل امر و زفر دامو کب و الاراد اراق سوم معطل داشت  
تا آنکه شیخعلی خان فوجی سواره از رکاب مستطاب بولایت قبه برده خود با اتفاق  
حبس نقلی خان حاکم باکو به و جمعیتی موفور شرفیاب حضور و مستدعی پرداختن  
بکار در بند و انتظام نمود و نفور کرد دید اما در آن ایام که طره بر چم اعلام  
نصرت فرجام در افسوز بود چهره شاهد اقبال و مرام بود اهالی شبروان را قدرت  
و توان خود نمایی در میدان نبرد فوق طاقت و توان می نمود در او مان خویش ساکن  
گشته از قله کوه قیزیری می آمدند مکر یکروز که امان الله خان با معدودی  
بقراولی رفته بودند اهالی انجا از ملاحظه قلت سپاهش فریفته و بجادله او اقدام  
نمودند و وی تمامی را مقتول و دستگیر ساخته باندوی نظرنشکوه مراجعت نمود  
\* مامور شدن پیرقلی خان قاجار و شیخعلی خان به در بند و وحشت سلیم خان  
شکی و اطمینان او \* مقارن این حالات از اهالی در بند عراض بسیار محتوی بر

بر عهد و میثاق پیشمارید ربار شوکت مدار رسید و در ضمن از مستدعی شده  
اوردند که نایب السلطنه شیخعلی خان و حبس نقلی خان باکو به را بانوجی از غازیان  
مامور بند در بند فرماید که شاید قصد خدمتی شوند نواب نایب السلطنه معسول  
اغار ایاجایت مقرون نمود مصطفی خان شبروانی در آن چند روز شهرتی داد  
که نایب السلطنه محمد حسن خان برادر سلیم خان را که با مرخان مغفور و در  
دست مصطفی خان د ولوی قاجار در سال مفرق فریاد دیده اش از حدت کز لک  
فهر بی نور گشته بود بانوجی از عشق مامور بقید و جبر و تنبیه سلیم خان فرموده  
سلیم خان از راه سادگی این سخن را باور کرد ایل و احشام خود را بگوهی که مشهور  
به کلسن کورسن بود فرستاده و کس روانه رکاب مستطاب نموده این دفعه در  
مقام حصول اطمینان برای خود بر آمد اگر چه نایب السلطنه از وفور خشم و ظهور  
اینگونه خلاف در نظر داشتند که بلا تا مل رخنه در بنیان هستی او افکنند و تمیل  
و جودش را به نیش سپاست از بیخ بر کنند لیکن بنا بر القاس و درخواست  
امراء و ملاحظه حقوق خدمت سابق او وزیر زاده مکرم مهر نالو القاسم را  
با سخالت او مامور و او را در بلده شکی در بافته غبار و حشش را بر لال  
کلنات نصایح امیز در صحنه خالم فر و شست و در از این عاطفت بزرگانه  
تعهد نمود که ملو و او گرها مصطفی خان شبروانی را بدون زحمت غازیان نظرنشان  
بدست آورد از اتفاقات در آن اوان از هفتون اب و هوای تصریحی بسیار  
در اردو بهم رسید \* بیان فراهم آمدن بعضی اسباب که مراجعت موکب معسول را  
از شبروان باعث بود \* نواب نایب السلطنه با اشارت هما بوز اعلی حضرت شاهنشاهی  
از برای پیش رفت امور دیوان و انجام خدمات مقرره ابروان احمد خان یککلر  
یکی ثوریز و مراغه را از مهد نقلی خان قاجار النسب و اولی دانستند و قبل از این



هم فرمان تصاحب زبان شاهنشاهی درین باب عزامدار یافته بود بنابر آن مهد علی  
خان از حکومت مغزول و بجای او احمد خان را منصوب فرمودند اما چون احمد  
خان بانداریک شایسته و پیاده از تبریز عازم ایروان گردید بعد از ورود  
بآنخده و بتغییر برج و باره قلعه و تنظیم امور رعبت و سپاهی پرداخت اما در آن  
اوقات از عفونت هوای ایروان و بایر در میان خلق بجهت رسیدگی سواهی اهالی آنجا  
از سواره و پیاده مامورین بکنیزار و ششصد نفر راه آخرت پیوستند احد خان نیز  
بیماری منعی پیدا کرده از اشتداد مرض بمحاکمات کش چیزی نمانده بود و امر ایروان  
از بیماری او مختل مانده بود و کارها مهمل خیر بیماری او بار دور رسید باعث اندوه  
خاطر مرحمت مظالم گردید زیرا که وی از چاکران قدیم بود و روسیه بزرگ  
و کرخستان در کین کین و متهم فرست نشسته و امر نجوان نیز بسبب خصومت  
کابعلی خان و عباسعلی خان بنی عم او فی الجمله اختلالی بجهت رسیدگی و از دربار  
پادشاهی خبر رسید که اعلیحضرت شاه متوجه استقلال عبدالرحمن ماشای بیان  
و علی ماشای والی بغداد است که هر یک از جای خود حرکت و از حد خود تجاوز  
نموده در میان دولتین علین ایروان و روم مصدر نقض عهد و بیعت و باعث  
انگیزش قیام خلاف و نفاق گردیده و از جانب ارومی خبر رسید که فیما بین ولد  
حبینعلی خان افشار و مصطفی خان که از جانب اولیای دولت عثمانی حاکم  
هکاری بود منازعت اتفاق افتاده است و منظور چنان بود که در سایر سرحدات  
نیز که همگی اتصال بسرحدات عثمانیه دارد نظر بمقدمه خرابی بغداد و خصومت  
و کاوش از طرفین روی دهد و بنا بر هدم مظنه ای یعنی در هنگام عزم این سفر  
تدارک حفظ حدود و ثغور بنمویکجا است شده بود و عرضیه پیر قلجیان رسید  
که بنای اهالی در بند بارشاد روم با ستمت بجنده و فریب است و شیخعلی خان

خان هم سر مست باد به پیروی شد از فکر کار و قد کار زار بیرون رفته و نظار  
بمشاهده این اوضاع برقلی خان عازم مراجعت شده از راه باکو به بیخواد خواهد  
آمد و هنگام ورود جنود وی و وصول لشکر زمستان هم بسیار نزدیک نایب  
السلطنه بنا علی نیک المراتب امرشروان را معوق گذاشته از اقوس حرکت فرمودند  
مصطفی خان بعد از حرکت موکب و الا باندک فاصله از راه تنگ نظر فی قوج  
کشور را روانه سکر عمل اردو ساخت اتفاقاً نواب نایب السلطنه حسن خان  
قاجار را با فوجی از غلامان جلالت شعار بر سر چند ولی در عقب اردو گذاشته  
بودند تا از املاقات نموده مانند بلای ماکان بر سر آنها ناخند و ملک وجود ملک  
مقیم سر کرده ایشان را بجای از آن گروه بر ایشان از والی روح پرداخت و بسیاری  
از ایشان را دستگیر ساخته بقیه البغفراری و روانه دیار ابدار گشتند و برقلی  
خان را با جمعی از سپاه کینه خواه مامور بمغان کردند که اگر صلاح دانند در آنجا توقف  
والا اهالی شیروان و رودبار و معان را کوچانیده روانه شمال طالش سازد و موکب  
انجم شکوه بعزم انتظام مهات مرقومه مراجعت بدار السلطنه تبریز فرموده بیان  
بعضی حرکات نامحجار مصطفی خان شیروانی بعد از حرکت موکب و الا در عباریه  
او بایرقلی خان و شکست یافتن مصطفی خان در حین التیجای اسلام خان شکستی  
خفیه بنای سازشی بار و سپه کجه گذاشته امراری در آوردن آن گروه بشیروان  
میکرد و انطایفه در کجه متوقف و باین عذر متمسک بودند که اکثر کر و مصطفی  
خان بکنجه میاید و باره او املا دی بظهور خواهد رسید مصطفی خان باز دست  
از ابرام و الحاح با نداشت و روسیه این بار متمسک باین عذر گشته بیخام نموده  
بودند که اینطلب را باکد و بیج که در قزلازمی باشد اظهار نموده ایم و انتظار جواب  
اوراداریم تا آنکه بعد از مراجعت موکب نظر نشان که مصطفی خان از حرکت



تا هجرت خود بشیمان شده دیگر میل باوردن روسیه نداشت بلکه در بابلن متفر  
بود و روسیه عرصه را خالی دید. علی الغفلة وارد شهر وان و مصطفی خان نیز  
چون عداوتی با سالیان و ملوالتش و اعوان و انصار اعداد داشت خود را با یعنی تسلی  
داد که با عانت روسیه تسلط بر سالیان که سالها در از روی انجام بود بماند شاید  
که درین ضمن ایلات خود را از مغان بشپروان آورد اما از توقف پیرقلی خان  
در کنار کوه و بیابان فریک برادر مصطفی خان ملوالتش در سالیان و حبس نقلی خان  
در باکو به خوبی و هراسی داشت تا آنکه متحضر شد که حبس نقلی خان بعد از  
انحلال از مراجعت الویه نظیر التوا لیب قلبه خوف و وحشت اهل و عیال و خویشان  
و اقوام خود را برداشته از راه سالیان عازم دربار نایب السلطنه گشت مقارن  
انحال بوالغاف نام از سرگرد کان روس باکو به را خالی دیده بیمار از ازار کلفت  
اخبار در آن کلزار بیمار بار کشا و شیخ علی خان هم در عالم مستی سازشی  
بی تکلفانه از دور با بوالغاف کرده عیش و روزی را غنیمت شمرده و همچنین  
بعضی از اهالی سالیان عداوت علی خان حاکم انجام با مصطفی خان شپروانی بنای  
التیام و اتحاد نهادند وی از این معنی قومی دل شد روسیه را برداشته وارد جواد  
و پیرقلی خان نیز مقارن انحال ایلات را حرکت داده عازم ملوالتش بود که مصطفی  
خان شپروانی شب هنگام بنای شیخون بسپار پیرقلی خان گذاشت پیرقلی خان  
شرایط مردانگی بظهور رسانیده او را شکست فاحش داد و تا کنار رود کرد و آید  
مصطفی خان بعد از هزیمت از پیرقلی خان جمعیت خود را با روسیه به سالیان فرستاد  
چون به بیابان فریک برادر مصطفی خان ملوالتش که حسب الامر نایب السلطنه با بعد  
نفر تفکمی مستحفظ سالیان بود داخله جمعی تمام از اهالی سالیان داشت و خبری  
از سانش بعضی از آنها با روسیه و مصطفی خان نداشت در انجام توقف و مشغول

و مشغول استیز و او نیز وجهی کثیر از آنها را طعمه شهر ساخت و در آن اثنا  
متفقین مصطفی خان روسیه را از عقب او در کشود داخل سالیان و علیخان  
از مشاهده این حال فرار کرد و بهر با فریک و ملوالتش دستگیر شدند \* محاربه  
روسیه با سلیم خان حاکم شکی و مغلوب شدن او بعد از قلبه بسبب شکست  
لکیزیه \* بنابر ال نبالی بن با فواج روسیه بعد از لطینان از باکو به و سالیان  
و موغان سلیم خان و اهالی شکی را در میان انولایات تمهادید بعزم مجادله و محاربه  
ایشان از کجه روانه شد سلیم خان که قبل ازین وجهی از سرکار نواب نایب  
السلطنه گرفته بود بر و سالی لکیزیه فرستاده و گروهی انبوه از او را و جاز و تله  
با عانت خود آورد داخله جمعی تمام با یقین کلن کرده سن و استعداد ذخیره  
و توپخانه و قورخانه خود داشت بمقابله آنها شاقه دو مرتبه در حوالی شکی با ایشان  
صف جلال و قتال برار است و در هر بار کوششهای مردانه کرد و چون کوه پابرجای  
شبه نبات و وقار پیش گرفت و کرد از وجود ایشان بر آورد اما بمحکم فرمان  
تقدیر و اقتضای تقضا \* بیت \* کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد \* که نشینند  
حوادث و رای چون و چراست \* جمعیت لکیزیه از صدمات توب روسیه در انبای  
جنگ سلیم خان از هم ریخت سلیم خان لا بد و ناچار از میدان کارزار بر گشته  
اهل و عیال و خویشان و اقوام خود را بر گرفت و روی امید بد رکاء شاهزاده  
نایب السلطنه آورد و در عرض راه با روسیه و اعوان و انصار ایشان محاربات  
شایسته کرد و از رود کمر عبور نموده از راه اردبیل بمراقت فرج الله خان  
شاهسون در دار السلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور نواب سپهر و کاب  
والادریافت و مشول عوالمقید در پنج گشت بمحکم نایب السلطنه با اهل و عیال  
در اردبیل متوقف شد و بولکونیک در جواد متوقف و شرحی بمصطفی خان ملوالتش



نوشت که اگر ایلات شیروان و موغان و رودبار را با نظر مطلق العنان سازی  
و بار و سیه طریق انقیاد مسالوکی داری فهو المراد والاتبع خون ریز بر کردن برادر  
و سید نفر بنی اعیان و عشیرت و اقوام تو خواهم نهاد و سبل موغان با قتل و فساد  
باند بار خواهم کشاد مصطفی خان مالش جواب در شتی بروی نوشت و با استحکام  
امر خود پرداخت و کیفیت جواب و سوال خود را بخدمت نایب السلطنه عرضه  
داشت در بیان ظهور بعضی از حالات و آمدن فرستاده کدوچ سردار روس  
استیاق تو فنام بدر کاه نایب السلطنه و روان شدن او بدر کاه خاقان حجامه  
درین سال قحط و غلابی در ولایات اذربایجان و آذربایجان از بلاد عراق که سرحد  
اذر بایجان بود روی نمود و ربع غلات در اکثری از رباع نقصان کلی پذیرفت  
و بعلت قلت غله و فقدان کاه و تعدد از دحام سپاه در در کاه چندان سپاهی  
ملایم رکاب نصرت انتساب نایب السلطنه نبود که ناگاه از یک طرف بعرض رسید  
که غراف کدوچ که از جمله وزرای دولت روس و از همه جا آگاه و کارگذار  
و تجربه آموز در سرد و کرم روزگار بود بجای ینارال سپهسالار مشهور باشچندر  
مامور بسرداری سپاه روس و با فوجی از روسیه از قزلار وارد قفقاز و در  
فکر شورش ایروان و احمدخان بیگلریکی نازد ایروان از هجوم انواع امراض  
بامرک دست و گریبان و سپاهی که بجهانظت قلعه ایروان تجدید شده بود باز از  
حقونت هوا بیمار و امالی انجام ازین رهگذر قریب تشویش بسیار و از یک جانب  
معروض شد که روسیه قریب باغ بناتف آمد با ابوالفتح خان و ایلات آن طرف خصوصاً  
آماده شده اند و پاشایان فارس و بایزید بنای النیام کامل باروسه گذاشته  
بفکر افروای ایلات سیکی و زیلان که از جمله ایلات ایروان پیاشند افتاده  
نایب السلطنه توکل بالطف الهی و توسل بیا لمن خیرت رسالت بناهی و تکیه

تکیه بی پروی مطالع فیروزی مطالع اعلی حضرت شاهنشاهی کرده از تغییرات  
عالم کون و فساد خبار ملالی بردامن شوکت و اجلاش نه نشست حسین خان  
سردار قاجار را با فوجی پیاده و سوار داد و طلب مامور بایالت و سرداری ایروان  
و انتظام امر اناسمان و چاره کار پاشایان فارس و بایزید را با و معمول واحد  
خان را که در انحالت مرخص بود احضار و پیرقلی خان را با اعانت مصطفی خان  
مالش مامور و جعی را بسر کرد کی غلامی از غلامان سرکار بامداد ابوالفتح خان  
مقرر فرمود کدوچ از رود حسین خان اساسی که در رخنه ایروان فرود چیده  
بود بر چید بو لکونیک محض و رود پیرقلی خان به ابتدای صحرای موغان و استماع  
این خبر مراجعت و چند روزی در شهر و آن در ننگ کرده از انجامیدنک بکنجه  
معاودت کرد روسیه تا تفهم از ورود جمعیت ماموره نزد ابوالفتح خان سر  
خویش و راه قلعه بناه اباد پیش گرفتند و سبشکی نیز که بعد از مقدمه شکست  
سلیم خان بر سر جاردونله رفته بودند بعد از تعیین پیرقلی خان عزم مراجعت  
کردند و در ان ایشالگریه و اعوان و انصار سلیم خان که مجموعاً در جاز متوقف  
بودند چون راه او را و جان کنای از وفور برف مسدود بود و قدرت تجرب مراجعت  
نداشتند با انجام داده و محاربه بسیار نمودند آخر الامر جعی از ایشان مقتول و بقیه  
السیف خرا کرده بشکی مراجعت کردند و از دربار سپهر ملای لشکری انبوه از  
پیاده و سوار به اذربایجان وارد گشته برخی ابواب جمع حسین خان بایروان  
مامور و بقیه نزد پیرقلی خان روانه موغان شدند و نایب السلطنه در دار السلطنه  
نیز بعد از ملاحظه سان لشکر ظفر بناه اتمام در وصول موجب انعامات پیاده  
و سوار لشکر منصور و همت بلند و بقیه و تدارک سفره مقصود فرمودند اگر چه  
هنوز کام شدت سرمای زمستان و کوه و دشت پر برف بود لیکن عزم جهان ارا



تصمیم یافت که هر وقت بمر طرف که حرکت موکب ظفر طراز مقتضی کرد بدو ن  
تامل و درنگ ساز جنگ داده همای رایت عقاب بیکر در بر و از ایدر و سپه  
از مشاهده این حال و آگاهی ازین معنی بنای سازشی نهادند و ابواب صلح و صلاح  
بر چهره مراد خویش گشادند و غراف کدو بیج حسب الامر پادشاه روس استیانتوف  
نام ایشک اقامی خود را روانه دربار شاهنشاه جسد جاه ساخت و معکتوبی  
بمعتمدالدوله العلیه پیرز احمد شمع وزیر اعظم مرقوم و بعضی اشیای نفیسه  
بجهت او یاد بود نموده در خواست کرده که من بعد تنگهای اخته در بنام باشد و در میان  
دولت روس و این دولت جاوید فرجام شیوه مرضیه مسالمت و التیام مرعی گردد  
و استیانتوف مزبور در دار السلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور دریافت  
و از شاهزاده کامران انواع انعام و احسان قریبین حال خود دید و بعزم عقبه بوسی  
استان جلال شاهنشاه به مال روانه دار السلطنه طهران گردید \* آمدن رسول  
از جانب حاجی یوسف ما شاید ربار شوکت ملکشاهزاده کامکار و استدعای  
استخلاصی سلیمان شاهای که پای بغداد و روانه نمودن نایب السلطنه قتمعلی خانرا  
بمرافقت او نزد یوسف ماشا \* حاجی یوسف ماشای صدر اعظم سابق که سپهدار  
ذوالاقدار مهالك عقابیه و والی الاشان از ذننه الروم و قراحصار و مضافات  
اندیا بود همواره فیما بین دولتین ایران و العثمان واسطه عقد مصادقت  
و مسالمت گشته شیوه رعایت صلاح طرفین را مرعی و مراسم اتحاد جانپین را  
منظور میداشت در بقیع مقام نیز با اشاره افلام و قابع نکار در کیفیت محاربه علی ماشا  
ایمایی بان شد و بمقام عذر خواهی از حرکات نامو اب علی ماشا و استدعای  
استخلاصی سلیمان شاهای که پسر آمده محمود قفقی اقدی را که از جمله خواجگان  
دیوان بود روانه حضور نایب السلطنه و تعهد نموده که من بعد از همیچک از ماشایان

بان سرحدات و نفور امری که مخالف رویه التیام و اتحاد باشد بنظر و نرسد  
و علاوه بر این بخواهی دولت علیه ایران و عثمانیه دوستی بار و سپه موقوف  
و بالاتفاق اوقات بتخریب بنیان فساد انکروه مصر و ف دارند و برخی پیشکشهای  
شایان روانه حضور و در دار السلطنه تبریز نقض یاب خدمت و در مقام استشفاع  
بر آمده استدعا نمود که نواب نایب السلطنه و الخلاقه واسطه رفع غبار نقار  
علی شاهای والی بغداد و مستدعی استخلاص سلیمان شاهای که پسر استان  
مادشاهی گردید بنا بر ان نایب السلطنه مراتب را بد دولت قاهره عرض و خانان  
یوزش بدیر از گذشتههای او گذشته مقرر داشتند که من بعد از جانب نایب  
السلطنه و شاهزاده محمد علیمرزا بهیچوجه مسو مسلوکی با احکام سرحدات عقابیه  
معمول نشود و سلیمان شاهای که پسر امرخص و قریبین سر افزای نموده روانه  
دار السلام بغداد فرمودند سلطان سلیم خان مادشاه مهالك روم نیز بحکم مصافات  
در هر یک از سرحدات عقابیه بنای مقاتله و محاربه بار و سپه گذاشت و نایب  
السلطنه قتمعلی خان ایشک اقامی و لدهدایت الله خان رشتی را بر رسم سفارت  
بمرافقت محمود قفقی اقدی نزد یوسف ماشا روانه فرمودند بعد از وصول وی  
بالتامان قریبین اعزاز و احترام پدیدایان گشت و در مطربق دولتخواهی و رویه  
مسالمت میان دو دولت بنیان مواجدهت را مستحکم کرده معاودت نمود مقارن  
انحال نیز استبان نام که از معارف شهر تقابلس بود از نزد کدو بیج وارد حضور  
شوکت دستور نایب السلطنه و بنازکی الحاح در استقرار بنای مصالحه نموده  
مستدعی شده بود که استبان را روانه درگاه شاهنشاهی که از انطرف نیز اولیای  
دولت روز افزون شیوه مرضیه صلح را مرعی دارند نایب السلطنه فرستاده او را  
قریبین نوازشات فرموده روانه درگاه خانان جم جاه نمودند و او از دربار



شاهنشاه کبیر و انار بعد از ابلاغ مطالب و پیغام رخصت انصراف یافت در بین  
 اوقات که مطایفه روسیه از ولایت بایزید و وان و لایات منصرف به یوسف پاشا  
 ازوقه و ما میخواست بزرگ خرید میبرد چون همواره اراده خاطر و سه مرتبه بر یوسف  
 پاشا خوشنودی اعلیحضرت نخل الهی و استرضای خاطر نواب نایب السلطنه بود  
 و نمیخواست که در این ملک داری و پاس اتحاد و لاین ایران و روم خلاف قاعده  
 از وی بظهور آید و معاملات مطایفه روسیه با اهالی روم خلاف رای خسروی  
 و از جانب حله نایب السلطنه البته تمیز امر و اشارت رفته بود که در آن حدود  
 ترک معاملات شده اگر بایند ولت لاف بگرنگی مهترند باید که در کلزار دولت  
 خواهان ابرنپسان و غیر من عهد عثمان بر قسوزان باشند لهدلیا شایان ولایات  
 سرحد که تابع امر و فی او بودند شروح موکد منجی بر ترک آمد و شد با فرقه روسیه  
 ارسال داشت و پاشایان را از معاملات ایشان و ربط و دوستی انجماعت تخویف  
 و تحذیر نمود و قطع مایه معاش و ماده اتعاش ایشان کرد و چون بعد از دریافت  
 ایندعا مخالفت برخاست ینار السوید و فراباساهی بر شورش و شور بر سر قارص  
 فرستاد بعد از ورود آنکروه بانسانان محمد پاشا حاکم قارص با جمعی خویش  
 بعزم جنگ بیرون آمد و در خفته سازی با سپاه روسیه کرده از برابر ایشان  
 عنان بر تافت و در قلعه قارص متحصن و با خیال دوروی و شعبه بازی در قلعه  
 متمکن و یوسف پاشا از بیعتی کاه و سپید علی پاشا را با جمعی از سپاه کینه خواه  
 تعیین و حکمی با اهالی قارص فرستاد که محمد پاشا را با از میان قلعه اخراج و بیا بکنند  
 اسار در بند کرده روانه نمایند محمد پاشا از استماع این خبر وحشت افزای قبح  
 کردار خود منتقل و دفع روسیه را متقبل شد بنا علی ذلك از قلعه بیرون آمده  
 با اتفاق سپید علی پاشا بار روسیه معرکه ارای قتال و جدال گشت و روسیه را

را شکست فاحش دادند و ان گروه از حوالی قارص رعبه در قرای انحوالی  
 آمدند حرکت موکب منصور شاه زاده نایب السلطنه از دار السلطنه تبریز  
 و وصول اخبار شکست روسیه از سپاه عثمانیه در دوم شهر ربیع الثانی  
 نایب السلطنه بعزم نادیب سرکشان نزدیک و دور و استحکام و انضباط امور  
 سرحدات و تقویت ظاهر دار السلطنه تبریز را محتملها که تلفیر پاره و رایت بیضا  
 ضیاد رهوای خصم افکنی بالکشا کردید در هنگامیکه موکب فیروز با توپهای ثعبان  
 مهابت و زنبورکهای از درصورت و سواران دشمن سوز و پیاده کان انش  
 افزوز در خارج شهر توقف داشت نامه از یوسف پاشا و غیره از حسین خان  
 قاجار سردار ایران معنوی بر اخبار فتح سپاه عثمانیه و احترام روسیه رسید گفت  
 ان اخبار چنان بود که پس کد و بیج با چهار هزار پیاده آشبار بر قشرا بر سر قلعه  
 اخر کلک اخسعه رفته از عقب او کد و بیج در حرکت آمد و سلیم پاشا والی اخسعه  
 از شنیدن این خبر سه هزار تفنگچی از جماعت لاد که از پیاده کان سرافراز آمد و بود  
 با استعداد اهالی انجا قلعه اخر کلک فرستاد پس کد و بیج باند رس ساعت پیش  
 از طلوع صبح صادق بقلعه نورش برده از هر سو نورد باها بر دووار نهادند و قلعه  
 کبان از شاهده ایستالت دست بجهار به کشانند بالاخره هنگام صبح سپاه عثمانیه  
 بر روسیه غالب گشتند و بقیه السیف از برج و باره قلعه روی بجز میت نماندند  
 و سپاه عثمانیه از قلعه بیرون آمدند بتعاقب آنکروه برداختند و ادیم زمین را از  
 خون ایشان رنگین ساختند تا زمانی که غراب شب از گران تا گران جهان بال  
 ظلمت بکسرت جنگ در میانه قائم بود کد و بیج با سپاه خود یکبارگی منهنم و سد  
 نبات و قرارش از صولت و صرامت سپاه عثمانیه شکست از ان سامان بجدود  
 انقلابس مراجعت کرد و سپاه عثمانیه را صد و پنجاه نیزه سر و بسیاری اختاره و بیج



عمراده توب و شش مراده قورخانه انار اغنیت گرفتند \* شوریدند اهالی  
اسلامبول و جماعت ینکجری به سلطان سلیم خداوند کار روم و عزرا از سلطنت  
و بجای او سلطان مصطفی را سلطنت برداشتن و کیفیت شکست لشکر روم \*  
در اوایل شهر ربیع الثانی اهالی شرع اسلامبول و صاحبان او جان ینکجری به سلطان  
سلیم خداوند کار که پادشاه سلیم القلب بود شوریدند و او را این بمانه که واضح  
نظام جدید شده بود و اهتمام تمام در رواج این نظام میفرود گرفتند و حضرتش را  
از سلطنت معزول و جناب سلطان مصطفی را که فرزند سلطان عبدالحمید خان  
و مدتها بود که در زاویه خول نشاندند بودند سلطنت برداشته بجای او بردست  
فرمان رواجی نشاندند و حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس این نظام شده بود  
باجعی از رجال دولت گرفته مقول ساختند و بتغییر و تبدیل جمعی دیگر از انمای  
دولت پرداختند و از این خبر در نواحی از رفته الروم انتشار یافته بود که کدو بیج  
بعد از انضمام از سپاه عثمانیه دوباره پیادگان خود را درست کرده بعیت فارس  
بنیت بخاربت با یوسف پاشا را بخت نیز بر افراخت و بعیت شوره کل ایروان  
روان و یوسف پاشا در آن او ان از خبر شکست روسیه که در آخر کلک اخفته  
روی نموده بود مغرور شد نواب نایب السلطنه بملاخه نخوت و غرور او  
استیلا تعجب و شتاب که باعث اختلال کارهاست فرموده در عالم بصیحت  
با و اظهار داشتند که در کار بخار به روسیه نمانی و اسطبار پیش که برد و شتاب  
نماید و ساز حرب نسازد و بترتیب لشکر و اسقالت هر مبر و صفد بردارد  
تا وقتی که رایت جهان ادای شاهزاده گردون و قار بعزمی ثابت و رای درست  
بماند و جلوه نما کرد و انگاه یوسف پاشا نیز آماده کار و منتظر کارزار و بانفاق  
و اجتماع جنود نامعد و دایران و عثمانیه بدفع روسیه بردارد به حسین خان سردار

سردار یکلر بیکی ایروان نیز حکم فرمودند که هر گاه قبل از حرکت موکب انجم  
شکوه بانعت یوسف پاشا را امداد ضرور شود با سپاه ابو ایجه می خود از پیاده  
و سوار با امداد یوسف پاشا اقدام نماید و یوسف پاشا صدق سامعه را از در را این  
الفاظ کله بار خالی گذاشته بمرتب روسیه مبادرت نمود در زمانی که کدو بیج در منزل  
بایندر لوی شوره کل خیمه اقامت نصب کرده بود سپید علی پاشا را با محمد پاشا  
بمبارزه روسیه فرستاد و خود در عقب ایشان بمسافت نیم فرسنگ توقف نمود  
که در بیج چهار ساعت از شب گذشته برای شبیمون لشکر برانگیخت یوسف پاشا  
از اردوی خویش با امداد ایشان شتافت و از تلاش افزون غبار جدال برفک  
ابکون ارتفاع یافت تا دو ساعتی روز دست دلبران دشمن سوزا زرد و برق  
تفک و توب آتش افروز بود بالاخره لشکر رومی را چشم زخم رسید و روسیه  
چهره و چشم روزگار از استیلا ی ایشان خیره شد و قریب با صد نفر از سپاه  
روم دستگیر و با صد نفر در سپار وادی فنا و زوال گردید یوسف پاشا نیز ما  
معاودت و بعیت قار مرغان تاب شد و محمد پاشای حاکم فارس که این فتنه ها را  
اکثر او انگیزته بود و بارها از در بار شوکت انار خداوند کار حکم با خضار او  
رفته و اجرای فرمان و بعیتت را سهل گرفته و فرمان نپذیرفته بود یوسف پاشا  
حسن تدبیری در کار او کرد و او را بعد از نوازشات و اطمینان چنان نمود که بچند  
از در بار شوکت انار خلد و ندکار حکم با خضار او رفته او را از ان نواحی بعیت  
اسلامبول کسبل کرد و چند نفر بقتل او تعیین و در راه سر برش او را از بار تن  
سبک کردند \* بخار به شاهزاده محمد و لیمه زابامر خانان کتیسیان با سپاه او بربک  
واقغان و انضمام کرده خذلان نشان از لشکر ایران \* از جمله فتوحات بعیت ایات  
که در بین اوقات اتفاق افتاد شاهزاده محمد ولی مبرز او الی مملکت خراسان



در اوایل شهر ربیع الاخر بر حسب امر هابون اعلی حضرت قدرت قضا توان  
 در هفتون بیست و روز از فرزند شاهنشاه ملک بخش کامکار همت بستن بر دار الملک  
 هرات و تندمیر افغانه انسامان که باشت محمد خان قاجار نایب و حاکم پشاور را  
 باخوانین متزازه و تیوری و سرگردکان و سپاه رکابی و لشکری انبوه قزاق اسما  
 بجانب هرات روان داشت و از جوینار خوردیان حرکت و شاهزاده فیروز زینزا  
 از انجانب مساوی بنیاد هرات کس از افغانه و نامداران قندهار و فراه و اندخود  
 و بادغیس و ماز و جاق و اسفر از و قدروز و ختلان و جیکتو و مینه و قاریاب  
 و تائینی و جشیدی و نکودری که هرات از انجا باهرام خون اشام سپهر دهمی  
 برابری داشتند جمع آوری کرده صوفی اسلام را که مرجع دین و دنیای انکروه  
 بی سرانجام بود و سپاه افغانه را موجب قوت دل و مایه آرام با خود همراه و بطل  
 رایت و لوازم حایت او بناه برده با کمال اطمینان و شکیب وارد قلعه شکیبان  
 که شش فرسخی هرات است گردیدند و لشکر منصور نیز از قلعه شاده که یک  
 فرسخی شکیبانست دید رنگه مقابل برخواستند و صف مقاتلت برار استند روز  
 پنجشنبه بیست دوم شهر ربیع الاخر که آخر ربیع عمربد خواهان دولت بود جنگی  
 عظیم و نبردی هولناک میان ایشان در پوست که مرغی فیروز جنگ در گوشه  
 چرت بنیم نگاه ان نشست و کارده لاوران جلادت سپهر از کوله بر سر با استعمال  
 شمشیر و خنجر رسیدند از شاهزاده فیروز نیز کشت خارا دبار و دمای خود  
 شکسته دید و خشکانات در راه نجات ریخته یافت بالضرورة از معرکه مکاوحت  
 روی بر یافت رایت صوفی اسلام بنکوس و قصبه مهمله مباحات افغانه با و  
 معکوس شد صوفی مزبور باد و نفر از مریدان بدسپرو یکصد و سی نفر از مشاهیر  
 خوانین نام اور افغان که چند نفر از همه معروف تر مثل بدل خان خوقل زایی

زایی و کلاخان و محمود خان نایبی برادر بلنک پوش خان جشیدی و شهنشاه  
 کس دیگر از باقی لشکر طعمه تیغ جان شکر و شش و هفت هزار نفر نیز که مساوی  
 دولت نهران از عظمیا و زعماء انکروه دیوسپهر بودند مثل عبد القیاس خان  
 فوغل زایی برادر زاده محمد خان زایی و برادر دیو کربلنک پوش خان جشیدی  
 بر خوردار خان اسحق زایی گرفتار و دستگیر گردیدند و غنیمت و اموال پیشمار  
 از زور و سیم و خیمه و اسباب و اسب و اسرار و اشتران گوه پیکر و غیران نه چندان  
 بدست غازیان مظفر افتاد که بشمار محاسب وهم آید و از معرکه استیزا و نیز  
 نادر و از هرات از خون مقتولان گوه و دشت رنگین کشت بقبه السیف اعزاز  
 عداد متفرق و امداد بکشت و بوار بر ایشان متفرق و محمد خان قاجار نادر و از  
 هرات که تختگان را تعاقب و در مقابل در و از هرات سکرانداخته رایت خصم  
 او کتی با همان افراخت شاهزاده فیروز نیز شب باد و سه نفر خود را بهرات  
 رسانیده بود با ناله و افغان در قلعه محصور و متواری و خون دل از دیده بر جهره اش  
 جاری گردیدند در به ان قتل علی باشا والی بغداد به تیغ پدید رنج غلامان بغداد  
 و نشستن سلیمان باشای که با بجای او بر و ساد حکومت بغداد چون حرکت  
 ناشایستی که بواسطه کم مایگی و عدم تجربه از علی باشا والی بغداد در سال قبل نسبت  
 بخدا م خاقان عالی مقام اتفاق افتاد قریب شکست و اهرام بدلا السلام بغداد راجع  
 و اهالی انجاروی در تراجع خادد را واسطه شهر جادی الاولی بجز یک یکی  
 از نزدیکان او که همت محرمیت با و می داشت دو نفر غلام کرچی از غلامان او  
 صبح کاهی بقتلش بر داختند اعانم و بزرگان بغداد و جماعت بنگیری از بیخالت  
 اشکاهی یافته بخندت سلیمان باشای که با میادرت نموده او را بجای علی باشا  
 بکمرانی برداشتند و تخم ارادت و قریبان برداری او را در زمین دلهاکا شدند



وقتان عالی شاه از مشاهده این حالت بر مرکب فرار سوار و سلیمان شاهای سواری  
چند تن نمود و ایشان را در راه گرفتار و بضرقتن ایدار روانه دارالایوار کرد  
و وقایع مسطور در اعراضه در قلم آورده بایشکشی لایق روانه در بار خاقان  
کاتبکار گردانید بعد از وصول این خبر در بار عثمانی سلطان مصطفی خلافت  
کار روم یوسف خیا با اشارت بحکومت بغداد و ریاست عراق عرب و آنروز و یوم  
مامور فرمود سلیمان شاه بعد از آگاهی از این حالت رجال دولت را از خود خوشتر  
کرد بواسطت ایشان نیز بحکومت عراق عرب امر از و کار گذران  
در بار عثمانی یوسف خیا با اشارت بخلافه اسلامبول احضار و وی عثمان شاه  
را بجای خود در ارزنه الروم و قهر احصار گذاشته روانه در کاه عثمانی گردید  
و آن خود از اصابت رای و رویت او که در قوائین سرحداری و سلوک با اهالی  
ولایات و مدارات با ایشان و یگانه اینی بود خالی ماند \* مراجعت کردن موکب  
ظفر بنون بدار السلطنه تبریز و رسیدن سفیر کارداران مبرز احمد رضای قره وینی  
با جنرال غاردان و سایر ایلچیان سخندان بدرگاه خاقان کامران و مامور شدن  
مسکرخان بسفارت \* نواب نایب السلطنه و الخلافه در نرسال بقاضای طبع ضبور  
و علوهیت و شهادت ظفری اراده داشتند بالکسری که در رکاب غیر وزی  
انتساب حاضر بودند نه همی همی را سخته بجهار به لشکر روس برد از نند درین  
باب هر چند در خدمت کیوان رفعت شاهنشاه جسد خدمت با رسال عراقی  
نیاز مندانه و الحاح و القاس برداختد چون جماعت روسیه مصحوب فرستادگان  
خوش مکرر احرف صلح بر زبان و از اولیای دولت جاوید مدت شریک مسالمت  
و عهد متارکت در میان داشتند رای جهان رای شاهنشاهی که نمود از عقل  
کل است شاهزاده نایب السلطنه را با آنکین تجار کین و قتال و انفرختن آتش

آتش حرب و جلال مرخص و واوذن نساختد بنا علی هذا چون ایام خرب بفرزدیک  
و زمان لشکر کشی منقضی میشد و کب انجم شکوه از چین اشکن بر حرکت کرده  
در هجدهم شهر رجب دار السلطنه تبریز را مزی بن فرمود و همه روزه  
همت عالی بتمام امور سر بازان بمرام انتقام و ترتیب و تنسیق نظام با انتظام  
مصرف و خاطر خورشید ماثر بتظم امور در عایا و ادار استکی سپاه جوار از پیاده  
و سوار معطوف بود و از خیل سر بازان جلالت شعار و پیاده و سوار سه بخش  
فرموده هر فوجی را یکی از سرحدات تعیین نمود که بموجب دستور العمل آماده کار  
و مستعد کار زار بوده هر روزه بر میل استقرای عشق قواعد نظام جدید  
بردارند و در هشتم شهر رمضان المبارک سفیر بکو قهر بر سخندان مبرز احمد  
رضای قره وینی که بسفارت دولت فرانس مامور بود مراجعت ناپلیون او را  
قرین اعزاز و الکرام ساخته و در رفتار دوستی ظاهر می برایت مصادقت و موافقت  
افراخته بود پس جنرال غاردان را که در سلسلک مقربان و محرمان در کاه او منسلک  
و سردار و از ده هزار لشکر بود بایست و چهار نفر دیگر از نام او را ن تجریت  
پیشه و هنر پیشگان فرست اندیش نامه دوستی ختامه و عهدنامه محبت آنکین  
مصحوب مبرز احمد رضای قره وینی بخدمت خاقان کامرگار و شاهزاده نایب  
السلطنه بفرستاد خلاصه مضمون عهدنامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بود که  
روسیه را خواهر بچنگ و خواه بصلح از کرهستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید  
و تا این کار فصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود و دولت ایران  
هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت آنکین نبوده مسؤل او را در باب تداخل  
بهندوستان مقرون بمحصل سازند و مبرز احمد رضا و جنرال غاردان ایلچی  
در دار السلطنه تبریز بخدمت نایب السلطنه همگام بارعام تشریف جسته نامه



نایبون را گذرانیدند و انواع الثقات و احسان قرین حال خود دیدند نواب  
نایب السلطنه قحطعلی خان توری نورپسا و لباشی را که از اعانتهم در کاه و مردی  
بارتبه و کارگاه بوده همانند اری الیجان تعبیه و ایشان در دو اندهم شهر  
رمضان روانه در کاه خاقان جم نکیب شدند و بعد از ورود ایشان بدار السلطنه  
طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق در باره ایشان مبذول داشت جنرال  
خاردان را بجناب خانی سرافراز و همسرهای او را بنوازش بی پایان مفتخر و ممتاز  
فرمودند و از تحت کما سلطنت عسکر خان افشار روی که از سرگردگان بود  
باندارک و سامان تمام بغارت خزانها مامور و از اجناس نفیسه و تحف مرغوبه  
برسم یاد و بود با نامه محبت افزا مواظقت طراز از طرف قرین الشرف اعلی حضرت  
گردون رتبت و نواب نایب السلطنه و الخلفه مصحوب او روان گردید  
\* مامور شدن حقایق و معارف کاه اقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از در کاه  
جهان بنیاد بغارت روم \* چون در آن اوقات جناب سلطنت ماب سلطان  
مصطفی پادشاه ذیجاء روم پیروی بخت میمنت لزوم بنازگی بر تخت سلطنت  
و فرمان روی قرار یافته بود و همواره میان این دو دولت جاوید مدت بوسالت  
تردد سفر او انارسم محبت و مودت ملحوظ و منظور و بدین سبب ارسال نامه  
دوستی ختامه مصحوب شخصی زبان دان و رسولی چرب زبان از لوازم اخلاق  
و الطوار سلطنت میفود لهدا از در بار سپهر مدار خاقان کامکار ناشر کنوز حقایق  
و معارف عالم رموز تضایل و عوارف شیخ الاسلام و المسلمین اقا ابراهیم شیخ  
الاسلام خوی مامور بغارت و نامه مشغل بر تخت جلوس مائتوس بانشای  
منشان عطار دستان مصحوب او ارسال گردید \* بیان و منابع سال فرخنده حال  
هزار و دویست و بیست و هجری و نقض عهد و میثاق کدوچ سردار روس

روسی و آمدن او با سپاه بیکران بر سر ایروان و شکست یافتن او در بهار این سال  
شهابیون فل نواب نایب السلطنه بتدارک الات قتال و تهبه اسباب جنگ و جدال  
بود اختد خاقان کشور کشان زمفر فرمود که افواج بحر امواج مستظرا و امر علیه بوده  
هنر کما کار در حرکت آیند و مکنون نه بر نواب نایب السلطنه ان بود که قبل از  
اقدام و اتمام سپاه روس بر سر افغانا شایند در انحال مسرعی از کدوچ خود نه شال  
سردار روس روانه در بار پادشاهی کشت خلاصه در خواست او از خاقان کشور  
کشا صلیح و التیام بود در ضمن ان شرحی بجنرال خاردان خان و الملی پادشاه  
فرانسه ارسال داشته که نظر با اتحاد دولت فرانسه و روس دولت روسیه را نیز  
مبلی کلی بدوستی و سازش دولت ایران بهم رسیده و خوش درین کار راز ف  
و اتمام این امر شکر ف را بعهد اتمام جنرال خاردان خان باز گذاشته و سفیر صافی  
فهر استدغای او را در پیشگاه ابوان خد بوی بهمال عرض و در خواست نمود  
خاقان کشور کساد ر جواب فرمودند که مقصود کدوچ از اظهار این خطاب جنر  
شعبه بازی و جله سازی و انکجمن غبار شور و شغب بندت و مراد ان ازین  
اصرار ابراز و اظهار دشمنی خواهد بود جنرال در خدمت خسرو بیمثال بعرض  
و تقریر بعضی ادله گوشه در انجام کار سازش از خدمت گردون بسطت خاقانی  
مادون و مرخص گردید و قبول القاس او را از کربلس سپهر میاس خود  
بکدوچ اظهار روان بارون و دیدی بواکو نیک تو بجان روس را روانه و شرحی  
چند منتهی بر اظهار امتنان و شکر گذاری بی پایان بنایب السلطنه و جنرال خاردان  
خان اظهار کرده بود و خود بیهانه تلافی شکست سال گذشته اخسقه و بیلامشی  
در حد و دینیک از تقبلس حرکت و نواب نایب السلطنه سالانه الاطیاب مهرزا  
حسینی وزیر المقب بمهرزا بزرگ را بدر کاه عالمان ماب خاقان سپهر جناب



ارسال و کیفیت حال را بعرض عا کفان کعبه جلال رسانید خاقان پیممال احکام  
قضا منکله شبهه اسباب جلال و روانه ساختن افواج جنودش بر خصال امداد و جنرال  
غاردان در چمن سلطانیه ملتزم رکاب همایون بود از آن معنی مستخضرو در پیشگاه  
حضور در مقام نیاز عرض شد داشت که تدارک آلات جنگ روسیه که دوست  
دولتین ایران و فرانسه میباشد بصورت است و مراقبت حاصل است که در همین  
اوقات از دار الملک پارسی که بای تحت پادشاه فرانسه است بریدی بتعمیل  
خواهد رسید و خبر بنای اخراج روسیه را از سرحدات ایران خواهد رسانید  
و چون کار به ایلایت فصل پذیر گردد اصرار در معادات از رویه حزم دور است  
بس اولی الت که موسم خزن سپاه کینه خواست معاودت با وطن خود نموده در فصل  
بهار ایند بعزم سفر هندوستان معمم شوند خدیو پیممال فرمودند که اگر فی الحقیقه  
مقصود کدوچ از توقف در حال بنیک عزیمت ایروان باشد و علی الغفله بعزم  
سپهر قلعه ایروان بنای کاوش کند اردنظر بعدم استعداد جنگ کار باهالی قلعه  
تنگ خواهد شد جنرال عهدنامه بدین مضمون داد که اگر از جانب روسیه سبقت  
در جنگ باد ایران ایران اتفاق افتد در درگاه او رجیم جاه مجرم و کتاه کار باشد  
و مستدعی شد که نیز از طرف قریز الشرف انجباب و بنقت نامه بدین مضمون در قلم  
اورد که اگر از جانب نایب السلطنه پیش دستی در کار پیکار باروسیه واقع شود  
وزیر اسطونقلمر مستعد عتاب سلطان سپهر رکاب بوده از عهد بازخواست  
سخت شاهنشاهی بر آید در حضور خسر و فرور زکر و بنقت نامه نوشته مهور نموده  
یکدیگر برودند و قرار داد کردید که در مهانه رسم متارکه ملحوظ و منظور بوده  
از دو سوی مقام دلخراش دلی و ناوک برخاش سینه نخر اشده و شه شهر مبارزان  
جان شکار درین مدت چون تیغ خطیبان پیکار و متواری در حجاب غلاف

غلاف و طرفین اسوده از کار حرب و مصاف باشد با آنکه خاقان کامکار  
بنابر قانون حزم و رعایت جانب جهانگیری بوزیر صافی ضمیر تا کید اکید در  
بردن خزان و تدارک لشکر نظراثر فرمودند و آن نیکو خصال بنامر جمعی عهد  
جنرال بردن تدارک و سامان و کشیدن لشکر بیابان بهمت از در با بجان لازم  
ند است و از دربار پادشاهی بدو نسیاء و ساز برک مصاف رخصت انصراف  
یافته در بلده خوی بر کباب نصرت انساب شاهزاده کامیاب پیوست مقابله  
احمال فرستاده کدوچ نزد جنرال غاردان شتابان بود و از عنوان نامه اش اینمضمون  
نمایان که هر چند بنا بر دوستی مهانه روسیه و فرانسه بدی می است که نمایان دولت  
ایران و روس هم با ضرورت در همین اوقات بنای گذاشته خواهد شد لیکن در  
اینوقت حکمی از پادشاه روس بمن رسیده که عازم ایروان شوم و اراده ضمیر  
من است که بتوسط نوکار صلح در اینصورت نما کرد و جنرال غاردان خان  
موسسی لارا ز نایب خود را مصحوب فرستاده کدیج نزد او روانه داشت و بعضی  
شمارچ بوی در قلم آورد موسسی لارا در راه عارضه صعب زوداده تا خبری  
در ورود او بمرسد **بیان نقض عهد کدوچ و آمدن او بر سر ایروان و محاربه**  
**حسین خان سردار با جماعت روسیه** کدوچ با عذتی موفور و کورتی نامحسور  
بهمت ایروان روان وینارال نبال بن راهم با جمعیتی فراوان از راه قریاباغ مامور  
به تنجوان ساخته بشوه نقض عهد برداخت باین خیال که شاید شاهد مرادش  
در بر آید و حال از روی دیرینه اش مفرم کرده و بسوی و تالاش رخنه در سر  
حلات مالک محروسه کشاید شاهزاده نایب السلطنه که در شاهراه مردانگی  
عهدی چون بنیان امان استوار داشت و رایت مروت و قوت بمرخ برین می  
افراشت تا آنزمان در سر عهد و پیمان بودند و بنیکر کارزار و سودای جات



و یکار بنگارده بعد از استحضار از نقض عهد و بیان او کیفیت حال را بدربار  
خدیو بیبال عرضه داشت و آمدن آن گروه را مدکار دانسته نظر التفات و اعتنا  
بر ایشان می گذاشت و نقض عهد ایشان را در نظر همت و الاسهل می بیند داشت پس  
لشکر پیرا که از یزاده و سوار در نخل را بفتح ایت مجتمع بود منقسم بدو قسم فرمود  
دسته جزایرچی تبریزی و فوج سربازان مراغه را با غلامان تفنگچی و توپچیان با توپهای  
مجره شکوه بمعادنت و امداد تفنگچیان استرآبادی و دماوندی و کرمانی و غلامان  
خراسانی سرکار پادشاهی که نزد حسن خان قاجار برادر حسین خان سردار ابروان  
و بمحافظت قلعه مشغول بودند فرستاد و در مراسم حفظ و حراست قلعه بر ایشان  
تاکیدات بلیغ نمود تا زمانیکه شهبان پیشه و خازند در بار خاقان کشور کشا برکاب  
نایب السلطنه شتابند و تدارک کار را که اینبختی و یلبق در یابند و جمعی از سربازان  
تبریز و خوی را با معدودی از تفنگچیان مقصود لو و چنانگی و خان دوزی  
و چندین تن از غلامان سرکار خاصه بمقتضی خان نوری قورپسا ولباشی  
ابو ایجمع و به نجوان مامور فرمود و موکب انجم شکوه باز نظر آورد و سپاه نظریه  
از رکاب خاقان جیباده در بلده خوی نزول اجلا لفرموده بعد از انجام این مهمام  
فرج الله خان سقچی باشی که سابقا بحکم خاقان کبکی ستان با سپاهی کران مامور  
بعسکن عبدالرحمن پاشا عالی بیان در سلیمانیه بغداد بود بعد از اتمام خدمت مقرره  
حسب الامر پادشاهی بمخدمت شاهزاده مامور و بالشکر ارسته وارد بلده خوی  
گردید و از جانب دیگر امان الله خان افشار حاکم خسته نیز باد و هزار سوار  
از خسته وارد و در خوی شرف حضور موفور السرور در یافتند نایب السلطنه  
باشکر اماده از خوی حرکت و عزم جلال و قتل روسیه را مقصم شدند در منزل  
اول معروضی رای و اتفاقان حضور شد که حسین خان سردار بمخالص جمعی هدایت

توانست سواره اگر ادبند از ابروان و سایر سپاه ابواب جمعی خود بر سر راه کدو بیج  
رفته عنکام درود او بخاک ابروان زمان النقای فتن و تقابل فریقین حسین خان  
سردار باروس مشغول که برودار بوده و روسیه در انداختن توپ خود داری  
نمفوده اند اگر ابروان بی آنکه یک تن از آن گروه را سببی رسد ماتند و حوش  
صحرای از مکان خود روی بر تافته ره نورد وادی فرار و از انجا بر سر ایل خود  
شائفته و احشام و الویس خود را هر چه دست رس بود برگرفته از ابارس عبور  
کردند و سردار بعد از کشتن و کوشش بسیار با قنلت سپاه و کثرت بدخواه  
مصرفه در جنگ ندیده معاودت بستگر خود کرده بودند نایب السلطنه از استماع این  
اخبار فی القور فرج الله خان را از راه چورس و امان الله خان را از راه نجوان  
مامداد و اعانت او مامور فرمودند و احمد خان مقدم بمجهت محافظت سرحد مجحوان  
بانهد و دنامزد فرمود و چون سرحد قراجه داغ و اندیل و مشکین در چنین وقت  
از شهبان پیشه همیما خالی بود و تعیین سپاه بانهد و لازم می نمود اما بر خان قاجار را  
با فوجی سپاه مامور بحدود دماغان و قشلا قهای قراجه داغ فرموده با توپخانه  
وزنبور کخانه و یزاده و سوار جرار و تدارکات پیشمار روانه ساختند و موکب  
نصرت بر و در با معدودی از ملاتز مین رکاب خلفه تصاب و سربازان فرامانی  
و کرازی که هنوز نظام جدید را درست نیاموخته بودند در حال چورس توقف  
فرموده بعد از دو سه روز معروضی رای بیضا فاشد که قبل از ورود فرج الله خان  
و امان الله خان با ابروان کدو بیج خود خواستند محاصره قلعه ابروان شد و بنا بر  
معاند روی بارت نکین را با سری بر شورش و بر برای تصرف شورش روانه و سردار  
بمقتضای جلالت ذاتی و غیرت نظری تحمل نکرده بنه خود را گذاشت هم قباله  
و معانله معاند روی رایت جنگ برافراشت و در نظر داشته که در ابتدای کار



و آغاز گری کارزار بجهت دایر کردن دشمن از جنگ منعطف کرد و از خون  
ایشان زمین را هم رنگ لعل و مرجان سازد و دشمن چرت بمرسانند سوار ایشان  
از پیاده دور افتاده بتعاقب برد از بعد از آن سردار آغاز کرد و در نموده عطف  
عنان نماید و بدفع سالدات ایشان کسین کشاید و بنیان قرار پیاده را نیز بهین  
ندیر متمدن نماید از قضایای اتفاقیه هنگام معاودت سردار کرد و غبار غلبت  
در آنصحر ایداد و لشکر بیگدیگر آمیخته گشت از کثرت کرد و غبار غالب  
از مغلوب و دوست از دشمن تمیز نیافته بنه سردار هم از مشاهده الحال تصور شکست  
کرده آغاز حرکت نموده بودند و سردار باین اراده که خود را از میان کرد و غبار  
یکبار کشیده بدقت تمام مشاهده اوضاع کار نماید و از سر تدبیر کامل بنای جنگ  
و جدال گذارد از میان آن کرد و غبار اندک بر کنار شد از انقلاقی سیاه نیز  
بجستجوی او بر آمده هر سه کارزار را از سپهدار خالی یافتند و چون واقف  
نبودند که بکدام طرف رفته دل بنحوف و بیم آکنده هر دسته بهستی بر آکنده گشتند  
که اگر خود را بهینه رسانند و سردار با معدودی از غلامان که با وی بودند  
از فرط جلالت بجدالت پرداخته چند تن را محروم و بیروح ساخت و در همان  
روز فرج الله خان و امان الله خان با غازیان ابوابجمعی خود بسردار پیوسته  
سیاه متفرقه دوباره بجمع و نایب السلطنه بتتصیر این قباون و سستی جمعی از سیاه را  
مورد قتل و سپاست فرمود پس حسین خان سردار و فرج الله خان و امان الله  
خان دسته و تنب سیاه را ترتیب داده بمبار به روسیه شتافتند و سیاه از ملاحظه  
استعداد و آرامتگی سیاه خون اشام اقدام بحریب مقوده پای تلاش در دامن  
کشیدند و سرداران مزبور روز و شب در کین جدال و منتظر قتال بودند  
\* بیان عباری نواب نایب السلطنه باروسه بمحوان \* و در آن اوقات معلوم رای

رای سوابق نایب السلطنه شد که احمد خان مقدم در جنگ روسیه غازیان  
محوان فی الجمله تردیدی بهم رسانیده و روسیه هم بحوالی محوان آمده اند غیرت  
طبع خود را بفقده را بر نتافته با آنکه سیاه مستطاب در رکاب حاضر نبود اراده  
جنگ روسیه فرمودند و مقارن این حال بعرض واقعان حضور شوکت دستور  
رسید که نظر علی خان و فرج الله خان حاکم و نایب اعجیل از محفلی خان گروس  
که مامور بایستقام قلعه انجا بود سوختی بهم رسانیده با ایل خود فرار و حبس نقلی  
خان با کوبه را نیز که مصدر قتل اشجدر سردار روس شده بود دستگیر ساخته  
بصوب لنگر کتان که محل اخبار مصطفی خان ملاش بود روانه شدند مصطفی خان  
هم نظر بوصولت و همسایگی با الفا از این معنی متوحش گردیده همگی در خیال رخته  
دادن روسیه بانحد و دعیا شدند نایب السلطنه توکل بمخالق جزو و کل کرده با قضای  
حلم موفور ملتفت این محذور نگشته از منزل چورس حرکت و وارد کنار رود  
ار سر و در نیم فرسخی شهر محوان توقف فرمودند و بحسب خان سردار و فرج الله  
خان حکم مرقوم شد که فوجی سواره مصحوب امان الله خان روانه رکاب مستطاب  
سازند و چون ایشان اطمینان کامل از کار قلعه ایروان داشتند و بعلاوه از  
ایل و رعیت انجا که میلی بمتابعت روسیه نداشتند بعضی کوچیده از ابارس  
عبور و برخی بصوب قارص رفته از شور روسیه بمغفون و مامون بودند حسین  
خان و فرج الله خان و امان الله خان حسب الصلاح یکدیگر غازیان رکابی  
ابوابجمعی خود را برداشتند صادق خان عزالدینلوی تاجار را بدست افشار روسی  
در شرور گذشت بهساعت تمام برکاب شاهزاده و الامقام پیوستند و در مجاری  
این احوال سیاه روس بحوالی قریه قریابای محوان رسیدند بودند شاهزاده جوان  
بخت بنفس نفیس متوجه مشاهده کیفیت و کسب دشمن شده با آنکه عمل نزول



ایشان جای مرتفع بود و از هیچ طرف فرسنگی نداشت و پورش پیاده و سوار  
با تمام مرتفع مستح و بیغایده بود سرداران بتصور آنکه اطراف آنرا محاصره نموده  
رو به راه تصور خواهند ساخت صلاح در جنگ دیدند و نواب ایب السلطنه  
هم بصواب دیدن ایشان عازم آنجا بود و در و دیوار نمود و در بین مشاهده نمودند  
و دیدند که از سمت کتل پستان لشکری فراوان با مداد در و سپه قریب ابا می آید  
و اگر چه نظر بار تفاع مکان و رسیدن همه امداد بان گروه اقدام به پیکار و آنکین  
خبر کارزار مقمن چندان صرفه ننهادند لیکن چون به سپاه منصور دور  
و محل نزول موکب نصرت است در میان دره واقع و ممکن اقت و توقف در آن مکان  
با منظره شبنگون لشکر و سپه خارج از ربه حزم و صراحت و معاودت بدون  
جنگ نیز شایان شان غیرت و سزاوار رتبت عظمت و شوکت بنمود و با وصف  
اصرار و اقبال حضور در ممانعت از جنگ با نواب ایب السلطنه حسین خان  
سردار و امان الله خان افشار را با دست محمد خان زنکنه و محمد پیک قاجار افشار  
که سرهنگ سر بازان التبار بودند از طرف فیهین و فرج الله خان افشار و علی  
خان قاجار را با دست حاتم خان پیک دنلی و نبی خان کزازی که ایشان نیز سرهنگ  
سر بازان شریک بودند از طرف پارس جنگ و کارزار و سپه حکم فرمود  
دسته سر بازان تبریزی از دلاوری و چابکی خود را بان گوه مرتفع رسانید جمعی  
از روسیه را مانند سنگ از قلعه جبل فرو ریختند و درین هر سنگ و خاک از  
تن روسیه بیابک سبل خون آنکینست از تلاش سر بازان ظفر بزوه نزدیک شد که  
قلعه گوه از روسیه برداشته گردد که ناگاه امداد ایشان از عقب در رسید و عرصه  
کارزار از غباران لشکر پیره و و گردید و از عقب سواران برآمد جنگ  
عظیم گردید سواران تاب نیاوردند شکست خوردند و سر بازان دشمن را از

از دو جانب بر خود محاط دیده و محمد پیک که سرهنگ ایشان بود زخمی منکر برداشته  
ناچار برگشتند با اینکه اول نظام ایشان بود همه جا جنگ کنان با کمال اداب و قانون  
خود را بقلب رسانند و روسیه خبر کی کرده نزدیک بقلب لوی مجادلت افراختند  
طبع غیور تاب خبر کی ایشانرا تحمل نشده با سواران تب مبارک حله بر ایشان  
آورده صد و پنجاه نیزه سر از ایشان زین سنان نمودند و ایشانرا پس نشانند  
و در آن جنگ قریب هزار نفر از طرفین بقتل رسید و در وقت مراجعت سه  
صد نفر را نتوانستند از میدان بیرون آورد و توپچان آنها مورد مواخذة شدند  
\* عبور نایب السلطنه از اب رس و آمدن موسی لازار فرانسوا از جانب جنرال  
غاردان خان برای التیام و اصرار کدو بیج در کرفن قلعه ایران \* در هنگام  
ورود روسیه به مجروحان احشام و درهای آنجا بطوع و رغبت از مسکن خود  
کوچیده باین طرف اب بمقامی که بد رده شام موسوم است و برود از مس اتصال  
دارد در محل اقامت افکنند پس نواب نایب السلطنه بتصور اینکه مباد از لشکر  
اسپه بقعه ایران رسد از اب رس عبور فرمود و در منزل قبایلسن موکب  
منصور را بتوقف مامور و علی خان قاجار و ابراهیم خان پوزباشی غلامان را  
با فوجی سواره بکوشمال روسیه مجروحان مامور فرمود علی خان در زمان ورود  
به مخون علی الغفله خود را بر روسیه رسانیده چند تن از ایشان را که در خارج  
سنگر بودند مقتول و روسیه از فرط دهشت از آنجا کوچیده شهر خرابه مجروحان را  
سنگر کردند و علی خان غنیمت فراوان بدست آورده بموکب ظفر پیوند پیوستند  
و در آن اوقات خالمه خطیر و الا اراده کرد که تقویتی در کار امیر خان سردار  
اردبیل و موغان فرماید حکم رفت که سردار مزبور در مقام رفع وحشت حکام  
طالبش و اردبیل برآید اگر اسقالت یا قسدها المطلب و الا در وادی سرگردانی



ایروان شدند آنچه بر اوج تقدیر گذشته و قلم تصایر صغحه جبینها نوشته بنصه منهور  
جلوه بروز خواهد یافت در سباق این احوال در منزل قبلان با سان موسی لازار  
با کمال نفاقت و ناتوانی و ضعف بیماری و خسته چانی وارد اردو و شرفیاب  
حضور گشته اصرار بسیار نمود که مازون با بلاغ نوشته و سفارش جنرال غاردان  
خان شود و از مقربان حضرت هر چه در مهانت او اقدام رفت منع پذیر نگردید  
و هنگام روانه شدن بعرض رسانید که چون در میان ملوک فرنگ معمول است  
که هر وقت سفیری برای انجام صلح میانه دو دشمن تردد نماید باید تا چنین  
معاودت و از جانبین تیغ عناد و خلاف در خلاف باشد بنابراین استدعای این  
بنده است که نایب السلطنه درین روزها لشکر جهان سوز را از کار حرب و جدال  
ممنوع دارند تا اثر عهد جنرال حسب التعهد او جلوه گر و وارد درین کار  
رو سفیدی بیشتر حاصل آید نایب السلطنه از ابرام و الحاح او از منزل قبلان با سان  
بفصیله چورس معادت فرموده موسی لازار بکند و بی پیوسته ابلاغ نکارش  
و سفارش جنرال و اسحاق جواب او کرده بتصور اینکه شاید قلعه ایروان بطریق  
قهر و غلبه بتصرف روسیه در آید و قلعه کیان در میان تلف شوند بمقاد المأمور  
معد و روسی کامل بعمل آورده بود که حکام و مستخفان قلعه بدون حرب  
و تلاش قلعه را بتصرف روسیه داده از قلعه بیرون آیند و روانه اوسان خود  
شوند و کدو بیچ هم ازین بقوله تر و هات و افسانه که صرفه بحال خود داشت بحسن خان  
فاجار و اهل قلعه بقلم آورد و جواب او از گردان کردن کش محول بشوب و تفک  
شد و همانند رویچ هم علی النقلة با جعتی موفور خود را بساحت ما کور رسانید  
قدری دواب و اغنام از رعایا ناخته معاودت بایروان نمود نواب نایب السلطنه  
حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان فاجار و امان الله خان

خان افشار را با فوجی بسپوز و او بزرگ و سپه و اماناد قلعه کیان مأمور فرمود اما  
چون در چنین و روز بسیار نظیر بناه بانحد و در بر فی عظیم باریده بود که نه سوار را  
قدرت بچنگ و نه اسب را یا رای بنات و درنگ حاصل میشد لابد و ناچار از انجا  
معاودت بموکب نصرت شعار کردند \* بیان پوشش او بر دن روسیه بر سر قلعه  
ایروان و مقبول و منتهزم شدن ایشان یاری خداوندی بهمان معاودت ایشان  
بسمت کر جستان و بر طرف شدن جمع از شدت سرما \* کدو بیچ از معاودت سرداران  
المسیانی بمرسانند پیشه را از شهران و قاپرداخته و کار را بر حسب مدهای خود  
ساخته دید و یقین دانست که بعد ازین جمعیت بسیار باعث تقرب لشکر او خواهد  
بود فرصت را اغنیمت دانست در اول سردی هوا و غایت قوت سر ما هنگامه کبر  
و دار و اگر کم کرد با تمامت لشکر بیهوش پوشش برداخته بعد از آنکه با کلولهای توب  
از هر طرف دیوار قلعه که خاکریز نداشت بقدر دوسه ذرع خراب کرده عبور  
و مرور سالکات را از اجناسان دانست در شب هم شهر شوال قریب بصبح صادق  
بغرم نیمه قلعه ایروان از اطراف پوشش برده محافظین قلعه نیز که در از روی  
چنین شبی شهادت و زکریه بودند و در شکنای قلعه ایروان همواره بار روی  
جنگ دلتک و بجای روسیه پیوسته با بخت خویش در جنگ بودند از مشاهده  
این حالت بنوعی شوق جنگ و تلاش نام و تلاش بر ایشان غالب شد که گوی عاشق  
همچنان کشید پس از مدتی دیر باز محبوب خود را در بر آورد و بانو میدی از نور  
پینای بسرا زمازی در ازین صوره جهان بین دید و در کشت یکبار از اطراف و جوانب  
خبر آید از و شمشیر خون افشان و تفک شمشیر بار بر کف گرفتند و در برج و باره قلعه  
اماده کارزار و منتظر کار یکبار صغ بر کشیدند و لب از قلعه خروش بستند  
و بغرم سید آنگلی چون شهران غریب در کین کین نشینند تا اینکه تمامت سپاه



رو بر از خندی عینور و باللات قلعه کبری و نزد باغی مجر شکوه بیای دیوار قلعه  
 رسیدند و از جوانب نزدیک باغی دیوار استوار ساخته بر فراز قلعه چون دود  
 صعود نمودند بعد از آنکه قدم بر فراز دیوار نهادند از آن اسلام از هر گنازه شمع  
 و شعل بر افروختند و بازوی نیرو بدفع رو به کشانند اگر چه در آن هنگام  
 حسن خان قاجار با عارضه معصب بر مزاج طاری شده بود قادر بر حرکت نبود اما  
 بازنگه بطالع نیروزی مطالع پادشاهی کرده مستحقین را چنانکه بایست بکار  
 جدال مشغول داشت اشرف خان دماوندی نیز منتظر بنایدات سیمانی دور  
 مستد یواری که از ضرب کلوله توب خراب شده بود با پیروز اظلمتی خان استرآبادی  
 و کلمعلی خان قاجار و سایر سرکردگان بنیاد جنگ نمودند غلامان تقنی خراسانی  
 و غلام تقنی ان خاصه نواب نایب السلطنه و سایر سرکردگان و احاد که  
 و سران از آن عدد و شکر استاده بودند و بازوی خصم او گتی بر وجهه کشاده هر یک  
 از دیواران روس که بای جلاوت سپاه نوردان منتهی از ضرب غیره قشاک قضا  
 اهلش مانند کتور بهل بر زمین می افتاد از هر سو قشاک اردو در دهان فریاد و از  
 صحنه توب جهان لشوب غوغای قیامت اشکار کردید \* شعر \* همه روسی  
 افتاد در خون و خاک \* ز سر نیزه ها سینه ها جاک \* کج \* بد های بیرون ز شمشیر  
 نیز \* همه تخت تخت و همه ریز ریز \* فر و ریخت از باره هم چون نگر \* ک \* بختی  
 سر یسینه و پا و ترک \* شد ارکاوشن خیمه ایگون \* نزد دیوار قلعه روان جوی  
 خون \* ز تیغ دلبران دران \* سخن بر از کشته شد خندق و خاک و نیز \* قصه  
 زیاده از ما هر از نفراتشان مقول شد که جمعی از آن بولکونیک و ماپور و قبتان  
 وافی و باقی از جوانان دله نام او بود از دست مجاهدان اسلام بطریق نبستی را  
 بی سپردند و مساوی دو هزار کس از ایشان زخدار و مجروح کشته بقیه السیف

السیف چون کار خود را نباه دیدند خسته و نالان خود را بسکر فاکشیدند  
 و در زوایای سینه و سنگر خیزیدند و درین قصبه فیض فضل بزدانی بار بود  
 که با وجود این شورش و غوغا از دیواران اسلام دوسه نفر جامه مرک از دست  
 ساقی اجل نوشیدند و پنج و شش نفر نیز زخدار شدند بمقتول و مجروح از ده نفر  
 بیشتر نبود که در پنج بامخت خود در جنگ و تر دیدی کامل در کار فرار یار دینک  
 در سکر خویش خون دل ریش میخورد تا آنکه قبل از وصول این خبر یار دوی  
 نایب السلطنه اسمعیل خان قاجار از دیوار پادشاهی بالشکر حرار رسید و از جنس  
 زرمسکوک و اسلحه و اسباب و سایر تندکات ضروریات زیاده از قدر کفاف  
 از سرکار سلطان و الاجاه رسانید و حالت تعطیل و تعویق برای کار جنگ و پیکار  
 یار و نسبه ابروان و همچون نماید نواب نایب السلطنه با تمامت سواره و پیاده که در  
 رکاب مستطاب حاضر بودند از سواره افشار و خنه و چار دوی و مقدم و پیاده  
 ملایری و سر بازان سرافرا از از چورس حرکت و روانه نمجوان و از معسکر  
 نظیر بیوند کله کله از آن شهران بی سلسله در انمر حله بله فرمود حسین خان سردار  
 و اسمعیل خان قاجار و اباجعی از سپاه منصور مامور بایروان و علی خان قاجار  
 و امان الله خان افشار راهم در مقدمه موکب انهم شکوه به نمجوان روانه و او از  
 تلاطم اند و سپاه گران بگوش کدوچ و بنار النبالین رسیده از کان قرار آنها  
 متزلزل دست بردل و بیای از لشک خونین در کل لایه و ناچار شب و شب  
 بیست و دوم شهر شوال از سکرهای خود فرار دوی سپر طریق منلت و اسیار  
 کشند حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار بتعاقب آنها بلغار کرده خود را  
 بر ایشان رسانیدند و بسیاری از باللات و راهاری از جات و جمعی را السیر  
 و دستگیر ساختند و جمعی از ایشان از فرط هشت از اردوی خود روی بر تافتند



و خود را بمسک زلف از نواب نایب السلطنه افکنده بجان امان یافتند و مراده  
بسیار و اسباب والاتیست شمار از آن جماعت کسب فایزبان طفر نصیب شد اما  
چون سردی هوا نهایت شدت داشت نارسیدن کدو بیج بگره چستان دست و پای  
جمعی کثیر از روسیه را هجوم سردی چله زمستان از کار انداخته و جمعی خفیه  
نیز از زخمداران سپاهش بر سر کوه و کتل در میان برف و دره های عقب زرف  
قالب می کردند و سرداران سپاه منصور بفرورزی و بفرورزی بخدمت کردند  
زینت معاودت و در از اینگونه مرحمت و موهبت از وهاب بی ضمت و قوت  
اقبال خسرو قدر قدرت مراسم شکر گذاری بقدیم رسانیدند و از این طرف  
مض عبود علی خان تاجار و امان الله خان افشار و محمد علی خان توری قورباغ  
باشی که قراول سپاه بود از رود ارس بیابان نبالین هومن قرار در خود بناخته  
با جمعیت خود با جانی بر نفس فرار و مامورین در چهار فرسخی بلده بمحزون باشان  
دو چادر و شش بریمانی افغان سرافشانی نمود و توب و تقنک دود و شراب بمرج دختلی  
رسانید جمعی از نمره روسیه مقول و فوجی دستگیر شد اقباب در پرده خروپ  
متواری شد روسیه در هماغار حل اقامت انداخته در میان مرادهای خود  
متمخض گردیدند مامورین نیز در حوالی ایشان متوقف و مستظر دیدن صبح صادق  
بودند روسیه این معنی زاد زیان شب هنگام از انجا بودی قرار روی بر تانسد  
و بجزار مشقت خود را بقریه قریبا با که محل رزم سابق فریقین بود رسانیدند و نواب  
نایب السلطنه در آن مکان روسیه را در یافت بیابان نبالین از مشاهده اینحال  
یقین دانست که اگر بایست مراده و احوال و انتقال کرد باطل رجال از وجود ایشان  
در یکدم اثر نخواهد گذاشت ناچار مراده و بار خود را حتی بار و پلوانان و ازوقه را  
پس و خند و مصمم شدند که ساللات را بر رسم سبای تالسیان قریباغ رسانند و همه

و همه توهار از پیش برده ساللات بر سر کوهها متوقف و محاطت را نمایند  
نا تو بهار ایامین رسانند با آنکه فراز کوه و کتل مسیان در دست فرازیان  
و دره های صعب و قتل جبال و نلال که نورش نیاده و سوار با نهادش بود در  
پیش راه لشکر بیان بود با نواب نایب السلطنه کریم خان کتکر لوجعی دیگر را  
از راه باریک که در میان کتل بود مامور بستن و او نیز روسیه فرمود دست  
مالایری و فوج سر باز را از پیراهه بطرف راست تعیین که شاید پیش روی  
روسیه افتاده سر راه بر آنها گیرند چون از سختی و درشتی کوه و کتله عبور پیاده  
و سوار از تنگی راه مقدور نبود موبک منصور بانداک فاصله در عقب لشکر بق  
داشتند و نظار بخت مامورین مفرمودند تا شب در رسید و روسیه در آن  
کوه و کوه اندکی در ناک کرده شب هنگام با استیصال تمام فرار کردند و موبک  
نظر طراز در منزل قریبا با نزل و روز دیگر اخذ خان مقدم را از طرف راست  
مامور و موبک منصور از راه سلوارکی در حرکت آمد که از پیراهه سر راه بر ایشان  
کپر بند در آن حالت برف و باد شتابم ربه اشتداد یافت که از هجوم دمه و سردی  
همراهان را دیدن روی یکدیگر مقدور نماندند بخو که بود پیاده و سوار را بسر  
وقت روسیه رسانیدند محاذات و مقاتلت تقدم و برخی از روسیه مقول و اسیر  
شد برخی دیگر چون کار را بر خود تنگ دیدند قرار و قرار در کاب نصرت آثار  
شدند و بقیه السبق شب هنگام خود را بحیال مرتفعه کشیده نواب نایب السلطنه  
اتمام کار آنها را بحول بصولت برف و سوزت زمستان فرموده مراجعت را اعازم  
و سپاه نظیر بنامه سر و اختاره را بر گرفته بموبک و الایوسقتند و ایت فتح ایت از  
انجا قریبا با معاودت و روز دیگر وارد بلده محزون و دوسه روزی امور را محدود را  
منتظم و موبک منصور از انجا حرکت فرموده وارد دار السلطنه باریز شدند و در



را به عرض عیان حضرت رسید که بسیار از بقية السیف فراریان در راه قریباغ  
و قلعس تلف شده اند و هر که زنده مانده دست و پای غالب ایشان را بر ما  
از کار انداخته نواب نایب السلطنه کذا ارش امور و ابصر من خاکان جلال  
رسانند و اهل حضرت خاقانی در از این سربازی و جان افشانی هر یک از  
خدمتگذاران را علی قدر مراتبهم مبالغه و العادات متکثره مقننه و سرفراز  
فرمود و این انعام و احسان چاکران را باعث دلگرمی و تشویق دیگران بجان نثاری  
گردید و بشکرانه این مرحمت مبالغهای کلی بار بار با استحقاق هر بلاد مخصوص  
بلاد اذربایجان بنده و لفرمود و در آن اوقات علمایان تاجار که در جنب جلال  
زخی از یازده داشته بودی بکل از جنان نهاد و از وقوع واقعه حایله او خالص  
نواب نایب السلطنه که در شیوه قدر دانی مسلم میباشد محزون و ضعیف گردید  
و نفس او را با تندرک و سامان روانه نجف اشرف ساختند بیان عقوبت حرام  
نظر علی خان و فرج الله خان شاهسون و محاربه شیعیان خون قبه بار و سبه و ورود  
اقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از سفارت دولت علیه عثمانیه در زمان معادرت  
موسکب منصور از مجوان مرصه امیر خان تاجار و مصطفی خان طالش رسید  
مبنی بر اینکه مصطفی خان خود در مقام رفع و حشت قرار یابان شاهسون بر آمده  
مستدعی گردید که چهار قصه برات ایشان بر لال غایب نایب السلطنه شده کرد  
نواب نایب السلطنه بشکرانه این فتوحات قلم عقوبت جرم آنها کشیدند و چنانکه  
بود با ایشان از رسالت سایر خدمتگذاران سرفراز و مستقل فرمودند و در ورود  
موسکب معهودیدار السلطنه تبریز مصر و من سده سب شد که شیعیان خان قبه  
بمقتضای اخلاص خاص و ضریب جلی و جلالت میان لکزیه رفته بعد از استماع  
خبر شکست روسیه جمعی از لکزیه فراهم آورده و اردقوه و مجار به جمعی از

از روسیه که در آمد و بودند اقدام نمود و روسیه با کوی به نیز با مداد و وسه قبه  
شافتند شیعیان خان ایشان را در پاتنه جمعی از ایشان را مقتول و چند هزاره توب  
از ایشان بدست آورده مراجعت نموده و شیخ المحققین اقا ابراهیم شیخ الاسلام  
خوی که در اول سال از دربار عظمت مدار خاقانی سفارت دولت عثمانیه  
تعیین شده بود در تبریز شرفیاب حضور و الا کشته چگونگی ایتساط خاطر خاص  
و عام مملکت عثمانیه را از این خبر روح پرور و ابصر من نواب نایب السلطنه رسانید  
و نایب السلطنه در دار السلطنه تبریز نزول اجلال و بنظم امور در صحت و سیاهی  
و پیاده و سوار که نظیر اثر می برداختند وز و دسر هر فرد جنس پروت  
ایلی دولت لکلیس و استحکام قواعد دولتین هلپین ایران و انکاپس چون  
خبر التیام دولت فرانسه با دولت ایران گوش زد اولیای دولت لکریز گردید  
ایضاً را که مورد مقاصد برای اند دولت بود بر نیافته فرمائید برای هندوستان دیگر  
یا از جنرال ملکم محاد در این سفارت ایران تعیین نمود جنرال مزبور محض عزیمت  
کس بدربار پادشاهی فرستاده بامانی حضرت سلطان ظاهر نمود که اگر اولیای  
دولت ایران از دوستی با دولت فرانسه قطع نظر نمایند تمامی دوستانه ملر ذین  
از قوه بظلم خواهد آمد روزی به یکجستی و اتحاد دولتین خواهد افتد و اگر چه  
کجا در میان دولت علیه ایران از طول اقامت عسکر خان در پارلس با ملنا  
در یافت کرده بودند که همه دولت فرانسه را وفالی نیست اما چون اخلاق سلطنت  
و رویه مملکت داری و دولت تقاضا نمیکرد که پیش از آنکه محققیت کار ایشان  
بر همه کسان ظهور یابد با ملن کار در این عالم اشکار دارند و بزیر فتنی اینگونه  
تخریرات جنرال ملکم با ایشان بودن امر منافی رویه نیات عهدی و درست  
پیمانی و مخالف شهادت شمله شهر یاری بود از جانب دولت ایران با تمام سفارت



او بجای نرفت و سفر دولت نیز آنست که همچنان در بقر خلافت ممکن بود  
و از وقوع ایقعی خوشنود تا هم در آن اوقات بصواب دیدار و حق وزیر  
دولت آنکریز که بمنانت رای و زانت فکر و درستی اندیش شهر عهد و نظام  
مهاهد دولت بکفالت و کفایت او محمول بود سر هر فرد جنس برونست بکفالت  
دولت علیه مامور و بانجام کار دوستی دود دولت معین گردید او خود هوشمند  
فرزانه بود چند گاه پیشتر در ایام خواتین زند بملکت فارس سفر کرده و از اداب  
اهالی ایران مطلع گردیده بعد از ورود سخنان او را در حضرت اعلی و قعی تمام  
حاصل و دلهای کار برد از آن حضرت خاقانی بکار دوستی دوشوکت جاوید  
مبانی مایل شد بر حسب حکم همایون محراب خان افشار نایب سنجی باشی دیوان  
اعلی که از معتبرین در گاه کپوان پایگاه بود بهماننداری او تعیین داد با اهرازی  
شایسته بدار الخلاقه وارد و روز شرف اند و زوی بزم حضور مکتوب دولت را  
که عنوان صحیفه محبت بود بطرز بنک و روشی دلجو ابلاغ نموده در نله نامی  
الماس کران بجا خبرت سهیل و شعر افاده بودند که هنگام افتتاح مشهود نظر اقباب  
انز شد پس بانواع هدایا و تنوقات لایق شرفی بترتیب بخت بعد از آنکه در دار  
الخلاقه ملهران از امر او وزیر ای در گاه انواع مهر بانهادیده از انجام مرخص  
و در دار السلطنه تبریز بخدمت نواب نایب السلطنه پیوست و از نواب مستطاب  
شرف مهربانی و اشفاق فوق الغایه دید شرف اندوز خدمت مالمع التور و محرم بزم  
خلص و ندیم محفل اختصاص گردید و انواع مکرمت و حرمت از مقربان حضور  
فرض کجور مشاهده نمود و برونست با اصطلاح ایشان منصبی شرفیست و بانشاء  
انکریز هر کس را که منصب برونستی تقو رض نماید این شرافت در دودمان  
او باقی خواهد بود القاصد و در سر هر فرد جنس برونست با منتهان مقصود

مقصود اصلی دولت آنکریز حاصل گشته جنرال فاروان خان از مقر خلافت حرکت  
و روانه از در با بجان شد الموار و اوضاع و کفتار و کردار سر هر فرد جنس برونست  
روز بروز مقبول طبع قانی گشته با اولیای دولت در گفت و شنود بجنس کفتار  
و قاعد مدانی عهد دوستی مبانة دولتن ایران و آنکریز که اینجی برونست مصلحت  
دولت بسته ورشته جدایی گشته شد اتفاقا در آن ایام دیگر باره جنرال ملکم  
که بنحون اداب و قنوت از اقربان خود مسلم بود از جانب فر مانقر ماب سفارت  
مامور و در ورود دیندر نصب و تعیین خود را با اولیای دولت ایران اظهار نمود  
و اگر چه کمال رشد و کار دانی و کفایت سر هر فرد جنس برونست در کار سفارت  
و انعقاد اتحاد و دولت ظهور دیگر یانته و حقیقت آن بابائی لایق مصحوب  
میرزا ابوالحسن خان خواهرزاده حاجی ابراهیم خان وزیر سابق بدولت آنکریز  
موقوف شده بود لیکن چون اضرا از جانب جنرال ملکم هم در سنت مواعدت  
دود دولت جاوید توام لازم میبود علی هذا حکم حکم با حضار او صادر و در اوقاتی  
که چنین دلگشای سلطانه از نزول موکب سلطانی غیرت بخت جاویدانی بود  
جنرال ملکم محاد در غریب سلطانیوس حضرت حاصل کرده مورد نوازش کامل گردید  
مقارن انحلال امضای سفارت سر هر فرد جنس برونست نیز از دولت آنکریز به تبریز  
رسیده موجب حرکت او به مسگر همایون گشت و در ساحات جانقزای سلطانه  
سفر پسندیده ندید و جنرال بنکو خصل با الاتفاق در مسگر خسر و مهر پرور  
بهر اند و ز عوارف بحد و مر بودند اما جنرال مشارالیه چون در آمدت بروجه  
استقرار از کار و کردار و کفایت رای و رویت سر هر فرد جنس برونست  
استحضاری تمام یافته از روی انصاف جلی با وجود او وجود خویش را لازم ندیده  
چند روزی در تبریز ماند از انجا بامهماننداری لایق و عنزه و احترام تمام از راه کردستان



وگرمات شاهان مراجعت نمود چون غالب مهمات بنا و بنیاد آله را مورد باد دولت همایون  
و فرنگ حسب الامر پادشاهی بنواب نایب السلطنه محول بود نواب نایب السلطنه  
چهارمین امور وجه در عمارت روسیه که درین هنگام باد دولت ایران وانگریز  
خصومت و بافرانسه موافقت داشت لجه و مخطنی اسود و حضور سفیر مشارالیه  
نظر برای متین و فکر دورین در خدمت و لجه با جلالت و تمکین لازم می نمود  
لهذا بعد از فراغت سفیر مشارالیه از بستن عهد و اتمام عهدنامه و برخی امور  
حسب الامر پادشاهی متوقف بفریز و خدمتگذاری نواب نایب السلطنه مامور  
گشته بحسن خدمت و وفور خدمت محرمیت کلی و اختصاص علمیده دران  
سرکار یافت که محسود آذرگادگان قدم الخدمه شده جای دیگران وقایع  
سه هزار و دویست بیست چهار هجری و معاودت جنرال غاردان خان از ایران  
بدون اذن نایبون **خاقان** کشورکشا بعد انتضای جشن نوروزی برای ملک ارا  
بناختن مهمات مملکت متصور فرمود که در انحال شرحی از موسی شامیانی  
وزیر دولت فرانسه رسیده مضمون آنکه در باب عهد دولت فرانسه باد دولت  
ایران و روانه ساختن عسکرخان که ناخبر و داده منوط ببطیضی امور بوده و موسی  
روایتین ملتزم رکاب پادشاهی بود عسکرخان هم مدتی مدید در بار پس معطل  
مانده نایبون بکنار اسامی ولایت ایران متصرف نموده روس را از و گرفته  
که هنگام ملاقات نانی پادشاه فرانسه با پادشاه روس این گفتگورا ایمان آورد  
و از قراری که بوضوح پیوست هنگام ملاقات اینفقالات از میان رفت اما آنچه  
لازمه میبانداری و مهمان نوازی بود نایبون در باره عسکرخان بعقل آورد  
و احترامی زاید الوصف از و کرد جنرال غاردان خان بنحویکه سبق ذکر یافت  
بعد از مراجعت از خدمت کیوان رفعت شاهی ملتزم رکاب نواب نایب السلطنه بود

۱۲  
از دو در کمال عزت و اعتبار میزیست و هر روز بابتغای ناز و مکرمتی بر اندازد  
مخصوصا میکشت و چون نواب نایب السلطنه را میلی با موختن نظام حرب اروپا  
بود و موسی و پردی نام که از همراهان جنرال غاردان خان بود درین فن مهارتی  
تمام داشت او را روانه حضور نایب السلطنه ساخت الحق موسی و پردی هم درین  
کار جهدی بسیار بظهور رسانید نواب نایب السلطنه هم نظر بحسن نیت  
و صفای طوینت و نوعی زمام اختیار سر باز نظام را بکف کفایت او دادند که  
احدی از ان همه سپهرانی اذن و رخصت او بیارای حرکت نبود **شعر**  
صه کشته بانقش دیو ارجفت **شعر** نه یارای جنبش نه یارای گفت **شعر** تا از جانب  
موسی و پردی امر و اشارتی نمیشد همگی اتفاقا کویا قالب بی روح بودند و موسی لایمی  
مهندس هم که از جانب جنرال غاردان خان مامور به نقل بس بود و اندو بعد از  
ورود به تبریز رفتن او موقوف شد حسب الامر نایب السلطنه مشغول تعانیم علم  
هندسه و موختن رسوم مهندسی **شعر** عده فرانسه بپند نفر جوانان زیرک صاحب  
فرانت و کبالت شد و الحق درین کار جدی بلیغ بعقل آوردند و دران اثنا  
که فورتمثال کدوچ بر سر ابروان آمد و آغاز جنگ میان سپاه ایران و روس شد  
نواب نایب السلطنه آماده کار و مهمای کار زار شد و به موسی و پردی موسی لایمی  
اشارت شد که با متعلین ملتزم رکاب نصرت قرین و مشغول تهیه اسباب کین  
شوند بعرض رسانیدند که از جانب جنرال غاردان خان که در دارالخلافه طهران  
مباشند شرحی بما رسیده مضمون آنکه چون فیما بین پادشاهان فرانسه و روس  
صلحی کلی واقع گشته است باید شما پرامون امری که موهم اعانت سپاه ایران باشد  
ترقی بر رسم مهمان در اندر ایماجان متوقف باشند و ما از خدمت شما معاف و معذوریم  
اما موسی لایمی بر رسم تماشای قلعه ایروان در هار هنگام بانجا رفته بعد از معاودت



بعضی رسانیدند که بقاشای سپاه روسیه که در حوالی ابروان بود در وقت برای العین  
دیدم چنان میدانم که آن سپاه این قلعه را در هشت روز یا شانزده روز بمحاطه  
تصرف در آورند و اب نایب السلطنه با آنکه اعتقادی کامل بصدقت او داشتند  
و حل این سخن را باید خواهی نمودند باز نظر بتوکل و اعتقاد بمقاتل جزوکل مطلقا  
اندیشناک نشده بر و ابی از دشمن نه نمودند الحاحل جنرال غاردان در استان  
پادشاهی موسی و یودی و موسی لای در خدمت نایب السلطنه معزز و مکرم  
بودند تا اینکه در دار الخلافه مله ان جنرال غاردان خان خبر رسید که سر سفره  
جنس برونست از دولت علیه آنگریز ما موبسفارت ایران و اینک وارد اصفهان  
گشته عنقریب بدار الخلافه مله ان خواهد رسید جنرال غاردان خان از  
شدن این خبر بر اشفته شد و با اولیای دولت اظهار نمود که باید در همین محله کس  
تعیین شده سفیر آنگریز را از مملکت ایران اخراج کنند یا احازت حاصل شود  
نامن معاودت بمملکت فرانسه تمام و چند آنکه چندین روز اعلیحضرت سلطانی  
بالمشافه العلیه و امنای دولت بجهت با و گفتند که چنانکه در دولت عثمانیه  
چندین ابلجی از جانب پادشاهان فرنگ در ایام صلح و جنگ با یکدیگر متوقفند  
و هیچک ازین مقوله سخنها در میان ندارند تو چرا باید چنین تکلیف کنی این  
دولت هم همان حکم را دارد از راه بجای که داشت مقید نموده شد و موسی  
روانین را در استان پادشاهی گذاشت تا حقیقت اخبار را بوماقب و ما با و اظهار  
نماید و خود در که الشتاب حازم گردیده با اولیای دولت قرارداد نمود که در  
تبریز متوقف و گذار مشربان بلیون اظهار نموده هر صد جواب خواهم بود اعلیحضرت  
شاهنشاهی هم آنچه لازمه نوازش بود در باره او بعمل آورده در اعزاز و احترام  
او نقص و قصوری واقع نشد جنرال غاردان خان بعد از ورود به تبریز از قرار

قرارداد استان پادشاهی عدول و از اراده توقف حضور نایب السلطنه نکول  
نموده مصمم حرکت از اجبا و معادلات بدولت فرانسه شد نایب السلطنه هم چه  
بالمشافه و چه بتوسط کارگزاران سرکار مبالغه نمودند که شاید بر قرارداد  
در بار پادشاهی ثابت باشد یا توقف نماید تا که گذارش بدر بار خلافت عرض  
و جوابی حاصل شود متقاعد نگشته عازم شد نواب نایب السلطنه با ز لوازم اعزاز  
در باره او بعمل آورده قحطعلی خان نوری قورلسا اول باشی را بهم ماند اری او  
تعیین و چون در آن هنگام خبری با و رسید بود که میان دولتین عثمانیه و فرانسه  
خصومتی واقع است با خطا ای که بدستور موسی رو بر که پیش ازین ذکر شد  
مورد اهانتی در عرض راه از پاشایان دولت عثمانیه شود از راه تفلیس عازم  
مقصد شد تا قافله و تمثال کد و بیچ در آن اثنا احضار بدولت روس شده بود  
و اعتقالاتی که بایست از جانب او و از جانب ملو و مصوف که بجای او بر قرار بود  
بجنرال غاردان خان روندا ده مع هد موسی لاز را در انجام گذاشته خود  
روانه بار پس شد موسی لاز را بعد از چندی در تفلیس متوقف و شروع بتوالیه  
بموسی روانین بنخواست که سپاه روس چنین و چنان وارد تفلیس شده تو باید  
در عالم خیر خواهی با امنای دولت علیه ایران چه کنی راهی کنی و بعد از آن  
روانه تبریز رفی گشته از انجام اخبار می شد که موسی لاز را سفارت ایران تعیین  
شده و برای انجام امر ایران و روس و اتمام امر تعهدی نابلیون عنایتی و ارد  
ایران خواهد شد و جنرال غاردان خان بعد از ورود به بار پس بتقصیر این که  
چرا بدون احازت نابلیون و بی رخصت اعالی حضرت سلطانی و نواب نایب السلطنه  
معاودت نموده مورد غضب و چندی از زبان اول نازل نمود و نابلیون عسکر خانرا  
احضار نموده شرایطی را بخواهی بعمل آورده با و گفته بود که اگر چه در انقاعی بودند



و ابقای عهد تاهلی رود اما بسبب گرفتاری کار اسپانیا و بعضی مشاغل  
دیگر چنین اتفاق افتاد و عقرب ترا مقضی المرام مرضی و روانه خواهیم  
ساخت با جمله بعد از چند روز نابلون عسکر خانرا مرضی و بعد از آنکه وارد  
در بار شاهنشاهی شد نامه نابلون را رسانید خلاصه مضمون آنکه عسکر خان  
مراسم سفارت را بنحوی که مرضی طبع ما بود بجا آورد و او را رخصت معاودت  
دادیم و مرضی من بسر حد کمال و انجام مرام اند دولت غایت امل است موسی  
او تر نام هم با او آمده جواب او مطابق همین مضمون بود چون موسی روانه نابلون  
بجوریکه پیش ازین عمر رشد چندی بعد از روانه شدن جنرال غار دان خان  
از دار الخلافه طهران در اینجا اقامت نموده بود با وجود سردی در جنس برینت بودن  
خود را در انجام مناسب نمیدید حسب الامر شاهنشاهی روانه از ریاجان و بعد  
از نزول درایت شاهنشاهی با وجان که موسی روزی شرفیاب حضور سلطنتی گردید  
از اجماع امور شد که روانه باریس گشته مراتبی را که باید و شاید بالمشافه حالی  
نابلون نماید \* بیان توجه رایت خاقانی بچمن او جان و رسیدن نواب نایب  
السلطنه و الخلافه بعبه موسی خاقان کامران \* در اوایل شهر جمادی الثانی  
خبر رخصت رایت عقاب بکر خاقانی بساحت دلگشای چمن او جان از ریاجان  
متواتر گردید نواب نایب السلطنه که سالها کوهرا از روی رکاب موسی شهریار  
کامران را در مخزن خاطر محقق داشت از وفور شوق و سرور و ملتفت مامور  
دیگر نکشته قرار کار بدینسان دادند که نامه ایجه رایت بادشاهی بر تو وصول  
بسیاحت از ریاجان بکنند و از جانب او و کامران اذن و اجازت حاصل نکردند  
بکار یکبار اقدام فرموده عنان عزیمت بسعتی نکشاید و تدارک پیاده و سواره  
و توپخانه و زینور گمانه و سایر اسباب حرب و جدال را که دو سه سال اوقات عمر

عمر کران مایه باستجماع انحصار کرده بودند بنحوی شایسته دیده بقصد آنکه  
بجای اجتماعی ملحوظ نظر که با اثر خسروی گشته از برکت رد و قبول خاقانی استلانی  
دیگر بهم رسانند و بوضوح پیوسته بود که ساحت دلگشای چمن او جان مقر الویه  
نظر نشان خاقان کشورگشا خواهد بود قبل از نزول موکب همایون بانامی لشکر  
خلفه نمون و تدارکات و سامان بی پایان و سرداران و یککری یکبان و حکام  
و قتل و اعیان از ریاجان رحل اقامت در چمن او جان افکندند تا هنگام ورود  
موکب مسعودی بانحد و دهر جا که اجازت یابند و مقر بان حضور که بان دستور  
خسروی مناسب دانند شرایط استقبال بنقدم رسانند و اگر چه نواب نایب  
السلطنه معنی بودند که نابلون کوه که حد فاصل میان عراق و از ریاجان است  
ماذون با استقبال شوند و چون رخصت زیاده بر یکفرینغ نیافتند در انجام متوقف  
و چشم انتظار در راه داشتند در مقدمه موکب همایون نواب شاهرزاده محمد علی  
میرزا با فوجی لشکر جبار از پیاده و سوار و توپخانه و اسباب و آلات کارزار  
وارد گردید و سه روزی بشاد کامی و فیر و زوی یکدیگر را ملاقات فرمودند  
و در ریت و دوم شهر جمادی الثانی که روز ورود کوه که حشمت خاقانی بود  
صفوف انجم شکوه را از زمین و بسیار باز داشته ساحت او جان از نالاقی آن دو سپاه  
کران نمودار بحر فلزم و عمان شد اشتهاسلمع شد و سنا بک خبول مخیره  
صدا اقالع اسبان برق رفتار در سهیل آمد و شعله توپها و جنبش خبول از آنکینین  
کرد و در روز و شترالشب تا تبدیل کرد و چون آتاب طلعت بادشاهی  
اند و بنظر آمد نواب نایب السلطنه از اسب فرود آمد سر از بان شناخته خورد را  
برکاب همایون رسانید و آتش شوقش شعله و رکشته بی اختیار اشک شادمانی  
از دیده اش جاری و این معنی باعث رفت همگی شد علیحضرت تغل اللهی بنظر



دقت ملاحظه صفوف سواره و پیاده و سرباز و جزایرچی و توب و زنبورک و آلات  
و ادوات لشکر کشی فرموده تحسینی بلیغ نمود بعد از نزول بار و وی اعیان  
شکوه سران و سروران و معارف سپاه و رعیت و اعزّه و اعیان و ارباب  
عیالم و اهل فضل و کمال فوج لشرف بمحضرت خلدشال جسته از قرب  
حضور باهر التور شرف اعتبار و افتخار یافتند \* ذکر او به نایب السلطنه العلیه  
لیست کتبه بفرمان اعلی حضرت خانانی و وقایع آن اوان تیر و زری تو امان و ظهور  
خلاف مصطفی خان طالش \* چون عرض باز یافتگان محفل خلدشال کل  
رسید که ملور مصوف سردار روس که بعد از غراف ابوان کد و بچ سردار سپاه  
روسیه بود در منزل سوغالیق یک سفر سخی قلندس متوقف وینار البالیس را  
با فوج کتبه بصوب قراباغ تعیین نموده و فوجی از سپاه خود را نیز مامور بمحافظت  
حدود حاملو و بیک کندی و کمری من بحال بنبک و شوره کل ساخته و دلی  
بو لکونیک را با فوجی دیگر بمحافظت کتبه و ایالات خراق و شمس الدین لوفری ستاده  
و رای جهان را قرار یافت که از هر طرف سپاه نظری بنا به مقابله آغاز دارند  
مقارن انحال مرافض و البان اخفه و باشا حق رسیده محقق گشت که انجا و اهالی  
کرجستان که درین چند سال از نواب نایب السلطنه انواع نوازش و خاطر جمعی  
دیده و وصف چاکر نوازی و ادای حقوق خدمتگذاران و جان سپاران از نزدیک  
و دور شنیده اعتقادی کامل و اعتقادی شامل بخواخواهی و خدمتگذاری  
انحضرت بجهر سائیدک منتهز فرصت که هر وقت سپاه خاقان ججهاء با نظر تاختن  
ارداخلاص باطنی خود را در اجرای خدمت ظاهر سازند بنا بر تمهید این مقدمات  
اعلی حضرت شاهنشاهی شاهزاده محمد علی پسر زار آکه نومقر اذربایجان بودند  
با این خدمت که اعظم خدمات بود با سپاهی موفور و عدتی نامعصوم تعیین

تعیین فرمودند و چون شاهزاده عالمیان چند سال بود که از قبض تقبیل غنیه علیّه  
سپهر مرتبه حرمان داشتند مقرر شد که چند روزی از سعادت دریافت حضور  
لازم العز و السرور و شاهنشاهی که متهای تنهای انجناب و از طالع روز افزون  
در تبیر این دعا متهم ادا شدند بجهه یاب شوند بعد از چند روز نواب نایب  
السلطنه را از راه چین کو کجه سیلاق مامور فرمودند که در انحد و دستوقف و از  
مجاری امور نواب محمد علیمر زا واقف باشند نظر اقامی بکار ایالات کتبه بردارد  
و بهر طرف که لازم باشد با سپاه نظری شعار حرکت کند فرج الله خان نسیمی باشی هم  
بسر داری حد و دموقان و سرحد داری و لایات ملوالش تعیین شد که در نواحی  
اردبیل اقامت کند بنظم عملات انجا بردارد چه در سال گذشته حکام محاصره ایروان  
بواسطه خویشی که نظر علی خان شاهسون را با مصطفی خان طالش بود اختلالی  
در امور ایالات شاهسون حادث شد بود که عدم التفات بان بار سوم حرم و ملک  
داری منادانی داشت \* ذکر کذا رش کار سفر شاهزاده محمد علیمر زا بار و سپه  
و ناخن بعضی از ایل بز چلو و معاودت بایروان \* نوب محمد علیمر زا با فوج  
قاهره از پیاده و عوار روانه ایروان گردیدند حسین خان سردار پیکر پیکلی ایروان را  
ملترم رکاب ساخته در چین اباران توقف و در مقدمه مقرب الحضره اسمعبل  
بیک دامغانی را با فوجی لشکر کوشمال روسیه حاملو و بیک کندی مامور و سردار  
مزبور حسب المقرر عازم گشته رزمی دلبرانانه تقدیم کرد که لشکر روس تحسن  
اختیار کرده هر بار قدم از حساب بیرون گذاشتند شکستی دیدند و چهره ابل  
دیدند تا جاعت بز چلو و رهایا و ایالاتی که در سابق از زمان از ایروان به بنبک  
و شوره کل رفته بودند از محافظت خود عاجز ماند از بیم تطاول سپاه منصور  
روی آمدند و بار دولت قاهره آوردند سردار معزی الهه را شفیع زلات خود



کرده تعهد خدمات چند نموده که هم در آن اوان برخی از آن بظهور رسیده  
و نقی بیگ بزچلو که یکی از روسای آنها بود در محاربات روسیه و خرابی ولایات  
متوقفی آنها و در امداد و قوه و سپورسات بر ایشان جوهر جلالت و حجت ارادت  
خود ظاهر و باهر ساخته بود مورد تفقدات کوناگون شد و درجه اعتبار و ترقی  
یافت با بجماله نواب محمد علیرزا بیجا اول و تاخت ایل بزچلو برداخته غنایم بسیار  
نصیب و کسب غازیان نظیر شعار گردید و از راه قارص و چالان معاودت  
بایروان کرد و در کار قراسوی ایروان متوقف نبود تا نواب نایب السلطنه نیز  
معاودت فرموده برادران بدیدار هم انون بکدیگر خرم و شادمان شدند و از اینجا  
حرکت فرموده بعد از زیارت حضرت اعلی در سراب روانه گردید که ما شاهان گردید  
\* بیان کیفیت سفر فرج الله خان \* فرج الله خان بر حسب مقرر و وارد اردبیل  
و چند روزی در اینجا محل اقامت آنکند در باره نظر علی خان شاهسون که در آن  
وقت بحکومت آنجا سرافراز بود نظر التفات کرد و لوازم توازش معمول داشت  
تا سواره شاهسون که حسب الامر هم انون بایست بموقف اردو حاضر و در سلك  
غازیان متصور منسلك گردد و مرود مقرر حاضر نکشته معلوم شد که بنای کار  
بر تعالی دارد و حرکات مصطفی خان مالش که با او مربوط و منسوب است بار سوم  
طاعت و اطاعت مربوط و منسوب نیست چه در آن اناجعی از معارف و سپاهی  
مالش را کوچانیده احوال و افعال خود را بقلعه جامیش اوان که در کنار دریای  
خزر واقع و اتصالی بساری پشت بند روسیه دارد کشیده آمدند و بر حسن  
خان ولد خود را با فوجی سپاه مالش بسروقت حسب نقلی خان باکوبی و هاشم  
خان شهبروانی و علی خان رودباری و محمد خان بیگدلی که در حدود او جاری و  
توقف داشتند فرستاده علی الفقله بر سر ایشان ریختند و غبار انواع خنکند علی

علی خان رودباری و محمد خان بیگدلی و برادر هاشم خان شهبروانی را دستگیر  
ساختند و از اینجا رایت معاودت بجهت مالش افراختند فرج الله خان که تا آن زمان  
بطریق مواسات و حسن سلوک با نظر علی خان رفتار میکرد چون از رودبار که بان  
مدار شاهنشاهی رخصت داشت که در امور و محو له بخود آنچه صلاح وقت باشد  
بعمل آورد از مشاهده این حالت تغییر سلوک با او داده نظر علی خان و فرج الله خان  
شاهسون را گرفته محسوس و روانه در بار بادشاهی ساخت و از املراف و حیوانات  
سپاه بر سر مصطفی خان فرستاده خود نیز علی التعاقب روانه گردید اختتام احوال  
او تقریب رقم زد کلك بیان خواهد شد \* ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه  
بصوب ککوچه و کتجه و قباچع السامان \* بنحوی که سابق معیت تحریر بیانست نواب  
نایب السلطنه روانه چمن کلنبر و چند روزی در اینجا توقف فرموده ابو الفتح خن  
جوانشهر را با جمعی بر سر ایلات و رعایای قرا باغ متصله بمحال قباچع و مقری که در  
لصرف او بود مامور فرمود که ایشان را بمقتال و مشغول خدمتکننداری و ایت  
ابدی الاصل سازند و ابو الفتح خان سرگرم خدمت مزبور گردیده و معدودی  
از سواره شاهسون بیگدلی بعین نمودند که بعد و دبا کویه رفته خبری از روسیه  
آمد و در واقع آنها معلوم کرده بعرض رسانند اتفاقاً در عرض راه قبل از طلوع لاله  
نور علی الفقله بفوجی از روسیه دچار کشته ناخود برداختند خود را در ظلمت  
شب با ایشان دست و گریبان یافتند و با شمشیر و سر نیزه جنگی مردانه کردند  
و تمامی روسیه را مقتول و سرهای آنها بادوب عراده بدربار شهبروان آوردند  
و از خاقان کشورستان انعام و احسان پیشفاریافتند و نایب السلطنه از چمن  
کلنبر حرکت فرموده از راه اردو باد که بسبب صعوبت راه جویشکل بود  
عزیمت فرموده با شقت تمام توپخانه و بینه و اغروق و خیل سرباز و پیاده و سوار



ظفر ملر از را کذرانده در منزل بچوان بود که بولکونیک بارون وردی  
و اصصو در میخانه بل برادر زاده بود مصوف با نامه او شرفیاب حضور سعادت  
دستور کردید خلاصه مضمون آنکه بعضی از ولایات مملکت ایران از طرف دولت  
قاهره بدولت روس مغضوب شود تا در هوشن مملکت از زنه الروم و بغداد و سرحدات  
مملکت عثمانیه متصله بایران از موافقت دولت روس منتقل بدولت ایران  
گردد از ترتیب مقدمات این ترهات پیفر و غ شمع مدعی ایشان در کاشانه  
دماغ ضیابخش عقل کشته بگفت \* مصراع \* بدشت اهوی نا گرفته میبخش \*  
در مطاوی این تحریر یافته که اگر ایلی از دولت علیه مامور بدولت روس شود  
کار صلح اصلی اختتام خواهد یافت و اگر فرزند امر صالحه حسب المدعی امنای  
ان دولت فصل نیاید نقصانی بدولت علیه روی خواهد داد نایب السلطنه  
فرستادگان او را روانه دار السلطنه تبریز و نامه را بدو رکاه خانان بجهاد فرستاد  
که بهر محو که رای عقده کشای بادشاهی قرار یابد جواب داده شود و رایت  
نصرت شکوه از راه بچوان که تا کنه دو اند منزل بود نخست فرمود چون داهی  
در منازل با تصرف از توقف ناچار میبود و سب و رسات و از وقت در اردو نایب  
و تدارک سب و رسات و از وقت چند روز در بله بچوان دیده از راه شرور  
روانه چین کوکجه و سختی و معویبت سرما و برفها و وجود قلب الاسد تابستان  
موجود و زحمت بلا نایب سرما و برفان را هر احتمال گشتند تا نزول الویه منصور  
در چین کوکجه واقع شد و در چین و رود چین کوکجه پیر قلی خان تاجار و حاجی  
محمد خان قره کوزلور با فوجی از سپاه مامور بانظام ایلات کجه ساخته و در ضمن  
ان تا کلمات بلیغه فرمودند که از ایلات مزبور هر کس که سالک طریق الطاعت  
شود بزرگان و کدخدایان انظاره را روانه رکاب مستطاب سازند و هر کس از

از ایشان تخلف و انحراف و رزیدیکو شمال و نادیب انخابرد از نند و موکب منصور  
از انجا حرکت و از راه پیشهای سخت و معایر بر درخت بالشکر سواره و پیاده  
عبود فرمودند ایلات انحد و محض و رود پیر قلی خان و مامورین و استماع مرده  
و رود نایب السلطنه باشوقی تمام مرحله پیمای وادی انقباد شدند که خدا این  
ایشان و سپاه سواره و پیاده انجا از غایت شوق سر از برای نشاخته بخدمت شتافتند  
و مورد التفات و احسان بی تعداد گردیدند دلی بولکونیک محض استنباط خدمت  
کذاری انخابد دولت جا و بد قرار جهت خود را بر داشته از میان ایل فرار  
برقرار اختیار کرد و نواب نایب السلطنه امیر خان تاجار و با فوجی از سپاه مامور  
بشهر کجه فرمودند در چین و رود امیر خان بچوالی شهر کجه چند نفر از روسیه  
طعمه شمشیر غازیان وضع و شریف انجا بامید واری تمام نزد امیر خان شتاده  
از انجا از حضور باهر النور و مشغول عوالمف بیدرغ گشتند و جمعی از ارامنه کجه  
مبهد شدند که از کار کذاران در بار حله المپستانی بانه قلعه کجه را بتصرف سپاه  
منصور دهند در ان اثنا بعضی حجاب ولایت عهد رسید که از یک طرف بطور مصوف  
از شنیدن معاودت محمد علی پسر زانجامان ایوان المپسار کابل یافته با تمامی ایلات  
و لشکر پر شور و شر خود وارد زکن من اعمال کجه کردید و از یک طرف بیارال  
نبالین فرج الله خان را معرض مالش از تطاول قریباغ مشغول دیدید با سپاه خود  
بطور مصوف ملحق گردید است دلی بولکونیک هم با جهت خود بدو پیوسته  
ساز حرب و مصاف را ماده اند و تمامی روسیه سوای مستحقین قلاع بجات اجتماع  
عمار به را مصمم شده اند و بطور مصوف از مواضعه ارامنه کجه مطلع گشته کس نزد  
روسه قلعه فرستاده انجا نیز بموجب اشارت روسای ارامنه را محبوس ساختند  
هر چند سپاه نصرت بناه در عهد دروغ لشکر اعلا بود و از وقت در اردو مانند وجود



عقاد کیمیا و سر ما در بارش بمرتبه کمال و عبور و مرور سپاه منصور بایروان  
و بحوالی قاهره مقدور لیکن نواب نایب السلطنه توکل مخالف انس و جان کرده  
بمجموعه اندیشه بخاطر راه انداختن و درین راه و افریق و در راهها بجا گذاشته مهدیقلی  
خان قائلوی قاجار را بجا رست مامور داشتند و خود ملتد تیغ اختیار بر سر اهدا  
ناخته و انروز تا شب هر دو لشکر یکدیگر را پیورده همه با قطع مسافت  
نمودند تا هنگام شام که لشکر نزلت بر نور قصد شبینون کردند و هنگام آمدن هر  
دو سپاه آمدند و مصوف بخمال آنکه چشم قر اولان اردوی غبر و نیز چون ز دیده  
روشن روز پنجواب رفت جمعی از افواج سادات و سواره و توپخانه را بشینون  
معکرو الا روانه داشت و امانت بامروان حوالی جنگلی کدر حوالی اردوی  
منصور و ابراهیم خان بیات بلنوجی از غلامان خاصه شریفه بقراولی انجام امور بود  
آمده از صدای سم اسبان و سهیل تازی نژادان و همه همه مردان در میان جنگل  
هر اسمی بقیاس بر دل را دادند و بتصور این که نواب نایب السلطنه نیز عزم  
شبینون ایشان فرموده باشد بی نبل مراد بسرعت تمام معاودت کردند و ازین  
آمد و رفت بی حاصل بجز خجالت و زحمت کامل سودی ندیده میداری بخت مجاهدین  
از هین ننگ معلوم نمودند و علی الصباح طوور مصوف از در صلح و صلاح در آمده  
رسل و رسایل بد و بار شوکت ملا فرستاد و زبان نرمی کشاد و متعهد گردید  
که بقدر امکان در شرایط خبر خواهد دولت قاهره سعی بوده چهره معهد بنام  
نقض تخم شد و از سواران لشکر قهر و زینب تعرضی بمعکروان نرسد او نیز  
بایلات و احشامی که بظلال رایت سپاه اسلام مقام جسته بنجد بدعهد خدمت  
و طاعت کرده اند متعزیز نشود و زو ندیکر لشکر روس بفرانت ماوس گشته  
کوچ بر کوچی براه کر جستان رفت و ایلاتی که سالک ملت بق خدمت دولت قاهره

قاهره بودند پیش از حرکت موکب و الا عازم ایروان شدند شاهزاده کلبران  
نیز بفرخی و قهر و زنی از انعام اجعت و بیعت ایروان فضاقت فرموده از انطرف  
نواب محمد طاهر زار که از سفر چیا و لبر و شبکه کرایش پذیرفت مراجعت کرده  
وارد ایروان گردید نظر بجزایهای اراجف که از اردوی نایب السلطنه شنیده  
صرف قنوت و مهر اخوت بچینش در آمد و بی اختیار عزم رکوب فرموده بکوچ  
افواج عساکر فرمان داد بخت حسین خان قاجار سر داز و پیکر یکی ایروان را  
باسباهی چون سبل روان با کمال شتاب و تعجیل کسب کرد و خود علی التعاقب  
در حرکت آمده وقتی بمعکروان رسید که ملتزمین رکاب از مضیق شهاب فراق  
بمحرای باصفای کوچی نقل و تحویل کرده سر اوقات شوکت و نصرت افراشته بود  
و محاب کلفت از خاطر هار داشته لاجرم روزی چند در آن ساعت دلگشا  
بدیدار یکدیگر مسرور و بی معاشرت شاهد عشرت مشغول شدند نواب محمد  
طاهر را از خدمت برادر رخصت یافت مراجعت بایروان نمود و موکب و الا  
هم علی التعاقب عازم گردیده بسیاری از اسرا کدر دست سپاه منصور بودند  
استرداد فرمود و در انای ان انعامی زیاده میزدول داشت که طوق ان منت و حق  
ان نعمت تا دامن قیامت بر جان بنده و ازاد خواهد بود و از انعام فرستادگان طوور  
مصوف را کدرین ملت مامور به تبریز بودند احضار و قهر بین خلعت و نوازش  
روانه نژاد و فرموده پس از چندی نواب محمد علی میر زار ابلیس از ابو اجمعی او  
حسب الامر پادشاهی روانه در کاه سلطانی ساخت و خود برای انتظام امور حسین  
خان سردار و سرانجام نذ رکات تو و خانه و انبار قلعه بقدری که لازم بود در  
ایروان توقیف فرمود و چون سورت لشکر صفدر گذشته هنگام سردی هوا  
و وصولشان نزدیک گشت از حضرت هابون استدعا نمود که موکب منصور را



زیاده برین در مشقت سفر نداشته و چون مبارک را که مایه رحمت است رنج  
بزیحمت ندارند و خدمت این سرحد را که در مقابل همت اولیاء دولت امری  
خبر قابل است بمخاطبان همین سرحد محول و مرجوع سازند که جمله راجان وقف  
طاعت است و سر در را خدمت اتفاقا مقارن وصول هر بقعه بر فی باریدن  
سکرت که تا آنروز دیده دوران ندیده بود در صحن شدت نزول برف و انقلاب  
هوای نلک فرسایست دار الخلاقه طهران شفا کشت و نایب السلطنه  
ساحت تبریز را از گرد موب انجم شکوه پیریز فرمودند \* بیان کیفیت طاعت  
مصطفی خان مالش و نکارش بعضی امور \* چون مصطفی خان مالش از سکاوش  
زیاده سران هر زمره ای و وسوسهای نفس بد فرمای در لشکران انهر کران  
خود را بان هنر دبی اهنهای کران و نونک سیف و سنان راجالب دید طالب  
مامنی کت با اعوان مالش اهنک سنگر جامش و ان کرد و از لشکران که قرارگاه  
اصلی او بود روی بر تافت و در ان مکان صبر و شکیب را لشکران بجهت بکران  
که هم و اندوه عبارت از است یافت چون ان عمل را برای خویش گزیده از  
کزند روزگار ما من خود دیدستوف و جدار عمارت لشکران را که از خشاک  
و خار و صنمات اخشاب بود بدست لشکران سلطانی چون روز فراق سینه  
عاشقان خراب و هنگام وداع دل مجبوران بیتاب در اشتعال و التهاب آمده  
جامش و ان مکان بدست متصل به لشکران مالش که در کران بحر خضر واقع شده  
و اطراف تراب دریای خضر و مرداب غرق گرفته اما یک گوشه ان خشکی است  
که از ان راه بلشکران زهاب و ایاب میشود بعد از استقرار در ان مکان در  
مقام استقدا از اشنا و یکگاه بر آمده فوجی از سالدات رو به راجا چند مراده  
توب با ملکه خرد او رد با آنکه هر سلطان که اعظم اعز شهران بود هنگامی که برای

وای نایب ساس اتحاد مصطفی خان مالش و مصطفی خان شایروانی و بردن  
بل موقان و شایروانی که حسب الامرایب السلطنه از شهران کوچده و سپرده  
مصطفی خان مالش بودند و اردانجا گردیدند و از اتفاقات مشاجرت و مناظره  
میان او و میر حسن خان مالش ولد مصطفی خان روی نمود بدین امر سلطان  
اقدام یافته در میان دو مصطفی خان خصومتی تمام حاصل شده درینوقت بواسطه  
اقتضای مقام مصطفی خان مالش از دشمنی و کاووش چشم پوشیده میگردانید و لد  
خود را بجان مصطفی خان شایروانی فرستاده از او استمداد کرد و مصطفی خان نیز  
از خصومت قتل عمر در گذشته فوجی تفکیکی از سالیان بجامش و ان فرستاد  
مامورین مختصره هم بمشاهدت اینجالت کار را بر محصورین تکذرات سابق کرده هر روز  
جعی کثیر از اهوان و انصار و خویش و تبار او فرار کرده بقرع الله خان افشار  
می پیوستند و داوطلب سخن را بجا میباشند بسیاری از امانات و ذکور محصورین  
در برانه تلف و بدرجهش مصطفی خان ازین رهگذر کلفت یافت و وحشتش  
صفت ترابند بی رفت و لا بد کس نزد فرج الله خان فرستاده طالب امان شد و وی  
مراتب استعیان او را بقتله علیه سلطانی عرضه داشته حسب الامرا علی حضرت  
خاقانی میرزا بزرگ و وزیر نایب السلطنه تعیین و مامور شد که اگر در مصطفی خان  
چون دیگر چاکران اما در صلقت و راستی مشاهده نماید بسیار بر شدت و طیش را  
از تعرض متنوع داشته زلال نوید بمصطفی خان چشاند و الا بتخریب بنای هستی او  
سپل بی زحمت یعنی لشکر حرار را مطلق العنان ساخته کرد و وجود او را از انکینان  
خبار سنابک خبول بدزد و ابعان رساند بعد از وصول وزیر بی نظیر بلشکران  
لشکر سپل شکو و لصرار در دیوش جامش و ان باین نحو میفرمودند که فدویان  
کبلان از نصرت دریا با کشتی و کرجی متعهد سخنران و جان تاران استر آباد



و ما زنده ران از راه خشکی تصرف انبار استقبال و اخلاص کیشان ملائش از طرف  
 مرداب چون مرغابی در آب تمام کار انبار را مصمم شوند اما چون امیر کونیه پیک  
 بنی هم مصطفی خان که مردی ادبی و شایسته و باتمیز و بر راستی و صداقت معروف بود  
 نذاریه کار را پیش از وقت استدرالکرده وزیر نیک اندیش را از جانب  
 مصطفی خان در یافت و از صداقت و ارادت و صفای نیتش انجناب را کما یبغی  
 و بلیق مطنین خاطر ساخت و حقیقت لاک جمع از سادات و اهالی انکاران باز نمود  
 و پورش انجا متعین آن بود که جمعی از سادات بیکاه از تعرض به نطف و عرض  
 و ناموس سایر مسلمانان که با جبار متوطن جا پیش و آن بودند بیکان فصاحت  
 و شجاعت را هدف شرد لهذا الامتثال الامر الاعلی و الملاح و استحضار وزیر از  
 رحم و معرفت داور جهان را در رعایت جانب منال و ملاح ساداته امورین را  
 در مقام یکتادلی از معارضه و معادات سادات و دیگران ممنوع داشته مصطفی  
 خان را ملاقات و او را بنوید سر اسر امده گذشت خسر وی قریبین حیات تازه  
 ساخت مصطفی خان رقیبه در رقیه اطاعت و فرمان برداری نموده متصدی خدمت  
 دولت ابد مدت گردید و فرج الله خان سردار نیز با سپاه ابوالجیحی خود با اشاره  
 وزیر صلاح اندیش که بموجب امر سلطانی بود منصرف گشته را مدار الارشاد  
 اردیل پیش گرفتند \* نصب و تعیین اعلی حضرت خانانی پیر زاعمد حسن را  
 بوزارت نایب السلطنه و الخلافة و آمدن بارون و یردی بجهت مناره که چون  
 ماهیچه رایت بیضا اضاوت پادشاهی بعد از اطمینان از کار اذربایجان از چمن  
 او جان بدار الخلافة سلیمان نور افشان شد و وزیر مدتم التظیر روانه در بار جهان  
 مهار گردید چون مرحت پادشاهانه را نظر به ابدت و قدمت خدمت در باره خود  
 بسر حد کمال یافت استدره کار که منصب و وزارت او بخلاف ارشاد کبرش

سلاله الکرام و الاطیاب پیر زاعمد حسن که بحسن سلوک و خلق حسن و صفات  
 مستحسن و خلق فایق و تواضعی لائق و ادبی رابن و ذهنی و نطق و لسانی ذابن  
 و وجهی انبغی ممتاز و مستثنی است مقفوض و انجناب خود معتکف استان پادشاهی  
 که مقام راستیست کرد و فی الحقیقه خلف از چند انجناب با وجود جوانی و قار  
 پیران داشت و در او ایل تجربت اند و زری نقش صلاح اموزی امور بر صغیر  
 خاطر پیر و جوان بینگاشت از اول شباب با اخلاق حلم و تواضع مکرم و معظم  
 و بشپوه بزرگی و بزرگ منشی و بزرگ زادگی مسلم بود \* شعر \* او همه دل  
 باشد بچرخ و بچرخ او همه جان باشد بی کبر و کبر \* خشم نبوده است بر اعدا اش  
 هیچ چشم ندید است در ابروش چین \* چون وزیر زاده معظم نظر با استعداد  
 و قابلیت نظری منظور رعایت سلطانی بود و رعایت خاطر پیران بزرگ نیز داور  
 کشورستان را بسبب نهور خدمات شایان فرض عین و عین فرض میفود  
 ملقب او در یت کاه سر یر کرده و ن نظیر مقرون بقبول و خدمت وزارت نواب  
 نایب السلطنه و الخلافة پیر زاعمد حسن موکول شد و برود و شش مزین بحلاع  
 افتاب شعاع سلطانی و پیران بزرگ هم بر تبه جلجل القدر قائم مقامی و نایب وزارت  
 دیوان اعلی سرافرا از گشت و بیوشیدن خلایع فاخره و نوشیدن کاسات التغات  
 و عنایات متکثره انما مال و اقران ممتاز و در همین اوقات مامور باذربایجان  
 گردید که خلف معادتمند را در کار خود مستقل ساخته بخاطر جمعی تمام مقیم  
 استان کیوان مقام کرد و از اتفاقات مقارن و رود انجناب باذربایجان بولکونیک  
 بار و نو یردی روس از جانب طور مصوف سردار سپاه روسیه وارد حضور  
 نواب نایب السلطنه گردید عرضه او را رسانید مشغل بر اینکه از جانب پادشاه  
 روس شرحی بمن رسیده واضح و روشن گردیده که پادشاه روس خواهان دوستی



بادولت ایران است و من برای تمهید قواعد مصالحه مامورم و از شبهه غماشت  
 و غماخت دور و فاکر و ای اولیای دولت ایران قرار بر متار که باید در مدت  
 متارکت از تردد سفر و اجتماع و افتاب مصالحه اصلی بر اقطار امصار تا بدو بواسطه  
 این صلح و صلاح هر دو مملکت اسودکی یابند و تجار و ارباب معاملات طرفین  
 بفرایع بال و عدم تشویش بسوی سودا و سود خود شتابند و بهین سبب شروع  
 مؤکده بهریک از سر حد داران نوشته ام و بساطت عدالت از هر گران در نوشته  
 از شما نیز خواهش دارم که چون انجام کار متار که موقوف بر آنست که در سر حد محال  
 متصرفی خود شرفیاب حضور نایب السلطنه و الخلاقه شوم بایک کدام از ممبران شافع  
 معتمد الدوله یا ممبران بزرگ نایب الوزاره ملاقات نماید تا بران بار و نوپردی را  
 روانه ساخته منتظر حصول مامول خواهم بود بارون و پردی هم بالمشافه بعضی  
 نایب السلطنه رسانند که اگر این مسؤل مقرون بقبول گردد اولیای دولت روسیه  
 محال متصرفی را با اولیای دولت قاهره خواهند گذاشت که محض امد و شد سفر  
 روسیه از ولایت تصرفی خود دست کشیده بدون گفتگو و تکلیف شاق بملاحظه  
 مراسم وفاق پای استیلا بیرون خواهند نهاد و من بعد امری که خلاف رویه  
 دوستی باشد از انطافه روی نخواهد داد و چون عقلا روی روسیه بجهت معلوم  
 کرده اند که در بندت از ولایات متصرفی مطلقا صرفه نبرده و در آن امکنه و بلاد  
 لمجره ای با سالیس نخورده اند و جفی کثیر و مالی خطیر از دولت روس درین  
 چند ساله بخار به تلف کرده سودی نبرده اند و نقد جانها در سر این سودا از کف داده  
 اند نایب السلطنه گمان راستی بتقریرات بارون و پردی کرد و جای آن داشت  
 زیرا که ترتیب این مقدمات و اخذ قنایح آن موافق قاعده حکما و عقلا بود و در  
 جواب تحریرات ملو مصوف بعد از آن از درگاه سپهر مثال تحریر یافت که نزول

نزول موکب ما قبل از استدرالکهنکام سفر نظیر آنرا که هر ساله معهود است  
 بسرحلات واقع خواهد شد ممبران شافع معتمد الدوله نیز چون عرض لازم جوهر  
 هموار و ملتزم رکلب نصرت انتساب دارای دادگراست و درین اوان امدن او  
 باین سامان میسر و معقد و رینست لیکن بعد از نوروز وزیر صایب تدبیر  
 ممبران بزرگ قائم مقام حسب الامر ما برای بنا و بنیاد کار قراجه داغ عازم انجود  
 خواهند بود و ترابری کار متار که ملاقات خواهند نمود و با امرای سرحد مقرر و مامور  
 فرمودند که بتبع ستیزه و خلاف را در خلاف نخاده از نمره و ده انحراف نورزند بارون  
 و پردی خود برای تمام امری که منظورش بوده در تیریز ترتیب نمود و دیگر ممبران  
 با جواب نایب السلطنه روانه ساخته با کاهی ملو مصوف پرداخت امداران اوقات  
 علی الغفله فوجی از طرف شبروان بحد و موقن ناختم کرده قریب بیست هزار  
 راس گوسفند ایل قراجه داغ را تاراج نمودند و ایل مزبور از بیم بازخواست  
 نایب السلطنه در مقام تلافی و کاشش بر نهامنده گذارند و ابواققان حضور سعادت  
 دستور معروض داشتند بعد از انظار کار گذاران در کاه بیارون و پردی  
 و استحضار او از این حرکت ناخجارد در حال کس نزد ملو مصوف روانه و انظار  
 انفعال بسیار نمود ملو مصوف در جواب نوشت که ان مقدمه برخلاف حکم من  
 روی داده و جفی اترا الشینیاک از برای بردن گو سفندان که بن کشاده اند و هنگام  
 ملاقات نایب الوزاره بر و ظاهر خواهد شد که چگونه از عهد رقع این اشغال  
 که چهره از گرمی آن عرق ریز است بیرون خواهم امد باز در همان اوان فوجی  
 از روسیه علی الغفله وارد مقری قراجه داغ که تا آن زمان از جانب شاهزاده کلبران  
 در تصرف ابوالفتح خان بود گشتند محض وصول انبخت و اطلاع بارون و پردی  
 و کس فرستادن و نزد روسیه مزبوره و انظار خجالتهای موقوفه بدون آنکه



اهانتی باحدی رسانند و سپه از مقری معاودت نمودند و معاوم نشد که مقصود  
ازین آمدن و برکشتن چه بود و چون نواب نایب السلطنه همواره بخوشنودی  
فرستادگان دوست و دشمن میل دارند نوی با بارون و یردی رفتار میفرمودند  
که خیالت ان الطاف برای هر کس که فی الجمله از شعور بهره یاب بود سر آمد  
هر گونه انفعالی مینمود و از انجمله او عازون بود که هر جا که خواهد رود و با هر کس  
که خواهد ملحق اختلاط و امیزش سپرد تا در روز رخت و هنگام رفتن  
بالانعام وافر و خلعت فاخر فرمائی از پادشاه روس بیولکونیک عثمانیت که از جانب  
روسها کم کجه بود و در سال پیش بدربار نایب السلطنه آمد ابراز و اظهار  
نمود مبتی براغوا و تحریک و اغرای او و روسها را از کجه و کرجستان که  
سپرده او بودند و جهد بسیار هم در مایل ساختن آنها معاودت آنها کرده بود  
و عثمانیت مزبور این قصه را مستور نداشته در خدمت نواب اشرف بانها ران  
زبان کشاده و برستی در طبق عرض نهاد \* وقایع سنه هزار و دویست و بیست و  
پنج هجری و تعیین میرزا بزرگ قائم مقام بجهت بنای متار که بنوا هسن ملور مصوف  
و انجام یافتن متار که \* دیگر باره فصل بعدی بهشت ساخت چمن را تازه تر از  
بهشت ساختن شکوه جشن همایون خسروی جهان کهن و خلعت نوی داد و کجور  
هست و الا بد رهای زرو کجهای کوه بر وضع و مشرف بنزدل کرد و رشک ریزش  
سحاب و بخشش مهر جهان تاب کرد بدین اتمی بساط عیش نظم مهمان ملک پیش  
آمد و هر چند از تاخت اغنام ابل قراجه داغ و ذهاب و یاب روسیه بمقری قریب  
و موسسه بارون و یردی بعمانیت علامات خنده و حمله و افساد ملور مصوف  
نظهور میسید و در همان آستانه خبر رسید که روسیه با والی باش اچوق تریجاتی  
باخته طرح الفتی انداخته خواهد شد ملاقات شدند و هنگام ملاقات او را دستگیر به

به تفلیس برده اند نواب والا تعیین قائم مقام را بدین اخبار و توهینت موقوف  
نداشت خلف و عده گریمانه رواندیدند و او را با چند تن از غلامان بهرام انتقام  
مامور و مقری داشتند که بهر جا ملور مصوف معین کنیدی تمهیل و تسویف شتاب  
وادی الورود خجام خود را باندک فاصله با خجام او فراخته خرگاه خجسته باسم سایی  
دولت همایون بریا کند که هم در آن برده شاهد مقصود و این بی پره شود و لاسرار  
ملک از جلیاب خاطر مقرران جلوه کند و اگر بنای کار ملور مصوف بر خنده و فریب  
پشتدنی اندیشه در حال اهنگ مراجعت کرده معاودت گزینند و اگر از ملوار او  
استیلا عذری در قصد نکاه داشتن خود کنند قائم مقام نیز مضائقه در ستیز  
نقاید قائم مقام حسب المقرر روانه و ملور مصوف در بادی امر به مکان بی در پی  
برای ملاقات معین و اخبار کرده بود فور الیمن شده بالاخره محل تلاقی را در  
انطرف عسکران مشخص کرد و قائم مقام بدون اندیشه روانه انجا و بد انچه مامور  
بود مهمل نمود ملور مصوف اگر چه بحسب ظاهر شرایط استقبال و اغزاز و احترام را  
زیاده از آنچه منظور بود بآداب تواضع و فروتنی مقرون داشت و دقیقه از مراسم  
السانیه فرو نگذاشت فرمان پادشاهان دود دولت هم بوضع شایان ابراز شده  
حسب الصلاح جانین بنای نوشتن متار که نامه گذاشته شد فرق و توفیر در نوشتن  
اداب و انصاب پادشاهان دود دولت قوی بنیاد در مبانه واقع نکشت و امری  
که ظاهر مخالف قاعده و قانون باشد از طرفین روانه داد و اما بالاخره از تقریرات  
بارون و یردی و تقریرات خود در باب کوسفتان قراجه دانی نکول نموده علاوه  
بر آن در ایام توقیف نایب الوزاره عسکران فوجی روسیه را باز بمقری تعیین نموده  
بعد از اصلاح نایب الوزاره از ادعای او برخه و تصرف مقری و اظهار ایندعا  
اجواب ناصواب و هذ و ناموجه که شنید این بود که چون قبل ازین فوجی از روس



با انجامد و شدی دور و زده نموده و مقری از جمله بلوکات قریب است و بالفعل  
سالت در انجام ممکن اند این ادعا و مدعا صحیح است همه بر هم خودی صلح این  
بود که تکلیف او آن بود که بعد از مصالحه با این دولت از سمت اخساق و قارص  
بست و و مکتب خواهم بر می باید از طرف این دولت به پیروجه امداد شود نظر  
باینکه میان دولت علیه و دولت عثمانیه صلح و طمأنینه شود که در صلح و جنگ  
متفق باشند و همیگ بی دیگری طالب صلح نشوند نظر بان شرایط حفظ عهد و شرط  
نواب نایب السلطنه مراعات فرموده قبول صلح نکردند و قائم مقام امام مورد بمر اجت  
فرمودند و در سابق بر داده خلاف شرط اعاود و لستند نایب الوزاره  
بنا فرموده نایب السلطنه بهین بسترک متار که نموده بمرک معاودت ساز کردند  
ملو مصروف باز بقاعده ظاهر سازی گوشیده همگام معاودت نایب الوزاره  
زاید الوصف در ادب و احترام و بدرفه و الکرام افزوده و اگر او ادب میکرد که با ایشان  
بر سلوک سلیمان خان والی باشی اخراج حیلوک دارد از داری غلان و همراهان  
چلادت تو امان او صرفه نمیرد بلکه تصبر بر عکس نتیجه می بخشد با جمله اگر چه  
مشری با وصف زرد و خورد بسیار و انا لاف مردان کار از نظر فین در کار زار  
بمحکم قضا و اقتدار قدریت صرف روسیه در امداد ابو الفتح خان تمامی اهالی انجا  
و قیانات و بلوکات غرب و جوار انجا را کوچانیده باین طرف رودارس او رد  
بفرمان نایب السلطنه حکومت در ما در ابو الفتح خان مقوض و مرجوع گردید  
و ایل و احشام قریب از تطاول و بر قلجیان قاچار که با نواب نایب السلطنه  
چا اول کشاده بود فوج بخت مجنون و سایر ولایت محروسه کوچیده متفرق  
شدند ابراهیم خان قاچار از دربار کیوان ملای خانانی بکنار کرمانمورد بمر حلداری  
انجا گردید و اقور لو خان کجه بر چندین دفعه بتاخت حد و کجه رفته چندی از

از سادات طعمه شمشیر نموده ایل ابرملوی لجه که از ایالات معتبر انجا و بقایات  
مقول بودند بالکلبه کوچیده بطرف قشور و در و مجنون آمدند \* نکارش بعضی  
حالات و توجه نواب شاهزاده علیخان بیجا و لجهی از ایالات خراسان و معاودت  
انجناب \* در او اخر فصل بهار که چمن او جان از قد و همیشه لزوم اعلی حضرت  
شاهنشاهی رشک کلزار جهان شده بود رایت عقاب میکرد در بوم و بر رشکین اجلال  
ساخت نایب السلطنه با آنکه در آن او ان در چمن دو کیهان تشریف داشتند از  
غلبه شوق در کمال استعجال خود را در عرض دو و زده ساعت باستقبال داور  
جسد خصال رسانیده رکاب بوسی بعمل آمد و چون حکام و رود فلک فرسای  
سلطانی بچمن سلطانیه نواب شاهزاده علیخان را با جمعی پیشه از زیاده و سوار مامور  
بایروان ساخته بودند نجاب با چمن قریبا غلر مجنون رفته منتظر و رود موب  
مسعود نواب نایب السلطنه بود اعلی حضرت مثل اللمی نایب السلطنه در اخصت  
انصراف از رکاب مستطاب فرمودند انجناب در او ان توقف شاهزاده نایب السلطنه  
در مجنون دستور العملی شاهزاده کامران علیخان داده انجناب را روانه چمن  
اباران ایروان ساختند شاهزاده علیخان دو دفعه غازیان نظرفش از ابررداری  
امه بل پیک دامغانی قلام بخدمت باشی سرکار پادشاهی و دیگر سر کرده کان  
جلادت نشان بجمامو مامور ساخته و ایشان با یارت نکین مجار به نموده جمعی از  
روسیه را مقول ساختند و از انجا شاهزاده را برای کوشمال مغربین شمس الدینلو  
و سایر ایالات کجه و قزاق و ستر و او نیز باینارال نبالین که در انجا اقامت داشت  
روانه و خود بدولت و اقبال معاودت فرمودند شاهزاده از ده بعد از ورود بکجه  
و حوالی انجا و در ایل قزاق چهار کشته دو اب و انخام زیاده از شمار و حساب  
ناخته چون باینارال نبالین با سپاه روس و سوار قزاق و شمس الدینلو همگی



در اطراف جوانب اموال منسوب به فوج فوج مجتمع و مهیا بودند از هر طرف آغاز  
 جنگ و جدال نمودند آن شاهزاده از آید بهر جانب فوجی از سپاه را بکار بیکار  
 مشغول ساخته و شاهزاده جوان بخت که امکار و ملتزمین رکاب نصرت شعار  
 با سر و اختار و امیر پیشمار و غنیمت فراوان از آمد و در عطف عنان کرده با پروان  
 آمدند و چون در آن اثنا از قرار اخبار متواله تحقیق پیوست که طور مصوف  
 از جانب مدقلوبه تظلمس معاودت نموده نایب السلطنه شاهزاده علیخان را  
 با غالب سپاه روانه در بار بادشاهی و استعدا نمودند که نفس نفس بادشاهی  
 زیاده ازین متمم توفیق چنین اوجان که بلاق بسیار سرد است شد رایت بادشاهی  
 منصرف بنا را بخلافه شود \* تعهدات شیخعلی خان قبه و مصطفی خان شبروانی  
 و مامور شدن ابراهیم خان قاجار بکنار کار \* سابقا متذکر یافت که ابراهیم  
 خان قاجار مامور بکنار کرد شباغت بران این بود که سلم خان شکر و حبیقتلی  
 خان با کویه که مستقل بطل مرحت دولت قاهره اند در چنین اوجان شرفیاب حضور  
 بادشاهی شده کسان شیخعلی خان هم با عرض او وارد و استدهای همگی این بود  
 که سرداری با فوجی سپاه بموغان تعیین شود و وجهی بشیخعلی خان از خزانه  
 عامه رسد با مصطفی خان شبروانی که ندامت از سوا الف اعیال خود بهر سائده  
 باشیعلی خان در خدمت دولت حله و مخالفت از روسه متحد گردیده است  
 مصدر استقلال سلم خان در شکی شود و حبیقتلی خان هم نزد شیخعلی خان رفته  
 بالاتفاق هواخواهان لکزیه را در قبه مجتمع سازند و بیعت اجتماع بمباریه روسه  
 انسامان بردانند با اینکه اعلی حضرت خلل الاهی اعتقادی باین مقالات نداشتند  
 بعض رعایت خاطر اهل قبول این مسؤل فرموده ابراهیم خان قاجار را با فوجی از  
 لشکر جرار تعیین و وجهی که بایست عنایت فرموده بمقرر داشتند که اگر اثری از

از خدمتگذاری مصطفی خان بظهور رسید یا کار شیخعلی خان با برجا باشد و یک  
 کدام خواهش مند عبور او و سپاه منصور از رود کرد شوند با نظر ف رفته در  
 معاونت و امدا دلتها بتحصیری از خود راضی نکردند و الا قریباغ را ناخته حسین  
 قلی خان راهم که اصرار در رفتن نزد شیخعلی خان دارد با هر قدر سواره که خواسته  
 باشد و وجه استدعای با و رساند ابراهیم خان نیز حسب المقرر معمول داشته  
 مدتی در اصلانند و زموفان متوقف مطلقا رایحه صداقتی بمشام او نرسید لا بد  
 بنهیمی که مامور بود بچپاول قریباغ برداخته نقد و جنس و اقال و احوال و دواب  
 و اتمام بسیار بدست آورده از آنجا مراجعت نموده باز در اصلان دور متوقف  
 گردید با پیر قلی خان قاجار که ملتزم رکاب نظیر شعار نایب السلطنه بود حسب  
 الامر بادشاهی از ایرون اخضار و مامور بسردار می موفان گردید بهر زبیر زک  
 نایب الوزا در نیز مامور شد که فوجی سپاه پیاده و سوار را از اردوی بادشاهی  
 برده به پیر قلی خان سپارد و امور قریباغ داغ و د زمار و رونقی داده معاودت  
 نماید تا بمقام حسب الامر قدر عمل نمود ابراهیم خان اخضار بدربار سپهر  
 نمون و وارد اردوی همایون شد پیر قلی خان هم محض ورود بقریباغ قشون  
 نصر شمون را برداشته با حاجی محمد خان قراکوز لوجا کم قریباغ داغ روانه قریباغ  
 گردید چون از اب اس عبور نمودند و الاخواستند که مهد بقلی خان قریباغی را  
 کدر قلعه عسکران بمحافظت انجام مشغول بود که شمال کامل دهند و بی پای همون  
 نهاده از رود تر تر بعزم ناخت ایل جبر پیلو عازم شدند و ایل مزبور خود را  
 در سقانی همگم کشید بودند سپاه منصور پورش برده مقتان ایشانرا گرفتند لغارا  
 ناخنه از آنجا رایت مراجعت بقریباغ فرخواستند چون هنگام غریبت سردار  
 مزبور امر شد بود که جماعت چلیبائلو که از رود اس گذشتند در میان طریق ناصواب



تذیبی میوندند کوچانید باینطرف قباب آوردند سردار مزبور بموجب فرموده  
عمل نموده امارا باطرافه پوسفانلو کوچانید باینطرف قباب آوردند چون نایب السلطنه را  
کفایت این قضیه معروض شد پاشا ناموس اسلام را ارقام محکمه صدور  
یافت که لسرای شعبه و منبری و احاجی محمدخان از سپاه مظفر پناه بازگرفته بصاحبانش  
تسلیم نماید \* گرفتن ملور مصوف مسلمان خان والی باش اچوق را و شکست  
حسین خان سردار در اخقعه از روسیه و بصد تلافی بر آمدن سردار باروسیه  
و گرفتن سکر حاجی قرا و قتل و تفریق جمعی روسیه که در آن سکر بود \* ملور  
مصوف سردار روس با جمعی بسرحد تقلیس و باش اچوق رفته بسلیمان خان  
والی باش اچوق پیغام کرد که آمده یکدیگر را ملاقات و ستانه نماییم و ابواب  
فلاح و صلاح پر روی روزگار یکدیگر کشاییم و از راه چله و تند و پر در خفته  
اسباب گرفتن او را آماده کرده بعد از ملاقات و مقالات بدست یاری چند نفر  
از ایل باش اچوق که ظاهر ابرای خدمت او کمر بسته بودند و با ملابا ملور مصوف  
سازش نموده بر مرصد عذر و مکیدت نشسته سلیمان خان را دستگیر ساخت و به  
تقلیس برد بعد از چندی چند نفر روسای روس را تعیین نمود که سلیمان خان را  
بطریق مجلس شب هنگام از تقلیس روانه پتر بوزغ نمایند سلیمان خان شبی  
در مجلس شراب ازین مقدمه آگاه شده خود را با تندی بسیار از مجلس مستخاص  
و با چندن فرار نموده با لطائف الحیل بالباس مبدل اندر روانه شهر بیرون رفته  
و در خارج اصب و بلدی بدست آورده بیمار همت تمام روانه شد منقول از قول  
حکماست که عاقل آن نیست که خود را اندام بلا و ورطه عناصبات نماید بلکه  
عاقل آنست که اگر در مهلکه افتد بدست یاری نکند متین گریبان خود را از چنگ بلا  
رهاند و کشتی تر را از غرقاب هلاک بیامردی ناخندی ندید بر ساحل نجات کشاند

ند با بجمله سلیار خان خود را بولایت اخقعه رسانید و ساپان بیک دیوان بیکی را  
که از خویشان و خیر اندیشان او بود روانه در کاه جهان بنام سلطانی ساخته  
استدعای صد و هفتاد نفر با قتل حسین خان سردار و شریف پاشای والی اخقعه  
کرد و درخواست که اندر کاه امان جا به عادت او عنایت اخراجات لشکر  
کشی حکم رود و استدعای او مقرون بانجام شد حسین خان سردار با خزانه  
بسیار و لشکر جبار بفرمان سلطان عازم اخقعه و در اول ورود سردار چند  
نفر از تاوان کار تپل و قراقلخان که از سو مسلوله روسیه بجان امده بودند وارد  
و خواهش تعیین لوان بهر زوالی زاده کرهستان را با نامان و دند حسین خان  
سردار ملتس ایشانرا میزد و داشته و او را با سامانی لاتی بکار تپل کسب کرد  
و سلیمان خان بعد از ورود بیانش اچوق چندین دفعه زد و خود باروسیه اینجا  
نموده بعضی از آنکس و مقتول و بعضی منکوب و غنچه و مراجعت کردند در محل  
باش اچوق سوای یک قلعه در دست روسیه نماند لوان بهر زوالی و در کاه  
تپل اجتماع جمعی از اهالی کار تپل دامن و قراقلخان نموده لازمه کوشش در ستیز  
و او بیزاروسیه معمول داشت اما شریف پاشا والی اخقعه که مانع حکام از عرض  
روسیه آرام نداشت و سلیم پاشا والی سابق اینجا باروسیه سازش کرده ساعتی  
او را رسوده نمیکند و بسبب اعانت دولت قاهره و عزیمت حسین خان سردار را  
من جمیع الجهات مرفه الحمال گشت بعد از ورود سردار مزبور با خقعه نظری با مطبعتان  
سردار با نظام و انتظام امور شریف پاشا و منظره بسرحد داری او بطریق حرم  
و احتیاط امر می نداشتند قراول در همه طرق و شوارع نگذاشت و بسبب عدم  
انتظام امور شریف پاشا فوجی روسیه شب هنگام علی الغلّه از راهی که قراول  
نبود بسروقت سردار رفته در حوالی اردوشلیک توب و نقلت نمودند سردار



وسایه هکی غافل ازین کار تا صواب بعضی بیار و بعضی در خواب از مشاهده  
ایتمال اضطرابی بهم رسانیده از اردوی بیرون شدند و روسیه داخل کنار اردو  
و شروع بدست اندازی نمودند در آن اثنا مین از اعلی قی خان قدر مکی استرآبادی  
بادسته خود بر سر آنها ریخته و چون شعله سوزان باخس بر او حجت و شکستی  
درست با نهاد او سر و اختاره بسیار و اسلحه پشته مار از آنها بدست آورده روسیه  
مراجعت نمودند همین خان سردار دیگر اقامت و درنگ را در آن ولایت صلاح  
حال خود ندیده برای تدارک کار روسیه بر گشت بعد از معاودت شاهزاده علی  
خان و جوش رکابی باوجان وارد اردوی نایب السلطنه شد و استدعای تعیین  
فوجی سر باز و قلامان و تفکیکی با خود برای سخن بیک کدام اینسکرهای بنیک  
نمود نایب السلطنه بحسب استدعای او عهد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم  
بیک سر کرده غلام تفکیکی را باده استه آنها تعیین و با اتفاق سردار روانه نمودند ما  
رین در بیست و سیم ماه صیام بجانب قره کلبسای بیک سفید ابغار را تهرنگ  
کردند با اینکه برف و یخ راهها را مسدود کرده بود و از سردی هوا خوفناک  
بودند و بیکدگشته در بیک روز و یکشب بیست و هشت فرسخ راه را پیاده طی کرده  
در هشت فرسخی بنیک باین و نظام تمام صفوف را ترتیب داده بر راه افتادند و  
ساعت بصبح مانده بمحالی سنکر حاجی فرارسیدند و در آنجا ساعتی درنگ کرده  
و پنج نفر از بهترین سربازان را که سردار برای استخبار خبری و استعلام انری تا حوالی  
سنکر روسیه فرستاده بود که از کار و کردار و رای و اراده و راه پورش و لوازم  
کار اطلاق حاصل نماید و ایشان در حوالی سنکر رسید و نفر از قراولان روس که  
در خارج سنکر بودند دچار گشته آنها را زنده دستگیر کرده نزد سردار آوردند  
و سردار نیز با احتیاط اینکه مبادا گرفتاری قراولان روسیه موجب اختلالی شود

شود هماندم که حوالی صبح بود با سربازان بسر سنکر روانه روسیه نیز چون در مقام  
حراست واقف بودند مجرد رسیدن سپاه در آن بن شب آتش جلال را با اشتعال  
آورده بمحاربه و مجادله اشتغال نمودند سربازان دشمن شکار یکبار از اطراف  
و جوانب نورش آورده داخل سنکر و بی آنکه راه بجایی برای روسیه گشاده شود  
انها را دایره وارد میدان گرفته و سنکری سخت مستحکم را که متصل بچند سنکر افواج  
ساللت روسیه و چند قریه جمعیت تفکیکی ارمنی و بسیاری دیگر را یکگون بود مسخر  
و مفتوح کرده بقتل تمامی روسیه سنکر و اسیر و غنایم و اطفال و اطفال و احلام  
را منته قریه متصله بان برداختند تا بعد از طلوع آفتاب بکشتن و اسیر کردن و سوختن  
اشتغال داشتند و چون جمعی از سالکات خود را در خانه های ارمنه پنهان کرده  
بودند تمامی آنها را سوخته آتش قهر در بنیاد وجود آنها فروختند و تپهای آنها را  
شکسته مال و دو باب و اغنام از ارمنه با اسیر گرفته مظفر منصور مراجعت کردند  
روسیه سنکر متصله بجای قریه تصور آنکه شاید فانیان منصوره را از آنکینتن  
غوغا مضطر با مالی بغارت برده را باوانتدیس گرفت تعاقب ایشان نموده ملی قدری  
مسافت نمودند اما مجرد بکشتن چند نفر از قلامان تفکیکی و انداختن چند تیر تفنگ  
که منزل آنها از منزل زینورک زیاده تراست چند نفر از روسیه مقتول و زخمی  
گشته بی نبل مرام معاودت بمقام خود کردند سردار که از تدارک عمل روسیه  
رفع انفعالی از خود نمود سرها و اسیر و اموال را بر گرفته باین شبانه وارد حضور  
نایب السلطنه گشت و نواب نایب السلطنه هر یک انخدمتگذاری علی قدر امران بهم  
مورد نوازش فرمود \* بیان ورود ملک همدان و ورودن توپخانه انگلیس بدرگاه  
جهان پناه و تفویض توپخانه مزبور به نایب السلطنه \* از جمله تدارک سرحد داری  
و اسباب بزرگ آشنایی و صافه افشانی که هیچ وقت در ایران متداول نبود



توابعه انکلیس است با توپیان ماهر و کلوه و اسباب وافر که از راه هندوستان  
و فارس به راهی ملکه بهادر وارد و در کاه ایه ان جا شده مستر کر شط و مستر تازی  
توپی که بصفت کار دانی و جوهر جلالت ذاتی موصوف و معروف بودند و چند  
نفر دیگر از قرار صواب دیدن سقر مزبور و حسب الامر پادشاهی توابعه مذکور  
بنواب نایب السلطنه مفوض گشته مستر کر شط و مستر تازی مزبور و چند نفر دیگر  
هر یک در کاری و صنعتی ماهر بودند و امور بتوقفه بر نایب السلطنه نظام  
توابعه سرکار و امیر تازی که بکمال قابلیت ارسته بود و محول داشته جمعی ایرانی را  
نیز مقرر فرمودند که نزد توپیان مزبور نمایند نوده قاعده و قانون توپ اندازی  
طریق توپیان انکلیس تعلیم گیرند و الحال بسعی تمام و جهد مالا کلام مشق  
توپ اندازی می نمایند در آن باب مهارت کلی حاصل کرده اند و در عرض یک دقیقه  
هفت بار توپ بر کرده خالی میگردد و در دو و دو متصل میشود \* مفوض بمصل  
دادن امور مرحدیه بقلا دینایب السلطنه بموافق شاهزاده محمد علیرضا \*  
درین سال حالتی اقتدی در پیش الکتاب سابق دولت عثمانیه بدیجوی و اسفالت  
عبد الرحمن پاشا که با اولیای این دولت ابد مدت متوصل شده بود و با صبح یک  
از دو دولت رفتاری نداشت مأمور کردید اعلی حضرت سلطنتی نظر بجهات  
عزیزه اعانت او را منافی قانون و رویه دوستی باد دولت عثمانیه دانسته مقرر  
فرمودند که درین خصوص دوستی دولت عثمانیه ملغی و منقطع بقی که باعث  
نقص دولت عثمانیه و در پیش میانه دولتین واقع نشود نایب السلطنه بموافق  
شاهزاده محمد علیرضا مهمات انفجار متصل دهند و داخل در آن مملکت روی  
نمایند حالتی اقتدی با عانت عبد الرحمن پاشا سلیمان پاشا را معزول و عبد الرحمن  
پاشا با سلیمان پاشا محاربه نموده او را دستگیر و مقتول و شغل وزارت را قبل

قبل از رسیدن فرمان از دولت عثمانیه بعد از آنکه اقامت کردی که نزد او بود و کول  
ساخته حالتی اقتدی از ملاحظه خود را پی و لاقیدی عبد الرحمن پاشا تقاری  
همه رسانیده در مقام تقاری رفتار بر آمد عبد الرحمن پاشا هم تمهیل نشد او در ملا  
عام تحقیق نمود و بعد از ظهور این امر احد افکار که از معارف عراق عرب و سابقا  
با احد چای ملقت بود روانه دربار سلطنتی ساخته با اظهار مراتب ارادت و وابستگی  
باین دولت ابد مدت برداخت و چون امور مرحدیه تمامت سرحدات دولت  
عثمانیه حسب الامر پادشاهی بنواب نایب السلطنه معول و پس زاده عبد الوهاب  
اقتدی ایلمی دولت عثمانیه هم که ورود او بدربار کیوان مدار عشق رب رقم زده  
کلیت بیان خواهد شد مأمور بتوقف خدمت نایب السلطنه گردید چون نواب  
نایب السلطنه همواره راضی بمنزید التمام دولتین ایران و عثمانی و مسدود رافته  
جوپی مقصدین می باشند مأمور شد که در امور مرحدیه بقدر دقتی کامل نموده  
مهمات مرحدیه نواب محمد علیرضا را بحسن رای یکدیگر مستقیم و مضبوط سازند  
\* رفیق باور مصوف بنسخه اخفق و شکست یافتن او از شرف پاشا \* طور مصوف  
سردار روس بعد از معاودت موکب انجم شکوه از ایران بمستقر جلال  
عمره و داخلی وید که تنها فرصت نمود سپاهی را که بنسخه پاشا اچوق برانگینته بود  
طلبید اطراف شهر و قلعه اخفق را مضرب خیم ها اگر خود ساخت مسلم پاشا  
والی سابق پاشا اچوق که همواره در سر حکومت اخفق پاشا پاشا پاشا  
طریق حناد بود از اسفالت این خبر غیرت اسلام دانند که در کشته ترک حناد و بچاج  
کرده پسر خود را با جمعی کامل با سفید شرف پاشا فرستاده خود نیز آماده قتال  
و جلال گردید و مصوف و لشکر و سپه ساعت بصبح مانده از اطراف و جوانب  
پوشش بردند و بغلبه و قهر داخل شهر اخفق گشته اجاق و بان وصول یک



و سایر دلوران و شریف پاشا و التیمکان شروع بقتل و جلد نمودند تا دو ساعت  
 از روز گذشته تور حرب مشتعل و دست بجاهدان بمهره بازی تفنگ متقل  
 بود کار با استعمال سیف و سنان رسید و سیاه اسلام الشکر و مرد دست و گریه آن  
 کردید با لآخر طو و مصوف با سیاه رو به منظم کشته و بسیار وادی ابدار شد  
 و شریف پاشا و لشکر اخقه ایشانرا از شهر بیرون کرده بکفر سنگ از شهر پس  
 نشاندند و علی التعاقب بسی امین پاشای سر عسکر از ولایت ارزنة الروم  
 و حوالی و حواشی امر زو بوم مدده رسید و سه بعد از دو سه روز شکست  
 خود را دست کرده بهیامت اجتماعی از اطراف و جوانب شهر اخقه کار  
 نورش را بران بستند از دو جانب معند و وارد در میان شعله نار نشاندند با جمله  
 سیاه روم از تور ادحام و صدمات کلوله توب و تفنگ سیاه روم را چنان از هم  
 متفرق و پراکنده کردند که انچه لشکر عد و شکر را سه نظام از هم کسبته حکام  
 انزام لشکر گاه خویش را کم کردند و در چهار فرسخی اخقه بیکدیگر ریخته شکسته  
 سلج و کسته عنان زمام مراجعت بکرجستان یافتند و شریف پاشا کیفیت وقایع را  
 بدربار نایب السلطنه معروض داشته از مخزن خاص خلایق ناخبره شریف پاشا  
 و سایر دلوران و مجاهدان ان ولایت عنایت فرمود و علاوه خمیر مرصع بشریف پاشا  
 مرخص شد و از اصطبل خاص اسب مرصع تک با ساخت زین زر نصیب یافت  
 \* وفات وزیر معظم میرزا محمد حسن در دوم شهر محرم الحرام \* وزیر معظم  
 و صاحب بنک و خوار معتم میرزا محمد حسن که در بین سال بوزارت شافزاده بیهمال  
 نایب السلطنه العلیه بیس الاقران و الامتک شرف امتیاز و افتخار یافت بود چند ماهی  
 مرض کشته بر او تن اتوانی افتاد و الجباد و علاجش بسی مدا و کردند سودی نداد  
 بالاخره در دوم شهر محرم الحرام کعبه وصال پسته \* مصراع \* لیک زنان لقای

لقای جانان در ریافت \* نواب نایب السلطنه را غرض غرای سلطنت و خلافت  
 ازین اندوه تغیر یافته از جنج جهان بین اولوالای اشک انگینت و جناب  
 قائم مقام از مشاهده حالت ناگریز فرزند اشک حسرت از دید ما نشانند و سپهر  
 ستمکار ازین اندوه و علال همکار از در آتش خصه و تند و نشانند پس روانه ترا  
 بمقامت کلام ملک علام و انعام بطعام بفقرا و ایام خوشنود ساخت و حسب  
 الامر نواب نایب السلطنه نعش مطهرش را بجهت نایب نجفقلی خان کر و من که همواره  
 در زمان حیات با موالف و معانوس بود با انان شایان که نجفقلی خان مرتب  
 ساخت و با جمعی از قرا و حفاظ بشهد مقدس نجف علیه من الله التمجیه و التحف  
 نقل کردند و قضا بر برخی مهمات خطره هم نجفقلی خان محول شد که در سفر مرز و  
 بمقدم رساند و ذکر آن خارج از مدعا میشود \* مامور شدن جمعی از سربازان روسیه  
 شیخ او نیز و استیصال جماعت روسیه بدست سرباز \* در اواسط زمستان بعرض  
 واقفان حضور لامع التور رسید که جماعت روسیه از وقه و اسباب از قریب باع  
 و سایر امکنه متصرف بنه خویش او رده در قریه شیخ او نیز که عملی معصوب بود جمع  
 نموده و از انجا بمقری نقل و تحویل مینمایند نواب نایب السلطنه دست محمدیك قاچار  
 افشار سرهنگ را بادهسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلامان تفنگچی را بکرفان  
 محکم شیخ او نیز مقرر و مامور فرمود ایشان با استیصال تمام از رود ارس گذشته  
 وقتی که کوهها را برف کوفته بود علی الغفله شیخ او نیز را احاطه کردند ساکنان انجا  
 از روسیه و ارامنه وقتی خبردار شدند که خود را گرفتار دام بلاد بدیدند بازنده  
 نفر از ان جماعت فرصت یافته اسلحه و اسباب بر گرفته خود را پیام کلبسانی که  
 در کنار شیخ او نیز بود رسانیدند و خود را اسبانت نموده دست بانداختن تفنگ  
 کشودند و بانی ایشان بالکلبه در دست سربازان جلالت شعار گرفتار برخی



بزرگم کلوه مقتول و برخی را گریبان گرفته بیرون کشیدند و در میان قریه مانند  
کوس قتل بریدند و جمعی از ایشان از تبریز سر بازان گریخته در خانه پنهان  
شدند و سر بازان چند عدد نارنجک در میان ایشان افکندند لشکارت و همگی  
بمال درنگ نیافه بیرون دویدند و سر بازان ایشان را سر بریدند تمامت انجماعت  
مقتول حوای دو سه نفر که بر اسب سوار شده گریختند و کسی جان بدر نبرد و هر چه  
در شیخ او نیز یافته قارت کردند و درین نوبت زیاده از سه چهار نفر از لشکر منصور  
زخمی و مقتول شدند و سر بازان سرهای آنها را بر سر نیزه تفتک کرده بر کاب خنجر  
نصاب پیوستند و از توابع نایب السلطنه در از این خدمات نمایان مورد انعام  
و احسان گشتند \* و قابع سال هجری ۱۰۱۰ قمری ۱۰۱۰ میل سنه هزار و دویست و بیست  
و شش و آمدن پس زاده عبد الوهاب اقدی ایلمی دولت جلوه عیان \* در  
بین مقدم نورو زفر و زجهان پیر جوانی از سر گرفت هوا با اهل بازا آمد و ساری  
و هزار دستان بر شاخ کلین در او از سلطان سراقه از بعد از انقضا جشن  
نورو زمی با بجام مهمان نزدیک و دو پرده اخه رایت کامرانی بنسبه برین افراخت  
و مقارن اعمال پس چی زاده عبد الوهاب اقدی که اندر بار دولت عیان  
مامور برسالت ایران بود در او آخر شهر ذی حجه الحرام وارد دار السلطنه تبریز  
گشته با مر توابع نایب السلطنه چندین از اعیان اسقبالش نمودند و بعد از  
عزیز سلطیسی عازم دار الخلافه طهران و نامه ملوکانه و هدیه دو سیاه ابلاغ نموده  
مورد تفقدات خدیوانه گردید و مقالات خوش و مکالمات دلکش که مورث  
مزید است حکام دولین علی بن بودیلفظا که هر بار شنید و چندی در اسان پادشاهی  
معکف و مامور بوقت حضور توابع نایب السلطنه گردید \* تعیین شدن پسر را  
ابو الحسن خان بسقارت انکلیس و معاودت او و آمدن سر کورا و زلی ایلمی

چی بزرگ بسقارت در بار کویان مدله \* بعد از ورود ملک مجاهد نواب اعلی  
حضرت خانانی پسر ابوالحسن خان هشتم زاده حاجی ابراهیم خان معتدل الدوله  
سابقه که با امین الدوله حاجی محمد حسن خان یحسینیکر اصفهان نیز نسبت  
قرابت داشت از دولت قاهره بدولت انکلیس تعیین بعد از ورود پسر ابوالحسن  
خان بان دولت اعزاز و اگر امی فوق الغایه بانه قرین عزت و احترام اجازت  
معاودت دادند سر کورا و زلی برونت را که مرتبه او در دولت انکلیس چندین  
درجه از سر هر فرد جنس برونت برتری داشت مامور بتوقف دولت ایران و امضای  
عهد نامه مرقومه فیما بین اولیای دولت ایران مامور و قهر رسد اشکند انار و قاهره  
بهمه موافق قرارداد تعیین ظاهر ساختند و خبر آمدن او اتفاق سفر ایران بدربار  
پادشاهی رسید و پسر از کی مشرفی دیوان اعلی بهمینا زلی او تعیین شد و او  
در بندر بوشهر با ایلمی مصادف شده جباب انواع اعزاز و احترام او و ایش پراز  
آورده نواب شاهزاده محمد علی پسر از فرمان فرمای مملکت فارس جمعی از اعز  
و اعیان و مقربان خود را با استقبال او فرستادند بعد از چند روز همیان نوازی  
و عزت و اکرام مالاکلام از شهر اصفهان رسید و حاجی محمد حسن خان  
امین الدوله یحسینیکر اصفهان نیز قدم او را گرامی شمرده همه جباب احترام و اعزاز  
بیکران وارد دار الخلافه طهران ساختند و سر هر فرد جنس برونت ایلمی سابق  
حسب المرام بعد از توازش بسیار با نامه پادشاهانه رخصت انصاف اندر بار  
پادشاهی یافت و از راه اسلامبول متوجه مقصد گردید و سر کورا و زلی برونت  
شرفیاب حضور استان سپهر ارکان پادشاهی گشته بوضع شایان نامه نامی دولت  
و یاد و بود و ستانه شوکت را ابلاغ نموده و از طرف قرین الشرف پادشاهی نوعی  
شرایط اعزاز و ولو از ماکرام دوباره او بغفل آمد که تا آن زمان دیگر بر امقدور



نکشته بود از جمله تفکرات خدوانه آنکه بعد از رسانیدن باد بود دولت  
علیه از کلبس که بغایت نفیس بود اعلی حضرت بادشاهی بلفظ مبارک که هر بار  
فرمودند که بهترین تحف و هدایای اندوخت او زنده آن است که در بادی النظر صورت  
اوصاف حبه اش بر اینه ضمیر منبر ما عکس پذیر و آثار خرد مندی و ادب دانی  
ونکته یاری او از مشاهده الموار و مسکنات او در خاطر همایون جایگزین است و الملی  
مشار الیه بعد از شرفیابی حضور بادشاهی به مراسم دولتخواهی دولتین پرداخته  
افکار صایب برای نقای اتحاد دولت ابد بنیان و مزید نظام دولت علیه ایران نمود  
که ذکر آن درین کتاب مورد المطاب بلکه انزوان از جز بیان و استکناست  
و تا آخر این سال و سال پیش کاهی در دربار الخلاقه سلطنت ایران و کاهی در خدمت نایب  
السلطنته در تبریز توقیف بنموده و نامه مفصله را با مضای همایون رسانید غالب  
اوقات در رغبت و حضور از نوازش و عنایت اعلی حضرت خاقانی و شاهزادگان  
عظام بتخصیص نواب نایب السلطنته و الخلاقه که شفقتی خاص در باره ایشان  
داشتند مستج و مسرور بود جو شها و خصوصیتهای فراوان نیلین او و همگی  
امنای دولت و ارکان حضرت حاصل گشت نقل اوصاف حسنه اش نقل مجالس  
امرا و ذکر اخلاق مستحسنه اش زین محافل امانا و عظمای سلطانی است در کمالات  
نکته بنی و ستمدانی و فارسی نویسی مهارتی تمام داشت و مطلب را بسیار  
مربوط و مخته بنوشت در نظر اهل دانش و ارباب کمال وقتی تمام یافت و سلیقه  
بکوه طبیعی مانوس داشت در عبارت عمل سکنا و باغ جوانان تصرفات شایان  
نموده منظر مدلیکش در انجام ساخت که دیده نظارگان از مشاهده آن روشن  
و خاطر تماشاگران از تماشا آن نموده ککشن میشد و جانانش بغایت مکرم و محترم  
بود بیان جشن هر دومی شاهزادگان در چمن سلطانه \* تعداد انقضای جشن

جشن و سرور و نور و ریایات کشور که پادشاهی هنگام سفر بهار خازم سلطانه  
کردیده قبل از حرکت از دار الخلاقه طهران مقرب الحضرت اسمعیل بیگ غلام  
پیش خدمت باشی را بسرداری تعیین و با افواج سپاه سواره و پیاده جانباز و  
نقشبندی روانه از در بایجان و بعد از نزول در ایات سلطانی بچمن سلطانه فوجی دیگر  
از سپاه نصرت پناه از عقب او مأمور ساخته جمعی نیز بخراسان فرستاده ابوایمجب  
شاهزاده محمد و امیرزا کرد و جمعی که لازم بود از خزانه عامره برای مصارف لشکر  
کشی از در بایجان و خراسان علی قدر مراتبهم علاوه بر مواجب و مرسومات  
سپاه رکابی عنایت فرمودند بعد از فراغت ازین امور در ایام توقیف چمن مزبور  
مقرر فرمودند که اساس کار خیر شاهزادگان عظام عبدالله مهرزا صاحب اختیار  
خه و شیعیلی مهرزای صاحب اختیار ملایر و محموند موسس گشته در آن چمن  
دلگشا که مکانی بهتر از آن برای هوش و عشرت نیست تفریح خاطر می بعمل آورده  
باشند و سران ایران ازین نعمت عظمی بهره مند و خاص و عام ازین فیض عام  
مخلوط ایند اسباب هوش و عشرت بر حسب مقر و نوعی انتظام یافت که دیده  
روزگار مثل آن ندیده بود و ذکر آتشیازی و سایر ملزومات و معمولات آن  
تطویل بلاطایل مینماید لیکن چراغان آن جشن کمال تکلف و عنایت تازگی داشت  
چه خیم اردوی پادشاهی با تمام موافق نظام زده شده و ملاحظه قرینه و موزونی  
و موازی و مساوی ساختن مغوف خیم بعمل آمده بود که عقل چیران میشدند  
شب چراغان در اردوی پادشاهی و هر شب در هر یک از خیم بنجی خاصه  
چراغان میشد که هر خیمه خیمه امان و چراغان کوکب آن بنظر می آمد و تماشاچی  
از قصر سلطانه که از غایت ارتفاع سر بر امان افراشته لذت عمر جاودانی می یافت  
القصر برای نظام تمامت مملکت رایت سلطانی در چمن مزبور در محل اقامت انداخته



نواب نایب السلطنه را مامور ساختند که هر چه در باب حرب و جدال روسیه  
صلاح داند موافق قاعده و قانون تقدیم نماید نایب السلطنه هم بنای کار را بتدریج  
و مرور گذاشته شرف خان دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ سر باز فوج تبریزی  
و علی بیگ نوزباشی غلامان و نظرهلی خان کنگر او حاکم محجوان را تعیین فرمودند  
که بصوب بلوک معاویز قریب اباغ رفته هر یک از طوایف سکنه ایجا را تکلیف  
بمهاجرت و کوچانیدن نموده از رهنگذر معیشت مطمئن سازند تا هر کس اطاعت  
نماید سالها غنا و آرد محجوان و مورد عنایت و احسان شود و هر کدام تهر نمانند  
مورد عیب و اسر شوند مامورین حسب المقرر عمل نموده با آنکه در زمان نادر  
شاه افشار و عهد خاقان مغفور که همت بر استیصال و خرابی قریب اباغ گماشتند  
احدی از سرداران و افواج سپاه و پادشاه جلجل الشان را قدرت رخنه و راه  
یافتن مغاویز نشده بود مامورین محکم شاهراده با تمکین بی محابا با ایجا ناختند  
و بسیاری از ایلات ایجا را که قبول کوچیدن نمودند روانه محجوان نموده قدری  
ارامه را که تهر و تخلف و رزیدن مورد عیب و اسر ساختند و بعد از آنکه  
منهویین از کرده خود نادام و بشیمان گردیدند به امت اجتمع وارد و ساکن محجوان  
شدند نواب نایب السلطنه اسرای ایجا را بقیمت معمول از او رندگان خریداری  
و محض ترحم و مروت تسلیم ارامه صاحبان ایجا فرمودند و چون در ابتدای بهار  
مقرر شده بود که در کوردشت در زمان قلعه که یکطرف آن رود ارس باشد  
بنا شود و نظیر اتصال طرف دیگر قلعه بکوه که موهم سر کوب بود مهندسان  
فرنگی و ایرانی ترمید و تا ملی در بنای قلعه مزبور داشتند نواب نایب السلطنه  
خود ایلغار با ایجا فرموده ملاحظه وضع قلعه را نمود و بطریق خالی از هر گونه علت  
و نقص بنای قلعه را گذاشته دستور العلی بهمندسان عنایت فرموده مراجعت

مراجعت بدلا ر السلطنه تبریز فرمودند و در آن اثنا مقرب الحضرة المعجل بیگ  
دامغانی که از دربار سلطانی اسر داری سپاه سواره و پیاده رکابی تعیین شده بود  
وارد و نایب السلطنه ایجا را بجمع روانه چین کلن ساختند و ریاست نظیر بتعاقب  
او در حرکت آمد و از چین مزبور ایلیه برخان قاجار دلو را با محمد بیگ قاجار افشار  
سرهنگ و فوج سر باز و فوجی سواره با ایلغار بر کشاط و تصرف قلعه و مامن ایجا  
مامور فرموده مامورین بعد از عبور از آب ارس با آنکه غالب ایجا سرباز پیاده بود  
بنابر وفور شوقی که بخدمت گذاری و جان تازی داشتند در یک شبه روز هشت  
فرسخ فنکام رفتن و هشت فرسخ فنکام بر کشتن طی مسافت نموده در نظرف بیست  
و چهار ساعت قلعه بر کشاط را که موسوم باله قیاست و مشتمل بر انچه های بسیار  
و جنگل و کوه و اهالی بر کشاط بر سر تنگنای راههای آن چوهای جنگل را یکدیگر  
لسته انداخته بودند تا عبور و مرور از حوله و حوش آن هم مقدر و نباشد بقهر  
و غلبه نخب و تصرف نموده بسیاری از رجال آن در انشای زد و خوردمقتول  
و اموال ایجا با القام منسوب و اولاد و عیال ایجا سپاه شبر کپش شدند و باز محض  
مرحت جیلی و مروت نظری اسرای ایجا را از سپاه منصوره خریداری نموده رد  
فرمودند و انعام و احسان بسیار در باره صریک از مامورین که مصدرا اینگونه  
خدمتی دشوار شده بودند بعمل آوردند و اهالی ایجا از ظهیر و اینگونه مرحت  
و ارفق اجداع و مورد احسان تازه و ریزش بی اندازه شدند و در همان اوان  
پیرقلی خان قاجار و اهرام با فوجی سواره و پیاده رکابی و سواره ایلات قریب اباغ  
مامور فرمودند که بقریب اباغ رفته ایل جبر و بلور را تکلیف بکوچیدن نمایند و اگر ایجا  
در مقام تعالی بر ایندمورد ساخت و تا سازند بیرون خلین را قوری بخاطر رسیدن  
چون راه چنانچه اصعب از جمع راههای قریب اباغ است بر خلاف دستور العمل



نواب نایب السلطنة جاسارت و زبیده از راه مزبور عازم و چون ارمانه و مسکنه  
انظر فیها کوچ و اموال خود را بحال دیگر برده خود بر سر راه نشسته بودند و راههارا  
از چوینها که بر روی یکدیگر انداخته بودند نوعی با چوب بهم بسته مسدود ساخته  
و سنکری ترتیب داده بودند که عبور از آن را بهیچ وجه مقدور نبود پیرقلی خان  
تفکیک استر آبادی را مامور ساخته بود که بر سنگرهای مزبور پورش برده هر یکرا  
که تصرف نمایند قدوی تفکیکی در آنجا گذاشته پیورشن سنگر دیگر بردارند  
اتفاقا در یکی از سنگرها دو نفر از معروفین استر آبادی بقتل رسیده بآنکه  
ارمانه را نایب توقف و قرار در آن حول و حوش نماند و بعد از اندک روزی  
روی امیدواری باینطرف آورده بعضی در بحیوان و برخی در قراجه داع متوطن  
شدند بآنان قور و بیخیزی پیرقلی خان برخلاف امر و فرموده نامالایم طبع نایب  
السلطنة کشته پیرقلی خان و امرای سپاه را مقصوب و محال ساخته و چون  
در آن اثنا عرض اقایک رئیس سفید ایل کولانی بنظر نواب نایب السلطنة رسید  
مبنی بر آنکه همگی ایالات معتمد و قریب و انمول و حوش که به بحیوان اتصال  
دارد بامید ضایت دولت قاهره و از بیم ناخت و تاز سپاه منصوره بامر هیداستان  
و معصم کوچیدن بصوب بحیوان شده اند اما چون ینارال خطاکوف و وجهت  
سالدات روس و سواره مهدقلی اقا حاکم قریب درین نزدیکی توقف دارند و هنگام  
کوچیدن ایل اهانت کلی از آنها خواهد رسید استعدانکه سردار کثیر الاقدار  
بانوجی سوار و تفکیکی جرار بر رسم ایلیات تعیین شود تا بدو نانت و خفانت همگی  
خود را بزیر سپاه دولت بدمت رسانیم نایب السلطنة هم مقرب الخضره لمعجل  
یک دامغانی را با سواره و پیاده رکابی ابو ایجمعی او مامور بخدمت مذکور ساختند  
اتفاقا هنگام ورود اسمعبل یک و سپاه بمیان ایل اقایک برای افعال و دفع مظنه

مظنه ینارال و مهدقلی اقا بقلمه شوشی رفته و معنا میخواست که کر و خود را از اینجا  
مستخلص سازد و سایر روسای ایل کولانی هم تصور کرده بودند که انهمه سواره  
و پیاده برای چپاول و تطاول آنها وارد گردیده اند و از راه نادانی در مقام تهرود  
و عصیان بر آمدند چون قریب چهار فرسخ از راه مشقل بر جنکلی است که زیاده  
از یک نفر را عبور از عرض انجنکل میسر نیست تفکیکیان از راه و عقب سپاه را  
بسته بنای جنک و جدال گذاشته بودند اسمعبل یک با وصف قدرت بر قتل و لیس  
و غلبه آنها را با زبملاحظه آنکه اقایک بلا شک و شبهه در صد دهنده گذازی  
و اطاعت خواهد بود حرکت ناخبر از دیگران منوط نادانی دانست مطلقا بمقام دست  
اندازی بر نیامد نوعی که مطلقا بی باحدی از سواره و پیاده ابو ایجمعی او  
نرسید دلبران همه جا جنک گمان معاودت نمود اقایک و تمامی ایل کولانی بعد از  
مشاهده اینحال زیاده از حد مسغال شده بجات اجتماع کوچیده بایروان و بحیوان  
آمدند و تقه ایلات مغاویز بملاحظه این گذشت مسغال شده وارد بحیوان  
و مورد هایت بی پایان شدند\* ذکر آمدن امین باشا بقارص و انحدود و معاودت  
و بتقدیر حی و دود\* چون در آن روزها عرض نواب نایب السلطنة رسید  
که امین باشای سر عسکر دولت عثمانیه که حسب الامر پادشاه ذبحا اند دولت  
مامور بقارص و محکوم باطاعت امر و فرمان نواب نایب السلطنة بود از ارضه الروم  
حرکت نموده روانه قارص شده است نایب السلطنة هم بنامیست زو او بزواروس را  
از سمت قراجه داع موقوف و با توپخانه سواره بتظام انگریز که عقل از مت اهدن شاه  
زنی و چابکی ان چپران بشد و سر بازان و سایر سپاه و اسباب و آلات حرب  
و جدال از چمن کلن بر حرکت و روانه ایروان شدند تا از سمت سپاه دولتین  
به عاصمت یکدیگر بمجازه روسیه نفیلس و باشا اچوق گوشند و در انحوالی بدفع



مخبر از نذیر بدو رود به محراب معلوم و الاشد که هنوز سرهگر وارد قانس  
نشود درین هنگام بنابر نرسیدن سرهگر قانس نایب السلطنه ایلیغار چند  
روز نماز راه مجنون بقراباغ فرمود و مادام طرف چند روز توقف بیک از ایل  
ورعبت که مستطیل ظللاله مرتحت دولت ایدعت شود از اقامت خدمت سباه  
نصرت همراه مصون گردید خطره جعانه وارد مجنون و قراجه داع کرد و هر یک  
تمره نمایند بجزئی خود رسند و محض ورود باعد و دملق خان قاجار عزالدین و  
بکوشمال اهالی عالم موسوم بگوروس کبد مقام ترمود سرکشی نمودند تعیین  
و اثر خان دماوندی و علی خان نوری را با آغاز بیان پیاده رکابی تحت امان ابوایمچ  
صادق خان ساختند مامورین هم مقصدین را کوشمالی لشکر داده او از نزول موکب  
و نایب السلطنه در هب افکن قلوب روس و قرا باغی گشت از یک طرف فوج فوج  
ایلات قرا باغی که از انجمله کولانی و احشامات معاویز بود کویچده عبور بصوب  
مجنون نمودند از یک طرف بنازال خطا کوف با جبهت روس و قرا باغی حرکت  
مذبحی نموده وارد گوروس و بعد از ورود بناچار چون خوف و دهشت بروغالب  
و مستولی شد چاره کار را منحصرا همین دید که یکسب بر تاقه های گوروس و نلعه  
فکر پیاو حکم در اینجا نموده منحصرا شود قدری از سالهای او هم فرار و وارد  
حضور فیض انار شد نایب السلطنه هم بیست روز در انظرهها اقامت نموده  
ایل در هبت مطیع را که روی امید واری بدولت قاهره او را نمودن و نوازش  
و انعام و احسان و اعطای ازوقه البان فرمودند و مقصدین را کوشمالی بلیغ داده  
قتل و اسر و حرق محمول و میوات انجمنل اندوه بار هم در ان و ان فوجی  
سواره را بصوب کچه مامور ساختند مامورین هر دفعه کوشهای دلبرانه نموده  
سر و دیل روس و چپاول از مقصدین کچه او را درند مراجعت به مجنون فرمودند

نما از انجا طایر ایروان و لشکر و دولت را بیکار کرد چنان مشغول سازند  
اتفاقا در روز و روز و روزه به مجنون چاباری از ایروان وارد محقق گشت که سرهگر  
دولت عقابیه و سردار ایروان بنای ملاقات با یکدیگر در سرحد قانس و ایروان  
گذاشته از انظره سرهگر و از انظره سردار باین شایسته روانه محل تالقی  
شده بودند و بطرفی که معمول ایروان و روم است در عرض راه پیش روی  
صف جانین سواران خاص و چابک افاست نازی و تفنگ اندازی و جرید بازی  
اغاز نمودند تا گاه علی الفقله احدی از خاصان سرهگر تفنگ انداخته بود که  
کلوله ان از بنا گوش سرهگر بیرون رفته و دندان او را با خود برد سرهگر  
بهرش شد همراهان او را بقانس بردند سردار هم با کمال تأسف لا بد معاودت  
بایروان کرد و بتر قضا نگذاشت که ملاقات انجمن سرهگر کرد بعد از بنا کداری امور  
بنحوی که قرار داد بود موکب و الاروانه ایروان و سرهگر شرفیاب حضور شود  
نایب السلطنه محض استماع این خبر کس بیرونش حال سرهگر تعیین و احکام رفیعه  
بهریک که بنا و روسا اجاقلو و بنکبری و حکام قانس و خیره عساکر او امر قوم  
داشتند که مطلقا از نیزر هکذر انظره برای احدی روندا ده هر گونه ضرورت را  
بعرض ریاستدنا بنا بر اتحاد و لکن عنایت شود و مستر کل جراح انگر نیز راهم  
که ملنزم رکاب بود برای استعلاج او تعیین و انواع رافت ملوکانه در باره سر  
عسکر کار فرموده زخم سرهگر اگر چه او را زکار باز داشت اما کارگر نبوده و بعد از  
چندی که بهبودی یافت بار زنه الروم مراجعت نمود سباه روس هم در هر جا که  
بودن ایشان کزین شد نایب السلطنه در همان اول کیدر مجنون توقف داشتند  
واقع نشدن جنگ شایان و نزدیک شدن موسم زمستان که هنگام لسان  
غازیان است افسرده خاطر میبودند بجز احد مستوفی سرهنگ فوج سرمازان



خاصه که تمامت احوال و سالدات روس میباشد چه در اوقات جنگ دستگیر شده  
وجه از ساء روس روگردان شده دست تو سال بدامان مرحت نایب السلطنه  
العلیه زده تمامت احوال اشراف اسلام مشرف موده و همگی را صاحب خانه  
و کوچ و اهل و عیال نموده اند و ثواب همین عمل در پیشگاه قرب احدیت که صفت  
سایه لم یلد و لم یولد بر از نده ذات بیاتند اوست بر همه اعمال راجع خواهد بود  
و بجای آن لقب الهاست و سرهنگ ایشان میرزا احمد مستوفی کاشانی بود و ابراهیم  
بیک باکو به سرهنگ فوج تبریزی را مامور فرمودند که بمقری رفته اگر چه بسنجیر اینجا  
در بین هنگام بیضی جهات منظور نبود لکن از دست زوا و نیز بار و سپه  
انجانی الجمله رفع آنست که خیال خطر و الا پیشدما مورین حسب المقرر روانه  
گوردشت و از آنجا مهدی خان هزار جریس با قدری از تفکیک آن ساخلو  
قلعه گوردشت با تمام راهی کرده از اب ارس عبور و مانند اجل تا کهان بار و سپه  
انجام دسب و گریبان شدند باندک ستیز و او نیز کار از استعمال توب و تفنگ گذشته  
جنگ و جدال جانین بسرنیزه تفنگ انحصار یافت بلکه کار بکشتی رسید و تمامی  
سربازان اسلام و سالدات روس یکدیگر در او میخندیدند بالاخره سپاه اسلام  
خالی و سالدات روس مغلوب گشته سالدات که در دوبرج موسوم بسید و مختار  
متحصن بودند احدی از آنها را در حالی و نجات از جنگ سپاهش بر کسب مقدور نشد  
و دهنگه مقری را هم عالیها ساندند و نمودند میرزا احمد و ابراهیم بیک و سربازان  
سروا خیزه روس را بر داشته مظفر و منصور و در مجوان باین شبانه شرفیاب  
خورد باهر التور و هر یک از سرهنگان و سرگردگان علی قدر مراتبهم و خدمت هم  
مورد توازش موفور و تقدیر محصور و گردیدند و فوجی سربازان خوبی را  
بسرگردگی احسان خان سرهنگ با قدری از غلامان تفکیکی مامور بکوشمال ارامنه

ارامنه اخوان قریباغ ساخته و با آنکه ارامنه میزبوره قبر قلعه را که از سقانیهای  
مشهوره قریباغ است مانع ندانسته از مهاجرت در همان روزها حرکت و مکانی  
بسیار صعب را که از هر جانب مشغول به دو از ده فرسخ جنگل آبی بود مسکن  
ساخته بودند سربازان و غلامان تفکیکی بی پروا از راه ازاد چیران باغها را ساندند  
ند و خورد و دست زوا و نیز نمودند بالاخره حال و احوال آنها را اسپر و اموال و احوال  
انها را غارت کرده بسیاری از مردین آنها را قتل و از راه پل خدای فرین بقراجه داع  
معاودت و در عرض راه با نیکب مردان ارامنه که خود را بچنگله کشته از  
چنگ سپاه منصور رهایی یافته بودند و شبانه روز دسته دست خود را به پناه  
اشجار جنگل کشیده غنمی میشدند و علی القفله شلنگی نموده جنگی که در قوه  
داشتند می نمودند تا قاسمی نام بزرگ آنها مقتول گشته دیگران لابد و ناچار دست  
از مال و عیال و اطفال گشته معاودت بهمان مکان نمودند و چون دانستند که  
سقانی و جنگل و کوه و کتل مانع اینگونه اجل نمیتواند شد بعد از چندی لابد و ناچار  
بقراجه داع آمده در زیر سایه دولت قاهره اسایش گزین شدند و نایب السلطنه  
از فرط محبت محصل تعیین و اسرای آنها را گرفته باغالیس دادند و نیتد و جنس بسیار  
همه برای مدد گذارانها نهایت فرمودند و درین اثنا با مع علی نوب نایب السلطنه  
رسید که روسیه از نعمت کرم و هاتف میخواهند برای ساخلو مقری چون  
و از ذوقه بیاورند و لکن اندک سپاه نصرت بنام دارند جنرال خود بایک فوج  
ارسالت خود برای محافظت قانله عزیزت مقری دارد بنام علی نوب نایب السلطنه  
میرزا احمد مستوفی را با فوجی بجای دران و جعفر قلیخان مقدم و سربازان مقدم  
بایک مدسوار از غلامان جلا دت نشان تعیین و مقرر داشتند که از راه  
اردو باد رفته در میان مقری و قبان سر راه بر آنها گیرند و آنچه باید از مقامات



باجنرال و متع و قافله بعمل آوردند مامورین نیز بسرت تمام روانه و محض ورود  
 بار و باد جاسوسان خبر جنرال رسانیده جنرال مزبور از بیم سیاه منصور حرکت  
 فرستادن قافله نکرده در کروس توقف نمود بعد از یاس از آمدن جنرال و قافله  
 حکم محکم شرف نفاذ یافت که مامورین بگو چنانچه ابلا ت قبان اقدام نمایند  
 مامورین نیز بحسب فرمان تصاحب ریاری روانه قبان گردیده در اتای راه خبر عزیمت  
 آنها ابلا ت مزبوره رسیده ابلا ت مزبور فی الفور از بیم جان کوچیده بقاء بقال  
 عنایت نواب نایب السلطنه آوردند و موکب نصرت نصاب بعد از فراغ ازین  
 امور حازم خوی گشته بعد از ورود اینجا خبر رسید که بنارال مرکز دولت روس  
 اظهار نموده که بنارال بنام روح طور مصوف در کارشگر کشی و معاریه با سپاه ایران  
 تامل مینماید و پیوسته اینهمه مال و اسلحات روس را تلف میسازد و اگر بجای  
 او من تعیین و منصوب بشوم قصد فتوحات سایان خوهم شد دولت روس  
 هم او را بسرداری تعیین و روانه میدهند و بنارال نیز در محض ورود بتهلبس  
 و استحضار از مراجعت موکب نواب نایب السلطنه و رخصت دادن سپاه با اسلحت  
 خانه و ولایت بنارال تنبک را با هشت هزار نفر سواره و اسلحات روانه ایران  
 و مامور ساخت که اگر تواند ایل و رعیت از اینجا کوچاند و اگر این ارز و محصل  
 نکردد چیا ولی بهمال و دو باب اهالی ایران نماید یا غله و شلتوک از صحرا و نمکی  
 از معدن بدست آورد درین اثنا که عمره ایران از لشکر منصور و خالی است  
 علی ای حال قصد امری شود نایب السلطنه مجرد شنیدن این خبر و بیخانه رکاب را  
 که بر سر آنکریز منتظم گشته و صله ان بالعام سواره اند و مانند آن دیر و روزگار  
 ندیده است با مسرتی آنکریز که معلم و ناظم آن بود تعیین و افواج سواره و سرباز را  
 که دست رس بود احضار و تعیین نمود موکب و الا هم بقافله و روزان خوی

خوی حرکت و بر سر ایبا غار روانه ایران شدند در روز و دو موکب و الا بنارال  
 قبان باسان مالکو که بیانه خوی و ایران است اخبار صریحه بوضوح پیوست که  
 بعد از ورود بنارال مزبور هشت هزار نفر باوچ کلبه سیاه آمد از بنظر فهم  
 حسن خان برادر حسین خان سردار بلاد و هزار و صد نفری آمد و نزد او از سواره  
 و سرباز جمع شده بود و توپخانه آنکریز نیز بمقابله او برداخته و از راه ورود  
 موکب مسعود نواب نایب السلطنه هم رجب انکریز را قلوب روسیه گردیده بود لابد  
 و ناچار شب هنگام از اینجا فرار و مرحله بیعی طریق معاودت گشتند سردار  
 تازه که داوطلب فتوحات تازه بود محض ورود نهایت چابکی در تعیین سپاه نمود  
 ابواب ندمت و بشیمانی بروی خود گشوده بنارال تنبک و سپاه او هم ازین حرکت  
 مذ بوج بشیمان از بر آورد و هزار نفر فرار و روانه مقام خود گردید سپاه منصوره  
 تعاقب آنها نکردند بسیاری از آنها در عرض راه نظر بسردی هوا و برف شدیدی  
 که نمازل شده بودند تلف گشتند نواب نایب السلطنه هم از منزل قبان باسان  
 معاودت بنارال السلطنه بریز فرمودند \* ذکر ایبا غار قمعلی خان یککری بیکی خوی  
 و سلماس توان و کیفیت اناسان \* چون در ویش باشا که چند سال قبل ازین  
 ولایت و ان و اموال حاکم سابق را متصرف گشته و از طرف قزلباشان الشرف دولت  
 علیه عقیبه منشور حکومت با اسم و صادر شده بود از ان سال الی حال طلقا خدمتی  
 بدولت عقیبه نکرده هر وقت از ان دولت سرعکری مامور بقادس و جهت  
 و ان او اجمعی او شده اجدی روانه نکرده مشک بعد رسر حدیث ایران گردیده  
 و بعد از آنکه سرکشی و تمرد او معلوم رای اولیای دولت عثمانی گشت او را مقزول  
 و حکومت و ان را بعباید باشا محول و موکول ساختند عابد باشا را اجماع و مطعبان  
 و تمرد اند دولت را از یادمانند از و حساب ظاهر نمود و از ان گذشته اموال تجار



ایران و مترو دین و آن را کاه بدست او نیز مساعده و ابتیاع و کاه بدین دست  
او نیز عنفا از چنگ افایرون آورده با وصف فصیح حدیده و تا کبدات کبده چیزی  
از آنها بصاحبان ملاردنگرد و باین امور که تفتان نموده بنای دست انداز و ناخت  
و تا بعضی از قرای رومی و خوی و ایالتات سکه آنها گذاشت و هر چه الموار  
ناهیجا او بدولت عثمانیه اظهار نماید و بظهور نرسیده سود احوال او زیاد تر گردید  
تا هنگامی که موکب نواب نایب السلطنه در بازار چالی قریب از نرول اجلال داشت  
از راه پیغمردی و بیفکری تصور اختلاقی در امور لشکر نظیر دستور کرده خبر زخم  
امین پاشای سرعکر هم باعث بقیین او بر اختشاش پناه عثمانی شده بود یعنی  
یک و همر اهان محض و رود بیا نجا ایل تیمور اقا برادر اسمعیل اقا بزرت شکاک  
ارومی را علی الفظه ناخت و تا زو تیمور اقا و یک نفر برادر کوچک او و چند نفر  
دیگر را بقتل رسانیده بعد از عرض اینحال بدربار شوکت نواب نایب السلطنه  
فتحلی خان و آجاری کلری یکی خوی و سلماس و عسکر خان افشار ایل یکی اگراد  
ارومی را مازون بنامی این حرکت ناشایست و گوشه لدر و پیش پاشا در آراه  
نمرد و دولت ساختن مشارالیه مانع از باجعی اگراد ارومی و خوی بغیرم تقاص  
روانه و بمال تصرفی می یک وارد گشته بجهت یک محض استحضار اموال خود  
و در هبت و هبال و اطفال مسلمین انجام را با مکنه در دست و سخت فرستاده فرصت  
نمکرده بود که هبال و اطفال ارمنه انجام را هم از آن و در طبعات دهد جهت خود  
و در پیش پاشا که بقصد چیا و لی زنه آماده ساخته بود و داشت در عملی که موجب  
مبدانست بر سر راه سلبی ز غار سیاه جرای متوقف گردید اما محض و رود جنود  
نظیر نموده ب مقاومت تیاورده که سخت و شپرانه جعیشش از یکدیگر کسب  
سواره مزبونه هم به هبال و اطفال ارمنه که زیاده از حساب و شمار بود رسیده

رسیده همگی را اسیر ساختند و ازین رهگذر اسمعیل اقا برادر مقتول و سایر  
اکراد را عرق جسد در حرکت و خون مصیبت ایلیت بپوش آمده بود تالی  
خاطری بهم رسیده و بعد از آن با نواب السلطنه حسب الاستد های یسجی  
زاده سید عبدالوهاب افندی الیچی دولت عثمانی و جوه خطیره در وجه او رندگان  
اسرا از سند و قحانه سرکار عنایت فرموده اسرار ابا القام خریداری و از فرط  
مرحت جبلی بصاحبانش رده نمودند اما قرار داد فرمودند که اگر من بعد این نوع  
حرکت از درویش پاشا و اتباع او ظهور درسد بر او و هبال او همین ماجرا رود داده  
خال ننگ تمرد و نافرمانی او از چهره دولت علیه عثمانیه زایل و عابد پاشا یادگیری  
که از جانب امده دولت مامور بمحکومت و آن شود بدستاری مجاورت نواب  
نایب السلطنه در ولایت مستقل گردد و چون در فکام توقف موکب و الادرچین  
کتاب فرمان هابون از دربار پادشاهی رسیده بود مضمون آنکه عبدالرحمن  
پاشایان که همیشه مستظل ظلالت دولت ابدان تران بود و بی اذن و اجازت بیغداد  
رفت مسلمان پاشا و زیر انجام مقتول و لموال بسیار و بسیاری از تو بخانه بغداد را  
بگویی و حریر فرستاده بود درین هنگام از آن طرف رئیس کتاب سابق  
دولت عثمانیه غالب افندی را که در بغداد بود خار و خنق ساخته بطریق که  
ذکر آن مناسب نیست شک حرمت او نموده و اغلب روسای بغداد را بقتل  
رسانیده است از این طرف هم دست اندازی بسیار به ایلات کردستان و کرمان  
شاهان و خیره نموده از راه نادانی بعضی تصورات بیهام تراند و دوات کشته است  
و نواب محمد علیرزا از کرمان شاهان با سپاه رکابی و ولایت از کرمان شاهان  
و کردستان و خیره بتادیب او تعیین شده باید از سمت از دیاجان هم احدخان  
مقدم بکلری یکی نیریز و مراغه و ابراهیم خان بیات قولار قاسمی نواب نایب السلطنه



بافوجی تعیین و از راه سردشت و نلبوش عازم تنبیه او و اتباع او شوند نواب  
بایب السلطنه نیز بفرمان پادشاهی احمدخان مقدم را باده هزار نفر سواره و پیاده  
و چند مراده نوب تعیین نمودند بعد از ورود و بموکب و الابدار السلطنه تبریر اخبار  
متوالیه رسید بیوضوح بیوست که محض حرکت نواب محمدعلیرضا و عزیمت سلیمانیه  
موطن اصلی عبدالرحمن پاشا و خالد پاشا که متصدی امر انجمن بود در فریب حضور  
نواب شاهزاده کشته مورد نوازش شد بیود عبدالرحمن پاشا وزیر بغداد هم  
محمد صرفا قندی را روانه حضور نواب محمدعلیرضا و از قرار هر بقعه از ادب  
فریضه در مقام خوشنودی و شکر گذاری از رهگذر کوشمال عبدالرحمن پاشا  
برآمده از انجمن نواب شاهزاده جانبازان عراقی و قوجی دیگر از سپاه منصوره را بر سر  
عبدالرحمن پاشا تعیین و قدغن فرمودند که اجدی از سپاه نصرت همراه پیرامون  
سرموی اهانت و اضرار بمال و حال و ایل و وجهت بحال عرض را نکر دیدند تمر در  
مورد انواع سیاست دادند و از طرف اذربایجان احمدخان و ابراهیم خان بیات  
قولاً و قاضی و سایر ما مورین بر سر ایل و اتباع عبدالرحمن پاشا رفته نوعی اخبار  
مورد قتل و غلبه ساختند که شهر از جمعیت عبدالرحمن پاشا از هم پاشا چاره  
کار را اجزا طاعت و انقباضند بدلا بد از در حیزد آمده و بلدان خود را با کوچ  
انها و پیش کشن شایان بحضور نواب شاهزاده فرستاد نواب شاهزاده محمدعلیرضا  
کس روانه دربار پادشاهی و استدعای عفو و تقصیرات او نموده از طرف اذر  
بایجان هم نواب بایب السلطنه اصف الحضره پیرزا انو القاسم و وزیر سرکار روانه  
در بار پادشاهی ساخته همین استدعا را نمودند اعلی حضرت ظل اللهی فی صور سابقه  
او را از صفحه نامهربان که عمود ولایت سالف او را مقرون با غیاض و عفو فرمودند  
در خلال این احوال شاهزاده محمد و امیرزاوالی خراسان هم نظر بنا فرمایند و ملطیان

ملطیان که از قزوین و زوالی هرات مشاهده نمودند باذن و رخصت اعلی حضرت  
پادشاهی بانفوجی سپاه عزیمت بصوب هرات نموده قزوین و زوالی را محض اکلی از خواب  
خفت بیدار و ولد خود را بایشکش لابق فرستاده حسب الاستدعای نواب  
محمد و امیرزا اعلی حضرت ظل اللهی جرایم او را بخشیدند و کما کن بمحکومت  
ولایت هرات سرافراز شد \* ذکر معاریبات شیخعلی خان و لکنیه باروسه و کیفیت  
ان \* شیخعلی خان قبه سواره با اعران و انصار خود مشغول سبزو و او نیز وزد و  
خود دباروسه بود درین سال جعتی کامل از داغستان فرام او رده محمد بیگ  
قاضی سابق تبریز را که باروسه سازش داشت از انجا بصدقات متوالیه او آرد  
و بعد اقیقیک خویش خود را در انجا حاکم و قاضی ساخت و بعد از ان بمحاربه  
روسه بجمعه در قبه پرداخته روسه هم بمقابله او شناختند و هر چه از جانب کتبه  
و با کویه و شپزوان روسه بعبیه روسه قبه شدند چاره او را قدرت بناقت  
هنوز در داغستان بحرب و بیکار اشتغال دارد \* در میان استخلاف عبدالق  
خان ناچار از کتبه و خواهش روسه التیام بیانه ایران و روس \* سردار تازه  
سپاه روس از کار بینی در مملکت ایران ما پوس و کتله رش تعیین هشتم از نفر  
بایروان در وقت خالی بودن انجا از غازیان و فرار انها از مقابل دو هزار کس  
و قتل که از روسه در منزل و خلفای عرض راه و متردین واقع گشته و فرار فوج  
فوج سالدت و آمدن بحضور باهر التور و الاصدعانی بلاغایانی که از سپاه منصوره  
بولایت تصرفی روسه رسیده و ذکر تفصیل انها درین کتاب مرقوم و عمر نکر دیده  
و خرابی و قحط و فلاکی که بجهنم سبب در ولایات مزبور بجهت سبب و معاریبات  
و فقرات متوالیه عالیجاه شیخعلی خان و لکنیه و اعلی سبیل التفصیل بد وقت  
روس اظهار و اظهار ندانست بسیار از رهگذر داوطلبی و اقدام باین کار دشوار



نموده بود پادشاه روس هم در جواب نوشت که چاره این کار بسا دشوار است  
نه بکاوش و رفع این شورش بدوستی میتوان شد نه بدشمنی باید در باب التماس  
بادولت علیه ایران مساعی جملبه نموده خودداری نکنی سردار مزبور هم عهد الله  
خان قاجار را که بدو قلی خان قاجار قبل از اطاعت ابراهیم خلیل خان جوانشهر  
بروسه برای استمالت روانه شوشی ساخته بود ابراهیم خلیل خان او را دستگیر  
و بروسه داده و تا این اوان در کعبه نجوس بود از نجوس مرخص و نزد خود برده  
لازمه محبت و مهربانی و ریزش در باره او معقول و او را با نامه دوستانه روانه  
حضور توابع نایب السلطنه ساخته با بنوسله در مقام اقتضای ابواب التماس این  
اند و لقب برآمده بود مصطفی افانراق را هم تعیین نمود که با حسین خان بکلری یکی  
و سردار ایران بنای امر التماس گذارد \* ذکر بعضی خرابیها که بقریباغ رسیده و برخی  
صدقات کبیر و سیه انجام داده \* مقرب الحضرة حاجی محمد خان مشرفی سرکار  
و حاکم قریباغ که در خدمت دین و خدمت دولت مثل و مانند ندارد و راحت  
و آرام را مانند سایر لذات دنیوی بر خود حرام ساخته لذت دنیا و آخرت را منحصر  
به پیش رفت کار جهاد میدانده و دور و نزدیک را با موختن مسایل جهادیه تشویق  
و تمحیص نموده بر سر غیبت می ارد و نایب السلطنه هم اعتقادی تمام با امانت و دیانت  
او حاصل است حکومت قریباغ را که سرحد ملک محروس و همسایه قریباغ صرفی  
روس است اختیار نموده اوقات شبانه روز را صرف در اصلاح روسیه و استبصال  
بیرون آنها بنماید شهر آزه و ولایت قریباغ را که از قدیم الایام از هم پاشیده  
بود مجتمع ساخته ایل و رعیت انجبار اهدو و اطرافه چلیانلو را خصوصاً سنواره بکار  
ستیز و او نیز زرد و خور دیار و سیه و اتباع آنها داشته است در بین سالها بیون  
و ک افکار مختلفه کرده از یکطرف سر راه آمد و شد روسیه را بلخچه و بلوکات

ت قریباغ گرفته مشرد دین را دستگیر و کتابتهای روسیه را که یکدیگر می نوشتند  
بدستی او ردتا از خیالات باطله و جزئی و کلی امرواها اکا هر حاصل و از یکجانب  
اهالی قریباغ را تکلیف به هاجرت و کوچیدن از آنجاها نمود و هر یکرا که قبول تکلیف  
کردند و قریباغ را دعای آمدند از رهگذر مدد گذاران زندگانی و سایر جهات از مال  
دولت سرکار دیوان مرفه الحال و غارح البلی بساخت و هر کدام را که تهمید مینمودند  
تقدیر امکان موندند و قتل و اسیر نمود و بیونات و محصولات آنها را امپوزانید  
و زراعت زار و زمین را مانع بود بعد از کوشش و تشویه باز هر یک تنبیه شده بی  
آمدند اسرای آنها را از او رندگان از مال سرکار خرید بصاحبان رد می کرد  
و مدد گذاران سایرانه آنها را از مال سرکار توابع نایب السلطنه مدد سالدات  
روم را بقدر قوه و توان ترغیب و تطبیع نموده هر یک که فرار یا بنظر فرسی نمودند  
مورد که لنوازش و محبت بساخت از جمله افکار ابقار او یکی آنکه چند نفر از  
طایفه امیر لوی قریباغی که بنازکی کوچیده آمده بودند بسوزانیدن تو در خانه قلعه  
شوشی مامور ساخته مامورین بطریق طراری شب هنگام داخل قلعه شده بودند  
و علی القفله خود را بدروازه خلیفه لوی شوشی رسانیده بتدایر مسایه قورخانه  
انجبار آتش زده و باین کار اکتفا نکرده علف انبوهی را که در خارج و داخل قلعه  
برای علق دواب عراده روس منبر و موجود شده بود آتش زده چندی از خانه  
های قلعه را هم سوخته بودند روسیه این جرئت و جسارت را از جانب مهد بقلی  
اقا ولد ابراهیم خلیل خان که حاکم قریباغ است دانسته که آن کرده بودند که اهل  
شهر جهات اجتماع نورش نموده اند و باین سبب توب بسیاری از دروازه و برج  
بقلعه انداخته چند نفر سالدات که برای مهی در میان شهر بودند فرار پیروج  
می نموده در عرض راه طراران امپروبا آنها رسیده چند نفری از آنها را هم مقول



ساخته بودند و چون از آن شب بگذرید و زده شد و شورش و خوارچ قلعه بر باشد که روز  
 رسته خیز و روسه چنان خواهد بود و از جمله افکار حاجی محمد خان یکی آنست  
 که مدتی فکر اسمالت جعفر قلی افان جوانش بر ولد محمد حسن خان که پسر زاده  
 ابراهیم خلیل خان باشد و المپینان مطابقه جبریلو که متعلق و خویش او بودند افتاده  
 بالکه المپینان جعفر قلی افان و ایل جبریلو هر دو در نظر ها امری محال می نمود چه که  
 محمد حسن خان ولد جعفر قلی افان تشویش آنکه شاید اعلیحضرت نخل اللهی بعد از  
 فوت ابراهیم خلیل خان ایالت قراباغ را با او القم خان برادر که هر دو که همیشه  
 معکف استان پادشاهی و مشغول عوالم غیر متاهی بود محمول سازند و از وقت  
 تصرف جواهرالات خاقان سعید شهید بعد از قبضه شهادت آنجناب در شوشی  
 باین فکر که بنیاد اعلی حضرت نخل اللهی با سرداد جواهرالات موهوم می برد و ازند  
 بسبب همین اندیشه از اعلی حضرت شاهی قلیها رسان و از دولت جاوید مدنت  
 بالکلیه روگردان و با جبار و اکراه ابراهیم خلیل خان را بمخالفت روس و مخالفت  
 از دولت اندمانوس مبتلا ساخته جان خود را او را بر سر این کار گذاشت  
 و جعفر قلی افان خود از راه نادانی و عدم تجربه حکام قصد ابراهیم خلیل خان بقالی  
 روسه شوشی ما پور روسه را از آن قصد و اراده گام ساخت انهار از راه  
 خانه خود علی الغفله بسر وقت ابراهیم خلیل خان که در خارج شهر بود رسانده  
 باعث قتل او و پسر و دختر و زن او و جمعی دیگر که نزد او توقف داشتند شده بود  
 ایل جبریلو هم حکام مراجعت موکب و اب نایب السلطنه از جنگ خائبن  
 قراباغ دو هزار نفر کیمیان فرامانی و کاری و سواد کوهی را میان ایل بردند تا بدستاری  
 انجا که چیده عازم تراجعه داع شوند و کس فرستاده روسه را غفله آورده از  
 یک طرف روسه و از یکجانب جبریلو و هزار نفر را از اسب و اسباب عاری

عاری ساختند و ازین رو کند و ها کمال وحشت از دولت های و قیامت منزل  
 و رعیت برو سپه داشتند باز حاجی محمد خان انهار اینکار را تعمیر بر و مواظطه لیدیر  
 از خواب غفلت بیدار ساخته از روسه متزجر و متنازی و ازین دولت مطلقین  
 و مسال ساخت و بفکر کوچیدن انقراباغ و خدمت دولت علی انداخت این ران  
 نمان اشکار و روسه شوشی ازین معنی خبردار گشته جعفر قلی افان و اطفعلی مین بانی  
 جبریلو و اب الطایفه الحجل مجبور ساختند و محمود افان پیش سعید جبریلو و بعض  
 اطلاع از گرفتاری انافزار و ایل را در مکانی سخت و صعوبت که مشتمل بر جنگل  
 بسیار بود متوقف ساختند و یکی را با حاجی محمد خان انهار و وی مراتب را بعرض  
 نواب نایب السلطنه رسانید و چون روسه قراباغ کثرتی داشتند و جمعی کتب و  
 از نهاد و حوالی ایل جبریلو متوقف گشته اقامت کامل داشتند که ایل را مطیع ساخته  
 از هر ده خانوار یک خانوار را بر میم که و بگردند و بقلعه شوشی برده جعفر قلی  
 افان را هم با توجی سالدات و سواره روانه تفلیس و از انجا روانه تبریز و ازند  
 لهذا حاجی محمد خان الحاج و استبدادی بسیار از دربار نواب نایب السلطنه کرده که  
 حرکت بجانب قراباغ نمود و جعفر قلی افان و ایل جبریلو را از ورطه هلاک نجات  
 دهد و ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از تبریز و عزیمت قراباغ در آن او ان که  
 عراض متوالیه حاجی محمد خان می رسید سردی هوای زمستان قیامت اشتداد داشت  
 مزاج مبارک نواب نایب السلطنه را هم مرض مزمنی هارض گردیده بود که همسرت که کل  
 حکیم فرنگی معالجه می کرد و اندک بی اختیاطی از سره را مقمن ناخوشی خبر العلاج  
 میدانست و کمال بیباکانه و منع از سفر زمستان می نمود و اتفاقا پسر برابر که قائم مقام  
 و اصف الحضره میوز ابو القاسم خلف از چندا و که کار گذار سرکار اند و بایست  
 بنهه اسباب صفر اقدام نمایند هر دو و مرض شد پسر دیگر از قائم مقام که موسوم



بهرز احب بن و کبالات صوری و معنوی و شایستگی و قابلیت او که تر از بهر زان  
حسن و کبر او که در سال قبل تلف شده بود نبوده باغلی دیگر از مشارالیه وفات یافته  
داع بهر زان بزرگ و بهر زان ابوالقاسم را تازه و در دو مصیبت اهل ارباب انداز ساخت  
و از نزول این مصایب متواله دستها از کار و زیانها از گرفتار ماندن و در متصدیان  
که همگی یار دلسوز و موکس شب و روز آنها بودند از این قضایا اندوهگین  
و باه و ناله مفرین بودند و اغلب سپاه رگانی هم دستور استوار استوار قبیل از  
رسیدن موسم زمستان سخت یافته روانه عراق و سایر اوطان خود شدند  
و قدری که باقی بود مامور به ایروان و ممالک السامان گشته چون قلعه لخل کلک  
اخته همسایه ایروان علی الغفله در همان روزها بجهت تصرف روسیه در آمد  
حسین خان سردار بیکار یکی ایروان را اندیشه دست انداز روسیه بایل و رحمت  
تالعه خود بود و مستعدی فوجی سر باز و چند مراده توبه سواره آنگریزی شده بود  
سر بازان فوج خوبی و ارومی و ککر لوراهم ابوابی می ساخته بودند و چندان  
سپاهی ملاتم رکاب و الا نبود از آن گشته با آنکه درین سال تمام از آن صد هزار  
نومان زر نقد از خزانه عامر پادشاهی سوای مواجب قازیان رکابی و مالیات  
از ریایمان در وجه نایب السلطنه غایت شده بود باز نظر بقوت خارج لشکر کشی  
و سرحداری و جبهی برای مهارت قبا این سفر در میند و فغانه سرکار و ولایت  
موجود نبود و نواب شاهزاده عداقه مرزاهم که محبت برادری او نسبت بنواب  
نایب السلطنه دستور العمل برادران روزگار و ابنای زمان میشوند بود  
بر سر پریش حال فرخنده مال از خسته به تیر برآمده بعد از استحضار از عزم برادر  
مهاجر فرزندستان با وصف ناخوشی مژنی چنان اصرار و ابرام بسیار نمود که شاید  
خود مامور به فرشته نایب السلطنه نفع عزیمت نمایند باز بنار و فور غیبت طبع

طبع خوب و بعضی اطلاع بر کفر تارمی جعفر قلی افاندا اضطراب و پریشان حالی ایل  
جبر بمللو و بقیین بر آنکه اگر نایب السلطنه بنفس نقیض هازم نشوند و سپه بی  
شبه جعفر قلی افانابه قلبس برده از انجا بولایت سپهر که از انجا باز گشت ممکن  
نیست خواهند رسانید و ایل جبر بمللو را مصمحل و مسامل خواهند ساخت  
نواب عبدالله بهر زان و سایر موانع را برای سفر خجسته اثر مانع و عائق ندانند سوگلا  
علی الله در دو از دهم شهر محرم الحرام از تبریز حرکت و منزل بمنزل هازم مقصد  
شدند در آن اوقات جبر فرار جعفر قلی افاندا عرض مقیمان در بار شو که ما رو سپد  
و کیفیت آن گذارش چنین بود که روسیه جعفر قلی افاندا گرفته بی آنکه بسدی  
بر دست و پا نهند بر اسبی سوار ساختند و کپیانی را با انجامه نفری سالدات روس  
بمحافظت او باز داشتند که او را بقلعه کجی در حاتند ز چین عبور از رود ترتر  
سالدات بکنار رودخانه مفرق میشوند که راه عبور پیدا کنند و از نزدیک و دور  
او را مراقب بودند جعفر قلی افاندا دست یافته جلوا سب خود را که در دست یکی  
از سالدات بود برید و دست بریال اسب آورده و سینه کمر بزرگ را به پهن تر کرد و از  
میان آب چون گردید رفت مستحفظان روسیه از عقب نگران و انگشت ناسف  
بدندان حسرت کجزل شدند و او لشاب تمام از هر مه خوف و خطر رسته دل  
بقوت طالع خداداد بست و خود را بایل جبر بمللو رسانید در ساعت ورود کس  
بخدمت نایب السلطنه فرساده کیفیت فرار خود را بعرض و اتفاق حضور رسانید  
و ایل را بصیرت تمام بکوچ کردن امر نمود و نایب السلطنه از خلاصی او که مقصد  
اصلی از مشقت سفر زحمت اثر شاهمان بود مسرور و خوشوقت شدند او و کسان  
او مورد نوازشات و خلایق فاخره گشته چهار هزار تومان مواجب بعلاوه حکومت  
قراجه داع با و مرحت فرمودند همان ساعت امر و پیشتر کردید که بعد از عبور



از رود اسی کوچ بر کوچ روانه آمد لان بدوز و از انجا بر سر شکر و و سه  
در سلطان بود که میان شکی و شپروان و شوشی و کبچه واقع بود بر آنند در کوچ  
سیر له منی فرسنگ سلطان بود منزل فرمود ای پرخان قاجار را با حاجی محمدخان  
و سوار چهار دلی و افشار و مقدم و قرا داغی را حکم فرمود که با ایل و او بیاق  
چو بنیلو ملحق شوند آنها و سایر ایلات قریب از آن جنگها و پیشه اگر چنانچه از  
ارسی بگذراند و مقصد و متخلف را عرضه قتل و اسیر سازند \* بیان فضیلت نواب  
نایب السلطنه بر سر شکر سلطان بود و مجادله عظیمه با روسیه و نظیر با این لشکر  
منصور \* سلطان بود جایی بوده در میان قریب و شکی و شپروان واقع و بنا را ال  
مرکز سردار روسیه شکر ایچار است حکم داشته و قریب بد و سه هزار نفر اند لا در آن  
روسی در آنجا کشته بود و خود متوجه اسقالت مصطفی خان شپروانی و مصطفی  
خان طالش شاه نایب السلطنه علی الصباح انور که اول سلطوع قناب نظر و هنگام  
اول گوکب اقبال الحشوی بد اختر بود با تو بیخانه و افواج تاهر سر باز و بقیه سواره  
بجمله عازم و مجرد وصول اولان و بیجان آتش با صاعقه ریزی مشغول و از صدمات  
توهای البرز کوپ صفهای روسیه که در خارج شکر کشیده شده بود متفرق  
و افواج پیاده که آماده و مهمای کاری کار بودند فوجا منخوج بر ایشان حمله و و  
وازد و طرف آتش بلا بالا کشید بقدر چهار و پنج ساعت میان پیادگان و طرف  
مجادله و محاربه واقع و از طرفین رشته بجایا بقرا من قنابریده کشت و سینه هاز  
صدمت البرز شکاف کلوله توپ و تفنگ در دیده از فوغای بیکار هول عشر  
بر همگان باهر کردید و در آنحال نایب السلطنه شپروانی توپچی باشی انگر بزرگ  
با سر دستگان و توپچیان نیز زمانه فرمودند که از هر طرف عرایضای لغمان هیکل  
اوبهای از ده اشکل برقی شتاب را بر سر روسیه حرکت دهند و توپچیان بموجب

بفرموده عمل نمودند مراده توپهای نجان مهابت را بشکر روسیه مشرف ساختند  
و دست ایشان را ننگیزی و البرز ریزی فراخند در و هله اول توپها و مراده ای  
روسیه را بنشان برداشته از صدمت کلوله توپ مخزنه کوب آلات و اختاب  
مراده روسیه را پاره پاره کرده از پاره های چوب مراده پنج نفر توپچیان آتش  
دست روس از نعت جانت ما بوس و کلوله توپ بدهن یکی از توپهای اهر من  
هیکل روسیه خورده دهانش برداشت که دیگر بر روی لشکر منصور نظر دو از  
سر هر بدنه و مستی جوش و خروش بر نیاورد با جمله ازین نشانه اندازی افسانه  
قدر اندازی در افواج جهان یاد کار گذاشتند کار را بر تپه بر روسیه تک کردند که  
هر کس از میان شکر سر بر آوردی از کلوله توپ از پاره آمدی و از طرف دیگر  
لوح فوجی نهادن و بعد از آن ابراهیم پیک باد و فوج سر باز توپ ریزی و جعفر قلی  
خان با سر باز مراغه و میرزا احمد و نظیر علی خان و ما بود کشت با قدری از فوجهای  
خود که در آنجا حاضر بودند لشکر حمله و در بقانون قرنگ بی اندک و در رنگ نیزه  
پیش کرده داخل و فوجی کثیر از سالات را با یک نفر از مانور صاحب نشان بزرگ  
و چند کیتان و افعیال و شررت در امر و فن سر نیزه های افعی شکل داشته  
و یک نفر با پوردی کرد در سلك لسرامن سلك و چند نفر کرده دیگر مجروح و سرور زنده  
بسیار آوردند و روسیه چون درهای بلا بر روی خود مفتوح و سر کرده کان  
بزرگ خود را مجروح و بیروح دیدند خود را از بیم یک طرف شکر کشیدند و بعد بقلی  
خان جوانت بر حاکم قریب با سواران خود تکیه بچنگل داده نگران هر که هو لثاک  
بودار مشاهده هلاک برد لان روسیه فرصت یافته از سلطان بود فرار نمود و بعضی  
از همراهان او دستگیر سپاس بر کردید و چون معلوم رای اصاب خیمای نواب  
نایب السلطنه کردید که حرکت روسیه حرکت مذنوح است و همزه و فتور بر افاضله



کرده است حسب الامر اشرف علم سفید را که مابین فرنک نشان امان است  
شده کتاساختند تو بیجان و سر بازان قدر انداز را با جیباق و وقت امر فرمود و یک نفر  
از اسرار انزاد افکار وانه ویران جماعت معلوم فرمود که اگر توب و اسلحه خود را داده  
مقبول اطاعت شوند از اسب لشکر جان شکر و شرارت توهای دوزخ اثر مصون  
و مامون خواهند بود و الامداد کم بقا مقام طبعه توهای شراره نشان و شغسناهای  
تفنگ مرگ افنگ نکردند تو بجا از جهان سوزی و سر بازان از بوش و شعله  
افروزی دست باز نخواهند داشت جماعت روسه چون مرگ را عیان و نجات را  
از آن ورطه هولناک محال دیده تقین کردند که اگر پیش ازین تیرد و تفر نمایند  
قامت در معرض تلف و کلوله توب و تقنگ را هدف خواهند شد حصول امان را  
نعمت بیکران دانسته کیتان بزرگ وارد حضور مرحمت دستور و بدیل امان  
موسل گشت توب نایب السلطنه قائم مقام صدر دولت را مامور فرمودند که در میان  
سنگ را خارفته افکار با تمامت اسلحه و اسباب و علم و تفنگ و شمشیر و جبه خانه  
بر داشته بحضور او در مقام مقام باد و سه نفر در میان ایشان رفته همگی از دین  
انجناب بشو و تکریم و خدمت را بی سپرد و جناب شرفش انجماعت را بعفو و امان  
انواع احسان بیکران خدیو و درار و حضرت نایب السلطنه العلیه مطهرین و امیدوار  
ساخته دو عمده توب البر بکوب و دو شقه علم عقاب بر چم که نشان خاصه دولت  
رومن است با نشان مایور بزرگ و تمامت اسلحه سالوات از تفنگ و شمشیر و جبه  
خانه و کیتان و مهندس و بر و جنگ و اخیال و شررت با هشتصد و بیست نفر  
سالوات که زیاده از یکصد هشتاد نفر افکار مخرج بود بخدمت کوان رفعت رسانیده  
از نظر گذر انید شاهزاده جرم بخش عطا بوش ان جماعت را خلعت امن و امان  
پوشانیده و توب بدعفو و اطمینان گرامت فرمود و جراحان را حکم فرمودند که زخهای

ی ایشان را متوجه شوند و تفاوت با چاکر منصوره نکند و کشتگان را قدغن  
فرمودند که با این خود بخاک بسیارند و در ساعت بد و بار سپهر اقتدار اعلی  
حضرت شاهنشاهی روانه فرمود اما از انطرف امیر خان باصاگر منصوره و راهنابی  
جعفر قلی اقا ایست و صیانت اعلی حضرت بادشاهی را بر ایشان خوانده  
چون در ان هنگام او ای قیامت توب و تفنگ جنگ اما کن ایلات را فر و گرفته بود  
هر خانواری مدد بر خاری و هر سپاه خیمه در شکاف کوهساری از خوف در خزیده  
بودند و رحمت تمام بر ایشان غالب گشتش هزار خانوار ایشان را بی جنگ و جدال  
کرجانیده بجانب فراداغ روان و امیر خان و جعفر قلی اقا با تپل مراد و در کاب  
تفر نصاب و از انواع نوازش و احسان نایب السلطنه بمر باب کردیدند چون  
روسه قلعه بناه آباد نیز چهار صد نفر سالوات و یکصد توب با آمد و محصورین  
و مقولین و مامورین روسه سلطان بود فرستاده بودند قراولان لشکر تفرات  
که در راه بیکران بودند خوارها رسانیدند نایب السلطنه امیر خان را بصد  
افکار امور و جبه و ورود مشارالیه روسه بصورت استیصال خود را در این  
خوف و هراس مشاهده کرده خود را بقلعه ترزا و وت کشیدند و امیر خان بمقام  
افکار اشغال و روز دیگر نایب السلطنه با جبهت بر سر افکار ایضا فرمود در همان شب  
روسه در میان برف و باران و سرما می شد بد از انجا زار و خود را با کوه جرق  
کشیدند سواره سپاه نصرت بناه بتعاقب ایشان برداخته تا دامن کوه تعاقب  
و چند نیزه سر بدست آورده معاودت کردند و نور مایور که یکی از شجاعان  
مشهور روسه بود در روز گذشته ضرب کلوله توب مقتول گردیده بود زنی  
در سلطان بود داشت بانکه از صریح و اموال مقهار نزد زن او بود و مقتضای  
ارحمت ناموس احدی تعیین شد که زن را نور را با مال و زرمه کولت بقلعه



شوشی و سائید معاودت نمودنایب السلطنه از انجا حرکت و حوالی مغرب وارد  
حوالی ترناوت گشته فوجی را برای نوردن ترناوت معین فرمودند هنوز مامورین  
بیکار بودند نبرد اختتام معروض و ای ساطع القبا کردید که روضه از ترناوت  
در ناریکی شب فرار و خود را بچنگل رسانیده از راه جزق که سختی و صعوبت آن  
پنهان است او را دیار ابدار شده اند روز دیگر از انجا حرکت و بضم دفع  
روضه برداختند روضه انجا را اناب مقاومت نمائند که بیکوه روانه شوشی  
و ارامنه سکنه انجا کوچیده عازم ساحل رود ارس گشتند بعد از فرار از انجا  
رسید که بنارال مرکز سردار روس که برای تکبیر طغیان شیخ علی خان قبه و لکزیه  
داعیان و اعمالت مصطفی خان شروانی رفته بود از قتل و اسیر روضه و وقایع  
سلطان بود کافیه حاصل نموده کارهای مسلو رده را معوق گذاشته بی بل مرام بایاس  
و اندیشه تمام از راهی که رفته بود ممانعت خود بر گشت و چینی که در کنار کو  
کجا گشته بود برداشته بسرعت بی نهایت از رود کر عبور و واند قرا باغ میشود  
نواب نایب السلطنه راشوقی کامل محاربه او حاصل گشته مصمم مقابله او شدند  
ناکام خبری دیگر رسید که مرکز سردار روس از بیم حرب و پیکار لشکر منصور  
دو قرا باغ نواب توقف بنا و رده بنارال کنلار سکی را مامور بود بقصد قلعه شوشی  
کرده خود از انجا بسرعت تمام روانه تغلبس شده است چون از خدمات سپاه  
نصرت ایات در انحوالی وساحت فصحت ریات قرا باغ آبادی نمائند از وقت سپاه  
در انحدود یافت نمیشد موکب والا از رود ارس عبور نموده در اصلان دوز  
رحل اقامت انداختند و بانتظام مهمات جعفر قلی خان جوان شروانی ابل او برداخته  
برودوش همگی اعیان را علی قدر مراتبهم بمخلاع فاخر مزین ساختند و بطریق  
که حاجی محمد خان وعده کرده بود در حکومت قرا باغ داع را بجنفر قلی

قلی خان مقوض داشته چهار هزار تومان بصیغه موجب ساپانه در وجه او  
برقرار فرمودند و اگر چه این معنی بر روی سوابق ظاهر و هویدا بود که اگر بعد این فتح  
عظیم عازم تلخ ماده مفساد و وسپشکی و شپروان و غیر ذلک شوند همیگ را  
طاقت باینداری نخواهد بود و ولایت مزبوره را در کمال سهولت مسخر خواهند  
فرمود اما چون انحول و حوش با تمام بیابان و سر اجماع از وقت در انسامان خارج  
از جزامکان بود و قدری ذخیره که برای مصرف سپاه نظیر فرجام در اصلان دوز  
سراجمام شده بود بایست بصرف قوت لایموت انچه ایل و احشام رسیده اجای انچه  
نفوس بعمل ابدا نذخیره مزبوره را در وجه ایل مذکور مضایف کرده از تصرف  
انچه ولایت محض این رعایت نموده از انجا حرکت و عازم تبریز گردیدند موکب  
والا بفروری و میمنت قریب فتح نصرت وارد دار السلطنه تبریز گشته نواب  
نایب السلطنه وضع و شرف سپاه و رعیت را مورد نوازش و رعایت ساخته  
هریک از خدمتگذاران و جان نثاران را که در جنگ سلطان بود مصد ر خلعتی  
شد بودند مشمول کمال احسان و انعام فرار خود خدمت ساختند و عبال و المظال  
و وراثت مقبولین را موافق قاعده مستقر بموجب و مرسوم ابا و اسلاف مقبولین  
انعام و تلف فرموده در انای ان مرسوم خدمتی به همیگ مقوضند گشتند \* ذکر مامور  
شدن احد خان مقدم و عسکر خان افسار به تنبیه مقصدین بلباس \* و چون  
بعرض والا رسید که ملوانف بلباس ابواب بی اضدالی بر روی اهالی سلد و زباز  
و دست نظامی برکنه صانر قلعه در ان نموده اند احد خان ریش سفید از ربا بیجان  
و عسکر خان افسار را بکوه مال انعام مامور ساخته در ان او ان تنبیه و کوشالی از انجا  
بعمل آمد که باعث عبرت دیگران گشته من بعد احدی را از طوائف بلباس اسبب  
و اهانتی نخواهد رسید و همگی طایفه مزبوره سالک مسالک لطاعت خواهند بود



\* رسیدن اخبار عادل الکندر و میرزای والی ماریوسه و مخالفت اهالی قفق  
باروسه و طالب صلح شدن مرکز سردار روس \* در همان اوان چند نفر توانان  
کرجستان وارد قفقاز الکندر و میرزای والی کدر ابرو اوان توقف داشت گردید  
از قرا از اخبار آنها و شوح پیوست که محض وصول خبر بخت اترقح سلطان بود  
و قتل و اسیر روسیه انجام بگر جستان اهالی قفق که از تعدیات روسیه بجان آمده بودند  
جره تی یافته بایکدیگر در تهر دولت و قتل روسیه انجام بگر جستان و بالاتفاق  
بر سر روسیه مستحقین اخبار بخت تمامی را علی الغفله مقول ساخته است بدوات  
ظفر گردید مانند حسین خان سردار ابرو اوان هم در همان روزها میباید و تطاول  
ببیک و شوره کل و قتل و اسیر کم و بیشی سالدات و سواره قزاق که در عرض  
راهها دچار شده برداخته سالدات روس به تنگ آمد بدین درج فرار و وارد دربار  
مرحمت مدور میگردد مرکز سردار سپاه روس از شنیده این احوال سر اسیمه  
کشته چاره کار را منحصرا باین دید که بتوسط یار الیساویج مستحق شوره کل  
و ببیک که او بدو ورود روسیه بجد و دایرو اوان در سرحدات متوقف و با بعضی  
مردم فر و مایه و تجاری و تبه و بایه مترددین قرا بلغ و قفلیس مر بوط و در ظاهر  
بنای دوستی با اولیای دولت طلبه گذاشت و یار المیزوره بواسطت حاجی ابوالحسن  
تاجر ابرو اوانی که در ان هنگام متوقف شوره کل و مشغول معامله تاجران خود و راه  
آمد و شد و معکانات و قراستادگان کشور سردار میزور خود نیز عبدالله خان  
تاجار را بنویس که قبل ازین مرقوم شد با مادر اغو و لوخان ولد جواد خان تاجار  
حاکم کبیرا که بعد از قتل جواد خان در کبیرا بعسرت میگذرانند نیز روانه نزد  
اغور لوخان ساخته بصحابت او هم مر بضمه صداقت امیرا رساله داشت در ان اثنا  
سردار میزور بتا بر اخبار از جلب دولت روس روانه نیز بوزع کشته یار ال

لرد شجوف که بحسب مرتبه تقوی و برتری کامل بر یار ال مرکز داشت بجای او  
تعیین و وارد قفلیس گردید نایب السلطنه در ان اوان که آخر فصل زمستان بود  
بتهیه اسباب کار فصل بحار برداخته از انچه چند مراده توب بطرح و نظام  
جدیدی که درین سنواة مشتمل بر بعضی تصرفات در دولت انچه کاپیس منظم  
شده بود ان نظام دادند و چون مصطفی خان طالش از راه تهر بختی فوجی روس  
بلنگران آورده تهر و حصان را از دولت ابد تو امان اشکار و میان ساخت  
سید کاکام را که تفصیلت و تقوی معروف و مشهور و ملتزم حضور مر و ت دستور  
و از جمله بنی اعیان او بود برای اسقمت و اتمام حجت بر او روانه تکران ساختند  
اتفاقا قبل از ورود سید کاکام ملا علی کبیرانی هم که علم و صلاح او کمال استنهار  
داشت از سلف قمر بن الشرف شاهی بجهت خدمت مانور و از اسقمت او ما بروس  
گشته معاودت نموده بود سید کاکام هم بر همان سوال معاودت کرده انچه اتمام  
حجت مطلقا از بحال او انکار کرد \* رسیدن نورو زفر و زسال فرخنده فال هزار  
و دولت و بیست و هشت هجری و مطالب صلح شدن رد بشجوف سردار تازه  
بتوسط سردار اوزلی الیچی دوات انکلیس \* نورو زفر و زسید و خالاع فاخرو  
و انعامات و افره در انای فتح سلطان بود از دربار شافنشاهی برای نواب نایب  
السلطنه و جان نثاران و اصل گردیده اسرای سالدات هم که بانعام نایب السلطنه  
مقرر شده بود وارد و در سلسله خروج نهادن روس انالک یافتند و بیست  
هزار تومان وجه هم بانعام همه ساله نایب السلطنه مقرر گشته حکم شد که چهار  
هزار نفر سرباز علاوه بر بازان سابق از دیبا بمانی نموده ابو ایوب جمع خود دانند  
نایب السلطنه حسب المقرر معمول داشتند رد بشجوف سردار جدید روسیه  
اولگو ببیک شرفان نام را روانه نزد سردار اوزلی برونت الیچی بزرگ دولت



انکلیس ساختن شرحی با نوشت که اگر چه هنوز نیا بین دولتین روس و انکلیس  
عهد دوستی و اتحاد حکم نگشته است اما چون حال دولت فرانسه با هر دولت  
کمال خصومت دارد با قسور و در هین او ان اساس التیام و وداد میان این  
دو دولت است و خواهد شد و بهین سبب از جانب دولت روس مامور شده ام  
که بتوسط شما بنای دوستی با کار برد از ان دولت ایران کنایم و درین باب  
بر حسب امر پادشاه ما ایلی سبب است که با هر دو دولت دوست است شرحی ازین  
بوزع بگفته نوشته که در سال گذشته توقع است که درین کار لوازم مردانگی  
و ایستادگی را ظاهر سازید عرضم معصوب او عرضم داشت حضور با هر انور  
والا ساخته علی التعاقب ما بود با یوسف البیک اقامی و معتقد خود را با اتفاق حاجی  
ابوالحسن خان ایروانی که برسم تجارت متوقف بقیس و جواب بد و مقرر عرضم  
سردار سابق معصوب عبدالله خان تاجار و همراهان مادر افور لوی خان مشارالیه  
ابلاغ نموده بودند و از دربار سپهر ملد ساخته عرضم شامل بر شوق بالتیام فیما بین  
دولتین عرضم داشت و چگونگی مافی القهبر را محول بتقریر آنها داشته بود اما چون  
ایلی بزرگ دولت انکلیس که از دار الخلاص سلطان عازم دار السلطنه تبریز  
وروانه حضور نایب السلطنه شده بود هنوز وارد نشده بود فرستادگان سردار  
روس چند روزی بانتظار ورود او توقف نموده بعد از آنکه ایلی مشارالیه  
وارد تبریز و معور القات شد بطریق که شایسته و سزاوار بود در خدمت  
امعان رفعت فری تمام یافته از قرار فرمان شاه محقق گردید که درجه اعتبار  
او در سرکار که ان مقدار بسیار کم رسیده از طرف فرین الشرف دولت عالی  
هم اذن و رخصت کفکوی التیام بیانه دولتین ایران و روس یافته است شرح  
مستوره بنارال رویش جو فرستاد روس و ایلی سبب را بنظر والا رسانیده جواب

بگرفته معارفت نمود \* ذکر و در ایات سلطانی بچین سلطانیه و سایر حالات \*  
حکام بهار لوی غلک فرسای سلطان از دار الخلاص سلطان حرکت و بیابان نصرت  
ایت نزول اجلال بچین سلطانیه فرموده تدارکات لشکر کشی و دستور العمل  
کشور کشای را بهر یک از شاهزادگان که در سرحد مملکتی فرمان تیرا و حکمران  
بودند رساندند از انجمله نواب محمد ولیم زوالی خراسان را مامور فرمودند  
که در کار ترکسان اهمای کامل بعمل آورد نواب مشارالیه محمد خان قاجار را  
بانو بی از قازیان مامور بانسان ساخه ابراهیم خان هزاره و بیلک پوش خان  
جشدی را باجی خفیه سپاه انو اجمعی آنها حکم فرمود که تا حد و در میگردند با احد خان  
والی بخارا انکلیف اطاعت و ترک تیرد نمایند محمد خان هم بیخ مقرر در عمل نمود  
احد خان خبره کی کرده باد و از ده هزار سپاه انتخابی خود معرکه ارای کارزار کشته  
محمد خان و بیلک پوش خان پای جلالت افشرد و در چن سبز و او نیز احد خان  
و ولد او و دو هزار نفر از دلبران سپاهش بقتل رسید و بموجب حکم شاهزاده برادر  
احد خان رستم خان که از او روگردان و ملتزم رکاب شاهزاده بود در میبند بجای  
او منصوب گردید و نواب محمد علیم ز صاحب اخبار کرمانشاهان و لرستان  
و عربستان هم مامور بودند که لازمه حسن سلوک با عبدالله پاشا وزیر بغداد  
سلوک داشته بطریق که در سال گذشته با عبدالله الرحمن پاشا حاکم سلیمانیه عهد  
کردم بودند رعایت جانب او را منظور دارند بر همه آن فتح معمول میداشتند  
اما عبدالله پاشا بنابر حکم خوندگار در اول فصل بهار بنای بی اندامی گذاشته  
عبد الرحمن پاشا دولت علیه نکیه کرده بالشکری تبوه عازم سلیمانیه و مشغول تیبیه  
عبدالله پاشا گردید و نواب محمد علیم ز عبدالله پاشا اظهار نمودند که چون  
در سال گذشته با بعضی آنها معموله اولیای علیه دولت صفائی ندیده در کار



عبد الرحمن پاشا کرد ما از بنظر فقه امر اردو در لشکر کشی و تدبیر او موهم مغایرت  
 بین الدولین بود اینها چاره کار را منحصر باسماقت او دانسه مسؤل او که المپتان  
 از کاوشش در دولت بود مقرون بحصول کشته با او عهد شده که بدون تقصیری  
 تازه از منزل و سخط و سیاست و نقص ابر و وغیرت مصون و عمر و سن باشد  
 و اینکه نه کاوش و بیکار منافی آن عهد استوار و بر طمع ضو را اولیای دولت  
 ناگوار است این مکالمات مطلقا بود و بر تائید نگردد بجزاریه عبد الرحمن پاشا پرداخت  
 وجهی از طرفین خصوصاً برادر عبد الرحمن پاشا و چند نفر از معارف ایل او بقل  
 رسید و عبد الرحمن پاشا منزه با ایل و اتباع خود بظلال عاطفت دولت ابد مدت  
 ظاهر مستقل گردید و در کرمانشاهان بمنزله محمد علی میرزا مشرف کشته مورد  
 تفقدات و قرین خاطر جمعی از اسماکام عهد و پیمان شد و گذارش بعرض و اتقان  
 متبعا به شاهنشاهی رسید هم از طرف امنای دولت سلطانی با اولیای دولت  
 عثمانی اظهار شد که بنابر عهد سال گذشته باید ولایت سلیمانیه بعبد الرحمن پاشا محول  
 و موکول باشد و هم بقطاب بعبد الله پاشا و وزیر صر و بقاداد اشاع شد در آن  
 اثنا خبر رسید که گفتگوی سازش و التیام فیما بین دولتین روم و روس واقع گشته  
 و هنوز کار سازش از هم نمانده درین باب هم توسط النجی بزرگ انکلیس  
 اظهار می یابد ای دولت عثمانی شد که چون قبلی ازین از جانب دولت روس  
 تکلیف سازش باین دولت رود داده اولیای این دولت جواب صریح دادند که تا بابت دولت  
 عثمانی صلح روس متحقق نشود از بنظر فقه هم ابواب دوستی مسدود خواهد بود  
 لهذا اگر درین بنکام اولیای دولت عثمانی بدون استحضار و موافقت این دولت  
 با روس سازش نمایند و اینکه نه خلاف دولت روس و عهد کار دوستی دیرینه  
 میانه این دو دولت بخصوصت منجر گشته از طرف بغداد آنچه مقدر است روی

میخواهند و کار گذاران دولت عثمانی بانکه نوشجات معتبره و بهر علمای و وزرا  
 باین دولت سپرده بودند عار و تنگ زان قبول کرده بالمره ترک عهد را کرد و بار و سبه  
 سازش کردند و باره عذرهای ناموجه آوردند اول کدورت همین بود مع تلك  
 المراتب جواب همیك این دو مطلب نرسید نواب محمد علی میرزا را هم از رهگذر  
 تعویق کار عبد الرحمن پاشا طاقت طاق کشته با محاج و اصرار بسیار از دربار  
 شاهنشاهی اجازت و اعانت یافته عازم آمد و دو عبدالله پاشا را از خواب غفلت  
 بیدار ساخته و زیر مشرف الیه که امکان حکومت سلیمانیه را بعبد الرحمن پاشا مفوض  
 داشت و او را در انوالات حکمران کرد نواب محمد علی میرزا هم مقتضی المرام  
 معاودت بکرمانشاهان نمود و چون النجی بزرگ دولت انکلیس از دربار  
 شاهنشاهی استدعا نمود که اولیای دولت عثمانی را از اقدام صلح روس بعد از  
 ضعف حال معذور داشته ناراضی و ندادند که آگاه ساختن کار برد از این دولت را  
 موقوف دارند خاطر خطیر شاهنشاهی هم بر رعایت اتحاد مذهب مایل بود ازین  
 حرکت ناخبر بود در گذشت مشرف فرمودند که از طرف ازربایجان نواب بنایب  
 السلطنه و از حد و ذکر باشاهان و حویزه نواب محمد علی میرزا ایچ لانه محسن  
 رفتار و رعایت است در باره سرحد داران اندولت عمل آوردند و بر بیع بلخ  
 بافتار نواب بنایب السلطنه مشرف اصلا ریافت که چون امر از مصطفی خان طالش  
 در عصیان دولت علیه و تثبیت افند دولت روسیه و موسلوك او بر عیایا و برایا  
 از حد و نهایت گذشته است لهذا باین بدون تعطیل و تاخیر مدفع ماده فساد او  
 پرداخته این امر را مقدم بر سایر امور دارد و اسمعبل خان و جارد و میرزا محمد خان  
 برادر زاده او را با قوچی کثیر سواره و جی فقیر پیاده و ندادند که شایان روانه  
 از ربایجان و جهت کیلان با کرچه های انامان برای پیشرفت کار طالش الوایح جمع



نواب ذیاب السلطنه گردید نایب السلطنه هم بر حسب حکم هما بون لغزم تمام کار  
 ملائش از تبار نیز حرکت فرموده در روز حرکت بخارج شهر تبریز از قرار هر روزه  
 اثر فغان دعوتی لوضوح پیوست که اسد سلطان قراچور او باقیه ایالات معاصر  
 قرا باغ وارد مجروحان کشته محض رسانیدن ایل خود با سواره قراچور و لور و آنه  
 کروس قرا باغ و کوشک کامل برو سپه نمود و در اد چپارلی فراوان آورده است  
 امامقلی خان انشار و غلامان دست او و سهراب بیک نوزد باشی غلامان باده  
 خود و نظر علی خان کنکر لور و سواره او با اتفاق اثر فغان و دست دعوتی و کرمانی  
 لانه کوشش در انلاف محصولات و قتل و اسیر و سپه و اتباع اخلاص او شدند  
 روز دیگر از ایروان هم خبر رسید که حسین خان سردار کار بیک و شوره کل را  
 چنانکه باید ساخته روز دیگر امیر خان قاجار که با فوجی کثیر و امور بکنجه شده بود  
 و حاجی محمد خان قراچور و علی خان نوری که با جعی سواره و پیاده مامور  
 با انلاف محصول خزیرک و حول و حوش قرا باغ بودند معا و هم روزه معلوم شد که  
 هر یک بقدر مقدور در خسارت و خرابی کوتاهی نکرده اند و در منزل امیر قراجه  
 داع مستکار بدان که از جانب ایلچی بزرگ دولت آنکلیس هازم تقابلس شد بود  
 با هر روزه سردار روس وارد حضور باهر التور کشته از مقصود او واضح شد  
 که محض مشار که چند روزه و حصول المپسان از تعرض غازیان در هر جا  
 سوای تبریز که نواب و الامعین فرمایند شرفیاب حضور کشته بنای صلح و التام را  
 استوار خواهند ساخت نواب ذیاب السلطنه هم جواب التفتات امیر با و مرقوم و مشار که  
 چهل روزه را قبول فرموده بسر حد داران قدغن نمودند که در بیعت احدی  
 پیرامون دست اندازی نکرده و بمقتضی خان حاکم کروس باده خود بر حسب  
 اسد های ایلچی بزرگ دولت آنکلیس بهماننداری سردار روس تعیین و سر انجام

انجام اسباب مهمان نوازی بهمه و دعوت شد اما سر بجا برسد در روس مرقوم داشتند  
 که لشکر کشی ملائش از مشار که موضوع و مستغنی است و نیز بقدرت بودند که اگر  
 ناد و از دهم ماه رجب که دو از دهم ایام تار که است خبر حرکت نواز تقابلس  
 بایروان رسد تار که موقوف و اوقات بدشمنی و خصوصت صرف خواهد بود  
 در هر صورت لشکر ان دار کون ملائش و فرار مصطفی خازنه که مشوان باشد از  
 روانه ساختن چا پار بته تقابلس موکب و الا اذ امر حرکت کرده منزل منزل وارد  
 دده بیکلو من قرا ای متکین و امیر خان قاجار را با سر بازان و تو مخانه و سواره  
 و پیاده روانه ملائش ساختند میرزا محمد علی مسوخی سرکرده را نیز که محل اختفای بود  
 بهر اوقت او تعیین فرمودند که بر ای صلیب و فکر عقب امور واقفین انجام سازد  
 و امیر خان با فوجی سر باز و بعضی از تو مخانه از راه ارکوان روان و لمصلح خان  
 قاجار شام بیانی و صادق خان قاجار عزالدین لور با فوجی بسیار استواری و عجم سلطان  
 و از نداری از راه دروغ و زور و جعت کبلانی از راه استار تعیین و همگی  
 با طاعت امیر خان مامور و امر یافتند که همه سپاه پیاده قطع مراحل کرده  
 روز هفتم شعبان اول امیر خان با تو مخانه و سر باز و بلا باصله سایر مامورین بلنکر  
 کنان وارد کرد و اگر روسه متوقف نکران اقبالی بقال نمایند تو مخانه مبارکه  
 حاضر و آماده باشد و همچنین احکام رفیع بهمه سکنه ملائش صادر و در مقدمه  
 لشکر چون بمشران رحمت و عذاب روان شد که هر یک از نزول بلا منظر و  
 غضب خدا تو کشور کثانیت بمصطفی خان و حصول امن و فلاح خود در تولای  
 دولت قاهره مستخبر سازند احدی از مکان خود بهکان بیکر حرکت نکرده از هر  
 طرف راههای بنکل و بیشه و از ارکوان بلنکران که راه عبور تو مخانه بود همه جا  
 مصطفی خان پناه را شکسته و راههار بلاد در خان قوی بسته و بهرحسن ولد خود را



باجست کامپشوان بگذرند فرساده بود که شاید از عبور سپاه مانع شود مانند  
خاشاک بر کد رسپل مؤثر اثری نشد از هر بن درختی که در لجه علم و اول لیل  
سربازان و جنبش عرادهای توب البرز که بظواهر شدیاده و تفنگی ان مالش  
چون که زن در جنگل روی فراری می نمودند و تو بخانه و سرباز جای انها میگرفت  
روز موهرد اولام پرخان و بانندک فاصله مامورین دیگر وارد لکران روز  
پیش که تو بخانه و سرباز از جنگل و پیشه عبور میکردند رو به بحال توقف میکردند  
با نزول بلای ناکرمان محال دانسته بکامپشوان فرار نمودند و کشته های بزرگ  
جنگی را که در فرضه ساری از دیرگاه آماده داشتند با آنکه بسیار که در هر کشتی  
شان زده توب و در هر لکه یک توب و دو توب پیوسته با طرف کامپشوان از دریا  
و مرداب و ساحل دریا نامقابل معوره لکران نکر کرده خوردن از کامپشوان  
بر آمد پشت و یک به لوب دریا و کشته ها و پهاوی دیگر به بنستان متصرف عبور متصل  
ب ساحل بخر داده بودند که سرباز و تو بخانه را با بجا کشید و مگردان تنگنا از طرف  
دریا و خشکی اسبی رسانند امپرخان مجرد و رود از مشاهده این جرات  
منظر رسیدن تمامی مامورین نشد بی پروا فوجی سرباز را با چند عراد توب  
بان تنگنا رانده بچار به تمام رو به نیز از پیش رو و طرف دریا بصاعقه ریزی  
و انش افشانی توب و تفنگ اقدام و نادر ساعت جنگی عظیم تقدم رفته چون جعی  
کثیر سادات انها لجه دهان توب و تفنگ گردید و یکفر و نند لکه انها که از دیگر  
کشته ها و لکه ها نیز دیگر می آمد بضر ب کلوله توب در هم شکست غریق و بجان  
ان در انش جهنم حریق شد شکست بر وجه افتاده گوشه الی بلخ دیدند معارن  
این حال تبه مامورین نیز رسیده سردار نامدار همان تنگنای کنار دریا را که  
بکامپشوان هزار ذرع و بلندتر گاه کشته ها مقصد ذرع راه و یک طرف ان کل

کل ولای و همه خشکی ان عرصه افتاد ذرع و هدف کلوله انچه خیاره و توب  
دریا و خشکی بود برای سنکر سربازان مشخص و تفنگی نیز از ان ذرع مار شلو  
ک میان انجا و کامپشوان مرداب و خشکی کم و نی زاری تلبیل فاصله بود متوقف  
داشته خود در کنار رودخانه متصل بانکر ان نزول و راه خروج و دخول را چه از  
بر ابرد و سنکر و چه از معابر قول اغاج الی شلو مار که شش فرسخ راه پیشود  
مسدود داشته در هر جا هر قدر تفنگی کیدر کار بود برای حفظ و حراست گذاشت  
بر سواحل دریا نیز تمام مرداب سپاه رو و در بچه های مثل اشادات کرده در هر برجی  
فوجی مستحفظ تعیین نمود که از راه خشکی و دریا رو به را بحال خروج ممکن  
نکرد و در ایام محاصره چندین بار منصورین کامپشوان شبها چه از طرف مار شلو  
و چه از طرف ما بر نورش آورده خبر ندانست حاصلی نیاقتند و در هر بار جعی  
از انها مقتول و مجروح گردید و مامورین لبللا و نهار اکلوله توب و خیاره مانند  
باران از دریا و خشکی سنکر سربازان ریخته با آنکه که هر کلوله انها از سنکر رود  
میشد محض قتل و مرگت الهی باده هزار کلوله توب و خیاره زیاده از چهار نفر  
سرباز مقول نشد و در همه این مدت مدای خیاره و توب بگوش سربازان مجاهد  
با مطین ذباب مساوی میفرود و اینگونه نبات و بای داری و جلالت و نامداری  
انجا پرت دوست و دشمن و مایه تعجب سرگردگان انگلیس که چندی در ان  
کپر و در حاضر و نظر بمصالحه انگلیس و روس هم در اوایل کار از مجادله  
تقاعد کرده مراجعت نمودند که دید بزرگ رو به چون پیر کی و خیر کی سپاه را  
بان مرتبه دید چند لکه و کوی او نیز که برای آوردن آب شربین و همه بکنار جنگلهای  
الوف رفت دستگیر سپاه مظفر شد با الوف الوف هجرت و ناسف از خیاره  
و توب خود مانوس طریق سلولک و سکون پیش گرفت خوف و هراس رو به



کامپشوان نازیرجایی رسید که شب هنگامی چند از قراولان سر بران نقلی بنا بر یکی  
شب از قراولان گاه گذشته علی الاتفاق بس کرد و سه که پیش روی دروازه  
کامپشوان کشیده بودند رسیده سادات مستحفظ بجز ملاحظه کم  
و زیاد را نگردید مفرقی و همان چند نفر قراول چند نفر اقرار الی سر کرده مراجعت  
نمودند اشهادی بر کار در این محصورین تک نموده از قحطی همه و علف و آب  
شیرین مصطفی خان داد باهای خود را باهالی سالیان بیهای انابل فروخت و برخی  
دیگر را بجز فیه پورسات و ازوقه روسه رسانید و همه خانه و عیال موافقان  
خود را بهاری فرستاده از تنگی مکن اقرار بر و به همخانه و قضایای چند حاصل  
نمود که قلم را نیز می اند که زبان بتقریر و تحریر فرساید چون بقیه خانوار کامپشوان  
نزدیک بیچاره صد خانوار سادات و عجز و مله و بنی مالش بود که همه را بقهر  
و عتب برده بودند و با وجود آنها اگر از طرف مراد با خشکی بسیار مظفر مامور  
پوشش میشد شب هنگامی که داخل کامپشوان میشدند منع آنها از تعرض عرض  
و تقوی من سادات و مله و بنی مسلمان یکتاه مستع و محل مجود و مصطفی خان  
نازیرنگه زاده ریافت و اقرار الی حفظ و امان خود کرد و مورد همه ولایت مالش  
بنا بر عیامت منتشر و مندر شده بود حفظ ناموس و نفوس افسادات و عجز در نقل  
سایک بادشاه زاده مظفر بر پوش کامپشوان که متضمن نله و رشایع مزبوره  
بود راجع کرده برای سدر خسته روسه و حفظ سرحد مالش حکم محکم انشا و احداث  
سه قلعه متین محکم بنا یکی در قصبه نکران محل نشیر و مصطفی خان متصل بدینه دریا  
یکی در داریکوان یکی در استانر اسناد و وعه و سپاه بکار کل مامور و کل کار  
بسیاری بنزاز ولایات خیمه الهان فرموده بحسن کفایت و کفالت وزیر کانی الرای  
امیر ابوالقاسم که هم در آن اوقات بنظم مسدات امور مالش که از دیگر گاه اختلالی

ان کامل داشت مامور شده بود از اوایل موسم زمستان تا اوایل فصل مقرب  
که عین شدت باران در ولایت مزبور بود و زمینها گل و کاه و کلکاری بغایت  
مشکل مینمود و هر سه قلعه مزبوره بطرح و شکل قلاع فرنگ عمکم و متین و از نفاذ  
امر نماند و بنات رای جازم و اعظام تمام و زیر مشارالیه مستحفظ و وجه خانه و قور  
خانه و توپخانه با توپهای بزرگ کشتی شکن و ازوقه سال مستحفظان و جزئی و کلی  
هر گونه تدارک و مایحتاجی که ضرور بود با کسبه و ارباب حرفت و صناعت آنها  
در کار و مزادار مینمود و در همان مدت قلیل و روزهای اندک بهای و مرتب  
کودزد بنوعی که مایه تجارت رفکان و ایندکان امده حاجی محمد خان قراول  
هم که در سرکار شوکتا زبکار استغفار و حفظ حدود قراجه داغ منصوب و مخصوص  
بود بحکم و مت و ایالت انجا و مجازت نلالع مزبور و معین شد و بر حسب حکم  
اعلی حضرت شاهنشاهی عینی از تنگیان رشت مجازت همتی از قلعه ارکان  
مامور و از رشت حرکت کرده بسز کردی بهر زار فتح خان رشتی در آن مقام مجازت  
مشغول شدند و بعین مبرز از ضامن قهر و ولت ایران بصوب دولت عثمانیه  
بعد از روانه شدن عبدالوهاب اقتدی و جلال الدین اقتدی دولت علیه  
عثمانیه جلال الدین اقتدی را سفارت تعیین و از راه بغداد روانه دربار سلطانی  
ساخته بعد از ورود او بدرگاه سپهر اشقیاء خسروی فراخور کجایش و قابلیت  
مورد نوازش و عاطفت کشت بسنجی زاده سپید عبدالوهاب اقتدی که متوقف  
دارالسلطنه تبریز بود شرفیاب حضور و باهرا التور بادشاهی گردید و با اتفاق جلال  
الدین اقتدی مطالب دولت علیه عثمانیه را بموجب یادداشت مصحوبی جلال الدین  
اقتدی با ولایت دولت علیه اظهار و کدایش بعرض و تقاضا دربار کبوان اقتدار  
رسیدتقریرین انجام و حصول کشت و چون از جانب دولت عثمانیه سپید عبدالوهاب



از دی اخبار بد دولت شد بود از درگاه سلطانی اجازت یافته فرآورد حسن ذات  
و نیکی حفات مشمول خنایات و قریب افتخار و مبادات عازم مقصد کشت جلال  
الدین افندی که مامور بترقیه ایران بود مدتی در او جان و دار السلطنه تبریز و در  
و آن توقفتموده نظر بملاقات و تنگ مغزی بدون آنکه از طرف دولت عثمانیه  
اخبار شریک از جانب دولت ایران اجازت یابد بدست او نیز ملاقات احد پاشا  
صدر اعظم سابق دولت عثمانی که در آن اوقات بسرهسگری از زنه الروم مامور  
گشته بود و زنه الروم و از انجبالا من شعور عازم اسلامبول وی بسبب  
وجهت بانساد ذات الین مشغول گشت اما اولای دولت عثمانی بنا بر معرفت  
کامل که از بیابکی او داشتند سخنان مفید اندک زاورالتبذیر انگاشته او را  
مورد ملامت و توبیخ بسیار ساخته بودند از جانب دولت حلبه ایران هم میرزا  
محمد رضای منشی که از جمله اختصاص یافتگان در بار سلطانی و قبل ازین هم  
سفارت دولت نیرانه و عثمانیه نموده بود و مردی ارمیده و اکاه و زبان دادن و  
با اثر کمالات ارسته بسفارت دولت حلبه عثمانیه بعین و روانه گردیده و در  
و در او بار زنه الروم لازم اعزاز و اکرام از جانب احد پاشا سرهسگر در باره  
او معمول و در و در او با اسلامبول نیز انواع نوانش دولت حلبه عثمانیه مشمول  
گشته بود در انجام توقف و اساس دوستی دولتین علیتین کما هو حقه از و مستحکم  
و مضبوط بود و سفیر مزبور مراسم سفارت را کما نبغی مرعی میداشت \* بیان  
مکالماتی چند که امنای دولت را با سردار روسیه اتفاق افتاد در باب صلح و انجام  
نیافتن صلح \* چون قبل از مجادله سلطان بود و شکست و قتل روسیه در انحدود  
نیازالارد بشجوف که از دولت روس بسرداری سپاه روسیه تعیین و وارد  
کرجستان گردیده بنا را مرکز سردار سابق را روانه مملکت روس ساخت

خت در صد و افتتاح او بدوستی باد دولت ایران برآمد بعد از آن خان قاجار را که  
ابراهیم خلیل خان بعد از مطابقت روسیه در خانه خود گرفته بروسیه داده بود  
روانه حضور توابع نایب السلطنه ساخته شرحی دوستی امین نوشته بود لهذا نایب  
السلطنه شرحی در جواب مشغل برخواستندی از او در باب روانه کردن عبداللہ  
خان مرقوم و بصحابت حاجی ابوالحسن ناچار ایر وانی که بر سرهم تجارت عازم قلیس  
بود مرقوم داشتند آنه افاد را اننا شرحی از دولت روس بسردار مزبور معینی  
بر تاسیس اساس دوستی باد دولت ایران رسید و ایلیچی سجا با هم که در پای تخت  
دولت روس بود شرحی بسر کور او زلی بر وقت ایلیچی دولت انگلیس مقیم  
پای تخت دولت ایران نوشته بود که نظر با عازم خصومت روس و قرانیه بیا یکدیگر  
و بنا می دوستی انگلیس و روس با هم و عهد دوستی میان دولتین ایران  
و انگلیس اولای دولت روس مناسب میدانند که تو واسطه التیام بین  
الدولتین شده دفع خصومت نمایی سردار روس فریقان نام را روانه نزد ایلیچی  
انگلیس و با یوق نام با اتفاق حاجی ابوالحسن روانه حضور توابع نایب السلطنه  
ساخته اظهار مطلب دوستی و اشعار اختیار کلی خود درین کار نمود و متقبل  
شد که بمریک از سرحدات که نایب السلطنه معین نماید آمده عهد دوستی دولتین  
را محکم سازد نظر به مراتب مذکوره و بنا بر آنکه باد دولت عثمانی شرط شده بود که  
باتفاق هم در دوستی و دشمنی شریک باشند لهذا نایب السلطنه ایلیچی انگلیس  
را مازون بجواب مقرون بصواب ساختند ایلیچی انگلیس هم جوابی به همراهی  
متر کار دان انگلیس نوشت که اگر اختیار در مصالحه اصله و گرفتن و دادن  
ممالک داری عازم قشلاقات قراجه دفاع شود قبل از حرکت از قلیس چکوتگی  
را اعلام کن نامدت چهل روز بر ایامد و شد و ملاقات و گفتگوی دوستی



خصوصت و سبزه در میان نباشد لکن کار مالتش کدر و بنظر ف واقع است دخلی  
باین متار که نخواهد داشت نایب السلطنه هم با یوسف را با اتفاق حاجی انوالحسن  
روانه ساخته جواب را بطریق المبحی محول ساختند سردار روس بعد از وصول  
جواب و ورود فرستادگان چندی تا مل نموده بعد از انقضای مدت چهل روز  
عازم و وارد قریب ابع شد لکن نایب السلطنه مع هذا کاوشی نفرموده بهمان  
کار مالتش اوقاتی گذرانید و موسم کار را از دست داده منظر ورود سردار  
روس بودند سردار روس کس فرستاده اظهار اختیار کلی در گرفتن و دادن  
و اشعار آمدن خود بقریب ابع و عزیمت حضور و الا نمود علی التاقب و ارد  
قریب ابع شد نایب السلطنه هم بمقتضی خان کروس را بهماننداری اوتعیین و روانه  
قریب ابع رفتند در آن اما الکسندر مرزا والی کر جسان که در ایران بود از  
انجا بصرم دیدن سلیم پاشا والی اخقه بچلد رفته بود از انجا حسب تکلیف  
تو ادان کاخت بکر جسان رفته مصدر انقلاب انجا شد سردار روس هم از  
این مقدمه متوحش گشته از عزیمت بحضور نایب السلطنه راجل و متسک باین  
هذر شد که در حوالی رود ارس باید ملاقات واقع شود و تا سلطان حساری  
نمیتران آمد و همچنین در ملاقات تساوی جانین باید بعمل اید ازین بقوله تکالیف  
شاقه نمود که تحمل آن امکان نداشت و بنارال حقوق برد و ف نام را فرستاده از  
اختیار کلی نکول کرد و اظهار نمود که در باب بنای مصالحه مر اختیار نیست  
و همین قدر اذن دارم که متار که نمایم تا آمد و شدی در میان دو دولت واقع  
شود با اینکه کور او زلی برونیت ایلی دولت انگلیس که بظنانت و زکاوت  
و خبر خواهی دو دولت و نیک خوبی مشهور و معروف بود نظر بالتفات نایب  
السلطنه که رای صایب و فکر تاقب او را پسندیده بود و ستمالتش را ماطا اعتبار

اعتبار مبالغت متار مورد نایب و امین خود را از دست داد روس فرستاده  
انچه شایان شان داشتندی و توسط بود بظهور رسانید بر حسب اقتضای تقدیر  
لحمه ندید و درین باب مقید بقصد نایب السلطنه هم نظر نکول سردار روس  
از اعتبار کلی و اینکه نه تکالیف عهد او را بی ثبات داشت صادق خان ولد بمقتضی  
خان کروس را با مستر لری تو بی و مستر کمل حکیم انگلیس با اتفاق بنارال  
حقو برد و ف نزد او روانه ساخته دیگر باره تکالیف نمودند که بر قرار سابق بوده  
نکول تقاید و برای خالص رجعی و اعزاز او مرزا ابوالقاسم وزیر سرکار را  
باصلان دو روز که برود ارس ارسال داشت مامور ساختند تا بسردار مرزورد دست  
رس به رسانند او را از تشکیک دور و از بندگانی و وحشت برام او برد و سردار  
مرزورد بنارال حقو برد و ف را نزد مرزا ابوالقاسم فرستاده منظور خود را بی تمام داد  
و بوضوح پیوست که جز خانه سازی و جمله بازی ازین امد و شد منظور نبوده  
و امر التیام فیما بین صورت انجام نخواهد یافت مرزا ابوالقاسم بنارال حقو برد و ف را  
مورد نوازش و محبت ساخته باید رفته روانه ساخت و خود کلاش را عرض  
رسانید موکب و الا از سلطان حساری حرکت کرده وارد اصلانند و ز شد چون  
مطلب التیام انجام نیافت سردار روس بتغلیس رفت و کتلا رود کی بنارال  
قریب ابع را بمحفظ و حراست انجا تعیین و هر یک از بنادگان سالکات که جلادتی  
دیده بود بر کزیده با وسپرد و او نیز سالکاتی قلیل بقلعه شوشی فرستاده خورد و قلعه  
اف اعلان موقع گردید \* شرح قصه اصلانند و ز و وقایعی که روی نمود \*  
حضرت حق جل و علا که جمیع موجودات لوحدهت او گواه است چگونه تواند شد  
که کرد و تی چنین بلند بر کشد و قضای نسخ الارجام او را بنوایت و سپارد و بر تو  
ماه و هور و ابراج و منازل برار اید و خیه کرد و ن رابی مطاب و ستون بدارد لقمه



اجرام علوی در حرکات و مسکنات و مقارنه و مقابله و غروب و طلوع و استقامت  
 و رجوع خالی از نفع و ضرر و هاری از سعود و محوس باشد و حیرت زدگان عالم  
 خالک که تا نگر حرکات و اشکال افلاک اندامها را یکبارگی در گذرگاه سنین و مشهور  
 از اینها و تصرف مجبور دانند و حال اینکه درین سال مشاهده شد و معلوم گردید  
 که بواسطه نظرات و علامات رده از ناهورد و ذوابه و خسوف و کسوف  
 لشکر کبها و خون ریزها و اشوب و قشمتور و سخن در دول متعدد پدیدار که  
 باعث حیرت عقول و دهشت نفوس او و الا بصار کرده و از انجمله پادشاه روسی  
 بسبب دوستی و صداقت با پادشاه انگلیس در عدولت پادشاه فرانسه جازم گشت  
 تجار و اهل معاملات را از تردد و تجارت به ملک فرانسه و امپرش انعام نمود و  
 بالاخره در میان ایشان اتفاق عاربانان چند افتاد و جبهی گنجانند و طرف گشتند  
 که شرح آن وقایع ملولی دارد و لایق بساق کتاب نیست و نیز از تاثرات نوابت  
 و سیار درین سال مرض و باد طاعون باهالی اسلامبول را یافت از قرار اخبار  
 جعی تجار که بسجن ایشان اعتماد بود و العهده علیهم قریب ششصد و پنجاه هزار  
 نفس ترک زندگانی کرده از جهات ثانی دست شستند اشوب و ترزل گرفته و  
 تناول فساد و تداخل در سرحدات از ربایمان نهر که متصرفه روسیه بود اتفاق افتاد  
 روسیه در بساط اجله و تزویر منصوبه ساختند و بغفلت رایتی در خود نمایی بر  
 افرایختناری اگر باد و تباران هنوز در دولت ظفر پار باشد ایشان امرات تجریت  
 اندوزی و قدر دانی و عدل اموزی روی نماید و اگر قریب صاحب قرانان هبش  
 شاه مصرت کرد و همیگاه جلالت غلبه بر دشمن بعد از انحطاط کار در مذاق  
 تلاش و سعی ایشان لذت نبشید بلکه هنوز که کامکار بر اعدائی داشته ماه لوف  
 و کامران رازینی بنیاد رند میبوزد و در طبیعت ملک داری ایشان کامروایی چون

ان طبیعت نانه باشد که گفته اند العاده کالطبیعة الثانیة ناشکی غالب نکرد و قدر  
 لب زلال ندانند و تا شام هجران برود نظام نکند نایب پرتو افروزی اقیاب وصال  
 از او راق لیل و فخر نخواستند بایند بر یکمال ذات بیغمال خداوند ذوالجلال است  
 \* شعر \* خداست آنکه ذاتش بیغمال است \* نکرد دهر کز از حال بحالی \* تقیر  
 حالات که از نایب ادوار چرخ دوار زاید و درک ان از بیجهت اول است  
 مخصوص بنی نوع انسان است بتخصیص ظاهر و اشکار در کار فرمایان دهان و در  
 عالم امکان که عالم صورت است و مبتنی بر حدود و جهات چگونگی ممکن باشد که  
 چهره حسنی مکونات خالی از خال تقیارات و هاری از خدشه تملات مانند  
 هر که را در عالم معنی و صورت درجه و رتبت بلند تر است در مدارج و مسالك  
 اولیبت نشیب و فراز بیشتر است قر و مایگانرا از گردن حوادث چه خم و دون  
 همتان را از گردش ناهوار چرخ بر از ارچه الم باد شاهان در خم کمر فتن اقالیم  
 باشند و کدیان رادل از خصم نانی که بچنگ آرند و نیم قامت همت هر بلند  
 رتبتی که بخلعت ریاست عالمه و سیاست مدر و کسب اخلاق فاضله که موی خطیر  
 است ارسته است در صواد احوال او کمال و نقصان و کاهش افزایش و قبض  
 و بسط و نفع و ضرر با هم امتخته \* شعر \* بر ابعان ستاره بود بی شمار لیلک \* رنج  
 و خسوف بر دل شمس و قمر بود هم صاحب دولتان را اقلید در هر پیمه او غمناکها  
 در کاهشهاست باد شاهان قوی مکنات امتحان پیش رو دیده اند و پیغمبران بلند  
 رتبت زهر بلیت بیشتر چه مصافی که بران شناسند که جز در مدد ریای ملوفان  
 زای راست و صاحب نظران دانند که ارتقاع و انحطاط در حرکات اقیاب و عا پیدار  
 ست خلاصه این تشبیب و تبیین آیه ها است که همت بلند همت نوابت  
 السلطنة منصور بود که هم درین سال بعون ایزد پیدال کار رو سپیکو شود



و در آن روزها و روز جمعی از کابری شکی بر کاب و الا و عرض تعدیات جعفر  
قلی خان منلی و استمدای افادرتعین سردار و سپاه و تعهدی که در تصرف  
شکی نمودند و الحاح که سلیم خان در انجام مسوول ایشان کرده معادن و معدای یعنی  
امدیالانکه غالب سپاه هم مالش که اهم امور بود مشغول و نرسد و تعدرات و فقه  
در موقان مانع از دخام سپاه اندر پایمان در معسکرت نظر اثر بود قاع مواد  
روسیه و استغلام عجزه و مله و فین شکی معج ماده شوق و دامن زن اتش  
عبرت نایب السلطنه کت از موضع سلطان حصار پیر قلی خان قاجار را با پیرزا  
محمد خان قاجار و عا میردان خان خه و جمعی کثیر از مجاهدان شپری که بر از راه  
قربانغ لشکر امور در ایات خبر و زان سلطان حصار با سپه هر نوچ سر باز و تو بجان  
و چند دست غلام و جمعی سواره عازم اسلان دوز و مستلور نظر مهر کستان  
لود که بعد از عبور مامورین از رود ارس و کر و اتمام کار ولایت شکی از  
اصلا ند و در غرضت قریب از فرماید و در بدایت ورود با اصلا ند و ز سوارن دشمن  
سوز با طرف اردوی روسیه مامور و لشکر منسور المراف الشار الحاطه کرده  
انجاعت را غرض مقابل مقدم و زینود از غلبه رعب و هراس در قلعه و سنگر خویش  
خزیدند و رایت غامت بمیدان مبادت نکشیدند رفته رفته کار بجایی انجامید  
که از فقه و علف برای سالوات متمتع الحصول آمدینارال روسیه بفکر چاره  
جوئی افتاد و دام جلت داد و سر جفته تر و پر کتاد و قی چند از قریباغان یاغبان  
در لباس موافقان بفرستاد بشپوه فراریان به معسکراسلامیان و بملاقات جعفر  
قلی خان قریباغی پیوستند و اظهار کردند که ما از طرف ایلات قریباغ آمده ایم که  
سپاهی از رکاب منصور بریم و ایل قریباغ را بایمانت از که بار رود تر کو چایند  
بر کاب سعادت اثر او درم جعفر قلی خان از ساد لوهی بسخان افغان فرشته سپاهی

هی بسرداری صادق خان قاجار از نواب نایب السلطنه بگرفت و از رود ارس  
عبور نمود و قتی دوازده سوارسان مزبور چون در زندان در بندگی جعفر قلی خان  
مانده از عدت سپاه و کم و کپش و کار و شمه ارساده و سوار اردو اکام بیهانه اینکه از پی  
مامورین مبروم از ارس عبور و پیار دوی بنارال پیوستند و او را از حقیقت  
هر کار خبر دار داشتند او نیز چون در ریافت که جمعیت اردو و منحصرا فتنه فوج  
سر باز نوا و ز و چند دست غلام و بینه مامورین شکی و قریباغ است و معادن  
انکلسن که متوجه تعلیم تو بچمان و سر بازان تانه مشق بودند بنیابست مسالت  
انکلسن و روسی از کار پیکار استوده و اگر غلظه خرم مذم نمایند سپهر را بدنام  
و کار بر وفق مرام خواهد بود و در بیافت نمود که سواران اسلام نیز از تله و در عجز  
روسیه ایستایی یافته اند و مانند زبان سابق اتمامی در احوالت اردوی او بجای  
نبا و در شب همگامی بر رفته قوی مراد خان دلا غزوه که غالب ایل او در احوالت و در  
میان ایلات قریباغی بود از اوق اطلاق دانند نیم شب از معبری غیر معروف عبور  
و سواری چند از قریباغی از معبری دیگر قراولان اسلام ملحق داشت که خود را کس  
جعفر قلی خان گفته قراولان را تا رسیدن او معطل دارند و آنها بموجب تمهید  
و خادعه عمل نمودند مقارن ان بنارال بر میسد و سواره قزاق و در قراولان را  
فرو گرفته تمامت را دستگیر کردند و بیچیل رانده عسکرها و رکبان اردو سپاهی  
نمودند سپاه اسلام چنان بتباشند که صادق خان مراجعت نموده چون نیک  
نیکر استند رایت جماعت روسی نمودار بحال تسویه متوقف بقاقت اجتماع سپاه  
در نظر اندیشه بحال امدا و نبات و خودداری در چنین حکام مشکل نواب نایب  
السلطنه که خداوند بیمانندش یار و بخت بلند نظرمندش در نو ایستد دکار  
قدم نبات و دوام انشده نو را التلیک زنبور کمان فرمان داد تا جمعی که دواب



خود را بصحرای برده بودند از آن شبلیک بی هنگام دریافت وقوع حادثه حکرده  
 بار دو مراجعت نمایند و آنحضرت خود از سر برزده جلالت میان فوج سر باز  
 و تو بمانه آمد ببل جنت فر و کوفت معنهای سر باز آن که متصل بچشم اردو بود  
 راست شد چون میان دو کتک فاصله نمانده بود حکم صادر شد که علی خان بستجی  
 باشی اصحاب حرفت و صنعت و اهل اردو و بازار و بنه سپاه مامورین لشکی را  
 باستعمال تمام کوچ انده از معرکه جنت و فوغاد و در تر بر دسوار و قزاق از قات  
 سواره اسلام جرت کرده معان کشادند نواب السالطه باغلامان خاص  
 تا ختن او رود و بمبله اولافا را در هم شکست و داخل سالدات و تو بمانه روس  
 نمود اما چه سود پس روسیه را از مشاهده انحالت آتش توب و قنک در اشتغال  
 آمد نیا به نوایر جلال و قال سر برز با تا کشید چون معلومین انکلیس خود را دور  
 از کار داشته نو بچیان نوامو زاذر با بچانی نیز استقلال در ان کار نیافته جنت  
 تو بمانه بر حسب دلخواه نایب السالطه نبود از مشاهده ان حرکت زیر آمد و دانستی  
 که اطللس فیروزه چرخش حلف او بود بر که استوار ساخته بدست دریا مثال  
 از دهان تو بمانه و زرخ شرادامن دامن شعله بردامن سپهر دوا می افشاند  
 سوا حق توب و قنک از دو طرف چون ابرهاری برق ریز بود و هر سه کارزار چون  
 هوای ها و به آتش انکبوز نایب السالطه در روز چنین عاقبت سوزد لبرها کرد که  
 باعث جرت دور و نزدیک گردید و از تو بمانه بصقوف سر باز تا ختن ان شهر مردان را  
 بچنک و جدال دلبر ساخت و باز وی تجلد و بسالت بر اتمراخت فوج سر باز حاضر که  
 بمرا تیب از سالدات روس در هلد که تر بودند کوششهای مردانه مینمودند سه  
 چهار ساعت سد در بای آتش شده تا اینکه آگردد و اب اهل اردو رسید و جوی  
 هاری از قون جنت خود را از میان نار سوزان بکنار سلامت کشید نایب السالطه

نه زیاده بوقف را در ان مقام مقرون بصرفه ندید و از انجایی به اصل آمد و از که  
 بار و سبه زیاده از یک تیر پیر باب فاصله نبود کشیدند در ان روز از ارام سوز شیه  
 نبات قدم از جعفر علی خان مقدم که سر هتک فوج مراغه بود ظاهر گشت و نصارت  
 او مایه ارام سر باز آن نوامو ز شقافی و نجوانی گردید و در معرکه جلال از زبان  
 نایب السالطه تحسینات کو تا کون شنید روسیه در جای اردو تو بمانه صقوف و بعبه  
 الزوف کرده لشکر اسلام متصل به بشته اصل آمد و زانو و زان شب نفسی اسود کی نبود  
 و جنگهای متوالی روسی نمودند غیرت نایب السالطه تمجیل ان خسارت از روس  
 و نه روسیه جزو مافتت چاره داشتند حکام عصر هنگامه جنت کرم تر و مبارزان  
 اسلام خلهای جان شکر میکردند چون نقاب تیر کون بر روی گردون کشید آمد  
 روسیه خود را بدامن تپه بلند که بمقام اردو متصل بود کشیدند باین اراده که چون  
 شب تیره تر کرد در راه معاودت بیایند پس بر حسب حکم سر باز آن مراغه بر سر  
 بشته اصلان دور و زمکن و قواج دیگر و تو بمانه در دامن بشته مقیم و قزاقان  
 تعیین شد که از حرکات روسیه خیر رسانند اتفاقا در ان شب شبه زنگ جعی  
 سالدات از اسرای سلطان بود که در میانه فوج هادران بودند فرمت یافته بر روسیه  
 بلحق وقتی که روسیه با مراجعت بسته بودند ایشرا از مراجعت ممانعت کرده  
 گفتند اگر ان شماعزمی بظهور رسد مایشر و شد اسم بعضی از سر باز آن  
 شقافی و نجوانی می پرید و شمار ایمان اند و فوج مایر سانیم بنار ان راهی را  
 بستند از قرار تمهید ایشان معسول داشت سر باز آن شقافی و نجوانی وقتی بنورد  
 برداختند که روسیه را در میان خود یافتند جنت در گرفت و دو د قنک دامن  
 چرخ و اختر در شبلیک اول ستر گشت انکلیس سر هتک فوج شقافی و نجوانی  
 که از اشتغال جنت و جلال و اشتغال نایره قتل فرافغی داشت با چند نفر سر کرده



مقتول و هرح کشته سر بازان برزبوره بحال جنگ نیافته بجانب تبه اعلان دوز  
 روان و تو بجانها نازی ایشان گرفت نایب السلطنه از مشاهده انحال از بی دفع این  
 حادثه خود را بان کبر و ادراکند اتفاقا سمنه اسمان رفتارش در کودی زرف  
 افتاده از صدر زمین جدا ماند قلامان چنین پنداشتند که اسب بی بهیگر مبارکش  
 رسیده از هر طرف جدا بلند شد و هر کس شنید خور ابا کناری کشید سر بازان  
 مراغه نیز چون سالکات روس و سر بازان اسلام را دیدند که ایچته هم رسیده  
 شده اند و ان بشته جالی نبود که حفظان واجب باشد بعد از کشتن و کوشش بی  
 فایده بی دیگران گرفتند چون لطف پروردگار حافظ وجود مسعود نواب نایب  
 السلطنه بود خود را از ان خطیض بر خطر باوچ سلامت رسانیده سوار بر ایدند  
 که مرکب انگشته و مرکبی دیگر یکشد نواب اشراف تصور اینکه او سوانه دشمن  
 است و اسبی بغیبت می برد پیاده با شمشیر کشیده تصد او نمودند و غیبی بروی  
 کردند و ان سوار خود از جا و دراز سر کار بود صدای مبارکش بشناخت و  
 خود را از اسب بر زمین انداخت جنبیت پیش کشید و نایب السلطنه سوار گردید  
 و مردم از سلامتی وجودش استبشار کردند و انجناب کوشش زیاد از ان را بنیما  
 دالتسپاه را در محلی که بود و همجای حیرت بود جمع داشتند که اجتماعتی نمایند  
 و اختصامی فرمایند مقارن ان خبر رسیده روسیه در اعلان دوز بقدر اینکه  
 تفنگ مقتولان را نیز کردند توقف جایزیدالتسپاه مراجعت و تسجیل از رود ارس  
 عبور نمودند نایب السلطنه روز دیگر در همان محل توقف و کس تعین فرمودند  
 که اسبانی که در اردو مانده ضیط و شهیدان جهاد را دفن نمایند در قلی خان  
 نیز در همان منزل مراجعت نموده مشخص شد که بعد از هجو و از کفر که خبر  
 شبی چون روسیه و مراجعت موکت و الا باور رسیده بود دیگر توقف در حدود

حد و دشکی را باجماع دالتسپاه مراجعت و از رود کور و ارس بی جنگ و جدال  
 گذشته بر کاب پیوست متعاقب او صادق خان و جعفر قلی خان از طرف خراباغ  
 و ابراهیم خان از طرف ساوان بجزر شدند این اخبار بر کاب سعادت انار  
 رسیدند چون هواها سرد شده و گیاه در کوه و دشت بافت نمیشد و از ان موضع  
 تا آبادانی مسافتی بعد بود عزیمت مشکین بر توقف راجع آمدن فاصد مشکین گشتند  
 و چندی در انجا متوقف بودند که اسباب اختصامی فراهم آرند و همت در تلافی  
 و انتقام گمارند مقارن انحال خبر دست انداز روسیه بایلات مغاویز که ساکن  
 دره ایلدگز بمحوان بودند رسید و این خبر عنان کس موکت سعادت اثر بجانب  
 تبریز گردید و نظامی که بایست در کار ایلات ایجاد شد \* ذکر وقایع بعد از  
 ورود تبریز و موجبات حرکت رایات سعادت ایات و حوادث طالش \* بعد  
 از ورود موکت مسعود به تبریز خاطر خطیر در ان روزها بهی جز نداشت کار  
 دشمن اقدام نمیکرد و بکاری جز تهیه کار انتقام میل نمفرمود و همه همت بلندش  
 باین مصرف بود که در همین اوقات زمستان تلافی بعمل آید و در ان هنگام  
 خبری رسید که روسیه باشیعلی پیک کنکرلو برادر نظر علی خان حاکم محجوان  
 که در جنگ اعلان و زکرتار روسیه کشته بود سازشی کرده او را می آورند  
 که بدستباری او رخنه در حدود محجوان افکنند اگر چه کمان بهرفت که شیعیلی  
 پیک مصدر خطایی و خجانتی شود اما نظر بملاحظه حزم مملکت داری نظر علی  
 خان را بر کاب احضار و که بمحمان کنکرلو را بیکومت برقرار داشتند و شیعیلی  
 پیک هم تنها از دست روسیه بجهت بر کاب هبابون پیوست و کما کان در سلك  
 غلام پیشخدمتان سلك گردید روسیه از فکر خام عزیمت محجوان و ظاهر سازی  
 شیعیلی پیک که مطلب از ان خلاصی خود بود حزم محجوان راضع کردند و بنا



بر روسیه مصطفی خان رئیس روسیه بملک روسیه موغان بقصد ایل والومی که  
بقشلا پیشی رفته بودند حرکت کردند تا خبر وصول اسمعیل بیگ و سپاه  
مامورده اعلیحضرت شاهنشاهی بمنزل میانجی مقارن افتاد نواب نایب السلطنه فوج  
سرباز را که به عجمیان و مرند مامور فرموده بودند به بیرزاحصار و اسمعیل بیگ را  
از راه اردبیل بموغان مامور و بعد از ورود سرباز و توپخانه سپاه را برداشت  
از راه قراجه داغ بموغان حرکت فرمودند و از تابان سردی زمستان هوادم از  
نهر بریز مرند صحرا و بیابان را چنان برف گرفته بود که پیاده و سوار را بهیچ وجه  
نترسد ممکن نبود بعد از حرکت از تبریز خبر رسید که ایل قراباغی روسیه را بمیان  
خود راه داده عطاخان و جعفر قلی خان نیز بفرمانت سایر ایالات اقتاده آنها را  
از مقام گزند و سرد بر کنار کشیدند روسیه ایل قراباغی را از جای که بودند حرکت  
دادند علی الغفلة عازم ارکوان و علی خان نوری که مستحفظ ارکوان بود با چند تن  
از مملوورین از اسفح اخبار ایل مضطرب گشته بی جنگ و نزاع ارکوان را خالی  
و مینوالحمدت و فی سرکار که نظام امور روسیه مسلمان در عهده اهتمام او بود  
بعد از رفتن رفقا در میان غمزه و فتن استاد در مقابل و مقابله روس شربت  
شهادت چید و عازم کلکشت جنان گردید روسیه از آنجا شویجه لنگران شده  
مورکب نایب السلطنه بایلغار عازم مالش و در مشکین مشخص شد که اسمعیل بیگ  
از انطرف خود را بارشوق رسانیده بمحقق پیوست که در شب عاشورا اجاعت  
روسیه نقله لنگران پوشش برده اند و طرف جنگی عظیم و کوششی بر نکال و بیم  
تقدیم رفته و تقنکیان لاهیجانی که سر کرده ایشان در اول کار مقتول شده بود برچی  
را که در عهده حراست ایشان بود خالی کردند و روسیه بان بروج صعود نموده از  
انداختن توپ و تفنگ که مشرف بسربازان محمد بیگ قاجار افتاد و در پیروخ

خ کبود رسانیدند پنج شش ساعت جنگ در میان روسیه و پاجاهان اسلام قائم  
بود و در کنار بجز خزر کشتی اجسام روس و مسلمانان از ملوفان خون در کل نشست  
صادق خان قاجار که در آن روز مردار سپاه لنگران بود با محمد بیگ قاجار افتاد  
که سر جنگی بانرهنک و غنوری پلنگ اهنگ و دلبهری تاز جنگ بود در مقام سبزه  
و او نیز زود و خود بار و سپه چندان استاد کی و کوشش کردند که قتل رسیدند  
روسیه اگر چه قلع لنگران راه یافتند اما از آنهمه سالکات نلی باقی نماند و عدد  
کشکان روس زیاد از دو هزار و پانصد نفر آمدن هم که مانده بود بجز روح و  
ینار الکترا و مسکی سه زخم منکر که صبر العالج بود برداشت و جراحان ماهر  
سعی در معالجه او کردند بعضی از اعضا و جوارح او از کار بازمانده محبوب گردید  
نایب السلطنه آدم تعیین و سربازان و تقنکیان بجز روح راجع و دلجویی و التفات  
فراوان فرموده بالا پوشش و لباس مرحمت کرد و از برای ورنه مقبولین مرسومات  
و وظائف همه ساله مقرر فرمودند ازین حسن مرحمت و قدر دانی زندگانی را  
هوس حیات جاودانی در سراقاد و لذت زندگانی از نظر رفت در خانه شهدا  
شادی بود و نصیب کسانی که ازین سعادت محروم بودند حزن و نامرادی و چون  
توقف آنهمه سپاه در شدت زمستان باعث زحمت شدید بود و بودن جمعیت در  
انجار عایا و زبردستان را بسبب تنگی جا و سردی چله دی مشکل میبود اسمعیل بیگ  
و سپاه ابو ایمنی او را در اردبیل امر بر تقصیر نمودند مقارن آن حال خرمانی از  
مصد رجاء و جلال خاقان فریدون خصال رسید مشغل بر دلجویی نواب نایب  
السلطنه و موقوفی تلافی بعون الله تعالی بر سپدن ایام عمار و اعتدال هوای نایب السلطنه  
امثال امر سلطانی کرده بدار السلطنه تبریز مراجعت فرمود در تبریز نوشته سردار  
روس رسید و با لاهیجی انکلیس نیز مرقوم داشته بود که نابلیون پادشاه فرانسه بعد



از فتح مستقر از اندیشه احتشاد و وسه تلب نیاورده مراجعت کرد اما چنین معلوم  
شد که بسبب شدت سرما بر کشته بود \* مانور شدن شاهزادگان در مقدمه مرکب  
انجم شکوه باذریباجان و نخست رایت شاهی بچمن او جان و میان و فایع سنه هزار  
و دویست و نود و نه هجری \* عزیم جهان ارای خسروی در اول بهار طراوت  
از ارباب غرادر با بچمان تهمیم یافت و قتی که با دنور و زوی خالک مرده را خاصیت  
احجاز عیسوی داد و ترشحات سحاب از اری ابواب حضرت و نصارت بر چهره  
عالیان کشاد فرماز، جهات مطاع شرف حد و دریافت که شاهزادگان، منوچهر لقانواب  
علیخان و شاهزاده محمد تقی مهر زاهریک با فوجی در راه موج و امرا و سرکردگان چون  
نورمحمد خان سپهسالار سردار افواج قاهره جان باز و فرج الله خان تسبیجی باشی در  
مقدمه الجیش اردوی گردون شکوه روان شوند و در عقب رایت یضالقامت  
شاهنشاهی در حرکت ایدمقارن انتشار این خبر از تا نهراتین مقدم شاهنشاهی  
و نظیر و فوضات نامتاهی در او فانی که نواب نایب السلطنه حسین خان سردار  
ایروان را بمضور طلبیده بود و در تبریز چند روزی در خدمت ساطع النور  
شرف شرف اندوز بود از ایروان خبر رسید که سردار روس بقدر دو هزار نفر  
بسرگردگی ینارالی بلنک جوهر از راه بنیک و شوره کل روان ساخته که از قراء  
حوالی و حواشی ایروان مالی برند و غله بدست آوردند و از معادن انجم و چند  
بارنیک بار کرده برند از انجم نواب نایب السلطنه بجمارت و مقاتلت ایشان چنین  
خان سردار و رخصت انصراف دادند سردار مزبور با استعمال تمام عازم شد  
چون از رکاب ظفر نایب سباهی ابواجیم او نبود و در آن حال بقدر دو هزار نفر  
از اهل ایروان داوطلب شده بجهاد برخواته بودند و خود را بسلاح جنگ آراسته  
چند نفر از فضلا و ارباب میانم و اهل زهد و تقوی کفن در کزین انداخته بخ

تبع نصرت اختند حسین خان بچمان جماعت اکتفا کرده بمضمار جهاد تا ختندینا زال  
و سالدات روسه از مشاهده انحالالت ترتیب صفوف حرب داده آماده کارزار  
شدند جماعت جهادیه و سر باز و حسین خان سردار بجز در ملاقات دشمن بی آنکه  
ترتیب تبیب نمایند همگی از سر گذشته حمله او و دست به تفنگ و شمشیر و خنجر  
برده از دو طرف برق بلا بار بدن گرفت و ارواح از ابدان روسه رمیدن بعد  
از سه چهار ساعت تلاش در میدان جنگ و برخاش شکست به ینارال و سالدات  
روسه افتاد فرار برقرار اختیار و خس و خار وادی از خون انگر و بی شکوه  
لاله کون گردید و درین دفعه سی و چهل نفر از مجاهدان اسلام شربت شهادت  
چشیدند و از جماعت روسه قریب بیهار صد نفر بر وایت ثقات کهد را تمهر که  
حاضر بودند مقتول و مجروح و اسیر آمدند سردار و اهالی جهادیه ایروان رایت  
ظفر افراخته روس و سرار روانه در بار سعادت مدار نواب نایب السلطنه  
ساختند و شاهزاده سرهای روسه را مصحوب عرضه بودیت عرضه روانه  
در بار جهان مدار شاهنشاهی داشتند و سرهای روسه بوقتی که ههای رایات  
جهان کشای از دار الخلاله ملهران عزیم بال افغانی داشت رسید و اردوی  
کچمان بوی بفر و زوی و اقبال و اردچین سلطانیه و از انجم است از در با بچمان  
در حرکت آمد و در ینازدهم شهر رجب المرجب مرکب محمد تقی مهر زاهریک  
خان سپهسالار و دوازده هزار نفر جانباز و فرج الله خان افشار و از عقب ایشان  
نواب شاهزاده علی خان با سپاه ظفر نشان در رسید و حضرت نایب السلطنه در  
دوازدهم شهر رجب از تبریز حرکت فرموده برادران ارچند در چمن او جان  
بلقای مهر انزلی نایب السلطنه که شوق فراوان بملایمات سعادت معات ایشان  
داشتند بهره مند و از دیدار یکدیگر خرم و شادمان گشتند و افواج قاهره سر باز



نافرمانی از عقب رایت نصرت ایت نوابین السلطنة و اردچین او جان  
و ازیندهای الوان مجاهدان ساحت چمن او جان نصرت افزای لاله زار جان  
کردید چون سه چهار ماه قبل ازین حالات فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافته  
بود که در اذربایجان باز دیاد افواج سرباز و سواره نظام که بتعلیم مسترد او بیل  
انگلیس اهتمام میفرمودند کوشند و در ارسال وجه نقد نیز از خزانه پادشاهی  
بقدر ضرورت در نذارک انجام کار بهیچوجه مضائقه نمیشد لهذا نواب نایب  
السلطنة درین دوسه ماه قطع آرام از خود فرموده پنج شش هزار از سرباز و سواره  
نظام بنوعی ارسته داشت که همگی در عشق و قدر اندازی کامل و در قنون ادب  
حرب و قوفی زیاده از حد حاصل کردند قریب بدوازده هزار سرباز از قدیم  
وجدید از بی هم چون موج دمان وارد چمن او جان شد از خروش تفکشان  
کوش کردون کرو از برق شمشیرشان چشم افتاب جهان تاب خیره کردید در  
روزینت و دوم شهر رجب المرجب که موکب کردون سالی شاهنشاهی  
ساحت افروز عمارت او جان بگردید نایب السلطنة با چند نفر از غلامان  
که در رکاب حاضر بودند با استقبال استعمال فرموده در اردوی اعلی حضرت  
شاهی شرف عقبه بوسی دریافت و انخدمت سپهر رتبت مرخص شده بترتیب  
صفوف سرباز و جانباز و سواره نظام و توپخانه شافت اکابر و اعیان فضلا و قضاء  
و امرا و سرکردگان سلکت اذربایجان با استقبال شانت شرف زمین بوسی  
و فیض حضور در یافتند اعلی حضرت تلال الهی همه جا از دو طرف بموقوف سپاه  
نظریه نامه از توپخانه و توپچیان و سرباز و جانباز و سواره نظام تفرج گمان شرف  
می آوردند نظام و استعداد و قواعد و ضوابط سواره و پیاده پسند طبع مشکل  
پسندشاهی افتاده تحسینات بلخ کردند و از ادب و فرزانی و سپه داری فرزند

ند جوان بخت جوان پیش از پیش شادمان شدند خسر و کامران شرف افزای  
قصر او جان و پیشکاران بلوا از م قریبی و پیشکش و بیای اندازند قدم نمودند  
وضع عمارت او جان و ار استکی سپاه مرینج مهیات و نظام هر کار که از نواب  
نایب السلطنة ترتیب یافته بود در نظر خود رشید اثر سلطانی موثقی بلخ یافت  
و بارها بر زبان سلطنت تحسینها فرمودند و اظهار الطاف و اشفاق بی پایان نواب  
نایب السلطنة و اهالی و اعیان و فضلا و قضاء تبریز و سایر اهالی اذربایجان  
نمودند و تمامت رعایا و پرایان زبان بدعای دولت دوران عدت کشودند از مقدم  
همانوکس زوخی تازه ببایدن بر مرده و قوالب افسرده اهالی اذربایجان رسید  
و باعث خرمی و انبساط خاطر پیرو جوان گردید و سپاهی از پیاده و سوار و چمن  
او جان ترتیب یافت و لشکری در مرغ زار انجالتاب بطاب یافت که چرخ پیروا  
عدت سپاه سلیمان و جسد هر چند از یاد رفت و زمانه حشمت نه ورو اسکندر  
بر طاق لبان نهاد \* اطلاع نامه نرسد در روس از ورود موکب شاهای چمن  
او جان نوبالمت البلی انکلیس سرگردانلی بارونت و معایل صلح انگلیسین  
چون سردار روس خبر ورود موکب انجم شکوه را بچمن او جان و اجتماع  
و احتشاد سپاه بگراں که پیشق و کوه از عدت ایشان بستوه آمدی بشند متفکر  
و ادبش مندگشته بقلاوه پادشاه فرانسه نیز باز دیگر ترتیب لشکر کرده با سپاهی  
و افر و شوکت متکاثر عزم ممالک روس و داخل ولایات آنها شده بود از دو  
طرف با اضطراب و پرتشانی او اثر و دوشرخی بالیجی انگلیس که ملاتزم رکاب  
کردون سالی پادشاهی بود نوشته بتوسط او سازش دولتین ایران و روس را  
طلب گشت و البلی انگلیس حسب الاستدعای اینجانب میگرد و مستحسبات  
در نظر پادشاهی بخلو و میلاد و بعد را بطیم مهر زانجهد شفع نیز مقتضای صلاح



اندیشی با موافقت نمودند و در حضور اقدس ستمها بجنبان حسن رای او  
 می ارست اما نواب نایب السلطنه و قایم مقام و امرا و سرکردگان سپاه که امور  
 از و با محان ایشان محول بود در بایه سر بر اسماعیل پسر مرشد داشتند که سال گذشته  
 روسیه حرکتی کردند مادام که تلافی اغاب و وجه اکمل بعمل نیاید وقوع صلح و اصلاح  
 و تمینی امنی و فلاح صورتی نخواهد داشت و ایلچی در جواب عرض ایشان عرض  
 کرده تعهدات نمود که اگر بنای کار بسازش قرار گیرد بعد از تردد سفر او آمدند  
 ایلچیان طرفین خاتمه آن موافق خواهند شد و دولت علیه خواهد شد و می چند هم  
 که مناسبت اعتبار و مشورتش و مسطوره سردار روس با و بود مشغول بر تعهدات  
 خود بجز خود سپرده و در سابق انحال برخی امور از اغتشاش خراسان روداد  
 که بالنسب و بنا بر قلع بقیه ماده فساد شیخ کاشغری در میان ترکمانان و اجقاع  
 ایشان در دشت و معاودت موکب همانون بدار الخلافه اولی و انسب بود لهذا  
 میرزا ابوالحسن خان اقدربار کبکی مدار سلطانی مامور و سردار روس نیز  
 بملاقات و عبادت نموده عهد سازش بستند و قرار کار از طرفین باین مطلب  
 اتمام پذیرفت که در بهار آینده ایلچیان بیخ فلاح در حرکت آیند و ابواب مصالحت  
 و مسالمت بر چهره عالمیان کشاید و بنای امور مشخص شود که بر چه وضع خواهد  
 بود رای جهان را بر طبق این مصلحت راضی و عزم معاودت بتمتگاه سلطنت  
 فرمود \* و در موکب اعلی حضرت شاهی بلاد السلطنه تبریز و بیان التفاتی  
 شایان آنحضرت با اهالی آنجا \* اهالی تبریز از صدق نیت و وفور ابدت در سالهای  
 گذشته عبرت ما و در بین سال خصوصاً خدمات شایسته کرده بودند و جانها و مالها  
 در راه دین و دولت نماد از جمله اسد الله سلطان حاجی علیلو که نه نفر بسار  
 در جنگهای متعدد روسیه تلف شده بودند تا آباد و زنده هزار نفر زند و فرزندند

فرزندان دکان خود عوض مسئولین برای جان ستاری او و دو اهالی تبریز بعد از  
 وقوع حوادث هول انگیز بگرداب تشویش و اضطراب افتاده قرین غصه و اندوه  
 گشتند و عوض هر چه در جنگها بر طرف شده بود نیز و دی سر انجام نمودند  
 و هفت هزار نفر مکمل و مسلح داد و طلب جهادی چیره و مواجب در نظر نواب  
 نایب السلطنه گذرانیدند و در رفع ضرر ختم و نقصان سفرهای پر خطر  
 هر کس هر چه داشت بر طبق اخلاص نهاد و چون از هر جانب تدارک می رسید  
 محسول ایشان در خدمت نایب السلطنه مقرون بقبول نکردید و از استماع خبرهای  
 بر ایشان که بانخد و دمیر رسید تمامی اهالی ولایت سلامتی ذات بیهمال نواب  
 و الا را اندر ها کردند حتی پیر زنان از قیمت ربسمان چرخ ربسمی خود بفقرا  
 زرها دادند و اعلیحضرت شاهی در روز استقبال از نامه حال ایشان اخلاص  
 و ارادت بی پایان و شوق و شغفی بیگران مشاهده فرمود و دلها برای سرفرازی  
 بزرگ و کوچک انو لایت در پیست و هفتم شهر شعبان اردوی کپوان شکوه را  
 بنایب السلطنه سپرده صدر اعظم میرزا محمد شفیع را در خدمت انجناب گذاشتند  
 و بتشریفات قدوم دولت لزوم دار السلطنه تبریز را مزین و منور فرمودند  
 و هفت هزار نفر تقنکی از اهل شهر باستقبال استجماع گردانند و از پیر و جوان  
 کسی در خانه نماند هر کس هر چه داشت تار قدم خسر و بیکانه نمود و لیکن از  
 هیچ کس بیشکس قبول نفرمود و خورد و بزرگ التفات دیدند اگر چه طبع اشرف  
 بسبب کثرت مشاغل جهانی و انتظام امور و رعیت و سپاه نیاده التفاتی بله و  
 ولعبند داشت لیکن اهل ولایت در میدان سرباز که وسعتی داشت تدارک  
 آتش بازی دیده بشلک زنبور کمانه و توپخانه برداختند و از عمل آتش بازی  
 شب تار را نمودند و زورش ساختند و از یک پیلان جنگی و شرار شپران



السن خجلت آتش بجان ثور و اسد افکندند و از فروغ قلعه های انبار و پیرهای  
شهاب کردار شعله و شراب بقضای کبد چرخ دوار بر آکنند اهل ولایت بیکان  
بیکان بنوازش تحسین و استخوان مغنم و مباحی کشند و زردی بگردولت  
و اقبال سوار شد و بتفریح تو در خانه و تو بخانه و عمارت بار و طخانه کدر بیرون  
شهر بطریقی غریب و وضعی عجیب ساختند بود و بطرح و وضع بار و طخانه  
فرنگستان آنه قاتاده برداختند و بعد از تفریح و تماشا بقصر انجا چون مهر عالم  
ازاد برج اسد منزل ساختند و دست زرافشان کشاده از بالا بوضع و شریف  
و قوی و ضعیف زرباشی و انعام و احسان فرمودند و خلافتی زرها را جمع کرده  
از برای نین و تبرک مایه همیان دولت و زینت کبسه عزت خود ساختند از آن  
منزل حرکت فرموده دوباره اردو را از زمین مقدمه بانون رشک بهشت برین  
کردند و در فروردین مبارک بغیر و زنی و اقبال بدار الخلاقه ملهمان حرکت  
فرمودند: ذکر ظهور رفته خواجه محمد کاشغری و اختتام کار او با مقام لشکر  
سلطانی \* خواجه محمد کاشغری از شاهزادگان چین بوده و بعزت قلب او ضاع  
زمان جلای وطن اختیار نمود و مدتی در مملکت هندوستان و بعضی از قرال  
فرنگ سپر کرده از انجا بروم افتاد و در عالم سیاحت بدر و بستان ملاقات و از  
ایشان بسی نیرنگ و طامات اندوخت تا بمملکت مصر افتاد و در انجا دکان تلبیس  
و هوام فریبی کشادگی از در و بستان دورش فرو گرفتند دعوی ریاست کرد  
و بایالت انجا رسید بعد از چندی بی تلبیس برده قصد قتلش کردند از مصر  
بگریخت و بدیار انطاکیه رفت و چندی در آن شهر دلکش فروکش کرد  
و از انجا عزت سلیمانیه و شهر زور نمود عبد الرحمن باشا حاکم بآن را بنیرنگ  
و افسون فریفته از جمله معتقدان خود ساخت و او را وسوسه کرده بیفکاد برد

برد و انجا را بگر فتد و چند روزی در بغداد با عبد الرحمن باشا بود اهالی بغداد  
کبفتخته انگیزی و فساد او و تطاول عبد الرحمن باشا را بدربار سلطان  
روم عرضه داشتند حسب فرمان اهالی بغداد عبد الرحمن باشا را از انجا راندند  
خواجه محمد باوی بود پس ایامه برکشت و اتحاد و بیکانگی که در میان دولت روم  
و ایران بود از فساد عبد الرحمن باشا فی الجمله آنکند یافت اعلی حضرت شاهنشاهی  
برای رفع نقار نواب شاهزاده محمد علی میرزا را بدمه پرو استیصال عبد الرحمن  
باشا تعیین فرمود لشکر شاهزاده بر سر او تا ختن کردند و او بگریخت و ولایت  
او تا حد و ذهاب و حوالی بغداد بیمار و بقیه و غارت رفته شد از جمله اموال  
خواجه محمد مزبور نیز تاراج رفت و او بدار الخلاقه ملهمان شافت و حاجی محمد  
حسین خان مروی را که باوی سابقه الفتی داشت در یافت و او را شفیع خود  
کرد و از وی هر چه بخدمت شاهزاده محمد علی میرزا کمرفته بکرمان شاهان  
برگشت و شاهزاده بنا بر رعایت حاجی محمد حسین خان اموال خواجه را از  
لشکر بیان استرداد فرموده بوی داد و از انجا بدار الخلاقه منعطف و اراده وطن  
مالوفت داشت و اهنگ دیار خود کرد و در آن اوقات ترک که آنه استر آباد از سوه  
سلوک میرزا زخمی ما زنده رانی وزیر شاهزاده محمد علی میرزا ایمان امده از چهار  
کلی یافته بودند و از انجا که ترکمانه را اعتقادی بدیشان باشد دست ارادت  
بوی دادند و پای شرارت و خون ریزی بمملکت استر آباد و ما زنده ران کشادند  
میان آنکروه و لشکر داور سامان شکوه محاربات غلبه اتفاق افتاد ترکمانه  
شکست یافته فرار کردند و خواجه محمد مزبور در میان مقتول گردید و فتنه ترکمانه  
فرو نشست و انجا بهت از اعمال و افعال خویش نادم گشته با کمال انفعال از  
بیم سلطنت شاهی ابواب خجالت بر روی خویش متدود یافتند و مدتی بر سر خدمت



تثاقند سری بجهت کشای کشته در زوایای ناکامی خریدند خد لوجم  
فرمان محمد نمان خان قاجار را که حاکم سابق استرآباد بود و ترکتاب از حسن  
سلوک او دلشاد بجهت استرآباد تیرین فرمودند بیان وضع بعضی از قواعد  
ملکعی و نظام سپاه و عزم نواب نایب السلطنه بدار الخلافه مله ان بیساط بوسی  
اعلیحضرت خاقانی و مراجعت انجناب بمرکز دولت \* نواب نایب السلطنه با هزار  
هرمان از رکاب خد بود و در آن مرخص شده بمرکز دولت میوستند و بتدارک  
انجام خدمات سلطانی و اجرای ضوابط نظام مشغول گشتند قاعده های نیک اختراع  
فرمود و رسوم پندیده بداع نمود از انجمله حکم اشرف نفاذ یافت که در هر یک  
از ولایات از ریایمان دیوان خانه خاص بنا کنند و امیری صاحب فطانت با یکی  
از ضابط برای اجرای او امرش چه بدیون نشینند و امور سپاه و توپچی و زنبورکی  
و سایر متعلقین نظام موافق شرع شریف انجام دهند و همچنین در رکاب والا  
مشورتخانه بنا کردند که عقلای اهل نظام در آنجا قرار یافته بمشیت امور خود  
پرد از زند عاقلان دانند که دیده سپهر بیکرکبسی خسروان صافی تعمیر دیده چنین  
شاهزاده درویشند بدیده تجریت ندیده و کوشش دهر قسه این تا کوشش باز کرده  
و او از فر و این شاهان شنیده قاعده چون رسوم و قواعد این ملک زاده  
بامکن از هیچ صاحب تاج و تکیه نشینده \* بیت \* گو فریدون که پند این این \*  
کو سگند که پند این ادب \* چون شهر فرینده خوی در جعبت و قابلیت  
طاق بود و دلش بن سباحان افاق خواستند که انجام از پندارند در السلطنه تبریز  
بمکانت نفس نفیس محکم عدل و دولت و معکن اسایش و امنیت کرده از  
سر و وجوب لبریز سازند لهذا از تبریز حرکت فرموده سپاه دولت و حشمت  
بر سر ساکنان اندیازانند و عمل توقف و استقرار و پایکام دولت باید از انجا را

را فرمود و باز یادتی اشغال ملک داری و اثر و نی کار و بیا اینکه فرمان همایون  
شاهنشاهی مجدداً تمام می هزار سر باز نمانده شده بود و با پستی که بزودی انجام  
پذیر کرد و در وقتا رک سپاه و توپخانه و زنبورکخانه و سوار نظام که مشغلی بزرگ  
و امری دشوار بود باز از بسکه شوق استان بومی حضرت اعلی در سر داشتند  
سر از پائین شاخه عازم در کجا جهان بنا شدند باینکه اعلی حضرت شاهنشاهی  
بتصور تعویق امور بیدر یافت قبض حضور انجناب راضی نبودند و نواب نایب  
السلطنه از ریایمان را اهل انق سلطنت و نوب او مدد و وجه مکرمت و غنچه کلزار  
دولت نواب شاهزاده محمد میرزا سپرده قائم مقام را در خدمت تازه سر و کلزار  
احتشام بساختن امور و رونق و فتق مهام مقرر فرمود و در قیمت انحضرت اگر چه  
انار عهدشکنی از جماعت روس ظاهر شده بود و از سر خطا تخطی بمشکین را  
جایز دانسته بسبب اکاهی سران سپاه و انطباق امور سرحدات و نظام کار نزدیک  
و دور جرمت زیاده روی نمیکردند و از ده هزار سر باز با مقام تام مقام در  
ولایات از ریایمان سر انجام و بنه تمام مشغول مشق گشتند بسبب سی موفور  
تمامت امور مضبوط و منسق و کارهای باقی الغایه بالمرات و رونق آمد و اگر چه  
در بین حدود سپاه و رعیت با هم آمیخته بودند هر کس مشغول کار خود بود  
وقت و فساد روی نمود چون نواب نایب السلطنه بدرگاه پیوست و اندیدار  
همایون اعلیحضرت شاهنشاهی قرین سرور نامحسوس گشتند التفاتهای بیحکمان  
و انواع انعام و احسان از حضرت خاقانی دریافتند از جمله نوازشها زنا و بازو  
بند و اسب خاصه سواری خود را که بهترین اسبان برق شتاب بود بنواب نایب  
السلطنه عنایت فرمود و چون انجناب بشو چاکری و عبودیت کسری سلوک  
میفرمایند از قبول انعام امتناع نموده بعجز و الحاح بسیار در بیدار و لعل رخشان



بدامن کان باز گذاشت اگر چه از قبول انجا بطبع شاهنشاهی ناکو و او بود اما  
بواسطه پاس خاطر تو اب نایب السلطنه قبول فرمود و چون غالب اوقات داخل  
از دریا بجان از کفایت کاری چنین که در پیش است قاصر است و کار گذاران  
سرکار وسعت مدار از برای وجه فقد زیاد معطلی حاصل میگردد و در حقیقت  
نقود راجحه بادشاهی برای همین مصارف مخزون است لهذا امبانی خطیر بعلاوه  
مقرری هر سال از خزینه بادشاهی مرحت و عنایت شد از خدمت گردون رتبت  
مرخصی حاصل نموده بدولت و اقبال در بیست و هفتم شهر جمادی الاولی در  
دار السلطنه تبریز بنشیند شوکت و اجلال بیست \* مرخص شدن سرگور او زلی  
برونت ایلیجی بزرگ دولت انگلیس از دربار سلطانی و روانه شدن او از قنقلیس  
و پترزبورغ برای گفتگوی مصالحه دولت ایران و روس و اظهار عنایت سلطانی  
و اشفاق نایب السلطنه نسبت با ایشان \* چون سرگور او زلی برونت ایلیجی  
دولت انگلیس اساس دوستی فی مابین دولتین روس و ایران را تاسیس نمود  
ازین مهم خطیر فراغت یافتند که کمری برای او نماند و در امور سفارت نقص  
و ناتمامی نگذاشت و از جانب دولت حله انگلیس اختیار کلی در حرکت و سکون  
و سایر مواد داشت و بنا بر راستی قول و درستی عهد میجو است که ارکان این  
دوستی و سازش بین دولتین خالی پذیرگشت موافق عهد محکم و قولی است او  
مقصود اصلی که دولت ایران را از سازش بود حاصل شود لهذا با وصف آنکه  
الطاف بادشاه بجمعی شامل حال او بود که در نظر او حرمان از قبض حضور سلطانی  
صعوبت داشت باز منضم صلاح اندیشی دولت در صد استعدای اجازت برآمد  
و با آنکه اهل حضرت بادشاهی از غم و التفات دوری او را از دربار سپهر مدار  
روانیداشند باز قبول مسؤل او را اولی دانسته او را با اعزاز تمام مرخص و با کرام

ام ما کلام روانه مقصد فرمودند از جمله نوازشات بادشاهی که کسی را پیش  
نشده بود نظر و فطال برای بزم ضیافت ملوکانه او عنایت فرمودند و بدست مبارک  
با و بخشیدند و تو اب نایب السلطنه هم التفاتی که در باره همیکس از نزد بیکان  
و معقریان و امنای حضرت نگرده بود در باره او میزدول فرمودند و اقبابه و لکن  
منا با او عنایت فرمودند از بسکه امنای دولت را با او امر اسم دوستی و محبت  
ملحوظ بود و در میان ایشان و ایلیجی رابطه خصوصیت بی حد و قیامت مستحکم شده  
در مفارقت او زیاده از حد اند و همین و ملول بودند اگر چه از مملکت ایران  
معاودت نمود اما هوس ملاقات او را هوار مطالب باشند و از روی دیدار او  
از دلها ترقت و فی الواقع جای آن داشت که در مراتب انسانی و ادب دانی نقصی  
نداشت و رایت و فاد مردمی و حقوق در مفاصل مصادقتی انراشت القصه  
نامه دوستانه هم بدولت انگلیس مرقوم و مصحوب او ارسال داشتند پیرزا  
ابو الحسن خان شیرازی هم مامور بسفارت روس ساخته مقررداشند که  
برهنایی و استصواب ایلیجی مشارالیه در دولت روس انچه باید و شاید و صلاح  
داند بنظر او رساند نام مطالب منظوره دولت ایران مقرون بمصوبل کرد و ایلیجی  
مشارالیه هم مستر موریه را که نایب او بود مامور بشوقف ایران ساخته دستور  
العقلی مبسوط با و داده و خود هازم گردید که از راه پترزبورغ روانه مقصد شود  
تا در عرض راه اول سردار روسیه را در قنقلیس ملاقات نموده تمهید مقدمه  
معهوده نموده تا بنا بر پترزبورغ با تمام مهمام پیرزا ابو الحسن خان و حصول مرام  
دولت ایران از دولت روس حسب التعهد خود گوشیده بعد از حصول خاطر  
جمعی ازین رهگذر هازم مقصد خویش شود و از دار الخلاقه طهران الی اخر  
ولایت ایران هم در عرض راه ایچلا زنه اعزاز و تعظیم و اکرام و تمییل بود از



جانب بزرگ و کوچک اهالی ولایات نسبت با یکی مشارالیه معقول گشت و اتفاقا  
در روز و روزهای سلطنته باو نیز یکی مشارالیه نیز وارد و مورد التفات  
بی نهایت از آنحضرت گشته عازم مقصد کردید و وقایع سنه هزار و دو و بیست  
و بیست نه ذکر بواعث حضرت که سابقا بیعت خراسان و تعیین اسمعل خان دامغانی  
قولاً و افعالی بسرداری انجام و فتح مراتب شریفه بعد از انقضای جشن نوروز  
فردی در مزم سلطانی برای تسکین شورش امرای خراسان تهمیم یافت سواد  
احوال انجام بر سبیل اجمال این است که بواسطه شورش خواجه کاشغری و جمعیت  
ترکمانان و بی اعتدالی از کمر و فراموشی مطاعه از مصدره و جلال بنزوانین  
خراسان صدها دریاخته بود که اجتماع و احتشاد نموده به مرم درست و همت واتی  
بدفع انجامت بردانند خرابان را در دست قهرمین از کمال اخلاص و خدمتگذاری  
بجمعیت لشکر پرداخته و دفع ترکمانان را در جبهه همت ساختند و بعد از قتل خواجه  
محمد کاشغری و شکست ترکمانان نواب شاهزاده محمد ولیپرزاد در حوالی نیشابور  
بسیار سیاه لشکر خراسان می پرداخت که ایشانرا نصبت اصراف داده مرخص  
با وطن خود نمایند و درین سفر جنوانین خراسان لازمه غیبت و مردانگی بعمل  
آورده در از استکی اسب و اسباب و اسلحه جنگ بدو و جهدی بلیغ نموده بودند  
شاهزاده ملاحظه سان الهامه وده بعضی از نزدیکان حضرت و کارگذاران در دیار  
شاهزاده طمع در اسب و اسباب موجود لشکر خراسان کرده از ایشان با کرامت گرفتند  
و در حقیقت نامحرم بود خام و سده سلطنت رازیان ناموس و نام و خوانین در مقام  
ضراحت مستدی شدند که بیکران برق شتاب و تضاید اسلحه و اسباب و سیاه  
تلاش در راه خدمت این در کما و مایه امید و انتعاش افراد سیاه است مرد  
بی اسباب بجه کاراید و از جلالت پیاده بی اسب در برابر سواران میدان کارزار

از آنچه کشاید باز گرفتن اسباب از لشکر بیان که در میدان جنگ سرافرازی  
و جان نثاری بمقایند باعث پاس عدت گشتی امر او سیاه این سامان میگردد  
این استعداده در موقع قبول مقبول بنقاد شاهزاده با خامان حضرت از نیشابور  
بمشهد مقدس حرکت فرمود خوانین خراسان در رغبت شاهزاده اسب و اسباب  
خود را باز گرفتند و بنای شورش و طغیان نهادند و بر سر قلعه مشهد مقدس  
رضوی آمده اعلان کلمه طغیان کردند شاهزاده بر ضاجوبی ایشان پرداخت  
و انعام و احسان بیکران بان جماعت مبدول ساخت و ایشان امر اردو نهاد  
و استکبار داشتند و جانب بی تدلی فرود نمیکداشتند در خلال این احوال فراموش  
التفات این و خلاع فاخره اندر بار کتی مدار خاقانی بسره نقرای ایشان رسید  
و امرای خراسان خلاع رازیب برود و شوق افتخار و فراموشی رازیب دستار  
اعتبار ساختند اما باز نسبت بنقد شاهزاده بر سر خلاف بودند کفایت این اخبار  
در دار الخلافه ملهران به سامع اقبال مقیمان در بار کجوان مدار خاقانی رسید  
و اسمعل خان دامغانی بسرداری خراسان و کوشمال مقردین مامور و از عقب  
اورایت عقاب بیکر خاقان کشورستان از دار الخلافه ملهران بیعت خراسان  
بال ایشان کردید بعد از وصول سردار مزبور بمحالی ان حدود و نفوذ داخل قلعه  
مشهد مقدس گشته از انجام با جمعیت خود بر سر امرای خراسان ایلتغار و ایشان  
نیز بقدم مقابلت و مقاتلت پیش آمده حربی قوی دست داد و خوانین خراسان  
بر سر تو بجهانه طرح انکلیس هجوم آورده تو بجهان آتش دست بقاعده مشق و قدر  
اندازی و دودهای بی دربی مساوی مد نفر از دلبران نام او و خراسانی پروانه  
اسا از شعله توب رعد او اسوخت و بقیه امر اولشکر بیان خراسان از مشاهده  
انحالت متفرق شد و مراجعت بقلعه خود کردند و هر چه ضراحت امیر امرای



خراسان مثل رضا قلینان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو که سابقا بعضی حرکات  
جاهلان به جارنی کرده بود با فرستادن معتبر ایشان توسطت سردار خراسان  
حکمران و اشغاع خود ساخته بودند منزل چشمه علی وارد دربار جهان مدار  
و استدعای عفو سوا الف حرکات ناهنجار نمودند و کماکان متقبل خدمت  
گشتند و از اتفاقات حسنه که طالع سلطانی در هر حال یار و تائیدات یزدانی  
هر وقت مددکار است درین سفر فتح هرات و فراه که در شمار و حساب اولیای  
حضرت نبوی سانی میسر گردید تبیین اینقالان است که کامران پسر زای افغان  
با سپاه افغانه و لشکر کران از قندهار حرکت کرده عزیمت هرات و فراه نمود و بلده  
لبیه هرات را محصور و همت باستخلاص شهر و دفع نیرو و زمین را مقصود ساخت  
چون نیرو زمین را از انازل و دفع حادثه را غیره مقدم و دید خود را با سپاه حایت  
خاقان کامر کار کشیده با اولیای دولت قاهره متوسل گردید که بین عنایات  
خسروی دفع حادثه و دفع نایب نماید و خود را از اسب سپاه افغان و لشکر  
کامران پسر را مستخلص سازد بطبع ضعیف پرو و همایون که همواره بمحفظ جانب  
ارادت ایشان میجول است قبول استدعای نیرو زمین را کرده فرمان قدر نشان  
با فتح را معجل خان سردار عزامدار یافت که با ملاده نیرو زمین را گوشه و سردار  
مزبور با سپاه نامحسور از ارض اقدس حرکت و بی توقف بجانب هرات و فراه  
جلو ریز و پیش از وصول خود محمد نظر خان مانی را با سپاه سواره ایلات مامور  
خراسان در مقدمه الجیش روانه بجز دور و دور و وصول او و سردار خراسان  
بهرات کامران پسر را و سپاه افغان بنات العیش و از متفرق گشته بجانب قندهار  
فرار کردند و سردار مشارالیه الحراف و لایت مزبور را از رخنه و فته انجا پالت  
و مصفا داشته نیرو زمین را کابلد قلعه را تسلیم و خود با کمال لشکر کلداری

ای ملاقات سردار را بقدم بکجهتی تقدیم کرد باج و خراج را املانم کردید و از طرف  
اشرف همایون منشور ابالت هرات و فراه بنام او صادر و ولدا و هملازمت و بار  
همایون منقخر گردید و سکه و خطبه بنام نامی خسروی زب و زبور گرفت و ولایت  
مذکور که ملکی عربض و وسیع است خعیمة ممالک عمر و سه سلطانی کشت و رقم  
عفو و صفح بر جراید جرایم خطا کاران خراسان کشیده \* کیفیت انجمن محمد  
زمان خان عزالدینلوی قاجار با جماعت ترکمان و میوت در استرآباد و گرفتاری  
او بدست اهالی و اعیان انجا \* در زمان توقف اردوی کیوان شکوه در قزوین  
کوه خیر بلقیان محمد زمان خان قاجار عزالدینلو حاکم استرآباد و داروغه  
ترکمانان بمسامع جلال رسید توضیح این مقال بطریق اجال آنکه محمد زمان خان  
در حین حکومت استرآباد با طائفه ترکمانه انجا خذ لهم الله بنای سازش گذاشته  
معارف و اعیان ایشان را باسی هزار سواره فرسخی استرآباد آورد و با ایشان  
ملاقات کرده بشهر بر گشت و طبل یا غبگری را بلند او نمود و در عمارت  
خاقان مغفور تکیه بر مسند جلالت کرده بعضی از خوانین و امرای قاجار که در  
استرآباد توقف داشتند گرفته محبوس نمود و ایشانرا مبلغی خاطر جریمه کرده بگرفت  
و پرو ساری ترکمانه داد و کوچ انهارا کوچانیده برخی را بپیر عمه و جمعی از بزرگان  
قاجار را محبوس کرده با کوچ بقلعه ماران روانه و دو اب و اثاث الیت ایشانرا  
خارت کرد اهالی استرآباد کیفیت عصیان و طغیان او را در قزوین کو به سامع  
طیبه خسروی عرضه داشتند و رایت همایون از قزوین حرکت فرموده بمشقه  
علی نزل اجلال از زانی داشت و حکم همایون بقدر بیان دار المؤمنین استرآباد  
نافذ شد که مشارالیه و موافقین او را از ترکمانه هر که هست گرفته بدربار بادشاهی  
فرستند و محمد زمان خان از خبر ورود اردوی همایون بمشقه علی ترکمانان را



در چهار باغ که در کفر سخی شهر واقع است اخبار نمود و بیاورد بیکر چنین قرار  
دادند که ترکمانی سپهر و قاحت و بی شری بر روی او رده بر سر اردوی شهر بار  
منظر رفتند و محمد زمان خان خود از عقب ایشان بعد از جمع آوردن پیاده  
و سوار استرآباد ترکمانی به ملحق شود بعد از رفتن ترکمانان اهالی و اعیان  
و گدخدایان استرآباد از اسقاع و رود موکب باد شاهی بچشمه علی و نخست رایت  
خرودی بفرم استرآباد مستظهر و قوی دل گشته جمعیت و ازدحام نمودند و محل  
نشین محمد زمان خان را عالمه کرده از اول شب الی صبح نایب حرب و قتال  
مشعل بود اول طلوع آفتاب بدو انخوانه ریخته محمد زمان خان آید بانزده نفر  
از خوانین و بزرگان بیوت مثل آقا محمد حسن یحیی قوچاق و ادبیه حسن خان  
تاتار و مبردولت ایشان جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی لقی و طغان  
نواز خان یخمر و بسره قریب تلج و بیکتر از منسوبان ولی کافر دو جی و جی  
دیگر از بزرگان ایشان در عمارت مبارک بنموداری و قدر اندازی مشغول  
گشته نفر قتل و خلیل آقای سپانلوی قاجار ضربت کتک محمد زمان خان  
مقتول شد تا سرپ و بار و مژدا شدند جنگ بیکر درند بالاخره دستگیر و مقید  
شدند و جی از معارف قاجار با اتفاق محمد حسن بیک شام بیانی سی نفر از  
ترکمانان را در بیرون شهر گرفته از اسب و یراق عاری و مساری دولت  
نفر از ترکمانان در بلده و بلوک دستگیر و دست او ردن این اشرار از اقصای  
دشت با اقواج پیشمار مقدور نمیکشت بتصور اندیشه با مال بیای خود بدام آمده  
بقوت باید بزدای و نیروی طالع خاقانی اسپر گمند تقدیر و گرفتار کردار ناخنجار  
خود گشتند و محمد زمان خان در دست اهالی و اعیان استرآباد مقید و مغلول  
و از بادشاهی دوازده روزه خود ماول و سر نفصول در گریبان خود گشته

کشید و دامنش از لب بدنه خود بلول شد و باقی ترکمانان از اسقاع این خصیه  
متفرق گشته سر خود گرفتند و روانه دیار دیار شدند و کیفیت و اهالی استرآباد  
بباید سر بر اهالی هر چند داشتند و بپار زابو سفنایب مستوفی الممالک از چشمه  
علی با فوجی از غلامان فاصه مساوی شد که بشهر استرآباد رفته محمد زمان خان  
و سایر مجوسین را روانه در بار قهرمان زمان سازند مبر زابو سف در اخل  
استرآباد شده اهل شهر محمد زمان خان را بان ترکمانان تسلیم او کرده وی ایشان را  
بد و بار کرد و وفادار فرستاد چون محمد زمان خان از افریبا میخواست که بر اسب  
خوشخرام دولت سوار آید فرمان خاقانی بدر از کوشی کند رفتار سوار شد  
بعد از شهر و نعیان را بپار و بپار با امیر خان برادرش و بیکتر دیگر از اقوام بد دولت  
از حلقه بینای هاری گشتند و ترکمانان از دم تیغ یا سحر جبهه و تاج شده قتلگاهانی  
فرو گشتند و قابع سال خسته قال هزار و دولت و سی مطابق تکوز پیل  
ترکی و ذکر سفارت میرزا ابوالحسن خان بد دولت روس در بهار این  
سال بنحویکه سابقا اشارتی رفته بود میرزا ابوالحسن خان شهرآزی باد و زنجیر  
پیل و برخی تحف و هدایا از دربار امان مدار سفارت دولت روس مامور  
گردید اگر چه بقواعد و رسوم سفارت عملی بود ولیکن باستی که از بعض مطالب  
انجمن و دستخوار یا ندنواب نایب السلطنه بعضی از رسوم و آداب که شایان شان  
دولت علیه بود با و القافر بود چون بمحالی پتر بوزع رسید بادشاه روس مقدم  
اورا گرامی شمرده به نیت جمع او ری سپاه و نمودن کثرت بای تخت خود میرزا  
ابوالحسن خان در دو سه منزلی پتر بورخ تعیین مهماندار و اظهار احترام نگاه  
داشته بعد از ازدحام و اجتماع سپاه و زینت و آراستگی مردم او را بیای تمت  
خود طلبید و در روز و روزهش نایک فرسنگ راه از دو طرف پنجاه هزار سالدات



وده هزار سوار روس و شصت هزاره توب بتربت باز داشته وصف کشیده  
 بودند از می که از باد شاه روس نسبت با و اتفاق افتاد در هیچ عصر و زمان  
 سفیر اتفاق نقتاده بود و عقرب کبفت معاودت او در نزد کلك بان خواهد  
 شد \* وفات مصطفی خان ملاش و احوال پسران او بعد از او و کبفت احوال  
 جعفر قلیخان و شورش اهالی شکی و حال حال ایشان \* مصطفی خان ملاش که در  
 عدم اطاعت و بجا بیکانه و بواسطه بجا او از مسلمان و روس خود غادر میانه  
 ریخته گردید درین سال مریض شده در گذشت و پسران او میر حسن و میر حسین  
 و عباس بیک را با هم مخالفتی ظاهر گشته مادر ایشان بواسطه گذران امور خود  
 هر روز یکی را در کار خود دخیل میسازد و دیگران با و باین سبب معادات  
 و عناد نمیورزند کارشان بدیقتوال گذران شکوهی نمایند در آن خاندان که بانک  
 خروس ایداز ما کبان هنوز از وفات مصطفی خان دو ماه نگذشته بود که جعفر  
 قلیخان در شکی مریض شد عمرش بسرا آمد و او در آخر حال از افعال خود نادام  
 بود و روی نیاز بر استان ارادت میسود و در فکر تدارک مافات گسان زبان دان  
 بخدمت نایب السلطنه میفرستاد و زبان برو میباهی و عذر خواهی خود میکشاد  
 که اجل اماتش نداد بعد از وی اعیان و اهالی شکی اطاعت اسمعیل خان پسر او  
 نکرده میخواستند که با زملدگان او را از میان خود بیرون نمایند سردار روس  
 ازین معنی اطلاع یافته اهالی شکی را گرفته بسیر فرستاد و مجدد اسمعیل خان را در  
 امور شکی استقلال داد و برادر جعفر قلیخان امیر اسلان خان را که امیری است  
 با وقار و زبان دان و ارادت کیش و صداقت اندیش و درین مدت نه با اختیار  
 به بالای مرافقت برادر گرفتار بود خلاصی یافته باجعی از برادران و برادر زادگان  
 و اقوام روی نیاز بدرگاه اسمان جاه آورد و نوازش از اعلیحضرت شاهنشاهی

هی دید و نواب نایب السلطنه بواسطه قابلیت فطری و کار دانی و قاعده شناسی  
 او او را از میان امثال و اقربان برگزید اکنون التفات کامل با و دارند و در سلام  
 عام و خلوت و اشکار ابشرف خدمت سرافراز و معلو مرتبت ممتاز است \*  
 بیان هلاک اسحق قرالی و پسرش محکم شاهزاده محمد ولی میرزا و شورش  
 خوانین خراسان و آمدن رحیم خان اوزبک و معاودت او \* شاهزاده محمد ولی  
 میرزا نقص امور خود را در حیات اسحق خان تریبتی بنداشته لهذا اسحق خان  
 و پسرش را که در مشهد مقدس نزد او بود از میان برداشت محمد خان و پسران  
 دیگرش که در قلعه تربت حیدریه بودند از اجتماع این خبر وحشت برداشته  
 در بر گشتند و در پس دیوار مخالفت گشتند شاهزاده لشکر بر سر ایشان تعیین  
 کرده کاری نساختند و بی مقصود رایت مراجعت بر افرختند خوانین خراسان  
 نیز برین کار انکار کرده چون اهوی وحشی بر میدند و هر یک در محکمه خود  
 ای در دامن اهتزال کشیده بغراغت ارمیدند و عراض بنانندانه مشعر  
 بر اطاعت و بندگی در حضرت اعلی حضرت شاهنشاهی و عدم رضا از سلوک  
 شاهزاده محمد ولی میرزا بدرگاه اسمان جاه فرستادند و زبان به بجز و لایه  
 کشادند خاقان کشور کشافرمان داد که شاهزاده عازم دارالخلافه گردد  
 و اسمعیل خان سردار دامغانی با جمعیت شایان پسر داری خراسان مقتدر و مقرر  
 شد که داخل قلعه مشهد مقدس گشته استقرار یابد تا یکی از شاهزادگان  
 بدارای انجامانمزد شود و اسمعیل خان عازم مشهد مقدس و مجرد دور و در ارض  
 قلمس اگر ادانحد و در جمعیتی کامل ار استه پسر دار بمخالفت و مجاریه برخو استند  
 او نیز برای نیات افشرده انجامت را شکست فاحش داد و رحیم خان اوزبک  
 در انحال عرصه خراسان را حمل شور و شردید ترک و تازی را حقیقت دانسته



با چهل هزار کس تا حوالی استرآباد آمد و مهد نقلی خان قاجار دولو و ذوالفقار  
خان مامور به تنبیه او شدند در نزد یک سیرک جنگ عظیم کردند و رحیم خان  
شکست خورده مخدول و منکوب بجانب خیار زم پر گشت \* بیان وقایع سنه  
هزار و دویست و سی و یک هجری موافق سبقتان بل ترکی و تعیین شاهزاده  
حبیبعلی میرزا بخراسان و وقایع دیگر \* برای تسکین شورش خراسان  
اعلیحضرت شاهنشاهی نواب شاهزاده حبیبعلی میرزا را تعیین فرمود و شاهزاده  
بعد از ورود به مشهد مقدس رضویه روی همت با تضییع امور خراسان آورده  
با سقالت خوانین خراسان پرداخت اسمعیل خان سردار دران اوقات لشکری  
بناخت جماعت هزاره برده مال و مقام بسیار آورد در هنگام معاودت بواسطه  
خروج در دو سه فرسخی دشمن فرود آمده بنای تقسیم اموال منهویه نهاد خشم در  
عقب تازان بود و از غارت اموال خود چون شمع کدازان از بی هم چون کرکان  
خشم کین در رسیدند سردار را شکست دادند جمعی از لشکر منصور گرفتار شد  
و از عقب او جماعت هزاره متعاقب و رایت ظفر طراز شاهزاده در انحوالی  
متوقف بود هر کس از انجماعت از عقب لشکر سلطانی میرسد شخته نهر  
شاهزاده او را گرفتار کرده شکم میدرید \* بیان چاول طائفه بلباس دودغه  
بسر داری امیرخان قاجار \* درین سال چندین بار طائفه خاله بلباس با اعمال ساوج  
بلاغ تاختن کرده چند نفر مقتول و قدری دواب و کوسقند بردند و داق خان  
مکری کیفیت تناول را بدربار شوکندار عرضه داشت نایب السلطنه امیرخان  
سردار قاجار را با جمعی از لشکر حرا ریاده و سوار و سرباز جلالت تار باستقبال  
انطالقه مامور فرمود سردار مزبور با سپاه ابوابجمعی خود بخدمت مقرره پرداخته  
جماعت بلباس چون سبیل بلاراد را ماکن خود دیدند از خوف جان کوچ کرده

کرده بگریختند و سردار همه جا با سپاه ناخته تا حوالی کرمان ایشان را دریافت  
دبامر و غارت برداخت و جماعت منجوسه در حوالی کوهی سه سقالت  
مستحکم ساخته بودند مال و دواب و عیال و اطفال خود را در آن امکنه محکم  
کشیده و پوست خان سرخک طائفه نهاد ران که عبارت از روسیه مسلمانان  
باشند و او طلب گرفتن سقالت بلباس شدند و از سردار رخصت یافتند و در  
اندک زمانی سقالت را گرفته قریب هشتصد نفر مقتول و هر چه داشتند غارت  
کرده اسیر بسیار آوردند و مورد تحسین از سردار شدند و سردار و سرمنکان  
بعد از تمام کار ایشان رایت معاودت بدربار سپهر مدار بر افراخت و طائفه  
منجوسه سال دیگر بار دیگر در اولکای ارومیه سر بخود سری و دست بغارتگری  
بر آوردند نواب نایب السلطنه بار دیگر امیرخان سردار قاجار را با جمعی  
بوداق خان و سپه باز ابراهیم بیات سر تیب و جعفر قلچمان مراغه و لشکر کران  
از سواره و پیاده بر سر ایشان تعیین فرمودند جماعت بلباس در حوالی کرمان  
که محل سقالت و جمعی ایشان بود و قریب بشهر زور و سایر ایامه جمعیت کرده  
با سپاه منصور بعزم مقابله و مقاتله صف برار شدند سردار و سرکرده گان سپاه  
بای جلالت و مردانگی استوار داشتند چون بمحلات حیره مرتب از رزق  
سرمای بلباس گوی تا بیچوکان قوام پادبایان در میدان غلطان گردید و خودها از  
دم شش پرو سر نیزهای عدد و ندم بر چو پهار و ان بالاخره نایب خدمات دایران  
نیارده دست از هم داده بگریختند و سپاه مظفر در کوههای کرمان که انتهای  
محل نشین آن کمر اهان بود دست بکسب و غارت و قتل و اسر و غلب بر آورده  
انقدر کوسقند و کاو و الوان ابواب و اجناس کرانها از زور زور و فقر و ملامت  
نصیب غازیان ظفر لو اگر دید که عا سبان و هم از تعداد ان بعجز و تصور اعتراف



نمودند که شمالی چنان بران حکمرانان دادند که بعد ازین سالها خیال مقصدت  
و خونریزی بمطالع نمودند که در آن بدو سردرگم میان خول زدیده در منازل  
خولش خواهند آمد \* و واقع سال هزار و دو و بیست و سه و دو مطابق او در بیل  
نورکی در میان معاودت بهروز ابوالحسن خان و آمدن الکندریر ملوف و ایلچی  
دولت روس بجهت انجام صلح در میان دولت ایران و روس و رفتن بدار الخلافه  
طهران و معاودت او \* در یک بار از تاتاریو بهار جهان به جوانی اوسر گرفت  
و کوش و کردن شاهدان اشجار از شکوفه و برك زبور در بارگاه سلیمان مجلس  
عدا راست شد و بخار غم از حاشیه خاطر پیر و جوان برخولت اعلی حضرت  
خاقانی بعد از انقضای جشن نوروز سلطان روی بساختن مهمات ملک و ملت  
اورد و رایت بیضا تمامت ساخت افزون چنین سلطان به کردید و در منزل مزبور  
بمرض با زیانگان انجمن حضور رسد که بهروز ابوالحسن خان از پادشاه روس  
رخصت انصراف یافت الکندریر ملوف را سردار اسرار روسه و صاحب  
اختیار کر جستان ساخته از عقب او بفقارت ایران مامور است که بقت این  
کذارش است که به ملوف ایلچی روس با نامه دوستانه و تحفه و هدایا  
بکر جستان آمده دو ماهی در انجام توقف و چون هواها اعتدالی یافت از  
کر جستان عازم تبریز شد و نواب نایب السلطنه عسکرخان افشار را که پیش  
ازین سفیر دولت فرانسه شده بود و مردی اسکاه است بهماننداری او تعیین  
فرمود وقت ورود او بتبریز بعضی از امر او خوانین مملکت از دریا بجان در  
رکاب نظیر نصاب حاضر بودند بلسبقا ایلچی حاضر شدند جاعت سواره و پیاده  
و توجیحان نظام و افواج سر باز و مجاهدین از حوالی فریه سهلان تادرد و لخانه  
نایب السلطنه پانزده هزار سرباز و بیست و پنج هزار سوار و از مجاهدین بیست

بیست هزار پیاده مجموع شصت هزار کس و چهل هزاره توبیاز داشت بمقام  
و ترتیب از میدند و قریب چهل هزار کس از غریب و بومی اهل تبریز از اصناف  
و ضربه بمشاهدات و ورود ایلچی باطلر و این همه مردم و اصناف و خلایق بتربیتی  
و اینی صف کشیده بودند که نه جنبشی از ایشان بدیدار بودند و نه صدای اشکار  
همگی چون قمش دیوار صف کشیده و کوش بر فرمان استاده و ایلچی را با احترام  
تمام داخل منزل او نمودند فرمای از و ز شرف حضور لامع التور و نواب نایب  
السلطنه در بیانت و چون سخن صلح در زبان داشت و انجناب میل چندان بصلح  
نماهتند ایلچی مزبور را بخت و دلگرمی کامل حاصل نشد و کفکی و سروری  
که منظورش بود اتفاق نیفتاد و بعد از چند روز توقف از تبریز روانه دار  
الخلافه طهران و از قایم مقام صدر دولت بسبب بعضی مکالمات که ایلچی را صرفه  
نبرد دلگرمی و در آن اوقات اردوی همایون ساخت افزون چنین سلطان به بود  
ایلچی وارد اردوی کهنان پوی کردید و شرف حضور همایون در یافتن و وفات  
و تحفه که از انجمله یک زنجیر پیل بود که بچرب دستی زرگران سامری صنعت روس  
از ملای احر ساخته و بشکل بدیع پرداخته بودند و حوضی بلور و موازی دو  
جام اینه کبیتی نمایی که در طول دو زرع نیم بود با سایر تمث و هدایا فرستاده  
و برای هر یک از ارکان دولت و مقرران حضرت انصهار اعظم و قایم مقام و اعتماد  
الدوله و وزیر تحفه و هدایا ارسال داشته بود تحفه و هدایا با نامه دوستانه  
پادشاه روس از نظر همایون گذراند و بدین منی صلح داشت و استدعا نمود که از  
طرفین بیخ خلاف در خلاصه و سه دست کهن در دست کهن در استهین باشد لهذا  
اعلی حضرت خاقانی و نایب السلطنه و الخلافه فرمان دادند که نظر بمولش پادشاه  
روس و قتمی ایلچی مزبور بتنه افخته در پیام و فتنها سوخته در مقام باشد از طرفین



تفتك تضا اهنك بر روی سالدات و سرهنگ تخر و شد و توب منزه و كجوب بدم  
دستی شرار عالم سوز و سركوشی قتلهاش افزو ز برای سوختن عمر دلاوران  
از خشم درون بجوشد با بجمله اولیای دولت دوران عدت مطالب او را مقرون  
با نجاخ ساخته معنی المرام و شاد کامش باز گردانند \* در خلال این احوال \*  
احمد خان بگلر بگی و ربش سفید از ریایمان که از قدیمی چاکران این درگاه  
و از عمر آن بارگاه امان جاها بود در مراغه مریض گشته جهان فانی را بدرود  
نمود و خالمه خطیر یواب نایب السلطنه از واقعه ناگزیر او دلگهر گشته مایل اولاد  
و اخلاف و منسوبان او گشتند از فقها و مجتهدین برای تقسیم اموال او بپورته  
از انات و ذکوری مقرون فرمودند و اموال ایشان در میان خودشان باین شرح  
نوی تقسیم شد و بحال دین جرود را به پسر بزرگ او حسن اقا که مدقادر حیات  
بدر از وجود گشته ساکن دار السلطنه تبریز و در آفتاب رفت سایه نشین در  
خدمت نایب السلطنه فراغت گزین بود مرحمت فرمود و بعضی از خدمات دیوانی  
در تبریز نیز او رجوع کردند و حکومت مراغه به پسر دیگر او نور الله خان مفوض  
شد و منصب سرینتی سر باز مراغه و مضافات را که امکان بجمع قلی خان که در  
عماریات روسیه و بلجاس انار دلبری و نبات قدم ظاهر ساخته بود باز گذاشته  
بعلایه و بحال دهخوار قانرا فیه منصب مزبور ساختند و او که کان مورد نوازش  
و التفات است و مقنن با مثل و اقران و سر بلند در میان همکمان \* و قانع سال  
خجسته قال نزار و دوست و سی و سه موافق بار من بیل ترکی و حرکت رایت  
خو و شید بیکر شاهنشاهی بعزم نظم امور خراسان و شکست فتح خان افغان  
و آشوب ممالک قندهار و هرات و کریم خان و کور شدن فتح خان  
بر دست کامران پسر ز \* آفتاب جهان تاب بمنزل حل تحویل و جهانرا بگری تبدیل

بیل نمود چکا دل و سار بر شاخ از عنوان از خون نواز و شاهد کل در عرصه چمن  
جلوه ساز شد شاهنشاه سلیه آن دستکاه بر تخت جهاندا ری زرقشانی آغاز کرد  
و ابواب انعام و احسان بر چهره جهانبان باز فرمود چون جشن نوروز انقضا  
بند برفت و امور سرحد خراسان اختلال داشت سلاله الاطاب معقد الدوازه  
میرزا عبد الوهاب را با نعد و تدعیین فرمود که در خدمت شاهزاده حسنعلی  
میرزا بوده با سعالت خوانین خراسان بر دازد محمد خان ولد اسمعیل خان تربتی نه  
چندان شوخ گشته بود که بوسیله رسل و رسائل بجان تزاری و خدمتگذاری  
مایل گردید مع هذه الحالات دست توسل بدامن دولت افغان زده بود و خوانین  
دیگر از یکطرف عمرک رحیم خان والی ارکنج گشته او را بجد و دترن او روند  
با بجمله قعی خان افغان که وزیر محمود شاه بودی آنکه با و مصلحت و مشورت نماید  
از ولایت که بر و پیش او رود کابل و قندهار همه ملوایف افغان و زمین داور  
لشکر خواست می هزار سپاه نزد وی بجمع و سایر تجملات و تدارکات او را ازین  
قیاس توان کمر دبا تانه و اسباب سلطنت بعزم قتال وجدال بحوالی هرات آمد  
و رایت عقاب بیکر خاقانی بعزم دشمن شکاری و خصم اندازی بیست ممالک  
خراسان بالکشاگر دیدد و مقدمه شاهزاده حسنعلی میرزا را با سپاه انوای جمعی  
خود بدفع قعی خان نامزد شاهزاده در حوالی هرات حقوق قتال برار است و قعی  
خان افغان نیز با گردان افغان بای در میدان دلبری خاده تیغ سر افشان مبارزان  
از طرفین آغاز سرافشالی و نیزهای افعی شکل خپران بیکر ان بنای جان ستانی  
خادد در میانه جنگ سلطانی تقدم رفت شاهزاده حسنعلی میرزا در میدان رزم  
از مالی خود مباشرت حرب گشته ملاش پیغود بالاخره نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم  
شاهزاده مظفر و زبده رایت لشکر افغان نکو تار و سپاه ضلالت سپر که عدت



مورد و معارض نمودند با فتح خان افغان و شاپور خان و برادرانش فرار برقرار اختیار  
و در واد و از دهنز رگس اندانگروه اسپرودست که پروگر بختگان انقوم با دعه  
هرات عنان یکران باز نکت میدند و بهر زاهد الوهاب معتقدند و با مخالف حادث  
در معرکه قتال حاضر بودند است فاعنه عکوفتار کردید پس از وصول مرده تلفر  
موکب همایون خسرو داد که بنام تپیه و نادید رحیم خان والی اورکینج که از روی  
بی خریدی و اشوب طلبی لغدم جبارت ماعد و ترقن اقدامی نموده بود از چنین  
میدان فقتت پیرا کردید اولاش افتراده محمد تقی میرزا بالشکر همد و فرساده مغلای  
موکب بمخر ووش از راه کالبوش مامور فرمودند و دیابت تلفر ارات علی التعاقب  
از راه جاجرم و سقرا این در حرکت آمد پس از وصول بجد و دیام که معبر محسکر  
نصرت فرجام و سعادتقلی خان و سران بغایری را امان و مقام بود در بازان  
لشکر المراف قلعه بام رافر و گرفتند و پیمان بنز با توپهای ثعبان نشان بر قلعه کبان  
نشان افشان و در عرض دو ساعت باره قلعه بام را با خاک راه یکسان و شورش  
مخبر جان ساختد اهالی قلعه طالب امان و سعادتقلی خان برادر و پسر و علما  
و سادات را با کلام الله بشفاقت برانگیخته خود راه پناه اسطل امان امار سرکار  
شاهنشاهی کشیدند و سعادتقلی خان خود دینش مشر هجره و استکانت بر کردن  
انداخته توسط محمد قاسم خان داماد روی التجاید رگام امان جاه نهاد از مراحم  
پید ریح خسروانه مشعل عفو و تققد شاهانه کردید با اولاد و اسفاد خویش  
در موکب تلفر ملر از با و از جهان نشانی قیام و اقدام میباید و در خلال این احوال  
معرض مقربان درگاه جلال افتاد که رحیم خان پس از وصول شاهزاده محمد  
تقی میرزا از اسامان خود در ایچد و در راه کتر انداخته بنای خرابی و اشوب در  
ان حد و نهاد چون منظور ازین رکضت میهن تدبیر و تپیه ان بر کشته بخت بود

بود اعلی حضرت خاقانی با منتخب سپاه جبار ایاغار فرمودند در هشت فرسخی دوزه  
کنز بوضوح پیوست که رحیم خان از غزنیهم قهرمانی خبر دارناب نشات و فرار  
در خود ندیده بنه و اغروق خود را با چند مراده توب کذاشته از راه بیابان  
بی اب راه فرار برداشته اکثری از هیراهان او از تنگی و حرارت آفتاب خالاک  
و بنه و اغروق او را جماعت تکه و فوجی از عساکر منصوره که به عادت آنها مامور  
بودند غارت عکردند و نجفقلی خان شادلو چون از اعمال سابقه خود مترحش  
و در قلعه خود محصن بود شاهزاده محمد تقی میرزا بالشکر تلفر و المراف قلعه را  
بر کار اسانر و گرفته بله از م قتل و غارت برداختند نجفقلی خان هر صه را بر خود  
تک دیده اند در استعیان در آمد و توسط شاهزاده محمد تقی میرزا طالب عفو  
تقصیرات و مانس شاهزاده مقرون با جات گردیده و اقاخان ولد خود و عمراب  
بیات و شرف خان بیات برادران خویش بایست نفر از معارف کد خدایان  
و در پیش سفیدان طایفه شادلو را کسر و داده مقبل دادن نوگرو هرگونه خدمات  
دیوانی گردید و شاهزاده حسنعلی میرزا که پس از شکست فتح خان مامور به تپیه  
محمد خان قرایی و انتقام ولایت جدریه بود با عساکر خصم شکر عازم ان بوم  
و بر اول قلعه پوریا آباد را که حسن حصین و حصار میتهن بود نصدمه توپهای  
قلعه کوب با زمین یکسان و بیورس اقدام نموده لشکر تلفر فرجام باره توره را  
مسخر و محصن اینجا آمد مر ساخته پس از ان بقمهر قلعه تربت جدریه برداختند  
محمد خان قرایی خود را در ورطه هلاکت گرفتار دید شمشیر ضراعت بگردن  
انداخته و با برادران و اباع روی بموکب شاهزاده او برد و طالب امان گردیدند  
مراحم بیکران شاهنشاهی شامل حال او آمده او را عنوشامل امیدوار فرمودند  
در بیماری این اوضاع جانملا خان ملا باشی شاه محمود افغان بعد از جبارت



واقف نام فتح خان و تمنای مصالحت و مسالمت از جانب کارکنان اران شوکت ابد  
افران بخدمت شاهزاده حسنعلی میرزا وارد و اراده ورود با ردوی و ماون  
داشت شاهزاده خبر ورود او را عرضه داشتند و اعلیحضرت شاهنشاهی  
فرمودند که مشارالیه را با ردوی که همان پوی بازندهند و شاهزاده بکارکنان  
شاه محمود اعلام دارد که هر گاه فتح خان را بسزای جاسازی که ورزیده و مقید  
و عبوس روانه استان معدلت بنیان نمایند که ماکن ابواب رحمت و رافت  
بر چهره امال ایشان باز خواهیم داشت و الا آماده باشند که انشاء الله الرحمن برای  
فتح بندش و کالی جزو جرار آماده کار زارند ملبوس خان برادر میرزا محمد  
حاکم کلات باز ما و هفتاد و بیست و نهمین سفید با نیکه و سالور و ساروق  
و اهالی ولایت سرخس و مهربن و درون و ایپورد و نسا جله بقدم انعامت  
و خدمتگذاری وارد حضور و همانون کشته مورد انتقادات شاهانه و انعامات  
و اشرفیات خسروانه آمدند و بدو در خان برادر بنیاد خان هزاره نیز با اعیان  
و ریش سفیدان هزاره مشرف اندوز و مشهور مراحم انحصور گردیدند و درین  
رکعت میمون همه مهمات خراسان و ثغور و سرحدات آن فرین انتظام و همه  
امرا و خوانین و حکام و اشرفیات و انعامات پادشاهی حاصل و در هشتم شهر  
شوال موکب ثغر را از بنیم زیارت و تقییل حبه عا به عرش مرتبه روضه روضه  
ر صوبه روانه مشهد مقدس محلی و بعد از حصول زیارت معاودت بدو و انخلاء  
فرمودند و بنیاد خان هزاره معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب را با معارف  
و کدخدایان هزاره بخدمت شاهزاده حسنعلی میرزا روانه نمود و شاهزاده را  
وسله جرایم خود ساخته و با کمال مداومت از روگردانی سابق متعهد شد متکذری  
و مستدعی گذشت و احسان شهر یاری گردید و معتمد الدوله از خراسان بدو

بدار الخلاقه طهران پیوست پس ازین حالات شاهزاده محمود بقصد هار شناخت  
و کامران میرزا بمرات آمد و فتح خان وزیر و شپردل خان برادر او را محبوس کرد  
و دو چشم جهان بین فتح خان را بکزلک قهر کند شپردل خان از شهر هرات گریخته  
رواننقله نادعلی شد و در اینجا باقیه بار کزالی و خلیجانی عملیات خود را جمع  
نمود و باراده اینکه هر گاه کامران میرزا از هرات بیرون آمد سر راه او را گرفته  
با او بر او یزد و برادران خود فتح خان کور و شپردل خان را از حبس خلاص نماید  
کامران میرزا از شنیدن این خبر با شپردل خان بنای صلح و سازش نموده  
برسیدند و در شپردل خان را مرخص نمود از قرار عرضه که شپردل خان بدو بار  
شوکت مدارا رسالداشته بود در روی این مطلب نکاشت که چون خبر کوگردن  
فتح خان با طرف مسالمت و قدهار و کابل و کشمیر میرسد در هر جا از برادران  
فتح خان صاحب مملکت و اختیار بوده اند ازین کار سر نایق هر یک بدست  
ادیزی پادشاهزاده از اولاد ثغور شاه و غیره سر بطغیان و عصیان بر آورده اند  
محمد عظیم خان صوبه دار کشمیر دوست محمد خان و یار محمد خان برادران  
فتح خان را در پیشاور شاهزاده ابوب را بر تخت نشاندند پیشاور و والکای  
او را متصرف شده و پادشاهزاده محمود دعو او کرده و شکست داده اند و کوهات  
و یوسف زایر انا جلال اباد متصرف شده اند و در نانی باز محمد عظیم خان صوبه  
دار عهد الجبار خان برادر فتح خان را با حبست و اخراجات بسیار از کشمیر به پیشاور  
فرستاده که معصوب دوست محمد خان بنسخه کابل بر دازد و نیز محمد عظیم خان  
و برادران فتح خان محمد زمان خان برادر خود را فرستاده شیخ الملک شاه را  
که در میان نرنکی بوده او رده باصندر خان حاکم دره مقانله و او را شکست  
داد و دو نفر شاهزاده محمد هاشم و سلطان اسد نام از پیش شاه محمود کزیمت



نزد شپردل خان و برادران او رفتند بر دل خان با جمعیت در رکاب محمد هاشم  
 بطرف بلوچستان رفته که مالکات دیوانی انجا و شکار بود و راجع نماید شجاع الممالک  
 و محمد زمان خان و شاهزاده محمد هاشم و بر دل خان در بلوچستان جمعیت منعقد  
 ساخته بالمشکر ار است حاضر و آماده و از کابل نیز هیدالجار خان و دوست  
 محمد خان و برادران در رکاب شاه انوب و شپردل خان نیز با سلطان اسد و جمعیت  
 خود همگی متفق اللفظ و الا راده هزم خود را اجزم کرده اند که در اول نوروز  
 بر سر قندهار روند و کین خواهی از شاهزاده محمود و کامران نمایند و شپردل  
 خان در عرض نکاشته بود که بغیر از هرات و نصف قندهار بجای در تصرف محمود  
 شاه نمانده و نصف قندهار با ایل والوس و طائفه غلیجانی و مهمند و لوسف زانی  
 و نصف درانی در تصرف شپردل خان است و بهر افضل خان اسحق زانی اراده  
 داشته است که با ولادیه و شاه خدمت نماید و او را تطبیع و تحریر کرده رای  
 او را منحرف ساخته اند و با بر دل خان روانه بلوچستان شده با جمله دران حدود  
 فته عظیم بر پا گشته تا از و رای برده غیب چه رو نماید و وقوع این امور بقایم  
 از نبروی مطلع شاهنشاهی است \* از جمله وقایع غم افزا در آخر این سال  
 روز بهد سعید مانده و فات حاجی محمد حسین خان قاجار مروی اتفاق افتاد  
 و او از اکابر امرای دربار که توان مدار صاحب فضل و ادراک و معروف  
 بطلاقت اسان و مشهور بقباحت بیان ادیبی کمال و امیری خوش همت  
 و صاحب دل و مردی ار میده و فصیحی کامل عیار و سنجیده و همواره در خلوات  
 و جلوات متطور نظر شاهنشاه کامران و مورد مخاطبات و مکالمات داور چشید  
 شان و قریب بوفات خویش مدرسه در نفس الخلافه مله ران ساخته و در بای  
 و نهایت سلیقه و نظافت و رونق و بکار برده مدرسه فیاض گماشته و روانه

تب و وظائف طلاب را از مداخل و اموال خود مقرر داشته و حجرات مدرسه را  
 او خود مبالغه صاحب ذهن جهد و سعی ار استه و بعد از معاودت از خور  
 نقض کنجو و سلطانی تغییر لباس مکرده با عیاس سفید و بخت سعید در حجره از  
 حجرات انجا که مخصوص خود بود قرار می گرفت و بعبادت و مذاکره و مغالطه  
 و صحبت علما و امر او اثنایان و کبر او عظمی مشغول بود و نهایت عزت و اعتبار  
 در خدمت پادشاه کامکار و شاهزادگان بلند مقدار داشت معزز و مکررم  
 میزبست و بعضی اوقات شاه و شاهزادگان بین قدم سعادت لزوم سر منزل  
 او را محسود کاخ محبت برین میفرمودند چنین بود تا بمرئس قولنج که بر مزاجش طاری  
 شد بود رخت از جهان برداشت و جهان بر جهانان گذاشت عاشر سعید و مات  
 چند ابعداز وقوع واقعه مهات او خاتمه خطیر سلطانی از کمال چاکر نوازی  
 و قدر دانی تغییر یافت و تمامی شاهزادگان ملول گشتند و بجای آن بود چه میبایست  
 که ایمان خیده پشت مدتها امیری چنین صاحب فضل و تمکین پرورش دهد  
 با جمله بفرمان اعلیحضرت خاقانی کار گذاران در بار سلطانی نیش او را با تدارک  
 و سامانی لایق نقل و تمویل بنجف اشرف کردند \* بیان وقایع سال همایون  
 فال هزار و دویست و سی و چهار هجری و وفات پیر زاهد شفیع صدر اعظم  
 جهان را از فروردین موکب بهار رونقی دیگر افزود و چکاوک و سایر بر شاخار  
 بنای نغمه سازی و ترنم نمود جهان جوان شد و مرغزار زمین از لراوت فرو رود بین  
 رشک نستین زار ایمان گردید و نواب اعلیحضرت سلطانی بعد از انقضای جشن  
 نوروزی روی بساختن مهات ملک و ملت نهاد و دست در میان مال بکوه  
 باشی کشاد و در هنگام کوچ از دار الخلافه مله ران بچین سلطان به صدر اعظم پیرزا  
 محمد شفیع را مرضی طاری گشته قدرت بمرافقت اردوی کیوان شکوه بنیانت



و بحسب فرمان تضاخیر آن از رکاب جزو امثال تملک جسته بدار السلطنه قزوین  
نقل و تحویل نمود که شاید در آن خطه بملاوای ایلبای حاذق صحت یابد و بخدمت  
امان رنبت شتابد بعد از ورود بقزوین مرض او روزی و زاشتاد ایامه  
روی بعالم عقبی نهاد و عمرش زیاده از هفتاد بود و او از اعظم مقربان حضرت  
سپهر رنبت و از اولاد دولت خاقان مغفور از چاکران معقد دولت ابد دستور  
وزیری غیور و صدوری بظنانت و کارگذاری و کاردانی مشهور و در استان  
امان تمکین ساله ادو حصر و سفر بملاوای خدعات سلطانی مراحل جوانی طی کرده  
و در خدمت و جانفشانی مولی سفید نموده نهش او را نیز با کمال اعزاز و احترام  
و قرا و حفاظت و امینان کاردان روانه نجف اشرف فرمودند بعد از چندی منصب  
صدارت اعظم مجاجی محمد حسین خان اصفهانی تفویض رفت و این منصب که عهد  
مناسب بود و مایه اقتدار و اعتبار او میبود و در دیگر مناصب او افزود \* بیان  
جشن عروسی نواب امیرزاده اعظم انجم محمد پسر نواب اعظم و الاخت نواب  
نایب السلطنه تقاضای آن میبود که در روزی از درازی سلطنت و کوهی گرانمایه  
از غزنین دارائی و شرکت برای نواب امیرزاده اعظم خواستگاری نماید اهل حضرت  
شاهنشاهی در دلفروز صدق امارت و شرکت مهمل و استرک برای حرم محمد  
و جلالت صیبه مرضیه فخر الامراء الکبار محمد قاسم خان قاجار را که هم از کوه  
دریای سلطنت بوجود آمده بود مناسب دانسته رخصت جشن و سرور دادند  
بنام علی و نواب نایب السلطنه التلیه فرزند بلند راباندار کی شایان و معتقدان  
کاردان و حسین خان سردار پیکاریکی ایروان بدار الخلاله طهران فرستادند  
و در آن خطه در حال سلطنت و سایه رافت خاقان ججهای بنای جشن عروسی  
بر حسب لخواه نموده شد و صیبر و کپی پروا پر و وزیر بچشم سرور و بر

برخواستند و مجالس و محافل هبشر چون روی حورا را استند و بعد از اتصال  
ماه و خورشید پیشکشها از امر او و وزیر از پیشگاه حضور خاقانی گذشت  
و سر و بر هر یک از خدمتگذاران بجلال آفتاب شعاع عملی و مزین گشت و بعد از  
چند ماه توقف امیرزاده از دربار سلطانی مرخص گشته با حرم محترم و جمعی از  
خاصان و جواری حرم عازم دار السلطنه تبریز و درین خطه نیز مراسم چراغان  
و جشن و سرور و عیش و جو و از سر گرفتند \* بیت \* تاج جهان باد جهان جمله  
بیکام شهباد حضرتش مامن احرار و دل اکام باد \* دیگر شرا که بتدبیر عدو  
روی نمند \* مدد از لطف الهی و رجال الله باد \* ظفر و نصرت و اقبال و خداوندی  
و جاه \* هر کجا رایت شه روی خند همزه باد \* بیان و قانع سال خجسته فال هزار و  
دو بیست و سی و پنج هجری \* دیگر بار جهان بر رسم دیرین خرمی ناز کرد  
و مشاطه ابر از آری چهره شاهد کل را غازه و صوت بلبل را در حرم چمن بلند  
و از مساخت شاهنشاه اعظم ملک الملوک عالم برای جشن نوروزی بر فرار تنگ  
جم نشست و کار کرد آن دربار امین مدار مجلس همدراز بود دیگر بستند  
دست کان پیمان بجز بسار سلطانی بردست کما مرانی آغاز زرافشانی نمود چون  
جشن عید انقضاءت سلطان کار و روی بساختن مهمات مملکت آورد  
و خلایق در عهد امن و امان اسوده بودند و درین سال چیزی که لایق بیان  
نارنج باشد از و راه برده خفا بر صحنه ظهور جلوه نمود مگر آنکه جماعت روسیه  
در ولایات منصرف قبه خویش بنای بدسلوکی با سرخای خان لکزی و مصطفی  
خان شروانی و مهدی خان قریباغی نهادند و ایشان از و من مالوف عدل کنند  
روی امید بدربار رافت مدار نایب السلطنه آوردند و مورد نوازش و التفات  
از شاهنشاه عالم پناه و حضرت نایب السلطنه گردیدند و بزرگ روس جماعت



شپروانی را از حکومت کوچانبه در شهر قدیم شمانی مکن داده بنای آبادی  
 نهادند و در آخرین سال قاسم افای جدر انلو از حوالی چالدران و محلات خوی  
 باجعی از طایفه بی عاقبت خویش روی گردان شده بروم رفت و در مملکت  
 روم منشامفته و فسادگشته مزید علت بدسلوکیهای باشایان و باعث خرابی  
 و قتال دولت ایران و روم شد چنانکه نکاشته قلم تقریر و تحریر میکردد انشاء الله  
 تعالی \* بیان وقایع سنه بیلان ایل مطابق سنه هزار و دو و بیست و سی و شش  
 هجری و توجه ریات همایون شاهنشاهی بیعت خراسان و اطاعت تمامت خوانین  
 خراسان \* سلطان بهار دیکر بار چهارم را خوشتر از عهد شباب ساخت و سرو  
 صنوبر بالباس اخضر قد دلا را بخود نمایی و جلوه سازی بر افراخت شاهنشاه عالم  
 پناه برای جشن نوروز و زینبخت مرصع نشست و از فرغ و غ تاج و هاج شکوه  
 تاج سلطان انجم شکست و دست جو دو احسان بر کف شاد درهای فته بر روی  
 جهانیان فرو بست بعد از انقضای جشن نوروزی بفرخی و فیروزیه همت همایون  
 بساختن مهمات مملکت و نظم امور دین و دولت پرداخت چون چند سال بود که  
 حکام ممالک خراسان اختلالی داشتند همایون بیعت ان ممالک  
 در پرو از آمد و خوانین انحد و دقتدار ادب و جان تناری بر کف نهاد در پیشگاه  
 عجز و نیاز آمدند و سرکشان ان سامان که بیبانه جوی و معاذیر نادلبند برد و رکورد  
 ناسادقت و خدمت بودند از انتشار اخبار عزایم برق انار و استماع حرکت  
 ریات نصرت شعار از افعال و اعمال سابقه نادم و پشیمان و از رعب و هراس  
 و ذلیل حق و اغراض خسروانی مقسک گشته بعد از وصول موکب انجم شکوه بچین  
 نمکه رصافلی خان ایلمانی حاکم خیرشان و بیکار خان حاکم دره جز و نجفقلی  
 خان شاد لورسیران و برادران خود را بر سر کر و با اعیان و ولایات ابرو ابجه می خود

نود و پیشکشهای شایسته روانه در کاه جهان بنا نمودند و در چین مزبور  
 یاد در کباب منصور و شرف اندوز و خاکبوس حضور شوکت دستور شدند  
 چون موکب مظفر لزوم سلطان افان ساخت ارای چین خوش بیلاق کردید  
 بسران خوانین اعراب و قرایی و غیر هم که امیر حاجتی خان حاکم تون و طبنس  
 و امیر علی خان حاکم قاین و عمید خان حاکم تربت حیدریه شرف تقبیل استان  
 امان بنیان در یافتند و ملازم رکاب و متوقف در الحاقه نایران و کوچ و اطفال  
 خود را نیز روانه ارض اقدس نموده قبوض رسیدگی از کار گذاران انجام پذیر  
 اولیای دولت قاهره رسانیدند و همگی از روی ضراحت مقبل هر گونه خدمت  
 و تکفل بندگی و اطاعت گشتند \* مامور شدن شاهزاده حسنعلی میرزا به تنبیه  
 بنیاد خان و شکست سپاه هزاره بر کفست غازیان مظفر نشان \* چون بنیاد  
 خان هزاره با غانت والی میهنه و بالامر غاب و باغوا و اعانت جماعت هزاره و ایالات  
 نواحی هرات فرارفته شده گمنام کشی را تاب و تیغ غرور را به بوس خلبه بر لشکر  
 منصور اب داد و با استقلالها رشت و هفت هزار خانوار از هزاره شراره شرارت  
 بر افروخت و در حد و دباخیز و شهر نورایت مفسدت و خود نمایی بر افراخت  
 بچمال اینکه هنوز عاگر منصوره شاهزاده حسنعلی میرزا نه پیوسته اند در میان  
 آنها از فرصتی نماید و کوی مظفر را باید شاهزاده را اگر چه اکثری از نوکر ولایات  
 دور دست خراسان که مامور بدیکر سرحدات بودند بر کباب پیوسته با همیان  
 چهار پنج هزار سوار و پیاده که از مشهد مقدس و حوالی انحد و دفرهم داشت  
 بفرمان خود بود اگر همت بدفع بنیاد خان که داشت بنیاد خان باغور و و استکبار  
 بی شمار در چین باخیز با شاهزاده ازاده صفوف کار زار برار است و در میان  
 عمارت بی شدید روی نموده بعد از کشش و کوشش شکست به بنیاد ارکان بنیاد



نشان افتاد جمعی کثیر مقتول و جمعی غنیمت را بر دستگیر و بقیه السیف ره نوردد  
 نوادی فرار و ادبار کشند و غنیمت و کسب بی حساب نصیب غازیان نطق  
 نصاب خراسانی گردید و قلعه های آن طرف باخر ز که در تصرف بنیاد خان بود  
 بتصرف اولیای دولت جاوید بنیاد درآمد و اعیان هزاره که در آنجا بودند  
 داشتند از روی عبودیت و ابتهاج بدولت بی زوال بخدمت شاهزاده امیر  
 منهد خند تکداری شدند شاهزاده اعیان هزاره را با ابراهیم خان بیکلری یکی  
 هزاره که در سالت خدمتگذاران مملکت بود سپرد و قتل بنیاد خان در آنجا بود  
 فرو نشست \* مامور شدن شاهزاده محمد قلی میرزا به تنبیه ترکمانان که  
 و استیصال انجماعت به هفت رایت نظیر ایت \* در آن اوقات ترکمانان تکه باغرای  
 رحیم خان والی خوارزم تپاول و چپاول که عادت ایشانست جاری کرده  
 و خسارتی باهالی جرین و سبزوار رسانیده بودند اگر چه علمیراد خان قلیبی  
 حاکم جرین هنگام معاودت انجماعت سر راه ایشان گرفته اسرا و اموال منتهویه را  
 استرداد و قریب بیچهل نفر نیز از آن گروه گرفته اند که بقتل رسانید و قریب  
 یکصد نفر هم زنده دستگیر و روس مقتولین را با اسرار و اناه در کاه امان جا  
 ساخته و لیکن جاری چنین مستلزم تنبیه کامل بود شاهنشاه اسلام بنا  
 شاهزاده محمد قلی میرزا والی استرآباد و مازندران را با جمعی از عساکر نظیر  
 نشان به تنبیه طایفه تکه مامور و شاهزاده بعد از عبور از سند و چند روز و الفقار  
 خان دامغانی را با جمعی از سواره رکابی و تفکیکیان جلالت بنیاد استرآباد  
 و مازندران از پیش روانه و بقتل و اسیر و چپاول جماعت تکه ساکن بام و بور  
 که از معتبرین انطایفه بودند تعیین فرمود و مامورین در طلوع عهد سعید  
 نظر که شام جات و صبح ممانان زمره خبانت ایات بودند آنکه همان ناخشن

ناخشن او زدند و در صدمت اول جمعی کثیر از مردان ایشان طعمه شمش زدند و  
 هزار نفر از صیدان و رجال و نسوان مشکین خال بکمند اسر و استیصال گرفتار  
 ساختند زیاده از بیجا هزار شتر و کما و کوسقند و اسب و مادیان و اموال  
 و اسلحه غنیمت گرفته رایت معاودت بر افراختند و اسیری چند از زوار مشهد  
 مقدس و تجار و معامل و غیره که در سنوات سابقه هنگام دزدی و ناخشن بدست  
 آن گروه خذلان بر روه افتاده بود و گرفتار مشقت و شداید بی نهایت آن زمره  
 بی عاقبت بودند از این دست برد محتلس کشته بای خلاصی بر او سلطان مالوفه  
 نهادند و زبان بشکر کوی و دعا خوانی و ثنا جوئی دولت روز افزون گشادند  
 و از نایب ات اقبال بی زوال آنکه فرستاده کان شاهزادگان که مبشر اخبار نصرت  
 و مبشر آثار رحمت بودند هر دو در بیک روز و ساعت از یکدیگر فاصله باردوی  
 که همان بوی رسیدند \* شرح بعضی سو مسلوک سرحد داران ممالک روم  
 با اولیای دولت قاهره و بواعث حرکت رایت نصرت طراز نایب السلطنه العلیه  
 بان مرز و بوم \* از جمله اموار ناخشن و خلاف قاعده دوستی دو دولت یکی  
 این بود که با حجاج و زوار که هر ساله عازم بیت الله الحرام بودند هر سال نسبت  
 بسال سابق بدسلوکی پاشایان در نزیاید بود یا اینکه بارها با اولیای آن دولت اظهار  
 و هر ساله احکام متعدد صادر کردید که پاشایان در هر یک از ولایات عثمانی  
 لازم حسن سلوک و مهربانی با حجاج و تجار مسلوک دارند بعد از صدوران  
 همه احکام شدت عمل حکام بعدی رسید که در سال گذشته جمعی از خادمان  
 حرم پادشاهی که زه بسیار طریق حجاز بودند در ولایت ارزنة الروم و حلب جمعی  
 از حمله که در کجیا مضموم شده بودند که بسر برده خادمان حرم در ایند و اکرمالی  
 در انجا پند که در آن باز یافت شود و اصلا اعتنای با احکام دولت که در دست



همراهان حرم حرمت نمودند و احترامی از مقرب الحضرة مهر را اظهار ساخت که  
از اولاد معتقد الدولة سابق حاجی ابراهیم خان شپرازی است نفوذند بعد  
از آنکه این مقدمه کوشش در اولیای آن دولت شد بهیچوجه در آن باب اظهار اعتداری  
نشد تا سیاست مرتکبین چه رسد و هم در آن اوقات مالی از تجار اینمدود  
در حوالی ارزنة الروم بدستی بروایی دزدان آن مرز و بوم بیغمارفته بود خسرو  
محمد پاشا اصلا خود رسمی نفوذ چون در مقام گرفتن اموال از مرتکبین برآمده  
هر چه استرداد نموده بود تمامی را برای خود ضبط نمود و صاحبان مال چیزی نداد  
دیگر آنکه حافظ علی پاشا علاوه بر سوسلوك و بجاج با حجاج که از حد تقصیر و تحریر  
افزون بود سلیم پاشا متصرف مهر را مشغول انحراف و تحریک کرد و بیکی و جدر اناو  
ساخت و شرعی چند سلیم پاشا نوشته اسناد کفر و زندقه و بدعت بمسلمانان  
اینولایت داد آن تحریرات که عند الحاجه حجت است الحال در دست اولیای دولت  
موجود است و سلیم پاشا نیز حسب الاشارة او در تحریک و انحراف کوناهمی نگرده  
تمامت طایفه جدر اناو و بسیاری از بیکی را فریب داده با نظرف برد و بخلاف  
عهد و شرط فیما بین دولتین اتفاقا تصاحب نمود بعد از آنکه شکایتها و اظهارهای  
بی در پی با اولیای دولت و سرعکران روی داد مفید بنفاد و حسن خان قاجار  
بحکم نائب السلطنة العلیه با جمعی از پیاده و سوار برای آوردن طایفه جدر اناو  
از ایزران بان معتر روان و از قرار حکم اشرف لازمه اتمام بعمل آورده بود که  
در انشای عبور بقدر سر موچی ضرر و آسیب بمال و حال و غله و حیوانات عرض  
راه نرسد و در حقیقت حسن خان رفتاری در آن حد و دهنوده بود که در شوره  
هیچ فائده و کاروان نبود و چون منظورش کویچاندن ایل بود بهلا میت و اطمینان  
لهذا او و جمعیت او در خیام و چادرهای خود اسوده سلیم پاشا علی الغفله بانامی

می جمعیت خود بر سر او آمده حسن خان نیز لابد و ناچار بیدار است ایشان پرداخت  
اگر چه سلیم پاشا از این سود اسودی ندید اما مصدر رفته و فساد کرده بود و در  
تصاحب ایل جدر اناو اینهمه نبات قدم و وزید و از رهگذر این خلاف عهد  
فیما بین دولتین مشغول نوازش سر عسکر و اولیای آن دولت شد بعد از آنکه  
خسرو محمد پاشا بر عسکری ارزنة الروم منصوب گشت باین گمان که شاید  
رفتار او از حافظ علی پاشا بهتر باشد و باینگونه خلاف حساب راضی نشود اولیای  
این دولت چگونگی امور را بر عسکر و اولیای آن دولت مرقوم داشته کار  
گذران این دولت منتظر بودند که رعایت عهد فیما بین بنظهور رسد از  
انطرف گاه اظهار شد که جدر اناو از جمله ایلات ولایت عثمانیت و گاه جواب  
این بود که طایفه مزبور خوش نشین ولایت و مطلق العنانند و حال آنکه اطلاق  
عنان اینگونه اشرار سوای اذیت و اضرار و افساد ذات الیین مفر نمی و منشا  
انری نبوده و منافات این دو سخن کمال وضوح و ظهور دارد و مزید بر آن طایفه  
مزبور چند سال پیش ازین باتفاق جعفر قائمیان جنگ و جدال بانایب السلطنة  
نمودند و اگر بمملکت عثمانی متعلق بودند این جنگ و قتال آنها بادوستی و التیام  
بین الدولتین منافات داشت و نقض عهدی بود که ابتدا از آن طرف روی داد  
دیگر حافظ علی پاشا تحریک کرد برای بردن مال اهالی سلیمانس نبود با مری و یکی از  
امکنه سلیمانس که موسوم بچهری بود برای دزدان و سارقین اگر ادمان و معکین  
شد و دزدان در انجام قرا ریاقت بقتل نفوس سلیمانسی و غلب و غارت اموال آنها  
و سایر مسلمین می پرداختند بعد از آنکه خسرو محمد پاشا بر عسکری ارزنة  
الروم منصوب شد معقدی از خود روانه دار السلطنة تبریز ساخت و در مدد  
ادهای چهری برآمد و ازینطرف بر غایت اعزاز سر عسکر حاجی علی بیگ که از



جله معارف کدخدایان بود بمراتفت فرستاده او مامور با رزقه الروم و مقر شد  
که در امر چهری گفت و شنودی موافق حق و حساب نماید بعد آن معاودت  
او درین باب موافق صلاح و صواب معمول و مرتب کرد و در سر عسکر مزبور  
رویه صلاح را منحصر همین دانست که حاجی علی بیگ را محبوب و تکلیف تقویض  
چهری بنمود او نماید و دیگر حافظ علی باشا بعد آن عزل از سر عسکر از رزقه الروم  
لقارص منصوب شد و جهت بیحد و ابروان فرستاده جمعی از سکنه دهات  
ایروان و اگراد انجار اقل و غارت نمود دیگر صادق پاشا و لسلیمان پاشای سابق  
که وزیر بصره و بغداد و مشهور عرب و عجم آن دیار و این بلاد است باین  
حد و دامنه اراده داشت که در سرحد ولایت متکثر شود اولیای این دولت  
در جواب او نمودند که تصاحب تو ممکن نیست و توسط تو باین دولت مقرون  
بصلاح حال و فراخ حال تو خواهد بود و مشار الیه با مهماننداری از معارف این ولایت  
و نامه و سلطت امین بیکمال امید و آری روانه اند دولت شد چهار ماه او را  
با مهماندار در رزقه الروم باقی و جمعی محبوبش بعد از آن مهماندار را بدو  
جواب روانه و صادق پاشا را با همگی همراهان که تمهین است نفر بودند  
کوسفتد وارد میدان از رزقه الروم سر بریده سرهای ایشان را با سلامبول  
فرستادند و درین چند سال سلوک پاشایان سرحدات ازینگونه بود که بی ملاحظه  
اتحاد و دولت در میان با شوب جوئی و تصاحب وقت و فساد می برداختند باینکه  
سر عسکران دوروزی در ولایات ابو ایمنی خود کمان تمکن نداشتند هنوز  
نشسته بر مسند حکومت حکم بر خوانتن می رسید و هنوز استقلال باقیه فرمان  
عزل و قتل از دربار قسری صادر میکردید که چه بارها از جانب دولت علیه  
بر آن مغروران نصایح مشفقانه و مواظفان افلاک اخبار و اعلام میشد منشا اثری

ی و مقید نماید نبود و هم با ناچین می نمود که ازین حرکات ناملازم کارهای بخت  
دولت صفائی خام و در جلد دولت ایشان تمام گشته و گرنه چه معنی داشت که کار  
کداران آن دولت نسبت بخدا حضرت نایب السلطنه که صورت رافت و رحمت  
و عیایه امن و راحتست بقتله عسکر و در رشت خوبی و کینه وری و سینه  
جوئی برخیزند و مع هذا از اخبار و اعلام منع بزیرون گشته کار بجایی برسد که لشکر  
سلطانی بمینک و جدال برخیزند و غبار غلب و قتال آنکه بزنند و رشته اتحاد و دولت  
بکسیخته گردد و خون جمعی در میان ریخته شود با جمله نواب نایب السلطنه که دریای  
حلم و کوه و قار بودند حرکات ناصواب ایشان بر تفاقه بعد از عرض و استشاره  
بدرگاه عالمان بنیاد بر کوب لشکر جهان آشوب و اجتماع پیاده و سوار سر باز نظام  
و تو بخانه فرمان داد و بیک رکفت و نهفت فتوحات عذیده میسر کردید  
و کیفیت آن این است که نواب نایب السلطنه العلیه در دوازدهم شهر ذیحجه  
الحرام از تبریز کوچ فرموده بلده خوی را مضرب خیام تلفر فرجام ساختند و در  
چین توقف در بلده خوی احمد افندی و اتی از جانب سر عسکر بجز و ضراحت  
و پوزش و شفاعت آمد چون تقریرات او در میان دولت مبنی بر تسونف  
و معاملت بودند رفع مواد غنا و تسکین نایره فساد بنام هلی هذا نواب نایب  
السلطنه حسن خان تاجار را در مقدمه تعیین و موصف منصور علی التعاقب  
در حرکت آمد در منزل چالدران بیشتر اقبال مرده رسان این اخبار مسرت  
انار شد که حسن خان سپاه روم را شکسته و سر و اختیره و تو بخانه و جبهه خانه  
انهار امتصرف و از انجا طرف تبراق قلعه که از جمله حصون محکمه اندیار است  
شاقه بفرمت خیمه قلعه انجار اسخرف مفتوح نمود بعد از وصول این خبرهای  
رایت تلفر نشان بجد و بیایز بد و وان در طهران آمد قبل از آنکه افواج سپاه بمنزل گاه



فرود آید در جانب غربی بایزید مقام زنک زور که همدوش ماه و هور بود محض  
ورود قراولان مظفر مفتوح و مسخر شد و هوم اهالی شهر بایزید از بیم صلحت  
غازیان بذیل امان توکل جسته همه و قضاة علما و سادات وارد اردوی کپوان  
مدار و از نوایب السلطنه زمار خواستند و حضرت نایب السلطنه مسول  
انهار ابا جابت مقرون و تمامت سیاه را از داخل و مزاحم شهر و بلوک ممنوع  
و بقوا حد حسن سلوک مامور داجان ملک و وجوه شهر را با طیبان مستطهر  
ساختند و از اتفاقات بجا اول پاشا منصرف سابق بایزید که مدتی مدید در ارزنة  
الروم مجوس و از منصب و ابالت و فتوح امور خویش مایوس بود با اشاره  
سر عسکر از حبس رسته و بقلعه اق سرای پیوست و پاشی از شب گذشته بر مرید  
ستیز و او بر نشست و بجانب زنک زور که موقوف قدری از سپاه منصور بود توب  
و تفنگ بست و قلعه اق سرای بر فراز نیش شامخ واقعت و از بلندی و رفعت  
سر از گریبان چرخ کردن بر آورده و از نظاره آن کلاه نظار کبان از سر افتاده  
علی الصباح نایب السلطنه از ورود بجلول پاشا با خبر و از قتل سر عسکر مستحضر  
شدند فوج بگردان و نایب یوسف خان را بر سر کردگی امیر اسلان خان دنبلی  
بر سر شهر و قلعه مامور و بجلول پاشا را بحضور خوانند بجلول پاشا بعد از آنکه  
بک برادر خود را بر سر عسکر کرده داده بود برادر دیگر خود را با یوسف خان  
باردوی منصور فرستاد نایب السلطنه حد ز ناموجه او را قبول نفرموده در باب  
اخبار او تا کبد و تهدید کامل فرمودند ارمانه شهر و اکثر اهلان اسلامی را  
بمرحت و رافت شامل متعال فرموده و زور کرد بجلول پاشا را از شهر و قلعه  
پس از پیوستی او در دند غازیان منصور از المراف یکبار بر بر و چ و حصار بهجوم  
آموده از شکام نهار یافت حصر تمام شهر و حصار را منصرف و قلعه اق

اق سرای را که تصرف آن در عرض یکسال کمال اشکال داشت تقویت مصالح  
شاهنشاه بلند اقبال در دو ساعت مفتوح ساخته بی غایله برزله آن ممکن و متوقف  
شدند و زور دیگر فوج فوج خواص و عوام و اهل ذمه و اسلام بر کاب مظفر فرجام  
پیوسته طالب امان گشتند نایب السلطنه غازمان نصرت آیت و از قتل و غارت  
منع فرمودند حکومت بایزید را بیهلول پاشا و ضبط الشکر در اعبدا الحید پاشا  
که از اقوام او بود تفویض فرمودند و بمرکت از آن دو نفر پنج بلوک دیگر از توابع  
بایزید و اکنذار و حین خان قاجار سردار را با پاشای منصوب و تمامی اقامان  
و کدخدایان بشهر فرستادند و فعال زنک و ساعت مسعود خطبه فتح و نصرت و جاهد  
و شوکت بنام نامی شاهنشاه اسلام پناه در جامع بایزید خواندند انعام و احسان  
از نقود و اقمشه و خلعت و غیره در باره پاشا مان و اقامان و سرخیلان و کدخدایان  
و جمیع ارمنی و مسلمان حتی فقرا و درویشان و اوسط الناس ان سامان لروضی  
شاهان مبدول داشتند که هیچ دهنه ندمده بود و هیچ کوش نشنیده و از این زور  
فشانی صفت دولت سلطانی در جمیع ممالک عفاقی از د و جنبه جالی و جلالی مشهور  
و ماه رعب و هراس و باعث امن و استیمناس نزد ملک و دور کردید با بجهاد  
بین فضل و عون الهی در عرض یک هفته ملکی چنین که طول آن یک هفته راه است  
باینج قلعه محکم و متین که هر یک را در حصانت و رضانت نانی نبود پیک رکفت  
مسخر و شانزده مراده توب صخره کوب و سایر آلات و اسباب جنات در حیطه منبسط  
آمد و حاجی حسن پاشای چین او غلی که با سپاه وافر بر سرداری آن حدود  
مامور بود بعد از فتح بایزید نایب پناه و رده سپاهش متفرق و پیریشان شدند و خود  
با چند تن از اتباع و اجناد بقلعه سنک که در قلعه کوهی عظیم واقعت و محکم است  
محکم بنیاد پناه برد و حضرت نایب السلطنه امیر اسلان خان و نومیان و فوج



بهادران مامور باین در این جنگ قلعه مزبور و حاجی حسن باشا  
 بعد از آن تانله و محاربه مغلوب و قلعه را سپرده راه ارزنة الروم پیش گرفت  
 و نواب نایب السلطنة علیه متوکلا هلی الله بعزم ادیب سرعکرو لشکر ارزنة  
 الروم قلع مراحل میفرمودند و در حد و محال لشکر در تحقیق پیوست که جهت  
 سپاه عثمانلو و توپخانه و استعداد آنها که در حسن قلعه متوقف بوده اند از اسفاج  
 فتح باینزید بی جدال و نزاع متفرق و پیریشان و از بیم جان سراسیمه و هراسان عازم  
 قراحصار و معدن و نریمان که آنطرف ارزنة الروم است گردیده اند قراوقصبات  
 و الکا و محلات اینطرف از رحبت و سپاه خالی و از حله عبارت و آبادانی هاری  
 مانده است نواب نایب السلطنة محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبد الله  
 خان دماوندی و رحمت الله خان را با هزار نفر سرباز و هزار نفر تفنگچی قدر انداز  
 و هشت هزار نفر سواره کرد و هجوم بتعاقب آن گروه نصیب و رایت ظفر انوس از  
 راه محال ملازک کرد که غله و ازوقه و لب و علفی فراوان داشت در حرکت آمد  
 و در منزل خامو ر صدقی اتندی مدرس ارزنة الروم باجعی از صلحا و علما  
 و زهاد انجا از جانب اجانلو باین شهر و سو باشان محلات و سرخیلان ایلات  
 با عجز و ابتهال وارد دوی ظفر همال گشتند و سرعکرو خود بنارین قلع  
 متحصن عریضه مشقل بر معاذیر بلستد های عفو تقصیر بد رکاه بوزش پذیر  
 فرستاده متقبل پیشکش و ملتزم انجام خدمت و دولت شد و لکن مقارن اینحال  
 خبر رسید که سلیم پاشا والی ارمنیه قبل از وقوع این امور با اشارت سرعکرو  
 سد راه سپاه منصور کشته با مساوی بیست هزار پیاده و سوار و توپخانه و جبه  
 خانه بی شمار که در حد و بولانلو متوقف بودند علی النقله بتعاقب محمد زمان  
 خان و حسن خان و سایر مامورین رفته است سپاه ظفر از روم را که در جنب سا

سپاه روم شرمه نلیل بودند و سپاه از دو جانب در میان گرفته اند نواب نایب  
 السلطنة از اسفاج این خبر صدقی اتندی را با حاجی ملا باقر قاضی حکمر و وانه  
 ارزنة الروم و جرایبی تند و درشت بسر عکرو فرمودند و در عایا و ایلات را  
 بغزو و اسفالت لکین داده بالشکر فیر و زچنگ بعزم جنک ان کرم و ما هنک  
 و تا حد و بولانلو در هیچ مقام قرار و در نک نفرمودند و در حد و بولانلو  
 مسعود با غازیان ظفر نمود شهباز و کرم و نوک کرم و در از هم رفته از سطوت  
 این عزیمت راه عزیمت پیش گرفتند حسن خان و سایر همراهان تا حد و بولانلو  
 سولتر که سفره سنگی ارزنة الروم است بتعاقب آنها پرداختند و در این مقام مساوی  
 ده هزار سوار و پیاده و دو عراده توپ قلعه کوب بتعاقب سپاه ارمنیه و بدست  
 آوردن ایل جدرانلو که بیست دیار بکر گرفته بودند تعیین فرمودند و غازیان  
 مظفر چون سبلی زغار و آتش شعله افروز تا جیش و روشش و در تر جان  
 که چهار فرسنگی دیار بکر است شناده ایل جدرانلو از میان بیرون رفته  
 بود لشکر برق انبر قراوقصبات و ایلات و سقناقت تسلط و اقتدار یافتند  
 هر جا رسیدند مانند برق سوزان و آتش فروزان و سپل بنیاد افکن و صاعقه  
 خانه کن سوختند و آفر و خند و ناخند و بجزاد چار کشته و بران و پیریشان  
 ساختد جعی کپر بلعه شهباز و هفتد عراده توپ و چهار پنج هزار اسب خوردشید  
 نظار و متجا و زازد و بیست هزار اغنام و دو اب غنیمت گرفتند و چندان مال  
 و منال بدست دلبران دشمن مال افتاد که در حمل و نقل ان فر و ماند بسیاری  
 از امتعه و اسباب را برای سبکباری دو اب بر و دفنات و مراد ر بختد و سلیم پاشا  
 با معدودی از خواص جو لکای میر و امناس خود کرده تمامی شهر و محلات را  
 از بیم خدمت سپاه ظفر بنه بگوه های صعب المسالك و درهای سخت و معابر



سکاخ و جنگلهای برد رخت کشیده خود نیز بقلعه میر رخت برد و بمقتات  
 و رسالت حصار استظهار جسته بای اقامت افشره نواب نایب السلطنه حسین  
 خان سردار را با شهنزاد پیاده و سوار بمداغعه او تعیین و اسمعیل خان بیات را  
 بفتح قلعه ملاز که در مامور و مشارالیه قلعه مزبور را که سه ذرع عرض باره  
 داشت و از بلندی سر استاره بسود بزور غازیان نصرت اندوز و غلام بنگریان  
 آتش افروز گرفته با خاک یکسان نمود و چند مراده توب و جبهه خانه و استعداد  
 و اسبابی که در قلعه مزبور بود بجملة نبط و تصرف آورده بسردار پیوست  
 و تا کار فراسود یاری از رعیت و سپاهی در هیچ سو نماند بود از اتفاقات روزی  
 که ساحل قراسو موقف سپاه سردار بود و سواره سپاه بناخت و تا از اطراف و نواحی  
 در کار فوجی از اکراد حسن انلو و نیزیدی در یکی از دهات عامله که بن کرده  
 بنیبر چند نفر از سواره چهار دلی و نیز چار و ناخته چند نفر را بمجروح و بیروح  
 ساختند و از این معنی خبردار و اسمعیل خان بیات و کریمخان لنگر او و عسکر  
 خان افشار و فوج فوج با هر قدر از سواره که در اردو بودند و بیجا اول نرفته  
 بامداد فرستاد و از آن طرف نیز سلیم پاشا با تمامی سواره و پیاده که در شهر و قلعه  
 حاضر بودند بامداد نیزیدی و اکراد پیرون آمدند و از روز تا چهار ساعت از  
 شب گذشته از دو جانب فروغای که رودار و اشتغال آتش کارزار بود بالاخره  
 عساکر از توب و تفنگ در گذشته قریب هفت ساعت با تپش و خنجریا بر جنگ  
 شعله و رور سردار در همان شب فوجی از سربازان مقدم را با سهراب بیگ سردنک  
 بتر لشواران قریبانی کشانده از آب گذرانید و بمرد لشکر منصور رسانید  
 مجرور و در سربازان بلنک آتشک زلزله و آشوب در بنیاد قرار دشمنان افکندند  
 و آن همه لشکر انمول شلیک تفنگ و خروش بلبل جنگ تا قلعه هیچ جا بجا نماند

نکند بدند روز دیگر اینخبر بنواب نایب السلطنه رسید از منزل حسن که ل  
 کوچ کرده از راه صعبی که عبور آن از تشبب و فراز جبال شامخه و اطوار دبا زخه  
 و جنگلهای سخت و رود پر درخت بود گذشته هنگام عصر بکنار قراسو رسیدند  
 و توپخانه و سرباز را که بزحمت راه دور و دراز گرفتار بودند و خسته و کوفته  
 گشته بر لب آب اقامت دادند و بنفس نفیس با غازیان سواره در حین ورود  
 از بهنای رود عبور فرمود و تا کنار قلعه شهر بطوت و تهر راندند و با غازیان  
 منصور اطالی شهر را از سه جانب محصور ساختند و از بیم جنود مسعود اشراف  
 و قضای و سادات و معارفان و نمک و مصاحف بر گرفته باره و آمدند ز غار  
 خواستند و نواب نایب السلطنه بواسطه عجز و نیاز آن جماعت جنگ و پورش را  
 تا چهارده ساعت مهلت دادند و محمد حسین خان نایب الشک اقامی سرکار  
 بقلعه مامور و او سلیم پاشا را بی تاخیر و تعویق با شمشیر و مصحف در پیشگاه  
 حضور حاضر نموده و او بشرف بساط طوسی مشرف شد و در از این خدمت محمد  
 حسین خان را بمنصب الشک اقامی گری در بار شوکت مدار سرتا از فرمودند  
 روز دیگر وزیر بی نظیر سلاله السادات العظام میرزا ابوالقاسم بنخواندن خطبه  
 فتح در جامع شهر بلبس و مهر بنام نامی دارای جهان کشای مامور گردید و در  
 آن مقام هفتده مراده توب فعیبه غنائیم موفوره آمد رایت فتح ایت چند روز  
 در اینجا اقامت فرمود محمد زمان خان و حسن خان که بفتح قلعه خوش مشغول  
 بودند بعد از فتح و استیلا بر محل مزبور با تمامی تشون و سپاه که در اطراف و اکناف  
 بودند احضار فرمود و هر چه اسپر از هر جا آورده بودند تمامی را بصاحبان رد  
 نمودند و عایا و ایالات را بر احم و مکارم شاهنشاهی المپتان و اسقالت داده  
 ممالک ارمنیه را که اکان سلیم پاشا مغوش و مساوی ده هزار نفر از پیاده



و سواران از انکس و ایلاتی که ناخته و سوخته شده بودند رسالت ملا زمان در کاه  
منسلک فرمودند و محمد نیک برادر سلیم پاشا بلقب خانی سر بلند و پسر کردگی  
انگاسرا و از وار جند و ملتزم رکاب نصرت نصاب فرمود و چون از دحام پیاده  
و سوار اگر ادوا عجم و سپاه نظام و سر باز خون اشام پهنای کوه و دشت را فرو  
گرفته از یک راه بحال عبور و حقیقه سپورسات سپاه منصور مقدور نبود و وقت  
مزار سپاه سردار را بر راه خامور با انعام و اموال موقوفه بجانب ابروان مرخص  
در وانه و چهار هزار سواره شقاقی و شاهسون و قراد افی و قراباغی را از راه  
کوه سبزان با کسب و خنیت فراوان روانه خوی و محمد خان را از راه بتلیس  
و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط بجمامه و ان روان و رایت  
نظیر طرا از راه اردش در راه ترازا آمد و در دوازدهم شهر مغر قلعه ارجیش  
مفتوح و دوازدهم عراده توب خمیمه توبهای رکابی گردید و قلعه ارجیش مکانی  
است بسیار صعب که مسطرف او در ریاست و طرف دیگرش با تلاق و انرا نیز  
به تفکیک بیان برق دست آتش شرار مضبوط ساخته و باره او عرضی عرض دارد  
و با سنگ و امک بر افراشته اند و گرفتن او ممکن نبود و بزور ناید الهی و طالع  
شاهنشاهی با سهل و جوه بدست آمد و بمحالات بگری و بندماهی و محمودی  
مخمیمه محالات خوی کشته بقمعلی خان قاجار بیکاری یکی خوی سپرده شد مقارن  
ای محالات خبر رسید که اولیای دولت روم سرعسکر را معزول و سه نفر ناصی  
و مفتی و اتدی که وجه حسین خان سردار و حسین افای زیلان را از میان برده  
و خورده و از اول کار قصد را این گونه فساد برای پاشای بایزید شده اند مقول  
و کمال اختلال در ولایت ارزنة الروم واقعست و هنوز معلوم نیست که سر  
عسکر کبست و بنای امران دولت بر چیست بالجمله در عرض دعاء که ابتدای

ی حرکت رایت نظیر طرا از انبله خوی و انتهای سفر در دوازدهم شهر صفر  
بود شهرها و قصبه ها مفتوح و اقواج دشمنان مجروح و بیروح و اقسام توح دست  
داد شهر و قصبات بایزید و لشکر دو دیادین و ملاز کرد و بتلیس و بهر و اخلاط  
و هاد لجواز و ارجیش و ختوس با جمع توابع و ایالات و بلوکات و رعایا در حوزة  
تسبیرو و تصرف در آمد جایی که مانند همان قلعه و ان بود که ان مکان نیز از قرار  
تعهد سلیم پاشا بطوری مضبوط خواهد شد سوای غنائم و اموال فراوان که  
بدست لشکر بیان قناد از همه جهت موازی چهل و هشت عراده توب خمیمه  
توبهای رکابی گردید و جمعی از سپاه نظیر بناه که قبل ازین بدست آوردن همیده  
سنجاق حکاری مامور بودند در این اوقات خدمت خود را با انجام رسانیده  
سجانات عز بوده نیز خمیمه مالک محروسه سلطانی گردید در وقتی سعادت  
مقرون که بناید سلطان روزه افزون نواب نایب السلطنه العلیه عزیم این سفر عزیم  
فرمودند وقت لشکر کشی و لشکر ارانی گذشته و سحاب مهر کانی نقابا بر چهره  
سپهر دخانی بسته بود و خورد شد جهان ناب در کفه ترازوی میزان چون لوسف  
کنعانی نشسته و در معالک از ریایان و سرحدات روم ابتدای برودت هوا  
و زمان ظهور و صولت سر با خصوصاً ولایات مزبور به بمدی بیلاقت دارد که در  
قلب الاسد تابستان سرمای انجام از مسافرین تابستانست و بی بالا پوش و آتش  
زندگانی نمیتوان کرد اکثر اوقات در ثور و جوزا تا عقرب و قوس ساحت انولایت  
بی برف و دمه نبوده و بعلاوه ساحت انمملکت که سپاه مور عدت مار عادت  
ناخن بر دند و اطراف ولایاتی را که با اقدام اتمام سپردند و قلعه ها کشتودند  
و کوی نظیر از دشمنان ربودند و از انظار جلالت بنام و او از انز و دند اکثر در  
بخت جبال اخفته و لا زانفاده است و مشهور بدریای سپاه است و بمحالات



متصرفه روس و اصل ممالک اطرافه اتصال دارد و در حقیقت سرحدی است  
که وسط ممالک روم شمرده میشود و محل اقتدار و تسلط دولت عثمانی و مشتمل  
بر ایالات کرد و عجم و در سواری و رشادت و نیزه و زوری و حمله بردن و استعمال  
توب و تفنگ مشهور عالم و با اسلحه بول و سپاه روم ایلی نزدیک پنجشان نیز  
و نیزه شان باریک و چشم ترک و تاجیک از حلات دهرانه آن گروه تار یک و از  
اول خاک بایزید تا هر جا که رسم اسب دلاوران ایران و سر بازان و تو بچیان  
انش نشان نظام رسیده منزل بمنزل مشهورن قلعهای محکم و محکمه صخره بنیان بود  
که در هر یک از آنها توب و جبه خانه و استعداد قدیم و جدید زیاده از حد  
و نهایت موجود و گرفتن آنها مدتها منحصرا بمحصار و تسکی و قوط و غلا و جنگ و جدال  
بود و هر یک از آن قلعه های سخت که بسنگ و سرب و سار و چسب بقالک البروج  
بر آورده اند فی المثل اگر تو بچیان لشکر مظفر چندین توب صخره کوب بچی از  
بروج آن بر روی هم باز دند تراشی و خراشی نمی انداخت و ارکان او را منزلزل  
و متحرک نمی ساخت و از سرحداران و باشایان انجامی سلیم پاشا بود که از دفتر  
مسالت و حدن رفتار حرفی جز جنگ و بیکار نمیخواند و از سبق صلاح و فلاح  
جز درس فتنه و کارزار تکرار نمی کرد و زیاده از بیست هزار پیاده و سوار  
مستعد و راسته در نخل رایت اختیار و اقتدار داشت و همچنین پاشایان  
و سر حکران دیگر از غرور بخود سری و بجاخت و عدم اطاعت بر آورده امتقدار  
لشکر جرار و استعداد و عدت کارزار داشتند که تمامت اردو و خیل و حشم  
تو اب نایب السلطنه که بعزم این فتوحات حرکت کرده بودند و تمامی این دست برد  
نموده در جنب استعدادهای من حیث العده و العده عسری از صدتی نمود و حضرت  
نایب السلطنه بقوت نایب الهی و بمن مالع فیروز می مطالع شاهنشاهی روی

ی همت بهم طرف که فادند تا زبان منظر و منصور و عنان عزم بهم بجانب که  
کشادند دشمنان مدبر و مقهور گردید و در عرض دو ماه در نزول برف و باران  
و استیلا می سر می شدیدی فکری خوف و خلیه هر سواز بلاد روم در زیر نعل  
مراکب بست شد و با فحما موانکب قتی چنین دست داد بیست و نوزده ممالک  
یکانه ناخته و سوخته و اهالی بلاد در دست آنها بانش فب و غارت افروخته  
قلعه های محکم که بعضی از آنها بیست هزار و ده هزار خانه و ارمکنه داشت  
ضمیمه دیگر و ایالات و بر روی ممالک محروسه انداخته و چندین بلوک و محال  
و عشایر و ایالات در نخل رایات جلال مستغل و هر یک از بزرگان و باشایان  
انحد و دیگر اطاعت و خدمتگذاری مشتغل گردید و از ایالاتی که در یکی از  
محلات انحد و مدتی بودند ده هزار سوار خدمتگذار برای تو گری انتخاب شد  
که هر نفری از آن بر روی هم تخمینا معادل صد تومان اسب و اسباب و لباس  
و بر اق داشت بالمشکر قلیل سپاه کثیر شکسته شد و هر که ترزایی از مال آنها  
صاحب مال و حشم گردید از د و منزلت الشکر و نایب فرسنگی دیار بیکر گرفته  
و رفته و انش فب و غارت افروخته و به جهت د و مراده توب و ده هزار  
سوار و سرباز با نحد و تعیین شده بود و بی شک در هر یک از بلوکات اند بار  
بیست هزار پیاده و سوار جرار نیزه کدار و تو بخانه انش بار و سایر اسباب جنگ  
و بیکار موجود بود تو بچیان مشاق و در توب ابلازی برق تار و سواران عربی  
سوار ماهر در کارزار و غازیان اگر ادو الوار که که تار از آن مضمرا افتخار اند  
و چشم و چراغ سواران ایران آنها را بستند و شکستن حد سوار آنها را  
باد و بیست سوار در میدان کبر و در اردشوار میدا استند مع ذالک بسایند و ب  
مجد و بی پروی بخت سپه لشکر قلیل از سپاه کثیر صاحب اوضاع شدند و انقدر



اسیر آوردند که عدد اسرای مجبور بر عدد سپاه نصرت مانوس افزون آمد و اگر  
 بقاعده سپاه مغول حکم قتل عام میشد مثل حشر مرو و نیشابور و یکنفر از سپاه منصور  
 بیست نفر رسد می رسید و لیکن نواب نایب السلطنه که درین سفر بران مسائلت  
 استیلا یافتند تخم ارادتی در دلها کاشفتند و جالب قلبی از وضع و شرف نمودند  
 که تمامت اهالی روم و عراقی آن مرز و بوم تسلط و اقتدار دولت جاوید مدار را  
 برای خوردنوعی از نعمتها و رحمتهای پروردگار دانستند و اقرار و اعتراف نمودند  
 که هرگز از دولت عثمانی اینگونه احسان و نوازش و فراغت و اسایش ندیده  
 بودیم و هر یک از فانیان مظفر درین سفر مقصد رخصتی شدند که هرگز در هیچ  
 سفر پیش نشده بود و بمال و ثروتی رسیدند که هیچ خاطری خلوت نمیکرد و هیچیک  
 از چاکران دولتخواه و بندگان ارادت آگاه درین فصل خزان و یار و زان  
 و سرما و برف بتحریرک رایات ظفر راضی نمیشد و در نفس الامر نیز چنین بود  
 و مصلحت راست نمی نمود و کسی آن تکرها و اشیاء و هو خیر لکم ولیکن الطاف  
 خفته خدایی و عطیه کبریای کبریایی و قوت اقبال کشور کشای امری است جدا گانه  
 که فهم انسانی بکنه آن نرسد و در ظرف او هام خلافت نکند کار بست موقوف  
 بعون و فضل و ملو رست و رای ملو و عقل و نقل دیری است که گفته اند \*  
 چو مرد برهنه خورش ایمنی دارد و در دیده دشمن بچستن بیکار چنانچه رهنمای  
 بکار آیدش نه اختیار کرد چنانچه فالگیر بکار آیدش نه فال گذار چنانچه نایب السلطنه  
 العلیه با اهالی هر شهری بهری از انعام و احسان ملوکانه می رساند که مایه جبروت  
 همکشان و باعث رغبت و خشنودی صغیر و کبیران ولایت میگردید  
 خصوصاً در اوقات خواندن خطبه که نام همانون اهلحضرت شاهنشاهی مذکور  
 می شد بر خود واجب کرده بودند که سامع و حاضر از برکت آن نام فرخنده فرجام

فرجام مخلص و شایسته کام کرد در انروز جمع معارف و اشرف و نیما و خطبا  
 و فضلا و سر خیالان و کدخدایان و فقرا حتی خدام مساجد مورد خلعت و انعام  
 و تصدق و شیلان و خیرات شدند حکم محکم صدور یافت که هر چه از امر ا  
 و خوانین و سپاه منصور افراد اسیر آورده بودند بالکلیه از ایشان باز پس گرفته  
 بصاحبانش رد شود کسی را بار ای اسپه که داشتند مانند مال و دو اب را  
 بسواره سپاه و حسن غنایم را بسرباز و توبیجی که بمیاول نرفته بودند تقسیم فرمودند  
 و از نیمه قیمت و کسب بمساب برای خود چیزی برنگرفتند حتی اسب تویمخانه  
 که در میانه تلف شده بود بقیمت اعلا خریداری می نمودند و در وضع ساهداری  
 و کرد اندن لشکر و نوازش هر پاره و سفدر درین سفر قرار می داده بودند  
 که با جمع خلایق بالمساوات سلوک میفرمودند بالمثل در برف و باران تمامت  
 توایین و احاد کسرتنفرترین در چادر بی پوش بسرمیبردند نایب السلطنه نیز  
 چادر پوشدار و مشع و تخت خوابی گاه برای خواب و آرام بر خود حرام فرموده  
 در چادر یکسر بلبل می نشیند و مانند سایر اشکریان بر فرش زین می خوابیدند  
 چون بشهر بزرگ می رسیدند احکام برنجی موجود میشد یا موه از بار خانه و غیر  
 بدست می آمد موافق بنیجه نفری بر کل ملاتزمین رکاب تقسیم میشد و برای خاصه  
 سرکار اشرف مثل یکنفر از احد صرباز رسد می رساند و در فکر فردا نبودند  
 و چیزی که مقدور همه کس نبود از قند و شکر و سایر نعمات نگاه نمیداشتند  
 الحق این قدر دانی و خصایل جدا و چاکر نوازی و اخلاق پسندیده محاسن الطوار  
 سلامین قدیم را از صفحه روزگار محو کرد و حکایتی که وصف شپرازی از  
 چنگیز خان آورده بر بیان نسیان ماند و آن حکایت چنان بود که روزی با اقوام  
 و مشربان لشکار رفت انروز همه روز بجز کتبخکی صد نشاندان مرغ ضعیف را



کتاب کرده ذره ذره ببلای زمین رکاب تقسیم کرد و ذره از آن نیز که در شمار  
جزه لایبجری و قابل نولک خلال و در خورین دندان لقبه خای نبود با ایشان حصه  
برداشت و این حاضران حضور همان امر او نو پیمان بودند که در شدت و رخا  
و صلح و جنگ از رکابش دور نبودند و چون مهالك عالم مخر و کردنگشان  
المرانش مدعرا کردید هر يك از ایشان را که با هم وصفتی شناخت و سالها  
در خدمتش همراه و هم قدم و مدد قادر رکابش زحمت کش و در مصلحت ملکی  
و اقدام و اتمامش محرم بودند همه را مکررم کرد و صاحب ولایت و ایالت و خیل  
و خدم و از آنست که تا کتب تواریخ مشهور دیده صاحب نظر است تا دامن آخر  
زمان از مائر و مفاخر شهریاران باز گویند و یاد جهان نام و نشان باقی است  
حسن اخلاق خسروان افاق از صفحات او راق باز جویند امر و الحمد لله و المنة  
نواب نایب السلطنة العلیه باشوکت سلطنت و کامکاری بزرگ منش و کوچک  
دل و در بهشت مکرمت و بزرگواری همچو طوبی بر سر ازادگان افکنند نخل دفاتر  
مائر سالین گذشته در نظر است و داستان ملوک باستان مخر و ن حافظه اهل  
تاریخ و سپهر که مانند این ملک زاده ازاده دیده است یار و یار مثل این شهر یار  
دولت یار در کتابی شنبه است اینک خامه و دفتر در صفحه نامه بنکار در روزم  
بدست ارد و در بزم بچشد ملکی بسواری و جهانی بسوالی خدایش خواسته است  
که انحضرت از همه سروران برگزیده است و خداوندش بسندیده است که  
که انجناب را بتغویض نیابت سلطنت و عطیه این مکرمت لایق و سزاوار بدست  
چنین بود بدری کش چنین بود فرزند امید که تا جهان ابقاست جهان پانرا از این  
دولت برك و نو باد و چهره حسنی اقبال را افت عین الکمال مر ساد بالنبی  
واله الامجاد و وقایع سال حجتة فال مطابق سنه هزار و دو و بیست و هفت و

و کفیت محاربه پاشایان روم با نایب السلطنة العلیه در توپراق قلعه و شکست  
انطایفه یاری باری بنویکه در وقایع سال گذشته گذشت و حرکت نواب  
نایب السلطنة بروم و تنبیه جزئی بسر حدود اران ان مرز و بوم بنابر ان بود که از  
زیاده سری و زیاده روی و تصاحب و سوء سلوک خود ندام شوند بعد از وقوع  
این حالات بیشتر از پیشتر بلجابت و عناد افزو دند تجار و از باب معاملات  
اهالی ایران را در اسلامبول و سایر بلاد روم مجوس و اموال آنها را در خانهات  
و کار و انرا همانضبوط و محروس داشتند و حجاج را در مراجعت از سر لجاج  
در شام قرین محنت ایام کرده اموال ایشان را بجملة ضبط او ردند بعد از یکدوماه  
بعضی در زندان مردند و قلبی خلاصی باقیه بی مایه منفردارها گشته در راه  
جان سپردند و قلبی از قلب بی زاد و دلیل خوار و ذلیل بوطن پیوستند محمد  
رو قباشا از دربار قسری بار زنه الروم بسر عسکری نحمد و تدبیر و تا واسط  
بهار با اجتماع تدارک و اسباب حرب و از وقت و لشکر و توپخانه و جبه خانه و بار و طلا  
و کلوله و سایر ما محتاج مشغول گشتند و نواب نایب السلطنة در او اخر شعبان  
اندار السلطنة تیریز حرکت فرمود و چین و بر و دیلده خوبی از اتفاقات حسن  
خان قاجار با جمعی از سواران ایران بناخت تا امن و نرمیان و کرفتن تلغه  
مقارن بود که از قلاع مشهوره انحد و دیو درفته و سپاه روم بمقابلهت و مقابلهت  
برداختند حسن خان قاجار سعید اقا نام سپاهی سر کرده ان جماعت را با قریب  
هزار نفر اسیر و در ان دست برد دست کبر و بقیه السیف راه فرار پیروند حسن  
خان سعید اقا و ابالسیران روانه دربار شوکتدار و ان جماعت در خوبی بر رکاب  
مستطاب رسیدند نایب السلطنة العلیه سعید اقای سپاهی را که مرد زبان فهم  
بود بمضور طلبیدند و با او بعضی نصایح نمودند پاشایان و سر عسکران زنه الروم



در ترک مادات و سوسلوک و خاست عاقبت لجاج و اصلاح مبان دولتین  
هائین ایران و روم القافر بودند و اسپران را بغامی اذن مرخصی با سلطان دادند  
بعد از رفتن آن جماعت پاشایان باز دست از خاند بر نداشتند تصور اینکه شاید  
درین دفعه شاهد مراد در این مدعی ایشان جلوه گر اید بتدارک حرب و قتال  
مشغول شدند نواب نایب السلطنه نسکین ماده نزاع و جلال پاشایان مغرور را  
محصر بر افشانی تیغ خون افشان و شراره ریزی توب و تفنگ از در دهان  
دانشه با اجتماع سواره و پیاده نظام و لشکر از ریاجان فرمان دادند و در واسط  
ماه صیام رایت خضر طراز از بلده خوی جلوه ساز آمد منظور نظر آن بود که افتتاح  
کار از طرف وان کرده شود اکثر سپاه را بعثت الباق و مسلمان مامور و در زمانی  
خبر رسید که پاشایان روم جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا  
بپیاده و سوار لشکر روم در حوالی توبراق قلعه خیمه اقامت و توقف بر پا داشته اند  
و هم در آن بیان در گرفتن انجام اتمام تمام بیغایند و در توبراق قلعه مساوی حد  
نفر سرباز و نوزده نفر تفنگچی خلیج محافظت مامور و در مدت محاصره هر چه بان  
معدود و قلیل دلیل شده بیخام کردند که از قلعه بیرون آمده سالها غنما راه دیار  
خویش پیش که بند و قلعه را بی ترس و بیم تسلیم نمایند آن فتنه قلبه در جواب  
باز نمودند که ما را تا جان در تن و رمق در بدن باشد خواهیم کوشید و قلعه را  
از دست نخواهیم داد نایب السلطنه از اسقاع این اخبار و استعداد پاشایان  
در امر کارزار افواج قاهره را از حوالی وان احضار فرمود و موکب و الا از  
چالدران حرکت و بغیرم لشکر و وارد او اجق شد افواج سرباز و سوار که نزد  
فتحعلی خان یکلری یکی خوی محافظت ایل مامور بودند بر کاب پیوستند و جماعت  
اگراد و سکنه وان را که سکنه خوف و هراس دامنگیر گشته بود بقیان حاصل

حاصل کردند که از عساکر منصوبه پیاده و سوار در آن دیار نمانده بالچا اول  
باز و بال تطاول در از کرده علی الصیاح پانصد چهار هزار پیاده و سوار اگر اد  
رومی و دلی باش و هبطا بر سر ایلات خضر او و تکوری که در توره و حاجی بیگ  
مقام داشتند ریخته قدری حکومت از آن جماعت پیش انداخته طایفه تکوری  
با اگراد و لشکر و آن همدستان و محض و رود آنها با ایل و احشام و دواب و اتمام  
بمرافقت اخبار راه افتادند از اتفاقات حسنه که پیش آمد کار و ظهور و کوی کعبه اقبال  
جز آن بیست فوج سرباز و سواره مقدم که سر کرده الهادران وقت سهراب خان  
غلام خاصه شریفه بود از قازیان مامور به سلیمان جدا شده از عقب طی مسافت  
مبتدو بسپاه وان و اگراد چهار کشته از سه ساعتی روز تا وقت غروب اقبال  
در ملک دشمن و صحرائی بی اب بقتال مشغول حرارت تابستان علاوه کرمی  
جنگ شده شپرازه جمعیت آن گروه از هم ریخته جمعی قتل و اسپر گشتند ایل را  
بر گردانیدند و اتمام و ذواب از دست رفته را دوباره بدست آوردند و این  
خبر وقتی بعرض نایب السلطنه رسید که محمد زمان خان قاجار و ابا فتحعلی خان  
یکلری یکی خوی که بناخت سکنه وان مامور فرموده بود با غنیمت و اتمام و دواب  
بر کاب پیوستند و در منزل او اجق خبر کار گذاران در بار رسید که حافظ علی  
پاشا مشوجه محاصره و بجز توبراق قلعه کشته سیده و سکر را پیش برده اند  
و کار بمستحقین انجامتک کرده از سه طرف توب و خیاره بقلعه بسته اند و نقب را  
بقلعه برده در کار انباشتن بار و طمانند و نزدیک است که کار قلعه را تمام نمایند  
و اراده اتحاد و دین با سطلها را جماعت عفا فی بای در دایره نافرمانی نموده قریب  
بدو هزار خانوار تفنگ دارد در فرار کلبسا که در هشت فرسخی توبراق قلعه و بر سر  
راه بایزید واقع است مجمع کشته کلبسا را سکر کرده گشته اند نواب نایب



السلطنه با همان جمعیت حاضر که آذربایجان از وان و حکاری و الباقی بر کشته  
و دشمن شکست و فعال و دو آب ساخته خود و اسب و اسباب از کفار انداخته از  
او اجتناب حرکت فرمودند بدو و نامل کوچک بر کوچ روانه و در چمن عبور از  
کلبه با جماعت از امنه ملو ها او کرها خاج و انجیل و کشتیش پیش انداخته  
باستقبال استعمال نمودند نایب السلطنه اجتماع انجماعت را در یکجا مصلحت ندیده  
امر فرمودند که در دیارین و محالات منصرفه بجایجا شوند انشب اردوی مظفر پروزه  
در آن مقام متوقف و روز دیگر از آنجا حرکت فرمودند و منظور نظر اشرفان بود  
که شب سپاه مظفر بنامه در اردوی حسن خان تا باجا متوقف گشته از رنج راه  
بر آسایند و با اسودگی بمینک قیام و اقدام نمایند تا قافله در راه خبر رسیده که باشایان  
همانی از ورود موکب مسعود اوقات خود را صرف گرفتن قلعه و استیصال  
مستحقین انجامی نمایند و تعجیل دارند که امر قلعه را پیش از وصول رایت مظفر  
ایت تمام نمایند و درین حال جان نثاران قلعه پیغامی چند بمنسوخان نموده بودند  
نایب السلطنه از اجتماع آن کلمات طاقت سکون نماند و فوراً با حسین خان سردار  
و حسن خان و قلیلی از ملتزمین رکاب سوار گشته بملاحظه میدان حرب و تشخیص  
جای نینب و تدبیر کشیدن توبه بر سر نل های سرکوب و تسهیل پورش سر بازان  
و طرح میدان جنگ و استعمال توبه و تفنگ بمعدی بمحوالی سنکرو و معسکر همانی  
راندند که میان چادرها رنگ لباس افشاید و نمایان بود باشایان لشکر همانی  
از مشاهده آن حال بهم بر آمد و با جهان جهان سپاه که دشت و کوه از انبوهی افشا  
بستوه بود همیای جنگ و آماده طعن و ضرب گشتند چهار مراده توبه با چهار  
هزار سپاه از دلی باش و هپلا و دلبران رزم انمار از بناه دره که در آنجا واقع  
بودی الای بسته در او زدند بتلاش آنکه بالای بلندی را گرفته بر سر لشکر منصوره

سرکوب باشند و اگر توانند از بلندی شکستی در بستی بشکر لایم دهند نایب  
السلطنه با معدودی از امر او غلامان و غلام تفکیکیان و غلامان پیش خدمت  
جنگ در پیوستند ملتزمین رکاب در خدمت نایب السلطنه چون کوه بای نبات  
در دامنه کوه انشده جواب کلوله های توبه بی در پی ایشان را بکلوله غلام تفکیکیان  
دسته قاسم خان میدادند تا افواج قاهره از سواره و پیاده و سرباز و توپخانه  
نظام که بمسافت یک فرسنگ راه در عقب بودند بسرعت و استعمال تمام رسیدند  
از آن طرف نیز تپه های باشایان همانی پیش از ورود سپاه منصوره نلها و بسته ها  
و سرکوبها را گرفته همه جا توبه کشید و پیاده گذاشته آماده جنگ و جدال و منتظر  
اشوب و قتل ایستاد منظور نظر نایب السلطنه آن بود که از میان دره بر فراز کوه  
امر پیورش فرمانند و این کار باخته کی و تشنگی سربازان و ماندگی اسبان  
توپخانه بسیار مشکل بود چرا که آنروز نهشت فرسنگ راه در شدت گرمای طاقتی  
در پی ابریه راه را پیاده طی کرده و بقدر یک فرسنگ دور رفتن و دریدن شتاب  
آورده نایب السلطنه با این حالات توکل بمخالق جزو کل و تکیه بطالع شاهنشاه  
کامران آورده حسن خان تا باجا و با افواج سرباز و سوار ابروان و نخجوان  
و خوی پیورش ان بسته مامور فرموده دلبران ایران مانند دعای مسیحاب بیالا  
روی شتاب آوردند و در حله اول توبه های رومی را متصرف شد جنگ در گرفتند  
و از گردناورد کاه چهره خود شید و ماموراد در پیور گرفتند مشهوران دلی باش  
و هپلا از مشاهده جلالت لشکر جراد دلبران چینگ و بیکار ناخند و از آتش  
توبه و تفنگ شعله های آن بکند بگرداند آخند کلوله مسیاحه و نارنگ از بالا  
بزرمانند شهاب آتش در ریزان و جانها از دیدنهای دلبران گریزان شد لشکر روم  
از مشاهده خبره کی و چهره کی سرباز خشم آورده با کمال قهقهه و بی باکی از سه



طرف میان سپاه ایران رخت با یکدیگر آمیختند و باد لهران ایران دست و کریان  
شد کار بکار دو و خنجر کشید و بید قهار در میان سر باز زد و سرها از بندها برداشتند  
و الحق را بت غلغله و معضار هنر افراشتند لهران سپاه روم بسر بازان فائق آمده  
دست جلادت افکار یافتند لشکر حرار را مانند سنگهای کران از هجوم سپل دمان  
از بلندی به نشیب سر از بر نود توهای خود را با ز پس گرفتند نواب نایب السلطنه  
از مشاهده این حال چون غضب بر چین در با مثال آورده و فوج سر باز تیریز  
و مرند را بسرهنگی جعفر قلینجان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمد رضا خان  
با کوی برادر ابراهیم خان سر تیب بمده حسن خان قاجار و سر باز تهرتم تعیین  
فرمود و در لهران جلادت این دو باره با حسن خان قاجار چون شهران نرزم بلندی  
سکرده پورش آوردند و حله بردند هنگام غیبت و مردانگی بود و زمان ثبات  
قدم و فرزانیکی آتش افشان کشته برق انگیختند در هم آمیخته آتش ریختند و با هم  
بر آمیختند و اول پورش شش مراده توب و بیک مراده خیاره رومی را تصرف کرده  
همه را از جا کنده از بلندی کوه بریز افکندند درین حالات صفهای سپاه روم  
تیب تیب ایستاده و پاشایان جلیل الشان چون مردم نظاره و انجم سپاه دیده  
تماشا بندلریهای دلاوران ایران نماده و تیب سلیم پاشا در دست چپ باد همزار  
پیاده و سوارا سکراد رومی چون سد اسکندر ایستاده بودند و امیر خان قاجار  
سردار باغیاه ابویجعی خود در مقابل او قرار داشت و سلیم پاشا کلوله های  
توب جهان اشوب بر صغرف امیر خان کشاده نواب نایب السلطنه با تیب بزرگ  
چون افتاب تابان در قلب قرار گرفته و پرچم علم از ده پایکرا از جنبش نسیم نظیر  
در اهتزاز بود سقیمان مریخ نجیب بهرام شکوه را امر فرمود که پشتاب در ناخت  
با مرقد رهنون امیر خان سردار را بر سر تیب سلیم پاشا حرکت دهند و حضرت

حضرت نایب السلطنه بعزم جنگ سلطانی امر و اشارت فرمود که پیاده و سوار  
تیب بزرگ با امر او سرداران و سرهنگان و پیاده و سوار لشکر کوه توان از قلب  
و جناح و مسافه و کعبین کاه و مین و بسیار یکبار بر سر صغرف پاشایان روم حله  
بروند \* بجنبید جنبی بی باشکوه \* چو از زلزله کالبد های کوه \* سر باز و سوار  
نظام و احاد لشکر و بران سفدر از هر جانب و حرکت آمده دست بضم افکنی  
و شهر افروزی کشادند و بر سر تیبهای سپاه روم عنان دادند لهران دست  
تطاول بخونریزی کشاده و لشکر روم جان در هلاک و فرار و کرد انکیزی نماده  
\* لشکر شد در ست و فوج رومی در کربلای حله اری خوش بود از شهر و از روم به  
فرار \* در اول حرکت تیب محشر نجیب سلطانی لطفعلی خان کنول بعزم گرفتن  
نوبخانه رومی با چند تن از غلامان پیش خدمت اسب انداختند توبخانه را تصرف  
کرده بعد از آنکه دو نفر از لهران رومی را بکلوله بلانجه بر خاک هلاک افکنده  
بود از کلوله که بر دهان او آمد بر حای خود سرد کردید و او مردی شجاع و دلیر بود  
بفرمان نایب السلطنه توبچیان آتش دست که امیرانها اسکندر خان قاجار بود  
اسبان کوه توان برق شتاب مرادکان را بشتاب تمام انگیخته شعله های نهران پیمان  
رومیان ریختند \* شد سر اسبه سپهر و کففت این صیحه ز چپست \* غالباً صور  
قیامت در جهان شد اشکار \* از کلولهای گردون فرسای نلعه کشای یکی  
سرداری را از زمین بر میداشت و یکی را از کمر روده پاهادر رکاب میکذاشت  
و سر نیزهای لقی شکل سر بازان سینه شکاف شد و سرهایی تن و تنهای سپر ماند  
از هجوم لشکر منصور پایی ثبات و قرار پاشایان مغرور از جای رفته تمامی یکبارگی  
روی بوادی فرار و او ارکی آوردند و تیب جلال الدین محمد پاشا که تجاوز از  
پست هزار پیاده و سوار و پست مراده توب اشبار بود در پورش سر باز و آتش



انسانی اقواج خصم سوزیدمت سکر خود فرار کردند و جعبت جانان علی پاشا  
 که قریب هفتاد نفر و بعزم گرفتن توپراق قلعه حوالی قلعه را احاطه کرده بودند  
 روی بهزیمت گذاشتند اردوی ایشان مایه کسب سواران نظام و قلامان  
 پیشخدمت شد و وقت فرار از کنار قلعه مستحقین انجاز اندرون و سپاه منصور  
 از بیرون برایشان کلوله های افس و بزنتار کردند و تبیب ابراهیم پاشا که هفت  
 هشت هزار پیاده و سوار و مستحق سکر جلال الدین محمد پاشا بودند همه را  
 از پیش برداشته بسنگر گریزان کردند و سوار بی نظام لشکر منصور از بی افکار وان  
 شد و نایب السلطنه با احتیاط اینکه میاد انفسکیان و توپچیان ابراهیم پاشا چشم  
 زخمی بسواری نظام رساند و لشکر جلال الدین محمد پاشا در سنگرهای بنات محکم  
 کرده سکوی نظران همگنان ربانید از توپخانه و سرباز هر چه در رکاب حاضر  
 بود برداشته با حقین خان سردار بر سر سنگر داندند و سربازان مظفر مانند برق  
 بر سر از چهار طرف داخل سنگر شدند و بدست و بیکه راده توپ و خیاره و چهارده  
 پرکاله علم از دهایه کمر با تمامی جبهه خانه و قورخانه و اسلحه و اسباب و اموال  
 و خیمه و دو آب تصرف آوردند و جلال الدین در سنگر نیز تاب مقاومت بناوده  
 شپرازه جعبت او از هم رخت و سپاهش دست از هم داده گریختند و امیرخان  
 سردار قاجار نیز با مر و اشارت نواب نایب السلطنه با سپاه ابو ایجهی خود که در  
 زیر رایت داشت بر سر سلیم پاشا حرکت کرده سلیم پاشا و اگر در روی از شومی  
 روی بر نایفه بصحرای هزیمت شتافتند امیرخان ان جماعت را تا محکم و لشکش  
 تعاقب کرده سر و اختاره و اسب و اسباب بی حساب گرفتند و توپهای افکار از بی  
 با قورخانه کلاب تصرف آوردند با جمله در آن قورخای بر آشوب که هنگامه محشر  
 از و نهونه بود انقدر اسب و اختاره و سر و زنده بدست آمدند که شمار آنها مقدر

در محاسبان نبود و کار لشکر روم را ازین قیاس میتوان کرد که حساب روزنامه  
 و دفتر ایشان بدست سپاه مظفر افتاد پنجاه و یک هزار پیاده و سوار چیره خوار  
 داشتند و مشکل باور توان کرد که مساوی ده هزار نفر از ان لشکر صحیح و سالم  
 بی زخم و جراحت با اسب یراق از معرکه کارزار جسته بولمن اصلی خود پیوسته  
 باشد و این سپاهی بود که دولت ارمیده روم از ولایات بعد از مثل شام و حلب  
 و طرابلس و این طرف روم ایلی انار زنه الروم و ارزنگان و سپاس و ملاطبه  
 و عتاب و حاد حص و سایر ولایات دور دست با همزار جند و جهد سعی و کد  
 در مدتی ماه جمع آورده پیدان کارزار آورده بودند و از قرار تخمین اکامان  
 قیمت قورخانه و بهای کلوله توپ و قیمت بار و طو و جبهه خانه سوار توپها و علمها  
 بشصت هزار تومان بهر سیداهمه ندادند و اسباب در ساعت دست فرسود  
 خارت و انتهاب شد و یک نفر از لشکر عراق باردوی ملک زاده مظفر بنفر زده  
 بود و سپاهی سپاه نصرت بنه و سواد سوار و پیاده نظام و عمله توپخانه و قلام  
 با جعبت سردار ابروان از همه جهت بانه و اغروق کنه ترازمی هزار بشتر میامد  
 و پاشایان روم با غرور و وجهالت و استعلا و استکباری بای در میدان کارزار  
 نهاده بودند که در وصف میکنید و نواب نایب السلطنه و سپاه مظفر بنه را دست  
 توسل بجمل المتین دین مبین و پیغمبر راستین و ولای امیر المؤمنین و ائمه طاهرین  
 بودند استظهار بکنج و لشکر و جلالت سرباز و سوار مظفر و فراسنی که در تطاول  
 و کسب بدست غازیان نصرت نصیب افتاد کار کذاران در بار قصری برای  
 دلگرمی پاشایان و نوید در الحسنان ایشان بلاد ناگرسنه اذربایجان را چون بلاد  
 گرفته تقسیم پاشایان نموده بودند و لشکر روم را نلاده رحم از کرون گرفته  
 رخصت قل و اسر و تاراج و خونریزی و بی برهه ی داده اما که دانسته این کار



خانه خداوندی گانه است و عطای دولت فتح و فتح در دیده قدمت داورداد  
 حکمت پاری نواب نایب السلطنه بعد از ظهور قبحی چنین نامدار که کارنامه  
 خروان جسد اقدار تواند بود یکروز در آن مقام توقف فرموده هریات از  
 سران سپاه را بقدر قابلیت و خدمت مورد تواتر و خلعت و انعام و مرحمت  
 فرموده علی الصیاح کوچکده در منزل خالی از که بهترین بیلافت ایشان است  
 توقف فرمودند و همه عقلا و خردمندان دیدند و دانستند که از اول این کار  
 تا باخر متطور نظر نایب السلطنه این بود که کوه عالی بلخ و تپه‌های شایسته پاشایان  
 مفرود کرده شود و پس از آن بازنمای موافقت و مسالمت میان دو دولت  
 دوران عدت فاده گردد و اساس مودت و محبت پیش از پیش استحکام گردد  
 و بدین اراده نواب نایب السلطنه در ایات مدعی ملوکخانه میرزا محمد تقی  
 مستوفی رایالصاح مستغانه و فرمایشات بلیغه تعیین و روانه از زنه الروم  
 فرمودند محمد و قباشاسر عسکر جانب شرق که مرودی آمده و کاراگاه  
 و زبان دان و مصلحت جوی و خیر خواه بود عرض و استدعا نمود که با هجوم  
 و ازدهام لشکر منصور درین حوالی صلح و اصلاح صورتی نخواهد داشت و نایب  
 السلطنه امر بکوی فرمایند و امر اول لشکر طرفین بمقام خود معاودت کرده چند  
 روزی بر لسان بندگان از امنای طرفین در میان تمهید بساط استیسانند و تعیین  
 و کلی صاحب اختیار از طرف کرده تا کانساخته شود میرزا محمد تقی را  
 تا اصول اخبار توقف در آن دیار مناسب حال و کار نبود بدین مصلحت مراجعت  
 بدربار که ان مدار نمود و چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی رفتم کلک و قانع  
 زکار گردد و بهار سال آینده از طرفین و کلی تقبل تعیین و امر مسالمت تبسیر  
 بنیر آمد و حضرت نایب السلطنه کیفیت قبح را هر قضیه بدربار هبلون ارسال

لو جان ستاران را که بیات قدم دو معرکه کار و تار و وید میبودند و قم خانی  
 و خلعت و سپه حسن خان قاجار که پیش از همه تلاش کرده بود و اما در جلالت  
 و مردانگی ظاهر ساخته در محفل سلطنت و کامکاری از زبان مبارک ملقب  
 بسار و اسلان کردید و مقرر شد که دو نفر امین قصایین شاهنشاهی باین لقب  
 سرافرازاید نواب نایب السلطنه بمحمانی فتح و تصرف و ایت معاودت مملکت خوی  
 برخواستند و از این باب و السلطنه نیز بزرگه مرکز دولت بود میوست قصه و نایب  
 ناگزیر شاهزاد مجمل شان محمد علی میرزا محمد علی میرزا در سن اثنی عشرت از کان  
 بزرگ تر بود و بر شادت و شهادت و عقل و ذکا و مصروف و عسکر ادبی و قدر  
 شناسی و بیطن و جلالت مشهور و معروف بود شاهنشاه اعظم مملکت  
 کرماتشاهان و لرستان و فلی و شوش و رود زفول تا حد و دینوره و بغداد و ابا و  
 تقویض فرموده بود عزیزی باقی و نگری صایت داشت در نایبستان این سال بر ملال  
 محمود پاشای بایان از اطاعت او سر باز زده یا اولیای دولت عثمانی پیوسته داود  
 پاشای وزیر بغداد بغیرم تقویت و استعداد او علی پاشا والی دیار بکر و ابا قریب  
 سی هزار نفر در هم پیوسته بطلب سلیمانیه فرستاد و عم او عبد الله پاشا مشوسل  
 نواب محمد علی میرزا بود و شاهزاده از استماع خبر جمعیت اتحاد و دیار با نژاد هزار  
 نفر از کرماتشاهان بیرون آمد لشکر رومی را شکست و عبد الله پاشا را حاکم  
 سلیمانیه کرده تا کنار قلعه خداداد تا ختن او رود در اتحاد و در مرضی قوی بر مزاج  
 شریفش طاری گشته در شهر صفر در میان جوانی و ادع عالم فانی نمود اعلیحضرت  
 شاهنشاهی را اخبار اند و بیکران از فوت فرزند جوان بر صفحه خاطر خورد شد  
 ماتر نشست و برده نشینان حریم سلطنت و اجلال ناله و آه پقراری با وج سپهر  
 زنگاری رسانیدند و شاهزادگان خورد شد جاه که فرمان فرمای ممالک بودند



از اسحاق این قصه جالسوزبانده و غم قرین و بسو کواری و ماتم همت بن  
آمدند و اقربا و خویشان را خارج نمودند و تمامی امر او سرگردگان و افراد  
لشکر و احاد چاکران را اب دیده بد امان جاری گردید و اعلی حضرت شافعی  
مسلکت او را که کان محمد حسین بهر ز اخلف ارجندان فردوس اشبان تفرغ  
فرمود \* بیان کیفیت امراض مهلکه که درین دو سه سال در بعضی از ممالک  
چین و هند و ایران روی نمود و بیان از بحال تایم مقام صدر دولت پایدار از دار  
ملال \* درین دو سه سال از تاتار حرکات اجرام علویه و قرانات کواکب امراض  
مهلکه در بعضی از بلاد چین و هند وستان اتفاق افتاده جمعی کثیر از زندگانی  
سپار آمدند و از آنحد و دی بعضی از بلاد ایران سرایت کرده در شیراز و اصفهان  
و یزد و کاشان و قزوین و عراق عجم و از آنجا بعضی از ولایات اذربایجان مثل  
مراغه و تبریز و خوی و قزاق و بلخ و خجوان افتاده در همه این ولایات گروهی انبوه  
رخت هستی بکاخ بنستی کشیدند همانا که هوا فو تنی پیدا کرده بود هر که را این  
ناخوشی میگرفت در سال اول بلخ و آب سرد بروی ریخته می مالیدند و اکثری را  
قی و استفراغ و اسهال دست میداد و علت بیست و چهار ساعت طول می کشید  
و درین زمان اندک چنان میکنداخت که کویاد و ماء از او کشیده بود و مالک پیش  
از ناجی بود و معلوم نمی شد که این مرض سرایتی داشت یکی را میگرفت و یکی را  
میکنداخت و آنگه بهر آن را کریبان میگرفت و گه در معرض جوانان می شد و اجابا  
بهت هوا را قوت طبیعت جوانان دافع بود و سر این امراض مهلکه بر کسی ظاهر  
نشود و نه کسی او را انجامد و بایست و انست گفتن و نه خبر فجا و وبال احوالی رفت  
بالجمله تایم مقام صدر دولت باید از در دار السلطنة تبریز برای نظام کار و انتظام  
امور دولت قرار داشت و بتدایر و جوانان بهر این خطه دلپذیر امر ساز بود

بود در همه امور مساعی جباه که عادت آنجناب بود نظهور می رساند و بعد از فتح  
سپاه روم و شکست انجاعت ناخوشی در اردوی معالی نیز افتاده و در زمان  
مراجعت دو اب نائب السلطنه به دار السلطنة تبریز جمعی از بهادران نو مسلمان  
و سر بازان جلالت نشان در راه و داع زندگانی نمودند و در تبریز نیز با از ارجان  
دادن گرم بود وضع و شرف آن دو بار تصوابدند از کان دولت بموالی و حوائشی  
قرار کردند و مقام مقام از مقام خود حرکت نکرد و سر گرم انجام خدمات دولتی  
و مشغول حراست و حاش ملک و ملت بودند در بیست و بیجم شهر ذقعه الحرام  
مریض شده روح بر قوحش بار و جانبان در خطر نفس ماوی گرفت و در جوار  
سید حمزه مدفون گردید از اسحاق واقعه ناگه بر مانش خاطر خطیر نو اب نائب  
السلطنه ینهاست دلگهر شد و آنجناب از قدیمی خدمتان دولت جاوید بقیان خاطر  
اینه کردارش جام جهان نمای سلکت و تقه و زینش عکس بدی صورتد ایبر  
دولت بود غفلتی از امورات جزئیة دین و دولت نداشت تا بکلیات امور چه  
رسم و سس اساس و دایة ارباب سلطنت سپهر میاس بود از خبر جانسوز و نانش  
شاهنشایند اقبال را ملال بیکران در مافه با صد ار فرمان جهان مطاع دلجویی  
بازماندگانش فرمود و منصب قائم مقامی را بخلیف ارجندش ادب ارباب تک  
دان سلالة الاطیاب بهر زانو القاسم تقوی و منصب جلیل القدر و وزارت  
نائب السلطنه را بهر زانو موسی خان خلیف دیگرش عنایت و پرودوش افتخار شانرا  
بخلایق اقتاب شعاع مزین ساخت و بهکارم بیکران بتواخت و اکنون در راه  
خدمت مساعی و جاهد و سر گرم خدمات دولتی \* بیان لطاول اشکرا بیعت  
سلیاس و تعیین یوسفخان کریمی غلام خاصه شریفه بادیست بهادران و گرفتن قلعه  
باشغلان و همکاری و آمدن مصطفی خان و مملع شدن و معاودت او بهکاری \*



در رعیت و ایت منصوره و مری و آن پسرانقت اگر ایدینرا دجیت کرده خفله  
بر سر سلاطین و بختد و جعی از ایلت و ذکرانحد و در از تبع بهرحی گذرانیده  
بعد از ناخت و خوریری از ترس تلاقی امواج زاخره و خوف تلاقی انواج قاهره  
برگشته در مکان خورش سرشولش در دیده در خریدند نواب نایب السلطنه  
پرسنجان علام خاصه شریفه ریادسته بجاداران و جماعت نومسلان قلع اماکن  
و تخریب مساکن و دفع شرارت اگر ایدینرا تعیین فرموده بسنجان زسلاطین  
حرکت کرده عثمان پیک مرتوشی بانصیرخان پیک که ولد مصطفی خان حکاری  
بود و نسبت بدخولش حقوق و حصان ظاهر بساخت و در نصیران بدر اصرار  
داشت از اکرادان حد و سه هزار نفر کرد آورده بمقتله بسنجان شتافتند  
و بسنجان بادولت نفر نومسلان در برابر انگروه صف قتال برار است  
بعد از تلاش و جد و جهد تمام شکست بر سپاه اکراد افتاده عثمان پیک بالسر  
مصطفی خان ره نورد وادی فرار و بسنجان از کرد راه مشوجه بسنجان باشقلان  
گشته اول بمحاذات برچی که کند اندیشه مردان بلند همت بکنار بام او نرسیدی  
و اندرون او مشحون بوجود تشکیکیان بود در بیرون قلعه باشقلان در روی  
بسته صبی اتفاق افتاده مجرد و رود از هر طرف بجاداران بر فرازش صعود نمودند  
و دو ساعت از طرفین دود توب و تفنگ بر فک دخانی صادر بود و بخت بجاداران  
مساعدتس ان مکان سخت را بجملة تسلط آورده تنغ پید رنج باهالی انجام دادند  
و جوی خون از کلوی اگر ایدی بنیاد گشادند بعد از تمام کار انجام مشوجه بسنجان قلعه  
باشقلان شده ان مکان صعب المسالك را مالک شده مستحفظش تنغ پید رنج  
مالک کرد پدید درین حال عسکر خان افشار باجمعی از ابوابجمعی خود بحکم نایب  
السلطنه مامور باندا یا بود بسنجان ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب عسکر

عسکر خان نموده بدربار سعادت مدار فرستاد و خود با جاداران و سایر سپاه  
ابوابجمعی خود از سپاه و سوار در انحد و دمشق و حایا و اکراد انحد و در  
که از باس و سلطوت حکموان مهابت نایب السلطنه العلیه خاطر جمع نموده از  
هر طرف کوچانیده در اماکن و مساکن خویش جایجا حکمرده بنویدا شفاق و الطاف  
نواب نایب السلطنه مطمن و اسوده خاطر ساخت و مصطفی خان حکاری که از  
اولاد بنی عباس و بدربار همیک از سلاطین سپهر حکریاس قدم نهاده بود بعد  
از تسلیم قلعه و سپاه سبک بر میضد خدمت و متابعت بر نشسته بتاب تمام خود را  
بدربار شوکت مدار نواب نایب السلطنه رسانید و ملوق صیودیت و فرمان  
برداری بر کردن نهاده بالاتریم خدمات و متقبل ارسال پیشکش و اظهار جان  
نثاری کرد برود و شش بخلاف کرانمایه پیرایه گرفت مقصود المرام و شاد کام حکاری  
برگشت و هم در ان اوقات پسرش نصیرخان پیک که باید را اظهار عداوت  
می نمود از جهان رخت بریست و پدرش از خارا از او دست و بسنجان بعد  
از اتمام امور و حکومت مال شرارت نزدیک و دور رسیده سینه جلال پیوست و بامر  
نواب نایب السلطنه دو پست نفر از بجاداران بمحافظت قلعه باشقلان مامور و امسال  
که مامور خان سردار قاجار بامر نایب السلطنه بمحافظت و سرداری یکلری یکی  
خوی و مضافات انحد و دسر افراز کرد پدید اختیار امور الصغیرات را تا حکاری  
و باشقلان و کردستان بقضه اقتدار او گذاشتند اکنون همه پیران و سرخیلان  
اکراد و ایلات انحد و دسر بر خط فرمان او دارند و جرات رد فرمان و تمرد بخاطر  
نارند \* بیان توسل شدن محمود پاشای بابان نواب نایب السلطنه و تعیین  
ابراهیم خان باکوری بانحد و در منصب محمود پاشا در سلیمانیه و گرفتن کرکوک و کوی  
و غارت و دستبرد سپاه نالار موصل و بیوسن محمود پاشا بدربار حکموان مدار



نایب السلطنه و خلعت و نوازش یافتن و مراجعت نمودن او و محمد حسین پسر زرا  
حکومت سلیمانیه و بیابان را چنانکه بود باز عبد الله پاشا از کذاشته محمود پاشا  
دو باره با علی پاشا و الی دیار بکر بر سر سلیمانیه رفته عبد الله پاشا را شکست داد  
و سپاه ساخلوی را که محمد حسین پسر زرا در اینجا از داشته بود متفرق و پیرشان  
نمود و خود بمحکومت سلیمانیه بنشست این اخبار پیرشان بمسامع اولیای دولت  
علیه رسیده شاهزاده عبد الله پسر زرا از زنجان با محمد و ذنعبین و عبد الله پسر زرا بعد  
از خرابی انجد و دبیب بلغان ناخوشی که متداوم بود بزنجان مراجعت نمود  
محمود پاشا هم از انتشار مرض معهود نایب پناه آورده بهمت کرکوک گریخت  
و عبد الله پاشا در سلیمانیه متکون و مجدداً محمود پاشا جمعیتی فراهم آورده عزم  
سلیمانیه نمود خیر عزیمت او بمسامع اولیای دولت قاهره رسیده اعلیحضرت  
شاهنشاهی نواب نایب السلطنه را امر و مقرر فرمودند که امور صحفحات کردستان  
و عراق عرب را در عهده اتمام خود دانسته نظامی و انتظامی دهند که من بعد  
بجمع وجه من الوجوه عیبی و نقصی هم نرساند حضرت نایب السلطنه علیه از جمله  
ملازمین در بار شوکتند از محمد حسین خان ایشک اقامی را که مردی نابل و کار  
کنار بود بار قوی خشونت امین پناهند و ذنعبین فرموده امر و مقرر ساختند که  
محمود پاشا عازم حضور باهر التور شود یا از مالک محروسه سلطانی بیرون رود  
محمد حسین خان او را در کرکوک ملاقات کرده پیغام سرپا نهادید بکنند و رقم  
ارقم شیم را با او نموده محمود پاشا از اعمال سر امر نکال خود نادم و پشیمان و دست  
توسل بمجمل المتین دولت ابدینان زده خدمت و بندگی را مقبل و همان یک  
برادر که بر خود را که مردی رشید و کار دان و از جانب برادرش صاحب اختیار  
السامان بود بصحابت محمد حسین خان روانه در بار شوکتند از نواب نایب

نایب السلطنه نمود یافت و رحمت و لطف شاهنشاه شامل حال و کافل احوال او  
شد مورد نوازشات شایان گردید بمقارن این حالات عبد الله پاشا هم او متوسل  
بدولت علیه عقیانه گشته خلعت از داود پاشایان با دیگر آماده شود و مشر  
شد حضرت نایب السلطنه علیه خلعت و حکومت سلیمانیه و بیابان را بمحمود پاشا  
مرحمت فرموده ابراهیم خان سر تیب با کوبی را با دو فوج تیریز و مرافقه که سر فک  
او جعفر قلینان پسر احمد خان مقدم بود مصحوب عقیان یک بر سر عبد الله پاشا  
آیین و ابراهیم خان هنگام ورود سلیمانیه راههار با او مسدود نمود و عبد الله  
پاشا سوای در بار شوکتند از ملجای و مناصی نیاقت بدرگاه خلالتی بناه شتافت  
و ابراهیم خان خلعت و حکومت محمود پاشا را امین گوی و سلیمانیه بروی پو شانید  
در سلیمانیه متکون ساختند مقارن این حالات داود پاشای وزیر بغداد محمد پاشای  
حاکم گوی را جمعیتی داده باریل فرستاد محمد پاشا کوچ و ننه محمود پاشا را که  
در ارپیل بود کورچانیده بموصل فرستاد که از انجار روانه بغداد نماید مادر محمود پاشا  
کفایت احوال را عرضه بدیبار نواب و لطفه در سال و حضرت نایب السلطنه را  
بایره غضب در التهاب آمده رقمی سرپا نهادید با ابراهیم خان سر تیب فرستادند  
که اگر چنانچه کوچ و ننه و مادر محمود پاشا را با سلام ببرد باشد تبرک گردانیدن  
انقاد را اتمام است باید که تعاقب نموده از انجا همت باز گیرند و اگر درین خدمت  
تعاون و مستی جایز دانند همگی سردار و سپاه خود را مورد سیاست و سخط دانند  
بوصول رقم قصاصیم ابراهیم خان سر تیب از سلیمانیه کوچ بر کوچ روانه کرکوک  
شد بمرد و رود سپاه قلعه کرکوک را محاصره کرده اما جگانه توب و تفک و خروش  
و فوجانک را از ایوان کپوان دور کرد و انبند و هر روز از طرفین کشش  
و کوشش تقدیم میاتاد بکر پاشا حاکم انجا نایب خدمات اشکر منصور بر تافته



از در عجز و استیجاب در آمد و پیش کشی لایق روانه در بار شو کفدار و ابراهیم  
خان از آنجا کوچ کرده روانه اربیل شد و بود و در سیاه منصور راههار آمد و در  
کرده قلعه اربیل را محاصره نمودند ابراهیم خان و سایر سرهنگان آن پورشر را  
مناسب ندانسته با احتیاط اینکه میباید کوچ و بنه برادر و اشباع و اتباع محمود پاشا  
که در قلعه بودند اسپه رسید و در میان کسی از آنها تلف شود پس شدت  
و شکایت تمام کوچ برادر و اتباع و اشباع محمود پاشا را از آنجا بیرون آورده بار دو  
رسانیدند و از آنجا کوچ کرده در کنار ابر موصل افتادند و شدت هر چه تمامتر  
اطراف موصل را محاصره کرده کوچ و بنه و مادر محمود پاشا را ملیدند چه امکان  
مضائقه بود پاشای موصل مادر و عیال و اطفال محمود پاشا را با سایرین هم که بود  
و هر چه بود با کمال عزت و احترام بیرون فرستادند و روانه اردوی نصرت شکوه  
ساختند ابراهیم خان بعد از اتمام این خدمات بر سر کوی رفتند محمد پاشا  
حاکم کوی محصور طرقت و شوارع از هر طرف میسند و آمد و زمان محاصره چهل  
و پنج روز امتداد یافت هر روز از طرفین بای میدان جلالت می نهادند محمد پاشا  
حاکم کوی سطوت و صلابت لشکر منصور را دیده بعجز و تصور خود قایل گشته  
رخصت بیرون آمدن خواسته قلعه را تسلیم و کسی متعرض او نگشته روانه  
بغداد گردید و لشکر منصور داخل کوی گشته چهارده قبضه توب با قورخانه بچینه  
ضبط آورده توبها را شکستند و قورخانه را بر گرفته و عیان بیک زاد رکوی  
حاکم با استقلال نموده بعد از آن نظام امور را محدد و در عازم در با سعادت مدار  
و از عقب ایشان محمود پاشا عازم در کاه کپوان بایکاه و از تواب نایب السلطنه  
انواع رانفت و عطوفت و انعام و احسان دیده مراجعت بسایمانه کرده در کمال  
استقلال مشغول حکمرانی گردیده و قانع سال خجسته قال مطابق سنه هزار و

و دولت و سی و هشت هجری و کیفیت وقوع مصالحه عام فیما بین دولت ایران  
و روم در اول بهار این سال فرخنده قال که هزار دستان با هزار دستان بر فراز  
کابن بلا افشان و نغمه خوان بود و تدر و بر شاخ سر و فصول محبت و مرادقت  
میسر و در زمانی از ماد شاه و الاجاه روم محمد روف پاشای سر عسکر شرق  
و والی ارزنة الروم در باب اختیار مصالحت عام و مصادقت و دولت ابد فرجام  
رسید و پاشای مشارالیه مردی از عده و صاحب حال و کمال و کار از موده و کرم  
و سر در و ز کار دیده بود و معری الیه مراتب مزبوره را بکار گذاران دولت  
جاوید قرار نایب السلطنه العلیه اظهار و بیان که در زمان تنیه و کوشمال و زیاده  
سری اشایان مغرور که مطلب اصلی آن بود چندانک وسیع الانخبار ممالک  
عروسه سلطانی افزود اما با از رای جهان آرای حضرت و لبعهد که منند آرای  
دولت این فر و زه مهده است بر هایت جبهه جامعه اسلامیه و اتحاد و دولت  
جاوید طراز هیجان غبار خصومت و لجاج و ریختن خونهای بیگانهان و وقوع  
تشویش و نا امنی طرق و مسالك و معابر را مناسب ندانستند و کیفیت مکتون  
خبر باد شاه و الاجاه روم را بیایه سر بر سلطنت مصبر اعلی حضرت شاهنشاه کپوان  
بایکام عرضه داشته قبله عالم و العالمیان حضرت و لبعهد را صاحب اختیار کل فرموده  
رخصت دادند و مازون فرمودند که در هر حال و مقال بهر چه صلاح و فلاح دانند  
از انقرار معمول فرمایند پس تواب نایب السلطنه العلیه بعد از اجازت از دربار  
اسمان جاه مغرب الحضرة العلیه بهر زاهد علی مستوفی استنباتی را برای اتمام این  
کار و انجام صلح بایدار و روانه ارزنة الروم و بکوکالت تعیین که با پاشای مشارالیه  
در محفل مصادقت و مواعدت و کار گذاری و کار اکاهی نشسته در صلح و جنک  
سخن راند و آنچه غیر و صلاح مسلمین و باعث سرفرازی ملک و دین و صرفه



وصلاح و خیر و فلاح دو دولت ابد قریب است از دقت خرد مندی و رای رزین  
و فکر دورین خواتم بعد از ورود مشارالیه بارزنده الروم با محمد روف ما شا  
در خلوات اجلاس کرده سخن انس و استنباس میان دو دولت جا و بد اساس  
در میان آوردند بالاخره قرار گفتگو صلح استقرار یافته ختم کلام بنهر خواهی تمام  
و رضای ملک علام لر دین \* و صورت صلحنامه میان دولتین بجهتین از فواید  
افلام سلالة الوزراء الکرام نسیمة السادات اعظام مبرز ابو القاسم فایم مقام اینست \*  
غرض از تحریر این کتاب مستطاب اینکه درین چند سال بسبب وقوع بعضی حوادث  
میان دولتین علی بن اسلام و ابی صالح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه  
مبدل بنقار و خصومت و موادی بحرب و کدورت گشته بود بمقتضای جهة جامعه  
اسلام و خدم رضای طرفین بسفک دماغ و وقوع اینگونه حوادث و غوغا عادت  
سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین فنیعتین آنها رضیت  
و موافقت شده بموجب فرمان همایون اهلحضرت که همان حشمت ملک بخش ملک  
حکمران ایشان تاج و سریر خدیو زمین و زمان جلال الاسلام و المسالین جلال الدنيا  
والدین خبات الحق و البقیین قهرمان الماء والطین نزل الله الممد و دنی الارضین  
حافظ حوزة سلیمانی باسلطابا جهانبانی داور جیاه سلیمان دستگاه انجم سیاه  
اسلام پناه زینت بخش تخت کبان ملک ملوک جهان تاج بخش کامران شاهنشاه  
ممالک ایران الخاقان بن الخاقان الغازی قتمعلی شاه خلد الله سلکة و اقباله و حکم  
ماموریت نامه رفیعه غریه غزای دولت و شهر یاری و دوحه علیای شوکت  
و جهانداری ممالک رقاب گردون جناب کیوان همت بر جیس فطنت رکن رکن جلال  
مخمس و طیب اقبال پادشاهزاده ازاده و بلعهد دولت علیه ایران عباس میرزا  
غرضه این عهد ملوک و چاکر جان تبار بوکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از

از جانب دولت علیه عثمانی نیز بامرو و فرمان اهلحضرت که بوان منزلت شخص فلک  
شهر یاری بدو رافع اجداری لذشاه اسلام نامه سلطان البرین و البحرین خادم  
الحرمین الشریفین ذو الشوکه و الشهامة السلطان بن السلطان بن السلطان  
الغازی محمود خان ابد الله ملک و اقباله و کالت نامه بجناب عزت نصاب بنالت  
انتساب جلالت انساب مقم امور الجمهور و بالفکر الثاقب مههد قواعد الامور  
بالرای الصایب صدر اسبق اکرم والی ولایت ارزنده الروم سرهسکر جانب شرق  
محمد امین روف ما شادام مجده عطا و عنایت شده بود این عهد ملوک در مدینه  
مزبور به باجناب سرهسکر مشارالیه بعد از مذاکره و کالت نامه های مبارکه عقد  
مجلس مکالمه مکرر و مصالحه مبارکه باین ایین ترتیب تعیین یافت \* اساس \*  
که در تاریخ فزار و صد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه که واقع گشته حدود  
و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تبار و درقراری و تمخبله سبیل اسرا  
واقامت شخص معین در دولتین علی بن باشد تمام او که بالاین الدولتین باقی  
و مرهی و معتبر نبوده بارکان ان وجهان الوجوه خالی هارمن نشد در میان  
دولتین علی بن شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابداد در کار باشد بعد ازین  
شهر خلاف در خلاف بوده در میان دو دولت معامله که موودی که دورت  
و بر و دت و منافی سلم و صفوت باشد و وقوع نیاید و آنچه داخل حدود قدیمه  
دولت علیه عثمانی میباشد در اتسای حرب و قتال بدست دولت فنیعه ایران آمده  
از جمله مقلع و اراضی و قضا و قضیه و قرا حال تحریر مصالحه از تاریخ این تمسک  
معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تمام تسلیم شود و بمراعات  
حرمت این مصالحه خیریه گرفتار ان طرفین را بلاکتیم و اخفا علی سبیل کرده آنچه  
در اثباتی راه محتاج الیه انا باشد از ماکولات و غیرها عطا شود و بسرحدات



طرفین اقبال نمایند \* ماده اول \* دولتی علیتین را در امور داخله یکدیگر  
مداخله جایز نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز ندانند  
از جمله محالی که از توجیحات سنجاق و کردستان داخل حدود میباشند میباشند  
الاسباب و وجهان الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض  
در تصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین  
ببیلایق و تشایق عبور نمایند در باب رسومات عادی و بیلابقی و تشایق و سایر  
دهاوی که وقوع یابند مابین و کلا متوابع و تبعه دولت ایران و وزیر بغداد و مخبر  
شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد \* ماده ثانی \*  
و از اهالی ایران کسانی که بکعبه مکه و مدینه منوره و سایر بلاد اسلامیه امد  
شد میبایند مثل حجاج و زوار و تجار و مترددین اهالی بلاد اسلامیه رومیه  
بان جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه  
خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذا لکن از زوار حیات عالیات  
مادامیکه مال التجاره نداشته باشند از ایشان مطالبه باج و خیره نشود و اگر مال  
التجاره داشته باشند بر وفق حساب کمربت مطالبه شده زیاد طلب نمایند و از  
طرف دولت ایران نیز با تجار طرف دولت عثمانی و اهالی ایشان برین وجه معامله  
نمایند و بمقتضای شرط سابقه فیما بعد در حق حجاج و مجار دولت علیه ایران  
تغذوا اجرای شرط مقدم از جانب و زرای عظام امیر حجاج و میر میران کرام  
و سایر سلطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام  
شریف الی حریمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب امین صرّه همانون نیز  
نظارت حال ایشان شود و خلاف شرط بطبع وجه واقع نگردد و در رعایت ایشان  
هست نمایند و اگر در میان ایشان نزاع روی دهد این صرّه همانون بمعرفت

بمعرفت معقدی متعین که در میان آنهاست نظارت نماید و از مخدرات حرم  
شاهنشاهی و حربهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بجهت ایران که بمسک  
معظمه و معتبات عالیات میروند و فرخورد مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کمال  
در خصوص رسومات کمربت تجار و اهالی دولت بجهت ایران مانند دولت علیه  
عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقراری یکصد فروش چهار  
فروش کمربت گرفته و بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست  
دیگری منتقل نشده است مگر از ایشان کمربت نگذردند و تجار ایران لاجل التجاره  
چو بوق شهر از که بدار السعاده میروند و ربع و شریک انحصار نباشد و بمرکز  
که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بممالک جانیین  
امد و شد میبایند بمقتضای جمیع جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده همه از  
شرایر و اضرار محفوظ باشند \* ماده ثالث \* آنچه از عشره جدد و ایل و سبکی  
متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن میباشند مادامیکه  
در سمت آنهاست اگر بحد و ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند  
سرحداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از آنجا از و خسارت دست  
برندارند و از جانب سرحدات منع ایشان نشود و از تصاحب ایشان دولت علیه  
عثمانی کفایت نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند دولت  
عثمانی ایشانرا منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بجهت ایران گذرند  
بعدا اگر بممالک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان  
طرف ایران بگذرند الوقت از حد و دولت علیه عثمانی مجاز کرده خسارت  
نرند سرحدات نشنان دولت علیه ایران در منع و مجاز از ایشان دقت نمایند \*  
ماده رابعه \* بموجب شرط مقدم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذا لکن



از جمله عسایر و ایالات کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت  
فخیمه ایران و از دولت بجهایران بدولت علیه عثمانی بگذرد باید آن گذشته کان  
تصاحب نشوند \* ماده خام \* آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه  
صفائی اموال بجا ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ  
این تمسک در نظر شخصت روز در هر عملی که باشد بوجوب دفاتر مرقومه و معرفت  
شرع و معتقد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سواى اموال محفوظه آنچه  
در انشای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی  
بعضی ضابطان جبار از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران  
و از دولت صفائی فرمان بر طبق همان بعهده و کپل اتحاد در هر عمل صادر شود  
و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند \* ماده سادسه \* در ممالک دولت  
علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت میشود اگر وارث و وصی شرعی  
نداشته باشد ماورین بیت المال ترکیه همان متوفی را بجهت شرع دفتر کرده  
به بیت و سجل شرعی رسانیده و آن مال را بجهت در عمل ما من تا مدت یکسال حفظ  
نمایند تا وارث و کپل شرعی آن آمده بوجوب بیت و سجل شرعیه اشیاء متروکه  
تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه عمل آن اشیاء گرفته باشد و آن اشیاء اگر در  
مدت مذکوره حریق و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث  
و وصی نرسد ترکیه محفوظه را ماورین بیت المال با اطلاع معتقد دولت علیه ایران  
فروخته ثمن آنرا حفظ نمایند \* ماده سابعه \* بوجوب شرط سابقه برای نایب و نایب  
دوستی و عودت در هر سه سال یک نفر از دولتین در طرفین علیه بن مقیم و معتکف  
باشند و از تبعه دولتین علیه بن در انشای حرف که بطرفین گذشته اند در حق  
ایشان بنا بجهت این مصالحه خبر به سیاست این اسامت نشود \* خاتمه \* آنچه از

از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال عمره که بالذات اکثره  
قرار داد شد و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهبه القسعات و نفعه بن مصارف  
جزیه از جانبین مضمی ماضی گفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیه بن  
بر وفق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بواسطه سفار و بطن از تاریخ این تمسک  
الی مدت شصت روز در راس حدود دولتین یکدیگر ملاقات کرده با ستانه  
طرفین اصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید این مصالحه خایر به سالیانه  
حقیقه از تاریخ تمسک معتبره مری و معتبر گشته و از هر جهت نایره مکند و درت  
و خصوصت منطقی بوده و منافق و دستر و خلاف این عهد و شرط معتقد و مبر بوده  
از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایزند اند و از جانب جناب و کپل مشار الیه  
نظر بر خصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ هزار و دو بیست و سی و  
هشت یوم بکشیه نوزدهم شهر ذقعد و شرافه این تمسک مهور و مضمی شد  
الخاتمه بالخیر و السعادة الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهر تحریراتی شهر محرم الحرام  
سنه هزار و دو بیست و سی و نه \* بیان وقایع سال همانون فال هزار و دو و سبت  
و سی و نه بجزری مطابق سال بیچین ایل ترکی \* در غره مشهور ذقعد الحرام ریایات  
جلال شاهنشاه بهمال ساحت آفر و زچمن سلطانه گردید و بجهت مشورت بعضی  
امور حضرت ولیعهد را بر کاب همایون اجضار فرمودند مقارن ورود نایب  
السلطنة العلیه بر کاب جهان کشای فرمان لازم الاذعان باحضار بعضی از  
شاهزادگان المراف شرف نفاذ یافته و در آن اوقات بر کاب سعادت معات پیوستند  
امانواب ولیعهد را در منزل آن کند خلخال ناخوشی صعبی بر مزاج مبارک طاری  
گشته بحدیکه حرکت و سواری مقدر و رنگردید بخت روان نشنند و ملتزمین  
رکاب نظیر نصاب بنهات تشویش و تسلیم اب پیوستند الجایبیکه در خدمت حاضر



بودند بجا و او معالجه مشغول شده و حکام ملوک صبح صادق افاقتی حاصل شد  
و نقاحت وضع کلی باقی بود چون نایب السلطنه وارد زنجان شدند خبر عارضه  
انحضرت بدیع مقیمان حضرت شاهنشاهی رسیده صبر و سکون از مساحت خاطر  
ستون امن و امان و عباد اسلام و اسلامیان کناره گزید و بموجب فرمان پسرزاد  
محمد حسین حکیم مامی خاصه سرکار و نعت روان خاص برنجان روانه شدند  
چون منجمن و اختر شناسان بایه نعت کیوان رفعت ورود و بعهد رابسلطانه  
یک ساعت بغروب مانده شخصی داده بودند بموجب فرمان در محل موسوم  
بسامان ارخی سر برده اجلال برای ورود و بعهدی هم مال افراشته گردید و نایب  
السلطنه در اتمام نزول اجلال فرود دند و شوق ملاقات و نشوون ناخوشی  
و بعهد خاطر خد بود و روان و مایه امن و امان جهان را آشوش میداشت و در  
چمن سلطانه انتظار ورود مقدم سعود فرزند میمانند یک شدند و حضرت  
سلطان نخل سلطان شاهزاده گلچین را پیشتر برای تقصص احوال نایب السلطنه  
ایران بسامان ارخی روان فرمودند که کبخت حال ترا نا امانا بنویسد و با برادر  
والا کهر بار دوی همانون پیوند نزدیک بغروب که وعده ورود حضرت  
و بعهد بود سیدار نظام بانو نمخانه و کل سپاه نظام با استقبال عامور کشته از کطرف  
راه علمها افراخته ایستادند و از جانب دیگر وزیر و امرا و تمامی خوانین سواره را  
بداسته های ابو ایمنی خود باز داشتند کف کشیدند نزدیک بقصر همانون  
شاهزادگان عظام و امرای قاجار صفها کشیدار آمدند حضرت و بعهد بلامتی  
وارد شدند و در خلوت خاصه شاهنشاهی شرف حضور مباهی کشته پادشاه  
عالم پناه از روی کمال عطوفت فرزند سعادت مند را در اغوش مهربانی کشیدند  
و از نعت ملامتی انحضرت آرامش و اسایش تازه یافتند و حضرت و بعهد در

در خدمت شاهنشاه از خلوت خاص بقصر امان مناص شتافتند فردای آنروز  
برای رفع کسالت و دفع نقاحت نایب السلطنه را در موضع خاص مامور و بتوقف  
و استراحت نموده جمعی از حجاب سپهر قیاب را برای خدمت و پرستاری انجناب  
مقرر داشتند و روز دیگر سر برده خاص همایون خاقانی را در جنب قصر  
سایهانی بر پا کرده برای اسایش و بعهد شخص فرمودند و نایب السلطنه در اتمام  
ارام یافته تمامی شاهزادگان عظام و وزیران مستوفیان و مقربان حضرت سپهر  
سلط و عمله در خانه و امنای دولت با احترام و اولیای شوکت بلند نام بسلام  
و بعهد مشرف شد نسبت بمریک از چاکران التفاتی شایان و مکرمتی بی پایان  
تقدیم فرمود و جای آن بود چون پیش از ورود مقدم سعود و بعهد حضرت  
خد بو مهند بعهد همه شاهزادگان امر و مقرر فرموده بود که طریق خدمت و بندگی  
سپارند و رویه اطاعت و کوچکی را نسبت بو بعهد چنانکه باید و شاید مرعی  
و منظور دارند تمامت شاهزادگان و اولاد خانان کامران بقدم اخلاص و چاکری  
و ارادت پیش امید بیشتر از پیش رسالتک شاهزاده نواضع و فروتنی شدند هر چند  
نایب السلطنه العلیه برادران را امر بجلوس فرمود در بساط ادب نشستند و کمر  
خدمت انحضرت بستند و شاهزاده حسنعلی پسر زاناز که در آن روزها احضار  
شده بود مانند دیگر شاهزاده کان رعایت ادب را از دست نمیداد و شاه عالم پناه  
هر روز بانعام تازه و احسان بی اندازه و اعطای خلاع فاخره و عنایات و افرو  
و بعطیه السب و شمشیر نیک زدای خاطر و بعهد بود و بتقریبات حسنه رعایت  
ضعف و نقاحت انحضرت میفرمود و سه نفر از امیرزاده کان عظام که در رکاب  
حضرت و بعهد شرفاند و ز حضور خاقانی بودند نواب امیرزاده محمد پسر زان  
و سیف الملوک پسر زان و خسر و پسر زان هر یک بعطایای اسب و شمشیر سپر بلند



و هر روز که وقت مشق سپاه نظام باشد بتعلیم افواج خاصه همایون شاهنشاهی  
میر و اختد و قوف و مهارت خود را در قاعده نظام جدید کما یبقی و یلیق  
نظام می ساختند در اندک روزی افواج خاصه از تعلیم نواب محمد میرزا و سیف  
الملوک میرزا تفاوت بسیاری در قاعده مشق ایشان پدید آمد و اعلیحضرت  
خاقانی در از این هنرنمایی آن دو امیرزاده را امرجهای موفوره میزدول فرمود  
و امیرزاده کان هر روز هنر کام سواری جوهر ذاتی خود را در قدر اندازی  
و جریب بازی و سایر فنون سپاهگیری در خدمت حضرت سلطنت ظاهر میکردند  
در آن اوقات که نایب السلطنه در اردوی همایون بود چند روزی برای جشن  
سر تراشی نواب سلطان محمد میرزا السباب جشن و سرور و عیش و جور مهیا بود  
بعد از آنکه از موعظت عام و ضیافت سرگردکان و افراد سپاه سواره و پیاده نظام  
بعمل آمده نایب السلطنه با مرهمایون در خلوت خاص نشسته همگی امر او و زرا  
و اولیای دولت دوران عدت و ارکان حضرت کردون رنبت در خدمت  
حضرت و ابعهد حاضر گشته دست جود و بخشش کشادندیم و زر و خلعت  
زرتار آفتاب بیکریم بران مقدر و وزیرای نیک مضر مرحت فرمودند و در هنگام  
حرکت ربابات سلطنت بمستقر دولت فرمان حکومت ایل قراقرز لو و خلعت  
امارت احمد و در ابا، پیرزاده محمد میرزا عنایت کردند و شب شانزدهم ذیحجه  
اعلیحضرت شاهنشاهی بدار الخلافة ملهران و نواب نایب السلطنه بیعت از ربابان  
مراجعت فرمودند \* از جمله سوانح درین سال \* و نایب صدر اعظم حاجی محمد  
حسین خان اصفهانی بود و او بسبب جوهر ذاتی و کاردانی و کارشناسی در امور  
مالک و مال از بدایت حال تا زمان ارتحال ترقیات عظیمه کرد و ابواب عطوفت  
بی نمایان بر چهره حال خود گشوده یافت در آخر این سال در دار السلطنه ملهران

ان مرض گشته در گذشت و بسرا و نظام الدوله عبداللہ خان در خدمت شاهنشاهی  
از جمیع امثال و اقربان در پیش است و امیر بیست و کار کرداری و کارشناسی  
نظانت اندیش و ذکاوت کجش \* بیان وقایع سال هجسته قال هزار و دویست  
و چهل مطابق ترکی \* بعد از انقضای شهر محرم الحرام این سال را مات اقبال خاقان  
یسه سال بغیرم تفریح و شکار از دار الخلافة ملهران سلطان آباد کزاز فضاقت فرمود  
و شهر مزبور حسنی است حصین و بنا بست متین که حسب الامر خاقان کامران  
لوسف خان سپهسالار عراق بنا کرد است و مکان شهر سلطان آباد مشهور و تقریبه  
دستگرد از بلوک سه ده کزاز و در محل مزبور و حوالی او هفت قنات بزرگ دارد  
که همه بشهر سلطان آباد جاری است و کویچه ها و راسته های انجا همه مقابل  
هم نظافت و پاکیزگی تمام ساخته و پرداخته گشته و بازارها و دکا کین از اهل حرفت  
معائن و مشهور و برج و باره قلعه او فراخته در اصل شهر چهار خیابان طرح  
انداخته و بیکمال استحکام ساخته سپهسالار مقدم جان نزاری و خدمتگذاری  
پیش آمده ضیافتها کرد و پیشکشها کذرا نند \* بیان هر و سنی امیرزاده  
جهانگیر میرزا او بدیع الزمان میرزا \* شاهزادگان بجز خان که عندی کردون  
خرام ایشانرا انقضای جهان میدان جولان سرد درین سال هدایون فال بیشتر از  
بیشتر با یکدیگر رسم ماری و محبت و شیوه دوستی و الفت پیش آوردند با هم  
وصاتی بتازگی نمودند بلی دولت بدولت و شوکت بشوکت و محبت بمحبت  
و مضاهرت بمضاهرت افزود و ازین حسن وفان و رسم اتفاق خداوند جهان  
و شاهنشاه کامرانرا از خود راضی و خوشود نمودند حضرت و ابعهد از محبوبه  
جلالت شاهزاده محمد قلی میرزا فرمان فرمای مالک مطبرستان طبرزدستان  
وصیه معترمه انجناب را برای امیرزاده جهانگیر میرزا خطبه فرمودند و نواب



شاهزاده علینقی میرزا سترگبری و مهد علیای نوایوب و مهد را برای فرزندان کرامی  
خود بدین الزمان میرزا خواستگار شد و ملوهای نرینس دادند و ابواب شادمانها  
بر چهره حال جهانان کشادند \* از سوانح عبارت افزای این سال \* حاجی  
هاشم خان نامی از اقران نظام الدوله عید الله خان در اصفهان جمعی از طایفه بختیار را  
نوکر خود ساخته با اینکه او را دولت و ثروتی بود که احتیاج به مال کسی نداشت  
از نهایت طمع و بداموزی شرار بختیاری از سرنا انصافی و اجماع و طمع در مال  
رها با و اعیان و شرافت شب نوکران بختیاری خود برداشته در کویچه های  
اصفهان میگردیدند است بجانهای مقواین و تجار و خوابه کان مالدار در میامده اند  
اکثر شب دق الباب کرده در باز میگردند بان درون خانه برفته اند و اگر کسی  
در باز نمی کرده از دیوار و اطراف خانه رخنه می جست بجانهای در میامند اول  
صاحبخانه را به لایمیت و چرب زبانی می گفته اند که هر چه داری بیار و دیگر تشوش  
مدار و اگر صاحبخانه هر چه داشته می آورد از زجر و نکایت ایشان خلاص شده  
در گوشه می خزید و نالان و بغمار از خوف جان بمان میبرد و اگر از صاحبخانه  
ممانعتی میدیدند و مضایقتی تصور میکردید دست و پای او را محکم بسته هر چه  
در خانه او بود جمع کرده میبردند شب بجانهای یکی از اعیان رفته بودند که صاحبخانه  
در سفر حج بود هر چه در کوفتد کسی در باز نکردند از دیوار بالا رفته بجانهای در  
آمدند و در کشوند و بان درون رفته در بستند و زوجة اشخص از جمله سادات  
عالیه درجات اصفهان بود و صاحبخانه به مال جعی تمام عیال و زوجة خود را در  
شهر مثلانان در خانه خود گذاشته بزیاارت حج شتافته زن سیده را حاضر کردند  
و گفتند هر چه داری از طلا و آلات و زینت زنانه بیار و هدیه مبارک گفته بود  
از برای چه و شعار درین خانه چه حقیقت و در اموال و اسباب من چه شکر آگنی است

۱۸۷  
است ضعیف سپیده را حکوفه محکم بسته بودند و صدوق او را در برابر چشم او  
باز کرده هر چه اسباب زنانه و رخت و طلا الات او بوده برداشته و به علاوه  
دو هزار تومان نقد در صدوق داشته برگرفتند و ضعیف سپیده از ترس اذیت  
ایشان بناچار لب از فریاد و افغان بسته نالان و گریان در گوشه افتاده در پیش  
چشمش مال او راجع کرده بودند ضعیف سپیده فردای آن روز عرضیه از اصفهان  
بدر کاه عالمیان بنام خانان جمعی نوشته بدار الخلافه ارسال داشت و بدست  
یکی از مقربان بدر کاه بنظر اشرف رسانید عید الله خان نظام الدوله ازین حال  
خبر یافته به نیت پیش دستی که مر ازین حالات و مسامهای ینمهایات خبر نبوده  
و بنست بدر کاه قباله عالم شتافته حکفیت حالات و تقیما و نالان حاجی هاشم  
خانزاد را اصفهان بعرض و افضان حضور میسرساند حضرت اعلی میفرمایند که هر کاه  
نویاها مال زشت و افعال نادرست خویشاوند خود را نسی نبودی و قدرت دفع  
و ممانعت او را نهی داشتی چرا پیش از آنکه بپررای عالم ارای ما و نصح و لایح  
شود حکفیت این چنین بمسابی را در سواد اعظمی چنان که بتوسپردد ایم در بابیه  
سیر اعلی هر ض نگردی و اکنون دیدی که کاری چنین بجهت بدیر نیست و بعرض  
ما رسیده و رای عالم ارای ما برین کار نا هموار مطلع حکم دیده است بعرض  
و اظهار آن میبرد از می شاهنشاه عالمین بجلا خلیفه اینکه بدر او حاجی محمد حسین  
خان صدر در بابیه سر بر اسمان نظیر خدمت بسیار عکس کرده بود پیش ازین شک  
حرمت او فرموده بجهت احتیاط فرمودند و زدیگر رای جهان اراقتضای آن  
فرموده با چند تن از مقربان حضرت و ملتزمین رکاب سعادت نصاب شهر اصفهان را  
از قدم میضت لزوم شاهنشاهی زینت دهند و بنقش نفیس غور رومی این نظم  
بی حساب نمایند در حوالی اصفهان حاجی هاشم خان با جمعی از اشراف و اعیان



اصفهان بخدمت مبادرت نمود و پیشکشها گذرانیدند و مورد نوازش شده  
 موکب همایون زینت افزای شهر اصفهان و بجا کم قدر نمون حاجی هاشم خان  
 کرفنار بنجه قهر و سیاست گشته نوکران بختیاری او که قوت بازو و اسباب  
 عارت و تاراج رعایای شاهنشاهی بودند چون سیاهاب در زمین نایاب گشتند  
 و بفرمان حضرت اعلی ریش حبش لاسی او را که مایه ابروی او بود بدست  
 فرشان بدست عدل بریده و چشمهای او که در چشم خانه میگردید و در کار خورد  
 و عواقب امور بینا بود بگزینک داد رسمی و عدالت گدند و بضر بچوب و شکمبه  
 هر چه داشت ضبط سرکار دیوان اعلی و اورا جان بخشی فرموده رها کردند  
 و ولایت اصفهان را بنواب شاهزاده سلطان محمد پسر زاعنات کرده بوسه بخان  
 سپهدار عراق در خدمت شاهزاده وزیر و مشیر و کارگذار بود بود و در اصفهان  
 بعد از یک دو ماه در اصفهان وفات یافته غلام حسین خان پسر او که بمصاهرت  
 خاقانی مفتخر بود پیمای او در عراق سپهدار و پس از وفات او خسر و خانرا بکار  
 گذاری در خدمت نواب سلطان محمد پسر زاب اصفهان تعیین فرمودند و علما  
 و فضلاء اصفهان را نوازش پندها بت کرده اشارت رفت که از امور ولایت  
 با خبر بوده کاری که نه بر قانون عدالت باشد بیانه سریر همایون عرضه دارند  
 و بواسطه اینکه نوداد رسمی و مرحمت و عطوفت اهل عالم از صغیر و کبیر بدعای  
 دولت روز افزون برداختند و ثنای حضرت اعلی را در صباح و مساء در زبان  
 خود ساختند و نظام الدوله بتتصیر این بی نظامی و تقاون و غفلت در دار الخلافه  
 خانه نشین آمد \* نفوض منصب صدارت اعظم بالله پسر خان قاجار \* اعلی حضرت  
 شاهنشاهی نظر بقابلت و استعداد فطری فخر الامراء الکرام الله پسر خان قاجار  
 خلف الصدق مرحوم پسر زاعنات خان بکلریگی را که تربیت یافته عین عیانت خا

خاقانی و بشرف مصاهرت حضرت اعلی ممتاز و سرفراز بود بتفوض منصب  
 صدارت اعظم مفتخر و مکرم داشته فرقی بمصاهرت از لوان کپوان در گذرانیدند  
 و امروز بالاستقلال بر صدر دیوان صدارت ممکن است و برای زمین و فکر  
 دور بین انجام مهمات نام را متعکف و نظیر بحسن سلوک و مایه دانش و ادراک  
 جمع و زرا و امانا و امرای دربار کپهان مدار از طرز رفتار و حسن گفتار انجناب  
 را نمی و خوشدل میباشند هر کس را قراخورد مایه و بیایه شناسد و داند و عرض  
 و اظهار همیچک از امور رحمت و سباهی در پیشگاه دربار سپهر حمت پادشاهی  
 معوق و معطل نیست و هر امرای و رفیق مراد برداخته و نام نیک ذخیره روزگار  
 حضرت جهاندار ساخته میگرد \* بیان وقایع سال همایون نال تمام قوی نبل  
 ترکی موافق سنه هزار و دو و بیست و چهل و یک هجری \* کار گذاران دربار  
 پادشاه روس ب فکر نقض عهد و برهم زدن شروط مصالحه و متار که افتاده بیهمانه  
 اینکه قدری از کویچه ایروان داخل بنای مصالحه ماست آغاز گفتگو نمودند تردد  
 و گفت و شنید ایشان بدرازی کشید کار گذاران دولت ایران گفتند شروط  
 مصالحه برین قرار یافته که در بین مصالحه هر جا که در دست هر کس بوده است  
 باز که مکان چنان بوده طرفین از حد و خود تمطی و تجاوز ننمایند انجماعت گاهی  
 معاذیر ناموجه میگفتند و گاهی میگفتند که سلوک ما با نواب نایب السلطنه نمیشود  
 و گاهی میفرمودند که پادشاه ایران انجا را که خاطر خواه ماست بمابخشش نماید و در  
 گذرد ازین طرف نیز کار گذاران دولت دوران عدت ایشان را انجام  
 میفرمودند و آن حد و دمه شور و بیالغ لو و کونی و کویچه دیگر بود که همیشه در دست  
 کار گذاران اینطرف است در بین سال همایون نال که چمن سلطانه مضرب  
 خپام انجمن شکوه خاقان کامران کردید نواب و بعهده را بمضور طلبیدند چون



مصون از زوال بادشاهی بوسه مخالف شکستی عظیم روی نموده جمعی کثیر  
مقتول و جمعی دستگیر گشته بقیه السیف راه بسیار طریق فرار و مرحله بیعای بودی  
دارالبوار گشته نواب شاهزاده سپاه را بتعاقب آن کمر و نمذول مامور و چون  
هر اوقات بروقت داشته و معابر و منازل بیرون کل انباشته پست ترا امانه دستگیر  
سپاه نظیر بناه و قلبی با حال بناه و روز سپاه راه خوارزم پیش میگیرند و معلوم  
نکردید که رخن فلی در میان کدام دسته بوده و از کدام طرف رفته و اسقاع  
اینگونه نصرت و نظیر که از قبض فضل ایزد دار روی نمود چاکران استان  
شاهی را سرور نام تصور نماید کردید \* از سوامج این سال \* ضربه ملال آنکه پسر  
وفات عززاده بهمن شان ابراهیم خان بود و او جوانی خلیق و خوش خوی  
و مهربان و والی ولایت کرمان و بصاهرت خاقان کبکیستان سرافراز اول  
صبح مهندما پون تا اکنون دارانی ان ملک جنت فرین و انتظام امور کهن  
و مهین انو لایت در عهد او بود و درین سال با قضای قضای الهی  
مراپش شده در گذشت و حادثه مهات جانگزی او باعث  
کلال و ملال خاقان بلند اقبال و شاهزادگان  
چشد جلال کسر دید

\* اختتام کتاب بعون الملک الوهاب \*

ازین تأییدات الهی و فیض فضل نامشاهی در زمان دولت ابدی شاهنشاهی نواب  
ولیعهد شهریار اجداد رجیع تصنیفات بلاد فرنگ را در ایران متداول ساخته کنجها  
ریخت و صنعتهای فریه و فنون عجیبه بر آنکسخت از جمله مهندمن و مهندسن خانه  
و تزیینات و بار و مآخانه و ماهوت خانه و نظم نظام جدید و ساختن اسلحه و

تاریخ طریح

و اسباب حربی مرکب و شبهه استادان فرنگ و ایران تمامی این تصنیفات را بجز  
از استادان این فنون در هر فن ساختند از جمله تصنیفات فریه عمل انطباع بود  
که او را با همه گویند و این نسخه جدید که موسوم بماتر سلطانی است در دار  
الانطباع دار السلطنه تبریز با مقام کار گذاران سرکار حضرت ولیعهد بسی  
و استادی جناب ملا محمد باقر تبریزی که از معارف این ولایت بتاریخ و آخر  
شهر رجب المرجب سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری شرف اتمام و اختتام  
پدید رفت و انشاء الله تعالی صواد را حواله خاقان بیهمال را بعد ازین تاریخ در جلد  
دیگر عمر رود در پاره خانه رفته مطالعه کنندگان از بهره باب خواهند شد و سروای  
این کتاب مستطاب در دار الخلافه طهران بهر ازین العابدین تبریزی بیمن اشفاق  
و الطاف سلطان اوق خلد الله ما یک و سلطانه و اتمام منوچهر خان مجلدات  
از کتب حدیث با همه کرده تجار و اهل معاملات با طرف ولایات میبیرند و خرید  
و فروخت میشود و اینها از دولت پادشاه عادل باذل و همت بلند شاهنشاه  
عالیناه است و گرنه که را ان همت و قدرت میبود که خزانه ها خالی کند و این  
تصنیفات را از شش ماهه راه و یکساله راه بایران آورد و در میان خلایق متداول  
سازد امید که تا اسمان بر جا و مهر و ماه و انصابت سایه دولت اعلیحضرت قدر  
قدرت و نخل حمت نواب نائب السلطنه ایران از سر مغبر و کبر

و رعایا و برابا و چاکران و دولتمخواهان این  
استان کسزده و باننده باد بحق  
محمد و اله الامجاد